

تَرْجُمَانُ الْقُرْآنِ

تفسیر مختصر قرآن کریم

آیت الله العظمیٰ دکتر محمد صادق تهرانی

صادقی تهرانی، محمد، ۱۳۰۷ - الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه فارسی
برگزیده - عنوان و نام پدیدآور: ترجمان فرقان: (خلاصه از تفسیر الفرقان) / به
قلم محمد صادقی تهرانی. - قم: شکرانه، ۱۳۸۸. ج. ۵. - ۷۷۰۰ ریال -
شابک: ۱: ج. ۴-۲-۹۸-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ۲: ج. ۱-۳-۹۸-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۳: ۴-۸-۹۸-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۵-۵-۹۸-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۲-۶-۹۸-۹۱۰۹۸-۹۶۴-۹۷۸
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
یادداشت: ترجمه فشرده توسط خود مولف انجام گرفته است. - ج. ۵-۱ (چاپ
دوم: ۱۳۹۰) (فیبا). موضوع: تفاسیر شیعه - قرن ۱۴
رده‌بندی کنگره: BP۹۸/ص ۲۳ف۴۲۱۶ ۴۰۳۸۸
رده‌بندی دیوبندی: ۲۹۷/۱۷۹ شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۱۰۳۰۱

شکرانه
انتشارات

ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن کریم)
جلد چهارم
مفسر: آیت‌الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی

ناشر: انتشارات شکرانه

چاپخانه: چاپ قدس

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸ / دوم، پاییز ۱۳۹۰

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۷۷۰۰ تومان

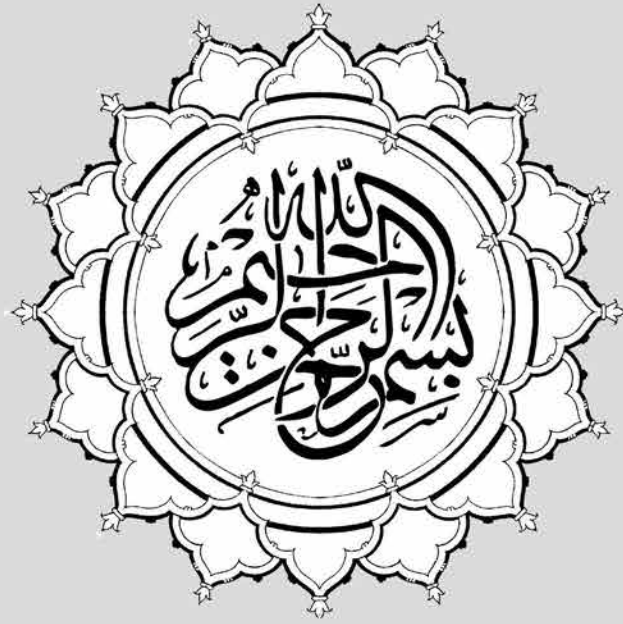
شابک: ۹۷۸۹۶۴۹۱۰۹۸۵۵

نشانی: قم، بلوار امین، کوی ۲۱، پلاک ۷

جامعه علوم القرآن، انتشارات شکرانه، تلفن: ۲۹۳۴۴۲۵ - ۰۲۵۱

www.forghan.ir
sadeghi@forghan.ir

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ می‌باشد.



فهرست مطالب

۷	سوره شعرا
۵۱	سوره نمل
۹۱	سوره قصص
۱۱۹	سوره عنكبوت
۱۵۵	سوره روم
۱۷۳	سوره لقمان
۱۹۹	سوره سجده
۲۱۵	سوره احزاب
۲۹۳	سوره سبأ
۳۱۳	سوره فاطر
۳۳۱	سوره یس
۳۵۹	سوره صافات
۳۸۹	سوره ص
۴۱۱	سوره زمر
۴۳۵	سوره غافر
۴۶۹	سوره فصلت

سورة شعرا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَمَ ﴿١﴾ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ لَعَلَّكَ بَخِيعٌ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا
مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ ءَايَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا
خَاضِعِينَ ﴿٤﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

طَسَمَ. ﴿١﴾ آن‌هاست آیات کتاب روشن‌گر. ﴿٢﴾ شاید تو از اینکه (کافران) ایمان
آوردندگان نیستند جان خود را از روی اندوه تباه سازنده‌ای. ﴿٣﴾ اگر بخواهیم، آیتی از
آسمان بر آنان فرود می‌آوریم، پس برای آن، گردن‌هایشان (و گردن‌کشانشان)
خاضعانه دگرگون شوند. ﴿٤﴾

آیه ۴ - «أعناقهم» اینجا به دو معنی است ۱- درونی که به معنی ذوات این منکران
است، که اگر خدا می‌خواست نشانه‌های ربانی دیگری بگونه‌ای فرو می‌فرستاد که
خواه ناخواه در برابرش تسلیم شوند.
۲- اعناق برونی است که به معنی رهبران و سردمداران کفر است، همانها که

دیگران را نیز به کفر می‌کشند، که اینها در اثر این نشانه‌های افزون ربانی تسلیم شوند، و پیروانشان نیز بطریق اولی و در پی آنها تسلیم خواهند شد، خدا اگر می‌خواست چنین می‌کرد که اینان در اینصورت به ناچار تسلیم حق گردند، ولی این خود برخلاف مبنای امتحان است، و عالم تکلیف کلاً عالم امتحان است، که با وجود ادله شایسته ربانی بر مبنای حکم فطرت و عقل بایستی تسلیم گردند، البته باختیار و نه باجبار و اضطرار.

و این نشانه‌هایی که به ناچار این گردنها و گردنکشان را خاضع می‌کند، همان عذابهای آسمانی است، که بالاجبار در برابرش خاضع می‌شوند ولی این خضوع هرگز سودی ندارد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِّنْ ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾ فَقَدْ
 كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءٌ مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى
 الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

و هیچ یادواره‌ی جدیدی از سوی (خدای) رحمان برایشان نیاید جز اینکه بی‌امان از آن رویگردان بوده‌اند. ﴿٥﴾ پس همواره بی‌چون به تکذیب (شان) پرداختند، پس به زودی خبرهای مهمی که بدان ریشخند می‌کرده‌اند، بدیشان خواهد رسید. ﴿٦﴾ و آیا به زمین ننگریسته‌اند (که) چه اندازه در آن از هر گونه جفت‌های کرامت‌بار رویانیده‌ایم؟ ﴿٧﴾

آیه ۷- «واو» در "أَوَلَمْ يَرَوْا" عطف به محذوفی است معروف، که آیا در ادله درونی خود که فطرتها و عقلهایشان می‌باشد بررسی نکرده‌اند، و در اینصورت آیا به ادله برونی هم نگرشی نداشته‌اند، و این خود مأموریتی است همگانی که با بررسی‌های درونی و برونی می‌توان حقیقت را یافت و مبدء و معاد و رسالت را شناخت، در هر صورت اینجا "أَوَلَمْ يَرَوْا" چنانکه گفتیم مرحله برونی نگرش مکلفان را که "الی الارض" است، به مرحله درونی کشانده، که گرچه از پیش مذکور نیست بلکه معلوم

است که ما را توجه دادند نگرشی درست به زمین و نباتات مرکب زمین بیافکنیم، که این نگرش بازتابی دوگانه دارد: ۱- خود زوجیت و مرکب بودن هر چیز است، و بر مبنای "و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون" (۴۹:۵۱) - چنانکه به تفصیل خواهد آمد - خود مرکب بودن کل آفریدگان دلیلی متقن و مبرهن است بر وجود و وحدت مطلق آفریدگار جهان، زیرا مرکب بودن هر چیز بدین معنی است که حداقل از دو بعد فیزیکی یا هندسی مرکب است، که اگر هر یکی نباشد دیگری هم طبعاً نیست، پس این دو از درون فریاد نیاز به برون دارند، و این برون همان خدای بیرون از جهان آفرینش است، که دست نیاز همگان به سویش دراز است، و چنانکه در ذیل همین آیه آمده، باز تابش "فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ" است، بدین معنی که با دریافت نیازذاتی همه آفریدگان به غیر از خودشان، بایستی فرار را بر قرار ترجیح دهند، و از خود و خودیها بسوی خدا رهسپار گردند.

این اندکی از دلالت آیه ذاریات است، و در آیه مورد بحث نظر افکندن به زوجیتها و ترکیبهای جهان چهره‌ای از همین بازتاب را دارد، که جهان کلاً نیاز است، بنابراین بایستی همگان رو سوی آن بی نیاز مطلق و برآورنده نیازهای آفریدگان آورند.

و بر مبنای برداشتی نخستین باید گفت: خدا - که آغازگر آفرینش کل آفریدگان است - بدون هیچ سابقه و الگویی پیشین - بر تجدید این آفرینش بهنگام رستاخیز برای پادشاهای مکلفان توانا تر است، گرچه این و آن در برابر قدرت و حکمت بی پایش یکسانند، اما در مقایسه میان این دو آفرینش به تعبیری دیگری از قرآن "و هَوَاهُونَ عَلَيْهِ" (۲۷:۳۰) این تجدید آسان تر است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ﴿٩﴾ وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ آتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾ قَوْمَ
فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ﴿١١﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٢﴾ وَيَضِيقُ
صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَرُونَ ﴿١٣﴾ وَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ

فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿۱۴﴾

همانا در این (هنرنمایی) همواره نشانه‌ای است. حال آنکه بیشترشان ایمان آورنده نبوده‌اند. ﴿۸﴾ و در حقیقت، پروردگارت (هم) او به درستی کانون عزت (و) رحمت است. ﴿۹﴾ و چون پروردگارت موسی را ندا در داد که: «نزد آن گروه ستمکار برو!» ﴿۱۰﴾ «گروه فرعون. آیا پروا ندارند؟!» ﴿۱۱﴾ گفت: «پروردگارم! همواره من می‌ترسم که تکذیبم کنند.» ﴿۱۲﴾ «و سینه‌ام تنگ می‌گردد و زبانم نمی‌رهد، پس سوی هارون بفرست.» ﴿۱۳﴾ «و (از طرفی دیگر) برای آنان برگردن من (در کشتن شخصی فرعون) پیامدی بد است، پس می‌ترسم مرا بکشند.» ﴿۱۴﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - اینجا نخست "وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي" برای موسی زبانی‌گند و انمود کرده، که در برابر فرعون به آزادی نمی‌تواند سخنی بگوید، و این از نظر لکننت اصلی زبانش نبوده، بلکه بر مبنای "لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ" این لکننت عارضی است، زیرا موسی که از شیر خوارگی تا جوانی، دست پرورده‌ی کاخ فرعون است و اکنون که از این کاخ بیرون رفته در آغاز کارش، شخصی از فرعونیان را با مُشتی محکم کشته، البته این نوع کشتن هم در دفاع از شخص موحد اسرائیلی بوده که در حد کشتار گریبانگیر یکدیگر شده بودند، و در این صورت فرعونیان به دستور فرعون پی‌گیر موسی بوده‌اند گرچه ده سال از این جریان گذشته، لیکن طبعاً همچنان بدنبال اویند، روی این اصل موسی که به فرمان خدا با رسالتی ربانی مأموریت یافت که بسوی فرعون و فرعونیان برود، از جمله عذرهایش این است که با چنان مقدمه‌ای زبانم به آزادی یارای سخن گفتن عادی در برابر فرعون را ندارد، تا چه رسد که دعوت‌کننده و حیانی و رسالتی باشم، و فرعون را از تفرعنش و دعوی خدائیش دورکنم، و او را پیرو رسالت ربانی خویش گردانم، اینجاست که "وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي": سینه‌ام برای تحمل این دعوت تنگ است و زبانم که بلندگوی این دعوت است، به درستی و آزادی به سخن نمی‌آید، در این صورت برادرم هارون را به کمک بفرست، که او چون چنان گناهی در برابر فرعون ندارد، فعلاً از من زبانش بازتر است، که در این صورت این دعوت ربانی را با کمک یکدیگر انجام دهیم، روی این جهت آیه

(۱۶) "رسول رب العالمین" را که یک رسالت است مربوط به این دو دانسته، که من و هارون یک فرستاده از جانب پروردگار جهانیانیم، گرچه موسی دارای اصل رسالت و هارون در حاشیه او و وزارت این رسالت مقرر گشته است.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾ فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾ قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾ وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

فرمود: «هرگز! (چنین نیست) پس به (همراه) نشانه‌های (ویژه‌ی) ما (با هارون سوی آنان) بروید. همانا ما با شما شنونده ایم.» ﴿١٥﴾ «پس نزد فرعون بروید (و) بگویید: "ما دو نفر به راستی پیامبر پروردگار جهانیانیم."» ﴿١٦﴾ (و بگویید) که: «فرزندان اسرائیل را با ما بفرست.» ﴿١٧﴾ (فرعون) گفت: «آیا تو را به حال کودکی در (دامن) خودمان نپرورانندیم؛ حال آنکه سالیانی چند از عمرت را در میان ما سپری کردی.» ﴿١٨﴾ «و (سرانجام) کاری را که می‌خواستی انجام دادی، حال آنکه (نسبت به من) از کفران کنندگانی.» ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - "من الکافرین" کفر و کفران نعمت فرعون است که از نظر حق ایمان و شکر نسبت به خداست.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

گفت: «آن را هنگامی مرتکب شدم حال آنکه من (در راه) از گمشدگانم.» ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - "أنا من الضالین" که موسی در پاسخ سرزنش فرعون گفت، بمعنای گمراهی از حقیقت نیست، بلکه بدین معنی است که من در دفاع از اسرائیلی موحد قصد کشتن شخص فرعون را نداشتم، بلکه او را ناخواسته با ضربه دفاعی خود کشته‌ام،

این ره گم کردگی نخست بود، و در ثانی اگر من آن هنگام رسول الهی بودم هرگز مبتلای به این اشتباه ناخواسته نبودم، و مقتضای مطلق نبودن انسان دست کم این گونه اشتباهات است، ولی "و جعلنی من المرسلین" (۳۱) پس از گذشت ده سال از آن جریان خدا مرا بعنوان رسالت برگزید، که اگر چنان جریانی مکرر شود، هرگز چنان پیامد ناخواسته‌ای هم نخواهد داشت، پس گام دوم "و انا من الضالین" هم، ضلالت او از رسالت ربانی بوده است، و نه انحراف از حقیقت، و بالاخره سومین گام این ضلالت پریشانی بود که با برون آمدن از کاخ فرعون به موسی دست داده بود، که کجا روم و چه کنم، و اکنون - با روح کامل توحید - نخستین برخوردیم با این جریان دست به گریبان شدن شخص موحد با شخص غیر موحد را نظاره کردم، و به ناچار تنها برای دفاع مشت محکمی به او زدم که او را بگشت، و در جمع ضلالت من گمراهی از حق نبود، بلکه این جریان خود نخستین قدم در راه حق بود، که پیشاپیش رسالت رسمی در آغاز دفاع از حق را در عین ترس از فرعونیان انجام دادم، روی این اصل این کار نه تنها ضلالت از حق نبود بلکه خود نیز در راه حق بود، گرچه در بُعد چهارم بگونه ناخواسته رسالت مرا ده سال به تأخیر انداخت، که اگر ضربه دفاعی من آن فرعون‌نی را نمی‌گشت دیگر اینگونه مبتلای به خوف و فرار از تعقیب آنان و تأخیر رسالت نبودم، و این آیه که پس از ده سال و آغاز وحی شبانگاه در بین راه که "لقد جئت علی قدر یا موسی" بر حضرتش نازل گشته، بیانگر همین حقیقت است، که این تأخیر تقدیری ربانی در دو بُعد بوده است: نخست بُعد سلطنت که تعقیب فرعون‌نی تا اندازه در بوته فراموشی سپرده شده، و دوم بُعد ایجابیش که بین بیرون شدن موسی از کاخ فرعون تا رسالت رسمی اش ده سال - که عشره کامله بود - با شعیب که خود از پیامبران اسرائیلی بود - همدم و همگام گردد، و در پرتو خدمت و داماد شدن نسبت به وی و نیز چوپانی در این مدت ده ساله راه و روش رسالت را به خوبی یاد گیرد، و اکنون که با اهلش شبانه رهسپار است، با نزول وحی در کوه طور رسالت رسمی یافته، اینجا حقاً "لقد جئت علی قدر یا موسی" (۴۰:۲۰) که به جا و به موقع آمدی که رسالت رسمی خود را در برگیری، و بگونه‌ای جدی دعوت رسالتی را آغاز کنی.

از اینجا دعوت رسالتی موسوی آغاز می‌گردد، که فرعون نخست موسی را بر کرده‌اش سرزنش می‌کند، و موسی هم در پاسخ می‌گوید که این چه منتی است که بر من می‌نهی، که از کودکی پرورشم داده‌ای، در حالی که از طرفی دیگر کل بنی اسرائیل را بنده و دربند خود ساخته‌ای.

اینجا پس از اینکه فرعون پاسخ خود را دریافت می‌کند، در برابر دعوت ربانی موسوی می‌گوید: "وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ" (۲۳) پروردگار جهانیان چیست - و نه کیست - ولی این لحن اهانت آمیز فرعون در این آیه خود گواه است بر اینکه او تنها مشرک نبوده، بلکه مُلحد و اصولاً منکر آفریدگار جهانیان نیز بوده، چنانکه در جائی دیگر مدعی شده که "أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى" (۲۴:۷۹) من برترین خدایانتان هستم، و موسی می‌خواهد این ربوبیتِ ادعایی فرعون را بگونه‌ای نفی کند که او هم مانند سایر آفریدگان از بندگان خداست.

فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾
 وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمَّتْهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ
 مُوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمْعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمْ
 الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ
 الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَسِنِ أَخَذتَّ
 إِلَهًا غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ﴿٢٩﴾ قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ
 مُبِينٍ ﴿٣٠﴾ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾ فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ
 ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ﴿٣٢﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ
 حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ

بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾ قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأُبْعَثَ فِي الْمَدَائِنِ
 حَاشِرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تُوكَّ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ
 مَّعْلُومٍ ﴿٣٨﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ
 كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَا أَجْرًا إِنْ
 كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ لَهُمْ
 مُوسَى الْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾ فَالْقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ
 فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾ فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا
 يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾ فَأَلْقَى السَّحَرَةُ سِجِّدِينَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾
 رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾ قَالَ ءَأَمَنْتُمْ لَهُ وَقَبْلَ أَنْ ءَأْذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ
 الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَا قُطْعَانَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِمَّنْ
 خَلَفَ وَلَا صَلِّبَتِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾
 إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

«پس در آن هنگامی که از شما ترسیدم، از شما گریختم، تا پروردگارم به من حکمت
 و حاکمیتی بخشید و مرا از فرستادگان (وحیانی) نهاد.» ﴿٢١﴾ «و (آیا) بر (اساس) اینکه
 فرزندان اسراییل را بنده و در بند (خود) ساخته‌ای، این خود نعمتی است که منتش را
 بر من می‌نهی؟» ﴿٢٢﴾ فرعون گفت: «و پروردگار جهانیان چیست؟» ﴿٢٣﴾ گفت:
 «پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است، اگر از یقین آورندگان
 بوده‌اید.» ﴿٢٤﴾ (فرعون) به اطرافیان‌ش گفت: «آیا درست نمی‌شنوید؟» ﴿٢٥﴾ (موسی)
 گفت: «پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شما.» ﴿٢٦﴾ (فرعون) گفت:
 «به‌راستی این پیامبری که سوی شما فرستاده شده سخت دیوانه است!» ﴿٢٧﴾ (موسی)
 گفت: «پروردگار خاور و باختر و آنچه میان آن دو است؛ اگر خردورزی

می کرده‌اید.» ﴿۳۸﴾ (فرعون) گفت: «اگر خدایی غیر از من برگزینی همانا تو را بی‌گمان از زندانیان قرار خواهم داد.» ﴿۳۹﴾ (موسی) گفت: «و گرچه برایت چیزی روشن‌گر بیاورم؟» ﴿۴۰﴾ (فرعون) گفت: «اگر از راستان بوده‌ای آن را بیاور.» ﴿۴۱﴾ پس (موسی) عصای خود را بیفکند، پس (فرعون دید که) ناگهان (هم) آن اژدری نمایان است. ﴿۴۲﴾ و دستش را (از گریانش) بیرون کشید، پس ناگهان (هم) آن برای تماشاگران سپید است. ﴿۴۳﴾ (فرعون) به سران چشمگیر (از دربارانش که) پیرامونش بودند گفت: «همانا این همواره ساحری بسیار داناست.» ﴿۴۴﴾ «می‌خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس (اکنون) چه می‌فرمایید؟» ﴿۴۵﴾ گفتند: «او و برادرش را مهلتی ده و گردآورندگانی [بسیج‌کنندگان] را به شهرها بفرست.» ﴿۴۶﴾ پس هر ساحر بسیار دانایی را نزدت آورند.» ﴿۴۷﴾ پس ساحران برای وعده‌گاه روزی معلوم گردآوری شدند. ﴿۴۸﴾ و به مردم گفته شد: «آیا شما هم جمع شونده‌اید؟» ﴿۴۹﴾ «شاید اگر ساحران (هم) آنان پیروزمندان بوده‌اند ما (هم) از آنان پیروی کنیم!» ﴿۵۰﴾ پس چون ساحران آمدند، به فرعون گفتند: «آیا اگر ما (هم) آن پیروزمندان بوده‌ایم، به‌راستی برایمان مزدی خواهد بود؟» ﴿۵۱﴾ گفت: «آری و بی‌گمان شما در این هنگام به‌راستی از نزدیک‌شدگان (به دربار) هستید.» ﴿۵۲﴾ موسی به آنان گفت: «آنچه را شما افکننده‌اید بیفکنید.» ﴿۵۳﴾ پس ریسمان‌هاشان و عصاهایشان را افکندند و گفتند: «به عزت فرعون بی‌گمان به‌راستی ما (هم) آن پیروزمندانیم.» ﴿۵۴﴾ پس موسی عصایش را افکند که ناگهان (هم) آن (عصا) هر چه را به دروغ می‌ساختند با سرعتی حاذقانه می‌بلعد. ﴿۵۵﴾ پس ساحران (ناگهان و ناخودآگاه) به حالت سجده فرو افکنده شدند. ﴿۵۶﴾ گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.» ﴿۵۷﴾ «پروردگار موسی و هارون.» ﴿۵۸﴾ (فرعون) گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم برای او ایمان آوردید؟ همواره او بی‌گمان (هم) آن بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته است. پس در آینده خواهید دانست (با شما چه خواهد کرد). حتماً دست‌ها و پاهایتان را از چپ و راست بی‌امان خواهم برید، و همانا بی‌چون همه‌تان را به دار خواهم آویخت.» ﴿۵۹﴾ گفتند: «هیچ زیانی (و باکی) نیست. ما همواره سوی پروردگاران (روی آورنده و) دگرگون‌شونده ایم.» ﴿۶۰﴾ «ما بی‌گمان امیدواریم که پروردگاران

خطاها ما را بر ما بپوشاند، (چرا) که (در جمع فرعونیان) نخستین ایمان‌آوردندگان

بوده‌ایم.» ﴿۵۱﴾

آیات ۲۳ تا ۵۱ - گزارشی از گفتگوی موسی با فرعون و نیز جریان سحرهای فرعونیان و آیت ربانی موسی است، در اینجا ما هرگز اشاره‌ای هم از موسی در پاسخ هرزگی فرعون نمی‌بینیم، که او را پاسخی زننده و همانند دهد، بلکه کلاً در برابر پرسشهای مسخره آمیز و اهانت خیز فرعون با کمال ادب و منطق پاسخهایی ربانی و وحیانی داده است، مثلاً در برابر پرسش فرعون گفت: "رب السموات و الارض و ما بینهما این کُنتم موقنین" (۲۴) پروردگار آسمانها و زمین و هر چه در میان آنهاست، در صورتی که شما خواستار حقیقت بوده‌اید - و این خود در جنبه سلبی ضربه‌ای محکم بر پیکر فرعون است - فرعون در پاسخ اطرافیان و درسیاناش می‌گوید "ألا تستمعون" (۲۵) آیا این سخن رانمی‌شنوید، موسی در پاسخ بدون توجه به این سخن تمسخر آمیز گامی فراتر می‌نهد که: این پروردگار جهانیان همان پروردگار شما فرعونیان و پدرانتان است (۲۶) اینجا باز فرعون بالحنی سبک به اطرافیاناش می‌گوید: این پیامبری که آن خدا بسوی شما فرستاده به یقین دیوانه است (۲۷) که اینگونه به پریشانی سخن می‌گوید موسی در پاسخ - باز بدون اینکه تهمت جنون را به فرعون برگشت دهد - سومین گام را در جهت ایجابی نسبت به خدا بر می‌دارد که: او پروردگار سراسر مشرق و مغرب و میان آن دواست البته اگر اندیشه می‌کرده‌اید (۲۸) این سخن اشاره به این مطلب است که شما عقلهای خود را در جریان انکار حق بکار نبسته‌اید.

فرعون بدون هیچ برهانی دیگر حتی به لغت استهزاء، موسی را به زندان تهدید می‌کند (۲۹) موسی در پاسخ می‌گوید که اگر هم من دلیلی آشکارگر بر این حقیقت داشته باشم باز هم از زندانیانم؟ (۳۰)

اینجا فرعون به ناچار می‌گوید اگر راست می‌گویی آنچه را مدعی هستی بمیان آور (۳۱) و موسی بلافاصله عصایش را افکند که ازدهایی بیانگر شد (۳۲) و نیز دستش را در گریبانش برد که بکلی سپید گردید (۳۳) و با این دو نشانه درونی و برونی ربانی فرعون را محکوم ساخت، اینجا فرعون گامی دیگر و فراتر نهاد که این

موسوی ساحری بسیار دانا است (۳۴).

این گام دوم موسوی بود در رسالت الهی، که فرعون آنچنانی را اینچنین کرد، ولی دیری نپائید که این سحر ادعائی هم با عصای اژدر شده موسی ناچیز شد، که آن هنگام و هنگامه بزرگ، عصای اژدها شده موسی سحر ساحران را بکلی بلعید (۴۵).

در آیه (۳۰) «لو» که برای امتناع است از موسی بعنوان پذیرش خیال فرعونی است، که اگر بر فرض محال کاری کنم که بیانگر اثبات الوهیت خدای من باشد باز هم از زندانیانم؟ که این خود تاکتیکی است بسیار زیبا در مناظره، که آنچه را طرف می‌پسندد و می‌پذیرد مبنا قرار دهیم، تا روی همان مبنای پذیرفته شده جریاناتی دیگر را که نپذیرفته است پذیرا گردد، اینجا می‌بینیم فرعون تا اندازه‌ای فروکش کرده و در آیه (۳۱) به جای «لو کنت» «ان کنت» گفته است، که صدق موسی را در بوته شک نهاده و نه آنکه آنرا مانند گذشته محال بداند، که با نسبتی مانند جنون صدقش نیز به نظر فرعون محال باشد.

تاکتیک دیگر موسی در برابر ساحران بود که در پاسخ آنان که گفتند «یا موسی اِما ان تُلقَ و اِما ان نکونَ اوَّلَ من الٰهی» (۶۵:۲۰) که او را در آغازگری این جریان مختار کرده است، ولی موسی فرمود شما آغاز کنید «بَلِّ الْقَوَا» (۶۶:۲۰) و این جریان نسبت به برخورد حق با باطل شایسته همین گونه ترتیب است، که مدعی باطل هر چه دارد پیش نهد، تا صاحب حق بلافاصله همه چیزش را نا چیز کند، و اینجا بر همه حاضران و ناظران حق روشن می‌شود، که اگر موسی آغازگر بود اولاً همان لغت سحرگریبانگیش بود، و ثانیاً سحرهای عریض و طویل گوناگون ساحران همچنان فرعونیان را مشغول به خود می‌داشت، ولی اکنون که جریان بعکس انجام شده، برای موسی دو موقعیت متین به بار آورده، نخست اینکه با پیش انداختن کل ساحران برای آنان و کل حاضران و ناظران فرعونی ثابت می‌کند هر کاری هم کنند کاری از پیش نبرده‌اند، و در ثانی این ادعا را پس از سحرهای ساحران با افکندن عصایش که اژدهایی بزرگ شد ثابت کرد، که تمام آثار و پیامدهای سحرهاشان را ناگهان بلعیده، و «یأفکون» در آیه (۴۵) که مضارع است خود حکایتی است از

گذشته، و این تصویری است بسی زیبا که جریان گذشته را به چهرهٔ زمان حال می‌آورد، که گوئی هم اکنون آن جریان اتفاق افتاده و این نکته در قرآن بسیار است. اینجا ساحران مصر - که در سحرهای گوناگونشان از بهترین برجستگان بودند - یکجا و یکسره ناخودآگاه - به سجده در افتادند، و در برابر کل حاضران و فرعون و فرعونیان همی فریاد زدند، ما محققاً به پروردگار جهان، پروردگار موسی و هارون، ایمان آوردیم (۴۷) و این گفته بدین جهت است که فرعون بارها خود را پروردگار جهانیان خوانده بود، و اینجا در برابر فرعون اضافه بر انکار ربوبیتش او را از آفریدگان همان پروردگار - که موسی و هارون بسوی او دعوت می‌کرده‌اند - خوانده است، اینجا فرعون پس از آنهمه استهزا و گفتگو و نسبت سحر و جنون چه کند، دیگر چه نسبتی می‌تواند به ساحران بدهد، تنها برای این فرعون وامانده همین مانده که باهمان نخوت فرعونیی به این ساحران بگوید: موسی در کار سحر بزرگ شماست، که به شما سحر آموخته، و چرا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به خدای او ایمان آوردید (۴۹) و بالاخره آنان را به دارآویختن تهدید می‌کند، ولی سخنان این بود که «هرکاری از دستت برمی‌آید با ما انجام بده زیرا ما بسوی پروردگار حقیقی مان بازگشت کرده‌ایم (۵۰) و چون نخستین ایمان آورنده‌گان در این جمع هستیم امیدواریم که خدا گناهان گذشته ما را ببخشد (۵۱) و می‌بینیم که اینجا مراد از «المؤمنین» در این آیه همان گروهی از فرعونیانند که پس از این جریان ایمان آوردند، ولی نخستین ایمان از آن ساحران بود، و مؤمنان اسرائیلی مشمول این ایمان نیستند، زیرا آنان پیش از ساحران و برخی از فرعونیان ایمان آورده‌اند، روی این اصل ایمان به رسالت موسوی در میان سه گروه تحقق یافته بود.

اینجا موسای فراری که احدی مجز هارون در این جریان با او نبود، با این گامهای استوار بکلی غالب گردید، و فرعونیان دیگر با ساحران ایمان آوردند، و انقلابی عظیم در کل شهرهای مصر علیه فرعون پدید آمد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِيٰ إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿۵۲﴾ فَأَرْسَلْنَا فِرْعَوْنَ

فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٦﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا
 لَغَائِظُونَ ﴿٥٥﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ ﴿٥٦﴾ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِّن جَنَّتِ
 وَعُيُونٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾
 فَاتَّبَعُوهُمْ مُّشْرِقِينَ ﴿٦٠﴾ فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا
 لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ
 اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٣﴾ وَأَزْلَفْنَا
 نَحْمَ الْأَخْرِينَ ﴿٦٤﴾ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا
 الْأَخْرِينَ ﴿٦٦﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ
 لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

و سوی موسی وحی کردیم که: «بندگان مرا شبانه حرکت ده، زیرا همواره شما مورد
 پی گیریید.» ﴿٥٦﴾ پس فرعون مأمورانی برای جمع آوری (کسانی) به تمامی شهرهای
 مصر) فرستاد. ﴿٥٧﴾ (فرعون و فرعونیان گفتند: «این گروهی - بی گمان و بی امان - اند
 کند.» ﴿٥٨﴾ «و به راستی آنان ما را بسی خشم آورنده اند.» ﴿٥٩﴾ «و محققاً ما نیرویی مهم
 به هم پیوسته، وابسته‌ی با پروا ایم، (که به حال آماده باش درآمده ایم). ﴿٦٠﴾ پس آنان
 را از باغستان‌های سردر هم و چشمه سارانی بیرون راندیم؛ ﴿٦١﴾ و (نیز از) گنجینه‌ها
 و جایگاه‌هایی پر کرامت [از ناز و نعمت]. ﴿٦٢﴾ (اراده‌ی ما) چنین بود، و آن
 (نعمت)‌ها را به فرزندان اسراییل میراث دادیم. ﴿٦٣﴾ پس (فرعونیان) در حال برآمدن
 آفتاب، آنان را تعقیب کردند. ﴿٦٤﴾ پس چون دو گروه، همدیگر را دیدند، همراهان
 موسی گفتند: «بی گمان ما (ناگزیر و ناگزیز) مورد دستیابی حتمی هستیم.» ﴿٦٥﴾ گفت:
 «هرگز چنان نیست؛ همواره پروردگارم با من است، و به زودی مرا (معجزه آسا)
 راهنمایی خواهد کرد.» ﴿٦٦﴾ پس سوی موسی وحی کردیم که: «با عصای خود بر (این)
 دریا بزَن.» پس دریا از هم شکافت. پس هر پاره‌ای همچون کوهی سترگ بود. ﴿٦٧﴾ و ﴿٦٨﴾

دیگران [فرعونیان] را بدانجا (با صف آراییشان به غرق) نزدیک گردانیدیم. ﴿۶۴﴾ و موسی را با همه‌ی کسانی که همراهش بودند نجات دادیم. ﴿۶۵﴾ سپس دیگران را غرق کردیم. ﴿۶۶﴾ بی‌شک در این (واقعه‌ی عبرت‌انگیز) همانا نشانه‌ی (ربانی) بزرگی است. حال آنکه بیشترشان دارای ایمان نبوده‌اند. ﴿۶۷﴾ و بی‌گمان پروردگار تو، همواره او همان کانون عزت (و) رحمت است. ﴿۶۸﴾

آیات ۵۲ تا ۶۸ - جریان فرار شبانه موسی و مؤمنان و تعقیب آنان توسط فرعون و فرعونیان است، که سرانجام به نجات مؤمنان و غرق شدن فرعونیان منجر شد، که اینجا بگونه‌ای بس لطیف و صریح یاد شده، در جای جای قرآن نیز با چهره‌هائی گوناگون و هماهنگ تبیین گردیده است.

در آیه (۵۲) مراد از «عبادی» - همان گونه که گذشت - هر سه گروه مؤمنان می‌باشند، و نه فقط بنی اسرائیل، و اینجا موسی مأموریت یافت که هر سه گروه را شبانه از شر فرعون رهائی دهد.

در آیه (۶۷) اکثریت در «اکثرهم» بمعنای بیشتر فرعونیان است، که اقلیت باقیمانده همان ساحران و پیروانشان بوده‌اند، که در جریان دیدن معجزه موسی ایمان آوردند، و درست است که مرجع نزدیکتر برای «الآخرین» است، یعنی همان فرعونیان غرق شده، ولی این غرق شدگان کلاً بی ایمان بوده‌اند، و نه بیشترشان، و کسانی هم که از فرعونیان در این جریان به موسی ایمان آوردند برحسب آیه (۵۲) و آیاتی دیگر همراه موسی بودند، و نه همراه فرعونیان، و این خود ترجیحی است نسبت به قرینه معنوی بر قرینه لفظی.

وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٦﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٦٧﴾

و بر آنان گزارش مهم ابراهیم را برخوان. ﴿۶۶﴾ چون به پدر (تربیتی)ش و قومش گفت: «چه (چیزی را) می‌پرستید؟» ﴿۶۷﴾

آیه ۷۰ - «أبیه» اینجا و جاهایی دیگر بمعنای پدر پرورشی ابراهیم است، که شاید عمومی او یادگیری بوده، و نه پدر صلبیش، چنانکه بارها تکرار شده و خواهد آمد.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَکْفِینَ ﴿۷۱﴾ قَالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ إِذْ
تَدْعُونَ ﴿۷۲﴾ أَوْ یَنْفَعُونَکُمْ أَوْ یَضُرُّونَ ﴿۷۳﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا کَذَٰلِکَ
یَفْعَلُونَ ﴿۷۴﴾ قَالَ أَفَرءَیْتُمْ مَآ کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۷۵﴾ أَنْتُمْ وِءَابَاؤُکُمْ
الْأَقْدَمُونَ ﴿۷۶﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّیَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ ﴿۷۷﴾

گفتند: «بتانی را می پرستیم. پس همواره بر درگاه آنان همچنان باشنده و
خاضعیم.» ﴿۷۱﴾ گفت: «آیا وقتی از آنها درخواستی می کنید، از شما می شنوند؟» ﴿۷۲﴾
«یا شما را سود یا زیانی می رسانند؟» ﴿۷۳﴾ گفتند: «نه!» بلکه پدران خود را یافتیم که
چنان می کردند. ﴿۷۴﴾ گفت: «آیا پس آنچه را می پرستیده اید نگرستید؟» ﴿۷۵﴾ «شما و
پدران بیشترین شما؟» ﴿۷۶﴾ «پس بی گمان همه ی آنان - جز پروردگار جهانیان -
دشمن من اند.» ﴿۷۷﴾

آیه ۷۷ - "فانهم عدوئی" بمعنای دشمنی تمامی بت پرستان، بتان، طاغوتان و کل
معبودان غیر خدائید، که در جمع همگان دشمنان ابراهیم و کل مکلفان از نظر
فطری، عقلی و علمی می باشند.

اینجا باید پرسید که درست است مشرکان و طاغوتها هر دو دشمنان خدائید،
ولی معبودانی دیگر مانند برخی از فرشتگان و پیامبران - که دوستان برازنده خدائید
چگونه اینجا در سلك دشمنان خدا آمده اند؟ پاسخ این است که درست است که
این بزرگواران موحدان حقیقی و دوستان خدائید، ولی پرستش ایشان نیز دشمنی با
رب العالمین است، که «عدو» نسبت به اینها تنها شامل همین بعد می باشد و یا
اینکه اینان از معبودان این مشرکان نبوده اند.

الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ ﴿۷۸﴾

«آن کس که مرا آفرید، پس همو راهنمایم می کند.» ﴿۷۸﴾

آیه ۷۸ - "فهو یهدین" هدایت ابراهیمی را بر آفرینشش تفریع کرده، که اصولاً آفرینش

مکلفان با هدایت ربانی شان توامانند، که از نظر فطری، عقلی، نشانه‌های آفرینش و حیاتی اینان را رهنمون است.

وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيَسْقِينِي ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي
يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي ﴿٨١﴾

«و کسی (که) او به من خوردنی و آشامیدنی می‌دهد،» ﴿٧٩﴾ «و چون بیمار شوم پس او در مانم می‌کند،» ﴿٨٠﴾ «و آن کس که مرا می‌میراند سپس زنده‌ام می‌گرداند،» ﴿٨١﴾

آیه ۸۱ - «يُحْيِينِي» نسبت به ابراهیم - که از «مَنْ شَاءَ اللَّهُ» است - بمعنای زنده شدن از صعقه و بیهوشی مطلق نیست، بلکه بمعنای انتقال از زندگی برزخی به زندگی والاتر در رستاخیز است، چنانکه در آیات مربوطه‌اش به تفضیل گذشت.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

«و کسی که امید دارم روز بروز طاعت، خطایم را بر من ببوشاند.» ﴿٨٢﴾

آیه ۸۲ - «خَطِيئَتِي» که مفرد است تنها یک خطاست، و آیا این خطا، خطای استغفار برای آزر است، که حضرتش نادانسته به گمان اینکه او در راه هدایت است برایش استغفار کرد، یا خطائی دیگر است؟

پاسخ این است که نخست اگر خطای اول مقصود باشد، پس چرا بعد از چند آیه برای او استغفار کرده، وانگهی این استغفار از روی قصور بوده و نه تقصیر، روی این اصل خطا و گناهی نبوده است، بنابراین این خطا جریانی دیگر است، و چنانکه در آیه ۸۳ آمده این سخن پیش از رسالتش بوده است، وانگهی گناه در لغت عربی عصیان غوایت، زلت، ضلالت و مانند اینهاست، ولی خطا اعم است از اینها که در جمع گناهند، و یا پوششی است بر قصورها که هرگز گناه نیستند، و برتر از آن مقام برتر و پاداشی بیشتر است، که مورد درخواست حضرتش از حضرت حق ﷻ بوده است، مانند «ذنب» که دو بُعد متقابل دارد، که برترین ثواب و پست‌ترین گناه است،

و نیز «غفران» که بمعنای پوشش و دارای ابعادی متقابل است، که نه ذنب و نه غفران در اختصاص گناه نیستند.

و اینجا جای توافقی اینچنین است که کلاً خود را منهای وحی، در خطا و قصور می‌داند، حتی با وحی در نا رسائیهای امکانی و فقر محض است که غفرانش ترفیع مقامات ابراهیمی است بروز جزاء.

و نیز خطایی که احیاناً پیش از رسالت انجام داده همچون خطای آدم است، و در جمع این خطا هرگز گناهی در زمان نبوت تا چه رسد در ولایت عزمش نبوده است. و چرا کلاً "یوم الدین" است، با آنکه زندگی برزخی - و پیش از آن زندگی دنیا - نیز زمینه‌هایی برای بخشش خطاست؟ پاسخ این است که اگر خطایی در دنیا انجام شود، چنانچه بخشوده هم گردد، باز هم امکان تکرارش پیش از مرگ وجود دارد، برزخ نیز چندان جای بخشش گناهان نیست، و این تنها روز رستاخیز است که امکان بخشش خطا در آن وجود دارد، و پس از آن بر خلاف دنیا گناهی نخواهد بود، و نیز "یوم الدین" هر دوی یوم برزخ و قیامت را در بر دارد، که با درجاتشان "یوم الدین" اند. درست است که گنهکار موظف است در همین عالم تکلیف توبه کند، ولی اکتفای به این توبه - چنانکه اشاره شد - کافی نیست، بلکه توبه و پذیرش آن به روز رستاخیز دارای مصالحی چند است، که پس از توبه دنیوی تحقق پذیر می‌باشد، و اصولاً چون بخشش گناهان به روز رستاخیز مورد نیازی بیشتر و آخرین مرحله می‌باشد، اینجا اضافه بر آنچه گذشت "یوم الدین" آمده است.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْخَفِيَّ بِالصَّالِحِينَ ﴿۸۲﴾

«پروردگارم! به من حاکمیت و حکمتی (وحیانی) عطا کن، و مرا به صالحان ویژه

[معضومان] ملحق گردان.» ﴿۸۲﴾

آیه ۸۲ - اینجا "هب لی حکماً" درخواست حکمی و حیانی و رسالت است، و این خود دلیلی روشن است بر اینکه کل جریانات پیش از حالت وحیانی و رسالتش بوده است.

وَأَجْعَلِ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

«و برای من در (میان آیندگان) آخرین زبان [آوازه‌ای] راست‌واره قرار ده؛» ﴿٨٤﴾

آیه ۸۴ - اینجا ابراهیم - نسبت به آخرین رسالتها و عصمتها که همان رسالت محمدیه ﷺ می‌باشد - تقاضای لسان صدق کرده، گرچه این لسان صدق و گفتار و کردار راست در کل پیامبران ابرهیمی از نسل حضرتش در رسول آخرین تحقق داشته، و نیز مؤمنان صادق الایمان در پی آن بزرگواران همچنان دارای لسان صدق بوده‌اند، چنانکه در آیه (۲۵:۱۹) گذشت، که خدا برای اینان لسان صدق شایسته قرار داد، ولی در آیه مورد بحث این لسان صدق را به سود رسالت ابراهیمی برای رسالت پایانی در خواست می‌کند، زیرا آخرین و بزرگترین رسالت است، چون در میان رسالتهای پیش از اسلام رسالت توحیدی ابراهیمی سلیم‌ترین رسالتهاست، زیرا رسالت موسوی و عیسوی مورد دستبردهای شرک آمیز قرار گرفته‌اند، وانگهی اینجا مقصود لسان صدق آخرین است، که بالاترین پیام و حیانی می‌باشد، و بدین جهت آنرا برای رسالت آخرین در خواست کرد، و چرا آخرین را به معنی رسالت پایانی دانسته‌ایم، زیرا رسالت ابرهیمیان دارای سه بُعد است، ابراهیم که نخستین است، حضرت محمد ﷺ که آخرین است، و میانگین این دو رسالتهای میانه می‌باشد، روی این اصل آخرین غیر از این دو رسالت است که در اختصاص آخرین پیامبر الهی است.

و چرا آخرین به لفظ جمع آمده است با آنکه رسول پایانی یکی است؟ زیرا مقصود تمامی اهل بیت رسالت محمدی ﷺ است، که نقطه نخستینش خود حضرت محمد ﷺ بوده، و سپس سیزده معصوم دیگر که به دنباله این رسالت بزرگ حامل همان مقامات رسالتی به استثنای وحی می‌باشند، روی این اصل بهترین لسان صدق رسالت ابراهیمی در همین چهارده بزرگوار منعکس است.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

«و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان» ﴿۸۵﴾

آیه ۸۵ - اینجا ابراهیم در میان درخواستهایش همی خواهد که خدا او را از وارثان بهشت قرار دهد، ولی این بهشت از چه کسی به ابراهیم و ابراهیمیان به ارث واگذار می‌شود؟ پاسخ این است که خدا برای کل مکلفان جهان جایگاههایی در بهشت مقرر داشته که شایستگان افزون بر جایگاههای خودشان جایگاههای ناشایستگان را نیز به ارث می‌برند، چنانکه در آیه (۴۳:۷) برای کل بهشتیان این نداداده شده که این بهشت را به پاداش اعمال شایسته به ارث برده‌اید، در حالیکه جایگاههای ویژه این بهشتیان میراثی از دیگران برای این بزرگواران نیست، بلکه مربوط به خودشان است، ولی اضافه بر آن جایگاههای ناشایستگان را نیز دارند "ولدینا مزید" (۳۵:۵۰) نیز بیانگر افزونیهائی است در بهشت، که بیش از استحقاق بهشتیان به آنان داده می‌شود، ولی در جهنم وراثتی وجود ندارد، زیرا نخست جهنم دارای اصلاتی برای همگان نیست، وانگهی وراثت جهنم که زیاده‌تر بودن عذاب است خود برخلاف فضیلت و عدالت است، و چنانکه بارها گفته‌ایم عذاب جهنمیان کمتر از استحقاقشان است.

وَأَغْفِرْ لِيَّ إِنِّي كَانُ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿۸۶﴾

«و پدرم را ببخشای که او بی‌گمان از گمراهان بوده است.» ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - اینجا ابراهیم برحسب وعده‌ای که به آزر داده بود - چنانکه در آیه (۱۱۴:۹) آمده - برای او به استغفار می‌کند، که او در گذشته از گمراهان بوده است، روی این اصل که ابراهیم از سخن آزر پس از تهدید به سنگباران کردنش گفت "واهجرتی ملیا" (۴۶:۱۹) - مدت زمانی از من دور شو - این دور باش را پس از آن تهدید بدین معنی گرفت که آزر این فرصت را بمنظور تفکر به دعوی ابراهیم داده است، و روی همین جهت هم بلافاصله به او وعده داد که برایت استغفار خواهم کرد، ولی پس از آنکه آزر به حالت شرک مُرد، و ابراهیم این جریان را دانست و آگاه شد که این دور باش هرگز بمنظور تفکر نبوده، برحسب آیه (۱۱۴:۹) از وی تبری جُست، و دیگر هرگز

برای او استغفار نکرد، چنانکه در آیات سورهٔ مریم به تفصیل بیان شده، و مختصراً "و ربنا اغفر لی ولوالدی" در آیه (۴۱:۱۴) تنها برای پدر و مادر اصلی اش استغفار کرد، و نه برای دیگری که اینجا «والدی» است، و آنجا «أبیه» و اگر مراد از آن «والد» همان «اب» باشد "تبرء منه" دروغ خواهد بود!

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿۸۷﴾

«و روزی که (مکلفان) برانگیخته می‌شوند خوارم مکن.» ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - در این آیه مانند آیه (۸۲) تقاضای سلبی حضرتش که مرا به روز رستاخیز خوارمگردان، در دنبالهٔ همان جریان بوده است، که به تفصیل گذشت، وگرنه مقام عصمت ابراهیمی هرگز شایستهٔ خواری و بی‌مقداری در رستاخیز نیست.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿۸۸﴾ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۹﴾

روزی که هیچ مال و فرزندان سودی نمی‌دهند؛ ﴿۸۸﴾ مگر کسی که با دلی پاک سوی خدا آمد. ﴿۸۹﴾

آیه ۸۹ - "قلب سلیم" که دلی سالم است - و نه تنها فطرت، عقل و علمی سالم - بدین جهت است که سلامت این سه تضمینی برای سلامت کلی که زیر بنای روح است نیست، زیرا ممکن است که اینها دارای سلامتی باشند، ولی نه آنگونه که بازده سلامتی قلب را نیز داشته باشند، چه از نظر عقیده و چه از نظر عمل، ولی سلامتی قلب بیانگر سلامتی این سه، و نیز سلامتی اعمال است، که در اینصورت اگر هم احیاناً گناهانی از صاحب این قلب سرزده باشد، آمرزیده خواهد شد، و از جملهٔ شواهد این جریان این آیه است که "الذین یظنون أنهم ملاقوا ربهم و أنهم الیه راجعون" (۴۶:۲) که این گمان، گمان قلب است، زیرا "و انها لکبیرة الا علی الخاشعین" خشوع ویژهٔ قلب است، و قلب خاشع همان قلب سالم می‌باشد.

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۹۰﴾ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿۹۱﴾

و (آن روز) بهشت برای پرهیزگاران زینت یافته نزدیک شد. ﴿۹۰﴾ و جهنم برای فاسد نظران نادان بسی نمودار گشت. ﴿۹۱﴾

آیات ۹۰ و ۹۱ - اینجا پس از حساب، بهشت را برای بهشتیان نزدیک شده، و جهنم را برای جهنمیان آشکار شده خوانده، و تفاوت این دو از این روست که بهشت آخرین پیش از برزخ و قیامت آفریده شده، زیرا افزون بر پاداش اعمالشان است، گرچه با ورودشان نعمتهای بهشتی افزونتر می‌گردد، که باز تاب و پیامد اعمال آنان است، ولی جهنم پیش از این هرگز فعلیتی نداشته، بلکه این خود همان اعمال جهنمیان است که آنجا بروز می‌کند، و آتش اعمالشان در دنیا چندان نمودار نیست، و در برزخ هم بگونه‌ای میانگین نمودار است، ولی در رستاخیز کلاً آشکار می‌شود، چنانکه آیاتی از قبیل "اذا الجحیم سُعرت" (۱۰:۸۱) هنگامیکه جهنم آتش گیرد، در نتیجه جهنم پیش از این آتشی نداشته، و نیز "انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم" (۹۸:۲۱) گروهی از جهنمیان را گیرانده آن دانسته، که ریشه‌های اصلی گمراهی بوده‌اند، و دیگران به آتش خودشان و نیز آتش اینان می‌سوزند، این آیات و همانندشان دلیل بر این حقیقت است که جهنم پیش از ورود جهنمیان اصالتی ندارد.

صداها و سیماهای جهنمیان دارای ابعاد زیرین است: نخست بعد پنهانی اش در عالم تکلیف، سپس بروز برزخی اش هم از نظر اصل صداها و سیمایها، و هم بروز ملکوت برزخی اش که خود میاگین عذاب است، در پایان به هنگام رستاخیز در محشر هنگامه بروز تمامی این صداها و سیمایها است، سپس پیش از ورود جهنمیان به جهنم ملکوت این اعمال به جهنم ارسال می‌گردد که "اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها تغيظاً وزفيراً" (۱۲:۲۵) این زبانه آتش خود جهنم نیست، بلکه همان بروز ملکوت اعمال جهنمیان است.

وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۹۲﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ

يَنْتَصِرُونَ ﴿٩٣﴾ فَكُفِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾ وَجُنُودُ ابْلِيسَ
 أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ
 مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾

و به آنان گفته شد: «آنچه می پرستیده اید کجایند»، ﴿٩٣﴾ «جز خدا؟ آیا یاریتان می کنند، یا (از شما) یاری می خواهند؟» ﴿٩٤﴾ پس آنان و (همه‌ی) گمراهان در آن آتش شعله‌ور به رو افکنده شدند. ﴿٩٥﴾ و (نیز) همه‌ی سپاهیان ابلیس. ﴿٩٥﴾ حال آنکه آنان در آتش شعله‌ور با یکدیگر نزاع می کنند، گفتند: ﴿٩٦﴾ «سوگند به خدا که ما همواره در ژرفای گمراهی آشکارگری بوده ایم.» ﴿٩٧﴾ «چون شماها را با پروردگار جهانیان برابر می انگاشتیم.» ﴿٩٨﴾

آیات ۹۷ و ۹۸ - جهنمیان به گمراهی آشکارگیشان اعتراف دارند، که سببش را برابر دانستن بتها با خدای منان می دانند، که در برابر خدا آنان را می پرستیدند، و این تسویه و برابری چه در بُعد پرستش و یا احترام یکسان بین خدا و غیر خدا هرگز جایز نیست.

و نیز برابری میان مؤمنان در احترام نیز مشمول همین جریان است، که شما چون دست معصومان را برای احترامشان می بوسید دیگر بوسیدن دست دیگران جائی ندارد، و کلاً در تمامی احترامات - لفظی، معنوی و عملی - بایستی درجاتی منظور گردد. مثلاً آیه "ان اکرمکم عند الله اتقاکم" (۱۳:۴۹) که کرامت بیشتر را نزد خدا ویژه کسانی قرار داده که تقوای بیشتری دارند، بر مبنای این آیه و آیات و روایاتی چند که مورد تأیید همین آیه است، بوسیدن دست غیر معصوم بعنوان احترام حرام است، آری بعنوان محبت دست پدر و مادر، همسر و فرزند را بوسیدن جایز است.

نسبت به معصومان نیز حالاتی مانند رکوع و سجود و طواف و سایر عباداتی که ویژه خداست در کل حرام می باشد، چه بعنوان عبودیت - که معلوم است - و چه بعنوان احترام و محبت، زیرا مثلاً رکوع و سجود - که نهایت خضوع ظاهری است - همچون نهایت خشوع باطنی در انحصار خداست، و اضافه بر حرمت برابر قرار دادن نابرابران، نسبت به مانند رکوع، سجود و طواف، نصوصی از قرآن و سنت گواه

است، که از جمله آیه (۱۸) سوره جن می باشد.
 در پاسخ اینکه آیه مورد بحث نقل سخنی از جهنمیان است و سخن آنان هرگز میزان حکم شرعی نیست، باید گفت: این سخن از جهنمیان همان سخنی ربانی است، که آنجا بدان اعتراف دارند، وانگهی هر سخنی را قرآن نقل کند و آنرا نقض ننماید طبعاً مورد قبول قرآن است، مانند اینکه در آیه (۲۲:۱۴) سخنانی از شیطان به روز رستاخیز نقل شده، که در جای جای قرآن مورد تصدیق است.
 و بالاخره کلاً برابر قرار دادن نابرابران در هر جهتی از جهات اعم از کتبی، لفظی، عملی و... حرام است.

وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْأَجْرُ مُونَ ﴿٩٩﴾

«و جز مجرمان ما را گمراه نکردند.» ﴿٩٩﴾

آیه ۹۹ - مجرم در اصل بمعنای کننده میوه کال است، که موجب تباه شدن آن می شود، و کسانی هم که فطرت، عقل، علم، فکر، کار و... خود را در غیر موارد شایسته و بی جا مصرف و تلف کنند، همگان مجرمند، چه مجرم درونی و چه مجرم برونی، چه فردی و چه اجتماعی، گرچه جرم هم دارای مراحل است.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

«پس هیچ گونه شفاعتگرانی نداریم،» ﴿١٠٠﴾ «و نه دوستی خون گرم،» ﴿١٠١﴾ «پس کاش (بر فرض محال) بازگشتی برای ما بود تا بی گمان از مؤمنان باشیم؟!» ﴿١٠٢﴾ همانا در این (سرگذشت) همواره نشانه ای است، و بیشترشان (از) مؤمنان نبوده اند (که یا کافر بودند، و یا قاصر که نه مؤمن و نه کافر بودند)، ﴿١٠٣﴾ و به راستی، پروردگار تو همواره همان کانون عزت (و) رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿١٠٤﴾ گروه نوح پیامبران را تکذیب

کردند. ﴿۱۰۵﴾

آیه ۱۰۵ - این آیه قوم نوح را تکذیب کنندگان کل پیامبران خوانده، زیرا «المرسَلین» جمع محلی به لام و دلیل بر جمع پیامبران الهی است، و اینجا جای این پرسش است که آنچه از قوم نوح در قرآن می بینیم این است که اینان همان نوح را تکذیب کرده اند، زیرا پیامبرشان هم همان نوح بوده است، پس چگونه تکذیب نوح بعنوان تکذیب کل پیامبران نامیده شده؟ پاسخ این است که اگر هم تکذیبشان در اختصاص نوح بوده، چون مربوط به رسالت ربانی است - آنهم در نخستین ولایت عزم - این خود تکذیب کل رسالتهاست، در ثانی خود حضرتش که تنها رسالتش ۹۵۰ سال بوده است، نخست ولایت عزمش - بویژه آنکه برای نخستین بار رسالتی مستقل و جهانی آورده است - خود مقتضی است که در سراسر جهان تکلیف تا زمان ابراهیم علیه السلام پیامبرانی که پیام رسانان و حیانی او باشند وجود داشته باشند، چنانکه در آیاتی گونه گون - افزون بر رسالت پنج پیامبر اولوالعزم که رسالتشان محوری بوده است - تصریحات و اشاراتی نیز نسبت به سایر پیامبران در این میان وجود دارد، و زمان رسالت نوح - که افزون بر ۹۵۰ سال زندگی اش تا ابراهیم خلیل الرحمان ادامه داشته - نیاز بیشتری به پیامبران دیگری دارد، که در سراسر جهان تکلیف بلندگو و بیانگر رسالت نوح علیه السلام باشند و اینجا «المرسَلین» هم همان رسولانند.

و بالاخره از آغاز رسالت آدم تا رسالت آغازین نوح نیز پیامبرانی مانند ادریس وجود داشته اند، که گروهی از همین قوم نوح آنان را تکذیب می کرده اند، و این مثلث رسالتی مورد تکذیب گروه نوح بوده اند.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۰۶﴾

چون برادرشان نوح به آنان گفت: «آیا پروا نمی دارید؟» ﴿۱۰۶﴾

آیه ۱۰۶ - اخوت و برادری نوح نسبت به این مشرکان، تنها در بُعد انسان بودن و همشهری بودنشان، و بالاخره فرزند حضرت آدم علیه السلام بودنشان بوده است، و معلوم

است، که اینجا اخوت ایمانی یا نسبی یا شغلی یا علمی و مانند آن مراد نیست، و اینکه نوح بعنوان برادر این نابکاران معرفی شده از همین لحاظ است، که هر انسانی با انسان دیگر - بویژه اگر همشهری باشد - بایستی حالت اخوت داشته باشد، و دعوت نوح هم دعوتی استبدادی و قهار نبوده، بلکه با برادری و برابری و محبت بوده است، چنانکه آدب کل رسولان الهی چنان بوده، و شرع مداران و سایر داعیان الهی الله هم باید از این سنت برادرانه در دعوتشان پیروی کنند.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عِزِّي ﴿١٠٨﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٠٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عِزِّي ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذُلُونَ ﴿١١١﴾

«من برای شما همواره فرستاده‌ای در خور اعتمادم.» ﴿١٠٧﴾ «پس از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿١٠٨﴾ «و من از شما هیچ مزدی نمی‌خواهم، و اجر من جز بر (عهدی) پروردگار جهانیان نیست.» ﴿١٠٩﴾ «پس، از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید.» ﴿١١٠﴾ گفتند: «آیا برایت (به خدا) ایمان بیاوریم، حال آنکه پست‌ترین فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - یکی از بهانه‌های کفار در تاریخ رسالتها - که طبعاً زرمندان و زورمندان بوده‌اند - این بوده است که اگر رسالت ربانی تو درست است، پس چرا رذلت‌ترین مردم - که نه نیرو دارند و نه مال و نه هیچ موقعیت فردی و اجتماعی - از تو پیروی کرده‌اند، بنا بر این بعکس آنچه تو ادعا می‌کنی، رسالتت نیز رذلت‌ترین است، که رذلتها از تو پیروی کرده‌اند، و اگر این اراذل را از خود دور کنی، زمینه ایمان ما به تو فراهم خواهد شد.

اینجا از جمله پاسخهای نوح - چنانکه در آیات (۱۱۲) تا (۱۱۵) آمده - این است که نخست من به آنچه اینان می‌کرده‌اند، آگاهی ندارم، و بطریق اولی شما هم آگاهی ندارید، نه از فضیلتشان و نه از رذیلتشان، زیرا نداشتن مال و مقام دینوی خود

رذیلت نیست، چنانکه داشتن آنها هم فضیلت نیست، بلکه هر دو در احوال و اعمال انسانهاست، و نه زیباییهای ظاهری آنها، و اگر شعورتان را بکار بندید حساب آنان نیز با خداست، و نه بامن و شما، و بالاخره اکنون که اینان ایمان شایسته به رسالت ربانی آورده‌اند، من که رسول ربانی می باشم با چه عذری آنها را از خود دور کنم، اینان در بُعد این ایمان در پناه خدایند، که در پرتو رسالت ربانی هم جهان مستضعفان را آباد کنند، و هم حقوق از دست رفته آنان را در این جهان از شما ستمکاران باز گیرند، ولی شما که بر نیروی مال و سایر قدرتها تکیه و تسلط دارید، هرگز زیربار رسالت‌های عادلانه ربانی نخواهید رفت، پس چگونه و با چه منطقی من این پناهندگان را از خود طرد کنم، تا وعده پوچ و خیالی شما ستمکاران را در پذیرش این رسالت تحقق دهم.

و این سخنان تو خالی از کل تکذیب کنندگان رسالتها در طول تاریخ بر همین معنا و مبنای ناشایسته تکرار می شده، و پاسخ پیامبران الهی هم یکسان بوده است.

قَالَ وَ مَا عَلِمِيْ بِمَا كَانُوْا يٰعْمَلُوْنَ ﴿١١٢﴾ اِنْ حِسَابُهُمْ اِلَّا عَلٰى رَبِّيْ لَوْ
 تَشْعُرُوْنَ ﴿١١٣﴾ وَ مَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١١٤﴾ اِنْ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ﴿١١٥﴾ قَالُوْا
 لَيْسَ لَمْ تَنْتَه يَنْوُحْ لَتَكُوْنَنَّ مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ ﴿١١٦﴾ قَالَ رَبِّ اِنَّ قَوْمِيْ
 كَذَّبُوْنِ ﴿١١٧﴾ فَافْتَحْ بَيْنِيْ وَ بَيْنَهُمْ فَتْحًا وَ نَجِّنِيْ وَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١١٨﴾
 فَانْجِنْنَهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ ﴿١١٩﴾ ثُمَّ اَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبٰقِيْنَ ﴿١٢٠﴾ اِنْ
 فِيْ ذٰلِكَ لٰآيَةٌ وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿١٢١﴾ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ
 الرَّحِيْمُ ﴿١٢٢﴾ كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِيْنَ ﴿١٢٣﴾ اِذْ قَالَتْ لَهُمْ اٰخُوهُمْ هُوْدٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ ﴿١٢٤﴾
 اِنِّيْ لَكُمْ رَسُوْلٌ اٰمِيْنٌ ﴿١٢٥﴾ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوْنَ ﴿١٢٦﴾ وَ مَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
 مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ﴿١٢٧﴾ اَتَّبِعُوْنَ بِكُلِّ رِيْعٍ اٰيَةً

تَعْبُوثُ ۱۲۸ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۱۲۹

(نوح) گفت: «و من چه می دانم به آن آنچه می کرده اند؟» ﴿۱۲۸﴾ «اگر باریک بینی کنید، حسابشان جز بر پروردگارم نیست.» ﴿۱۲۹﴾ «و من هرگز طردکننده‌ی مؤمنان نیستم.» ﴿۱۳۰﴾ «من جز همداردهنده‌ی آشکارگری (بیش) نیستم.» ﴿۱۳۱﴾ گفتند: «ای نوح! همانا اگر (به دعوتت) پایان ندهی بی گمان و بی چون از سنگسار شدگان خواهی بود.» ﴿۱۳۲﴾ گفت: «پروردگارم! قوم من همواره مرا تکذیب کردند.» ﴿۱۳۳﴾ «پس میان من و آنان راهکاری [چاره‌ای] بگشای، و من و هر آن کس از مؤمنان را که با من اند نجات بخش.» ﴿۱۳۴﴾ پس او و هر که را در آن کشتی آکنده با او بودند، رهانیدیم. ﴿۱۳۵﴾ سپس باقی ماندگان را غرق کردیم. ﴿۱۳۶﴾ همانا در این (ماجرا) همواره نشانه‌ی بزرگی است، و بیشترشان ایمان آورنده نبوده‌اند. ﴿۱۳۷﴾ و بی گمان پروردگارت به راستی (هم) او کانون عزت (و) رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۳۸﴾ عادیان، پیامبران را تکذیب کردند. ﴿۱۳۹﴾ چون برادرشان هود برایشان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید؟» ﴿۱۴۰﴾ «من به راستی برایتان فرستاده‌ای امینم.» ﴿۱۴۱﴾ «پس از خدا پروا کنید و فرمانم بپذیرید.» ﴿۱۴۲﴾ «و بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی‌خواهم. اجر من جز بر (عهده‌ی) پروردگار جهانیان نیست.» ﴿۱۴۳﴾ «آیا بر هر تپه‌ای زیبا و رعنا نشانه‌ای (برای قدرت و رفاهیت) می‌سازید، که (بر این سازمان و در آن) دست به بیهوده کاری و بازی بزنید؟» ﴿۱۴۴﴾ «و سازمان‌هایی استوار بر می‌گیرید شاید (بیشتر) بمانید؟» ﴿۱۴۵﴾

آیات (۱۲۳) تا (۱۴۵) گزارشی از جریان قوم عاد است، که در برابر پیامبران الهی - چنانکه مانندش نسبت به قوم نوح گذشت - و بویژه هود چه کرده‌اند، کلمه «عاد» در بیست و پنج جای قرآن یاد شده، و در این میان تنها در آیه پنجاهم سوره نجم «عاد الاولی» آمده، و این خود اشاره‌ای به عاد دومین دارد، ولی جریان عاد در کل آیات - و اینکه اینان ظالمترین و طغیانگرترین نام یافته‌اند - گواه بر این است که تمامی این آیات درباره عاد نخستین است، که عاد دومین در حاشیه آنان و مشمول کلیاتی دیگر درباره کل کافران می‌باشند.

آیه ۱۲۹ - «تخلدون» آمده، و اینکه ما مکرر می‌گوئیم خلود در لغت قرآن ابدیت

نیست، تا چه رسد به بی نهایت بودن - چه از نظر لغت عربی و چه از نظر استعمالات قرآنی - بهمین معناست، مثلاً در این آیه این مشرکان هوس باز که ساختمانها و کاخهای بلندی می ساخته اند، تا از گزند این و آن دور باشند، آیا هرگز چنان خیال می کرده اند که بلندای ساختمانها آنها را کلاً از گزندی مرگبار دور کند؟! هرگز! بلکه چنین و چنان می کردند، به امید آنکه بیشتر زندگی کنند، بنابراین خلود بمعنای ماندنی چه کم یا زیاد و یا تا آخر عمر است.

وَ إِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوا الَّذِينَ
 أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَ بَيْنَ وَ جَنَّتِ وَ عِيُونَ ﴿١٣٢﴾
 إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٣﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ
 تَكُنْ مِنَ الْوَعَّظِينَ ﴿١٣٤﴾ إِنَّ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٥﴾ وَ مَا نَحْنُ
 بِمُعَذِّبِينَ ﴿١٣٦﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
 مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٧﴾

«و هنگامی که حمله ور می شوید در حال زورگویی حمله ور می شوید؟» ﴿١٣٠﴾ پس، از خدا پروا بدارید و فرمانم ببرید. ﴿١٣١﴾ «و از کسی که شما را به آنچه می دانید مدد کرد پروا بدارید؛» ﴿١٣٢﴾

«(کسی را که) با دامها و پسران، شما را مدد و گشایش داد،» ﴿١٣٣﴾ «و باغستان هایی سردرهم و چشمه سارانی (به شما داد)،» ﴿١٣٤﴾ «من همواره از عذاب روزی بزرگ بر شما می ترسم.» ﴿١٣٥﴾ گفتند: «خواه اندرز(مان) دهی، خواه از اندرز دهندگان نباشی، برایمان یکسان است.» ﴿١٣٦﴾ «این جز شیوه و اخلاق پیشینیان نیست.» ﴿١٣٧﴾ «و ما عذاب شونده نیستیم.» ﴿١٣٨﴾ پس همواره تکذیبش کردند. پس هلاکشان کردیم. همانا در این (جریان) بی گمان نشانه ی بزرگی است، و بیشترشان ایمان آورنده نبوده اند. ﴿١٣٩﴾

آیه ۱۳۹ - این کفار دو دسته شده‌اند، اکثرشان بر حسب نص این آیه هرگز ایمان نیاوردند، ولی اقلشان ایمان آوردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ
 أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ
 وَأَطِيعُوا ﴿١٤٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ
 الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾ أَتَتْرَكُونَ فِي مَا هَلَهْنَا ءَامِنِينَ ﴿١٤٦﴾ فِي جَنَّتٍ وَعَيْونِ ﴿١٤٧﴾
 وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلَعَهَا هَضِيمٌ ﴿١٤٨﴾ وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا
 فَرِهِينَ ﴿١٤٩﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٥٠﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ﴿١٥١﴾
 الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿١٥٢﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ
 الْمُسْحَرِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بَيَاةَ إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

و به راستی، پروردگارت همواره (همان) کانون عزت (و) رحمت‌گر بر ویژگیان
 است. ﴿١٤٠﴾ ثمودیان، پیامبران را تکذیب کردند. ﴿١٤١﴾ چون برادرشان صالح به آنان
 گفت: «آیا پروا نمی‌دارید؟» ﴿١٤٢﴾ «من همواره برای شما فرستاده‌ای امینم.» ﴿١٤٣﴾ پس
 از خدا پروا بدارید و فرمانم بپذیرید. ﴿١٤٤﴾ «و (من) بر این (رسالت) هیچ اجری از شما
 نمی‌خواهم. اجر من جز بر عهده‌ی پروردگار جهانیان نیست.» ﴿١٤٥﴾ «آیا شما در آنچه
 همین جاست به امن و امان رها می‌شوید؟» ﴿١٤٦﴾ «در باغ‌هایی سردرهم و
 چشمه‌سارهایی،» ﴿١٤٧﴾ «و کشتزارهایی و خرماهایی (که) دستاوردهایشان لطیف (و)
 زود هضم است؟» ﴿١٤٨﴾ «و در حال فرح و آسایش برای خود از کوه‌ها خانه‌هایی
 می‌تراشید.» ﴿١٤٩﴾ «پس از خدا پروا کنید و فرمانم بپذیرید.» ﴿١٥٠﴾ «و کار و فرمان
 افراط‌گران را پیروی نکنید.» ﴿١٥١﴾ «آنان که در زمین افساد می‌کنند و اصلاح

نمی‌کنند» ﴿۱۵۲﴾ گفتند: «جز این نیست که تو سخت از افسون‌شدگانی!» ﴿۱۵۳﴾ «تو جز بشری مانند ما (بیش) نیستی. پس اگر از راستان بوده‌ای نشانه‌ای (ربانی برایمان) بیاور.» ﴿۱۵۴﴾ گفت: «این ماده شتری است که برای او آشامیدنی‌ای و (نیز) روزی معین نوبت آب (برای) شماست.» ﴿۱۵۵﴾

آیه ۱۵۵ - "یوم معلوم" در مقابل «شرب» - که بگونه‌ای مطلق آمده - خود دلیل است بر ابتلائی بس شدید برای این مؤمنان و کافران که تنها روزی معلوم حق بهره‌گیری از این آب را دارند و بقیه روزها آب ویژه همان یک شتر است، و این خود برای آنها امتحانی شدید بود.

وَلَا تَمْسُوها بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۵۶﴾ فَعَقَرُوها فَأَصْبَحُوا نَدِيمِينَ ﴿۱۵۷﴾

«و به آن گزندی نرسانید تا (مبادا) عذابِ روزی بزرگ شما را در برگیرد.» ﴿۱۵۶﴾ پس آن شتر را پی کردند و (از) پشیمانان گشتند. ﴿۱۵۷﴾

آیه ۱۵۷ - بر حسب آیه! "فَتَعَاطَى فَعَقَرَ" (۲۹:۵۴) کشنده این شتر یک نفر بود، پس چگونه اینجا این کشتن را مربوط به جمع همین کافران دانسته؟ پاسخ انیست که: اینان همگان در این جریان شرکت داشته‌اند، و نه تنها راضی به کشتن این شتر بوده‌اند، بلکه همگی از او خواستند و وادارش کردند که این کار را انجام دهد، که حتی اگر هم چنان نبود و صرفاً بکار او راضی بودند، باز شریک جرم او محسوب می‌شدند، چنانکه نسبت به بنی اسرائیل در آیاتی چند اینگونه است.

این ندامت نیز به دو دلیل ندامت صوری است، نخست اینکه اگر این پشیمانی واقعیت داشت بمنزله توبه بود، ولی چون احساس کردند که عذاب به سراغشان می‌آید پشیمان شدند، و چنان توبه‌ای هم هرگز قبول نیست، چنانکه آیاتی چند بر این حقیقت صراحت دارند، وانگهی این کفار که اضافه بر تکذیب رسالت صالح آیت ربانی او را نیز انکار کردند، و سپس همان آیت را کشتند، پشیمانی آنان پس از این جریانات کافرانۀ خشونت بار هرگز زمینه‌ای ندارد، اینان این عذاب موعود را که

از پیش تکذیب می کرده‌اند با چشم خود دیدند، و فی الحال پشیمان گشتند! ولی در آخر کار عذابشان در رسید: (۴۰:۸۵).

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا أَوْصِيَاءَ اللَّهِ وَمَا سَأَلْتُمُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٥﴾ قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ يَلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٦﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٧﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٨﴾ فَجَجِنَهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٦٩﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٧٠﴾ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٧١﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ﴿١٧٢﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧٣﴾

پس آنان را عذاب در برگرفت. بی‌گمان و بی‌چون در این (جریان) نشانه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبوده‌اند. ﴿۱۵۸﴾ و به‌راستی پروردگار تو همواره (همان) کانون عزت (و) رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۱۵۹﴾ گروه لوط فرستادگان (مان) را تکذیب کردند. ﴿۱۶۰﴾ چون برادرشان - لوط - بدیشان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید؟» ﴿۱۶۱﴾ «من همواره برای شما فرستاده‌ای امینم.» ﴿۱۶۲﴾ «پس خدا را پروا بدارید و فرمانم ببرید.» ﴿۱۶۳﴾ «و بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی‌خواهم. اجر من جز بر عهده‌ی پروردگار جهانیان نیست.» ﴿۱۶۴﴾ «آیا از (میان) جهانیان، (تنها) با مردان در می‌آمیزید؟» ﴿۱۶۵﴾ «و آنچه را پروردگارتان از همسرانستان برایتان آفریده و می‌گذارید؟ بلکه شما مردمی تجاوزکارید.» ﴿۱۶۶﴾ گفتند: «ای لوط! بی‌گمان اگر (به کارت) پایان ندهی، به‌راستی

همواره از اخراج شونددگانی. ﴿۱۶۷﴾ گفت: «من همانا از دشمنان کان سرسخت کردار شمایم. ﴿۱۶۸﴾ «پروردگارم! مرا و کسانم را از آنچه انجام می‌دهند رهایی بخش. ﴿۱۶۹﴾ پس او و همگی کسانش را رها نمودیم. ﴿۱۷۰﴾ جز پیرزنی که از باقی ماندگان در غبار (گمراهی) بود. ﴿۱۷۱﴾ سپس دیگران را سخت هلاک (و) زیر و زبر کردیم. ﴿۱۷۲﴾ (سروسامان) شان بارانی (از سنگ گل) فرو ریختیم؛ پس چه بد بود سنگ باران بیم‌داده‌شدگان. ﴿۱۷۳﴾ به راستی در این (عقوبت) همواره نشانه (ی بزرگی) است، و (لی) بیشترشان ایمان آورنده نبوده‌اند. ﴿۱۷۴﴾

آیه ۱۷۴ - این «اکثر» که ایمان نیاورند همان کسانی هستند که در تداوم کفرشان هلاک گشتند، ولی عده کمی از آنان ایمان آورده‌اند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷۵﴾ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْمِرْسَلِينَ ﴿۱۷۶﴾

و بی‌گمان، پروردگارت همان کانون عزت (و) رحمت‌گر بر ویژگان است. ﴿۱۷۵﴾ اصحاب اینکه [درختان انبوه] فرستادگان (ما) را تکذیب کردند. ﴿۱۷۶﴾

آیه ۱۷۶ - اینجا نیز مانند آیات ۱۶۰-۱۴۱- تکذیب «المرسلین» تکذیب کل فرستادگان خدا از طرف اصحاب این قومها دارای ابعادی چند است چنانکه راجع به نوح گذشت.

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

چون شعیب به آنان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید؟» ﴿۱۷۷﴾

آیه ۱۷۷ - در این آیه برای شعیب لفظ «اخوهم» نیامده، شاید بدین جهت است که اولاً شعیب از هموطنان اینان نبوده، و ثانیاً اگر هم هموطنشان بوده دعوت رسالتی‌اش تنها ویژه اینان نبوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷۸﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا رَسُولَ اللَّهِ ﴿۱۷۹﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٧٨﴾ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا
مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٧٩﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٠﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨١﴾

«من همواره برای شما فرستاده‌ای امینم.» ﴿١٧٨﴾ «از خدا پروا بدارید و فرمانم
ببرید.» ﴿١٧٩﴾ «و بر این (رسالت) هیچ اجری از شما نمی‌خواهم. اجر من جز بر
عهدی پروردگار جهانیان نیست.» ﴿١٨٠﴾ «پیمانہ را تمام بدهید، و از زیان‌رسانان
مباشید.» ﴿١٨١﴾ «و با ترازوی استوار و راستا وزن کنید.» ﴿١٨٢﴾ و چیزهای مردمان [جان
و جانانشان] را زیان مرسانید، و افسادگرانه در زمین کوشش نکنید.» ﴿١٨٣﴾

آیات ۱۸۲ و ۱۸۳ - در این دو آیه وزن کردن با قسطاس مستقیم شامل تمامی
سنجش‌هاست، چه درونی و چه برونی، که وزنه‌های عقلی، علمی، عقیدتی، اخلاقی
را در نهان بگونه‌ای بنیادین، و در حاشیه وزنه‌های مالی و اعمالی را شامل است،
چنانکه «اشیاءهم» در دومین آیه همه این وزنه‌های درونی و برونی را در بردارد، و آیا
خود انسانها جزو اشیاء و چیزهای خودشان نیستند، و این تنها اموال و اعمالشان از
اشیاءشان می‌باشد؟ و چنانکه حیثیتهای درونی انسان أهم از برونی آنان و زیربنای
انسانیت انسان است، همچنین ناچیز گرفتن و یا زیانکاری در این حیثیتهای درونی
بس زیانکارتر و خیانتبارتر از مانند کم فروشی است.

اینجا کوشش در افساد در زمین و زمینه تکلیف منع شده، و آیا افساد بدون
کوشش ممنوع نیست؟ پاسخ اینست که کل افسادها برحسب آیاتی چند حرام و
ممنوع است، و اینجا نهی متوجه به جریان خارجی زمان شعیب بوده، که کلاً در
افسادشان ساعی بوده‌اند و به کم هم اکتفا نمی‌کرده‌اند، مانند "لا تأكلوا الرِّبَا أضعافاً
مضاعفةً" (۱۳۰:۳).

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبَلَةَ الْأُولَىٰ ﴿١٨٢﴾

«و از آن کسی که شما و گروه‌های نخستین را همچون کوه (با فطرت‌های توحیدی) آفریده است پروا کنید.» ﴿۱۸۴﴾

آیه ۱۸۴ - «الجبلة» هم از جبَل است به معنای کوه، و هم جبلة است به معنای فطرت، و اینجا هر دو معنا مراد است، که مردمانی همچون کوههائی استوار - و بر مبنای فطرت توحیدی - در گذشته بوده‌اند، ولی با سوء استفاده از قدرتهایشان، و بر خلاف فطرت‌هایشان بر ضد شرایع ربانی سعی در افساد می‌کرده‌اند، و نیز در مقابل راد مردانی که در زمانهای نخستین بر فطرت توحیدی همچون استوار بودند، شما نیز - که از همان آفریدگان هستید - بر همان مبنای فطرت توحیدی همچون کوه، استوار و بر قرار باشید.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿۱۸۵﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَطُّكَ لَمِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿۱۸۶﴾

گفتند: «تو فقط از افسون‌شدگانی.» ﴿۱۸۵﴾ «و تو جز بشری مانند ما (بیش) نیستی، و تو را بی چون از دروغگویان گمان داریم.» ﴿۱۸۶﴾

آیه ۱۸۶ - این کافران همواره سعی در افساد داشته‌اند، و در مقابل دعوت‌های شعیب هرگز تأثیر پذیر نبوده‌اند، از تکذیبشان تعبیر به ظن و گمان شده؟ زیرا که این خود بیان حال واقعی آنهاست، گرچه لفظاً خودشان آنرا نپذیرند، که اصولاً علم به کذب رسالتها در عین براهین قوی بر صدق آنها امکان پذیر نیست، و گرچه اینان لفظاً ادعا کنند که ما علم به بطلان دعوت رسالتی داریم، چنانکه "وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا" (۱۴:۲۷) گروهی از کافران با آنکه یقین به رسالت ربانی دارند آنرا انکار می‌کنند، بعد دوم اینکه اصولاً در تصدیق رسالت علم به حقایق شرط است، که حتی گمان به آن نیز کافی نیست، تا چه رسد که گمان به عکس باشد، که ما گمان به کذب این رسالت داریم، و در اینصورت از پذیرش آن معذوریم.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿۱۸۷﴾ قَالَ رَبِّ
 أَغْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۸۸﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُم عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ
 عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۱۸۹﴾

«پس اگر از راستان بوده‌ای، پاره‌ای از آسمان بر (سر و سامان) مان بیفکن.» ﴿۱۸۷﴾
 (شعیب) گفت: «پروردگارم به آنچه می‌کنید داناستر است.» ﴿۱۸۸﴾ پس او را تکذیب
 کردند. پس عذاب روزِ ظلمت‌زا آنان را فرو گرفت. به‌راستی آن عذابِ روزی بزرگ
 بود. ﴿۱۸۹﴾

آیه ۱۸۹ - «الظُّلَّة» صفت ابر است، که اینجا محذوف می‌باشد، و ابر هم دو گونه
 است، ابر سفید که باردار به رحمت است، و ابر سیاه که باری پر از نعمت و زحمت
 است، هنگامی هم که در آسمان است مانعی از رسیدن نور خورشید می‌باشد، و
 هنگامی که با بار عذابش به زمین افکنده گردد زمینیان را سیاه و تباه می‌گرداند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۱۹۰﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
 الرَّحِيمُ ﴿۱۹۱﴾ وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۹۲﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۱۹۳﴾
 عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۱۹۴﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿۱۹۵﴾

همانا در این (جریان) بی‌گمان نشانه‌ای (بزرگ) است، و (لی) بیشترشان ایمان آورنده
 نبوده‌اند. ﴿۱۹۰﴾ و به‌راستی، پروردگارت همواره (هم) او عزیز رحیم است. ﴿۱۹۱﴾ و به
 راستی این (قرآن) همواره فرستاده‌ی تدریجی پروردگار جهانیان است. ﴿۱۹۲﴾
 روح‌الامین آن را فرود آورد - ﴿۱۹۳﴾ بر دلت تا از (جمله‌ی) بیم‌دهندگان باشی؛ ﴿۱۹۴﴾ به
 زبانی آشکار بیانگر. ﴿۱۹۵﴾

آیات ۱۹۴ و ۱۹۵ - "علی قلبک" قلب نورانی محمدی را فرودگاه وحی ربانی خوانده،
 و این بدین معنی نیست که قرآن بدون این الفاظ بر این فرودگاه قلبی فرود آمده،
 بلکه برای قلبهای ارواح همچون بدن‌ها چشمها و گوشهائی است، که از چشم و

گوش بدن‌ها بیناتر و شنواتر است، و چون مقصود از شنوائی گوش‌های ظاهری شنود قلبی است، فرودگاه وحی قرآن همان قلب محمدی ﷺ خوانده شده، چنانکه آیاتی بسیار بر این حقیقت گواه است، آری قرآن در معنای مختصر آن، شب قدر یکجا بدون الفاظ بر این قلب نورانی فرود آمده، که همان «انزلناه» در سوره قدر و برخی سوره‌های دیگر است، ولی اینجا که «لسان عربی مبین» آمده، همان تفصیلات لفظی است، زیرا معنای بدون لفظ نه لسان عربی است، و نه غیر عربی، و این تنها لفظ است که معنا را پوشش لغوی می‌دهد، و مختصراً اینجا سه روح ربانی به پیوند یکدیگرند فرود آورنده قرآن که روح امین است، و خود قرآن که اصل روح است، و فرودگاه قرآن که قلب محمدی ﷺ است، و در جمع این مثلث عصمت ربانی پیامدش قلب رسالتی و نبوتی محمدی ﷺ است.

وَإِنَّهُ لَنَبِيِّ رَبِّ الْأَوْلِينَ ﴿١٩٦﴾

و همانا (هم) آن همواره در کتاب‌های پیشین است. ﴿١٩٦﴾

آیه ۱۹۶ - اینجا کتابهای و حیانی گذشته جایگاهی گذشته، برای قرآن معرفی گشته، بدین معنی که نویدهایی مکرر در این کتابها مانند آیه ۹ تا ۱۴ فصل ۲۸ از کتاب اشعیای پیمبر، نسبت به این حقیقت افشاگر است، و بالاخره قرآن و رسول قرآن و جایگاه وحی خاتمیت و ابدیت آن در کتابهای پیامبران مورد بشارتهای مکرر می‌باشند، و نیز معارفی از همین قرآن در همین کتابها همچنان پیاپی یکدیگر آمده، که قرآن افزون بر یاد آنان با بهترین بیان و والاترین معانی تکمیلشان نموده، که بر حسب آیه ۱۹۲ و آیاتی مشابه آن این قرآن فرستاده پروردگار کل جهانیان است، روی این اصل پرورش قرآنی بالاترین نمود جهانی از پرورشهای ربانی تا آخرین زمان تکلیف است.

أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٩٧﴾

آیا و برای آنان، (این خود) نشانه‌ای بزرگ نبوده است که علمای بنی‌اسرائیل بدان آگاهند؟ ﴿۱۹۷﴾

آیه ۱۹۷ - «واو» در «أولم یکن» عطف به محذوفی معروف است، که اگر نظر در قرآن می‌کردند - که خود برای دریافت و حیانی بودن آن کافی است - نخست از این رو که آنان با وحی ربانی در تورات و انجیل آشنائی دارند، با نگرشی منصفانه با آیات قرآنی به خوبی در می‌یافتند که این وحیی برتر از آن است، و یا دست کم همچون وحی تورات است، این خود برایشان کافی بود، در ثانی آیاتی از تورات که گواه بر رسالت قرآنی محمدی ﷺ است - چنانچه اشاره رفت - دومین گواه بر این حقیقت است (به کتاب بشارات عهدین مراجعه شود).

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿۱۹۸﴾

و اگر آن را بر برخی از عجم‌ها [غیر عرب زبانان] نازل می‌کردیم، ﴿۱۹۸﴾

آیه ۱۹۸ - «الأعجمین» - که جمع «اعجم» است - به معنای کسانی است که زبانشان لُکنت داشته و نامفهوم است، و این خود دو نوع است؛ نوع ذاتی و نوع نسبی، اینجا همان نوع نسبی مُراد است که اگر این قرآن را بر فرض محال بر غیر عرب زبانها نازل می‌کردیم، عربها بدان ایمان نمی‌آوردند، زیرا آن را نمی‌فهمیدند ولی این هرگز عذری نیست، زیرا کتاب وحی چنانکه در اصلش برای کسانی است که زبان وحی را می‌فهمند، حجت ربانی است، ترجمانش نیز چنان است، دوم اینکه نخوت و تکبر عرب زبانها آنها را از پذیرفتن قرآن به غیر زبان عربی باز می‌داشت، و پس از این دو جریان حق اصلی فرود آمدن قرآن به زبان عربی این است که این زبان غنی‌ترین و روشن‌ترین زبانها است در بیان معانی، بویژه آنکه اگر زبان وحی هم باشد نور علی نور است، و اصولاً چون شریعت قرآن آخرین پیام وحی است، باید در کل جهات ظاهری و باطنی از همه کتابهای آسمانی - تا چه رسد به غیر آسمانی - برتر باشد، و چنان که گزینش معانی والای قرآنی نسبت به معانی سایر کتب وحی‌گزینش برترین و ابدی است، زبان عربی نیز شایسته این گزینش و ابدیت می‌باشد، چنانکه در

آیات مربوط بیان شده است.

فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١٩٩﴾ كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ
الْجُرْمِينَ ﴿٢٠٠﴾

پس پیامبر آن را بر ایشان می خواند، به آن ایمان آورنده نبوده اند. ﴿١٩٩﴾ این گونه در
دل های مجرمان، آن (قرآن) را راهی نفوذی دادیم. ﴿٢٠٠﴾

آیه ۲۰۰ - «سَلَكْنَاهُ» بدین معنی است که شناخت قرآن را در دل های مجرمان نفوذ
داده، که قرآن به خودی خود با نگرشی منصفانه دلیل بر وحیانی بودن خود است،
روی این اصل این حجت بالغه و رسای الهی صد در صد بر آنان نمایان شده، که اگر
هم بدان ایمان نمی آورند از روی عناد است.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ
لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾ فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٠٣﴾ أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٠٤﴾
أَفَرَأَيْتَ إِن مَّتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٠٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٠٦﴾ مَا أَغْنَىٰ
عَنَّهُمْ مَا كَانُوا يُمْتِعُونَ ﴿٢٠٧﴾ وَمَا أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ إِلَّا هَا مُنذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾
ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢٠٩﴾ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ﴿٢١٠﴾ وَمَا يَنْبَغِي
لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٢١١﴾ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَرُونَ ﴿٢١٢﴾

تا عذاب پر دردشان را ننگرند، به آن نگرند. ﴿٢٠١﴾ پس (آن عذاب) ناگهان - در حالی
که باریک بینی نمی کنند - بدیشان در رسد. ﴿٢٠٢﴾ پس بگویند: «آیا ما مهلت داده
شدگانیم؟» ﴿٢٠٣﴾ پس آیا عذاب ما را بسی شتابان می خواهند؟ ﴿٢٠٤﴾ پس مگر دیدی اگر
سال ها آنان را برخوردار کنیم؛ ﴿٢٠٥﴾ (و) سپس آنچه (که) وعده داده شده اند به
سراغشان آمد؛ ﴿٢٠٦﴾ آنچه از آن برخوردار می شده اند، بی نیازشان نکرد (و عذاب را از

آنان دفع نمود). ﴿۲۰۷﴾ و (ما) هیچ مجتمعی را هلاک نکردیم مگر آنکه برایشان بیم‌دهندگانی باشند، ﴿۲۰۸﴾ (تا آنان را) یادواره‌ای (باشد). و ما ستمکار نبوده‌ایم. ﴿۲۰۹﴾ و شیطان‌ها آن را فرود نیاورده‌اند. ﴿۲۱۰﴾ و هرگز برایشان سزاوار (هم) نیست و (هم) نمی‌توانسته‌اند (آن را فرود آورند). ﴿۲۱۱﴾ آنان بی‌گمان از شنیدن (آن وحی ربانی) همواره وازده شده‌اند. ﴿۲۱۲﴾

آیه ۲۱۲ - این برکنار بودن شیطانها از شنیدن وحی - چه بر روی زمین و چه در آسمان از ملاء اعلی - همیشگی و همگانی بوده است، که آیاتی مانند "وجعلناها رجوماً للشیاطین" (۵:۶۷) بیانگر تیرباران این متجاوزان است با نیزه‌های آتشین، گرچه جنیان با ایمان که خود شنوندگان وحی و فرستادگان فرعی بوده‌اند، اینان پیش از پایان وحی بر خاتم پیامبران همواره باشنیدن وحی در ملاء اعلی مأنوس بوده‌اند، لیکن - برحسب آیاتی چند - اینها هم پس از پایان وحی از شنیدن آن بکلی ممنوع گشتند، و اصولاً وحی شریعت نسبت به غیر پیامبران محال است، گرچه در بالاترین درجات ایمان باشند، تا چه رسد به شیاطین.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمَعْذِبِينَ ﴿۲۱۳﴾ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿۲۱۴﴾

پس با خدا، معبودی دیگر مخوان. (مباد که) از عذاب‌شدگان باشی. ﴿۲۱۳﴾ و نزدیکترین نزدیکانت را (از هنگامه‌ی رستاخیز) بیم ده. ﴿۲۱۴﴾

آیه ۲۱۴ - اینجا نزدیکترین پیامبر بزرگوار نقطه نخستین دعوتش قرار گرفته‌اند، و این خود نشانگر این حقیقت است که اصولاً دعوت بسوی حق آغازش از نزدیکترین است، و سپس دیگران، زیرا ایمان نزدیکترین خود از جمله گواهان حقانیت دعوت است، به‌ویژه آنکه نخست این نزدیکترین به حضرتش خود دورترین افراد از ایمان بوده‌اند، چنانکه "و تنذر به قوماً لداً" (۹۷:۱۹) گواهی بر این جریان است، وانگهی اگر نزدیکترین پیامبران - بویژه اگر دورترین افراد از نظر ایمان باشند - بدو ایمان آورند، این خود دلیلی است بر صحت این دعوت، زیرا همواره در طول عمرش

نشیب و فراز زندگی او را دیده‌اند، و اگر نقطه‌ای تاریک در زندگی این پیامبر وجود می‌داشت، اینان هرگز به او ایمان نمی‌آوردند، و در این ایمان‌گروهی از اقربین پیامبر اسلام ﷺ هر دو بُعد را دارا هستند، و پس از این جریانات اصولاً نزدیکترین پیامبران شایسته‌ترند که دعوت آغازین این رسالت‌هاشان را پذیرا شوند.

وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي
بِرِيءٍ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾ الَّذِي يَرِنُكَ حِينَ
تَقُومُ ﴿٢١٨﴾ وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ ﴿٢١٩﴾

و برای آن مؤمنانی که تو را پیروی کرده‌اند، بال خود را فرو گستر. ﴿٢١٥﴾ پس اگر (کافران) تو را نافرمانی کردند، (بدیشان) بگو: «من همواره از آنچه می‌کنید بیزارم.» ﴿٢١٦﴾ و بر (خدای) عزیز رحمت‌گر بر ویژگیان توکل کن. ﴿٢١٧﴾ آن کس که چون بر پا می‌خیزی تو را می‌بیند، ﴿٢١٨﴾ و جابه‌جا شدن را در میان سجده‌کنندگان می‌نگرد. ﴿٢١٩﴾

آیه ۲۱۹ - «تَقَلُّبُ» به معنای جابجاشدن است، و این جریان جابجاشدن رسول گرامی اسلام در میان ساجدان - و نه تنها با آنان - مراحل گوناگون دارد: نخست أصلاب و أرحام پدران و مادران حضرتش از آدم و حوا تا عبدالله و آمنه می‌باشند، که پیامبر بزرگوار در جای جای پیاپی این صُلبها و رَحِمها جابجا می‌شده، و همگان موخِّد و ساجدان خدا بوده‌اند، و اینجا «فِي» و نه (مَعَ) بیانگر همین حقیقت است که آن حضرت در درون این ساجدان تا بهنگام ولادتش جابجا می‌شده است، از آن هنگام نیز بگونه‌ای سرّی و پنهانی در میان ساجدان ارضی و سماوی برای حق ساجد بوده است، و در مرحله سومین و آخرین تا هنگام رحلتش بعنوان ولایت و رسالت در میان مؤمنان مکی و مدنی همچنان ساجده بوده است، و این هر سه قیام بر جابجا شدن در ساجدان در پرتو "حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ" مراد است، که تمامی قیامهایش و جابجا شدن‌هایش برای خدا و در درون و میان

ساجدان را در بردارد، و نه تنها مقصود سجده آن حضرت در میان سجده کنندگان است، که این خود افتخاری برای حضرتش نیست، تا گفته شود آنحضرت با نماز خوانان نماز هم می خواند، بلکه برتر از این دو جریان پیشین از قیامها و سجده های حضرتش پیش از رسالت است، گرچه پس از رسالت هم قیام و سجده اش بر همگان رُجحان دارد.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٢٢٠﴾ هَلْ أَنْبِئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ﴿٢٢١﴾ تَنَزَّلُ
عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٢٢٢﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَذِبُونَ ﴿٢٢٣﴾

بی گمان او (هم) او بسیار شنوای بسی داناست. ﴿٢٢٠﴾ آیا شما را خبر مهمی دهم (که) شیاطین بر چه کسانی دم به دم فرود می آیند؟ ﴿٢٢١﴾ بر هر دروغزن گناهکاری بیایی فرود می آیند، ﴿٢٢٢﴾ که (دزدانه) گوش هاشان را (برای شنیدن وحی) می افکنند، و بیشترشان دروغگویند. ﴿٢٢٣﴾

آیه ۲۲۳ - این "یُلْقُونَ السَّمْعَ" و نه «یستمعون» خود مبالغه ای است در شنودهای شیطانی شان، که گوئی گوشهای خود را بگونه ای پنهان در جلوات سخن وحی از ملاء اعلی می افکنند، و پس از باز گشتنشان بسوی هر دروغگوی گناهکاری بدعوی اینکه آنچه می گوئیم شنودهائی از وحی ملاء اعلی است - دروغهای خود را در این زمینه های شیطنت بر ملا می سازند، روی این اصل بیشترشان در نقل وحی دروغگویند، گرچه کمترشان در در نقل سخنانی از ملاء اعلی که شنیده اند راستگویند، و اینکه این اقلیت که با استراق سمع مطالبی و حیانی را شنیده اند - گر چه در سایر سخنانشان دروغگویند - ولکن در آنچه از سخنان وحی دزدیده اند همین دزدان همان سخنان را براستی برای هر دروغگوی گناهکاری نقل می کنند، و این هم شیطنتی از شیطنتهاست که سخنی دزدانه را که نباید انسانها بدانند، اینها با القاء سمع و افکندن گوش هاشان آنها را در برگرفته و به همگنانشان القاء می کنند.

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ﴿٢٢٤﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾ وَأَنَّهُمْ

يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٧﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ
ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند. ﴿٢٢٤﴾ آیا ندیده‌ای که آنان در هر وادی ای (در مدح و ذم این و آن) بسی دلباخته‌اند؟ ﴿٢٢٥﴾ و همانان چیزهایی می‌گویند که بی‌امان انجام نمی‌دهند. ﴿٢٢٦﴾ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کرده و خدا را بسیار به یاد آورده، و پس از آنکه مورد ستم قرار گرفته‌اند یاری خواسته‌اند. و کسانی که ستم کرده‌اند به زودی خواهند دانست (به) چه دگرگونی‌ای (در زمان و مکانی) دگرگون می‌گردند. ﴿٢٢٧﴾

آیات ۲۲۴ تا ۲۲۷ - در این آیات شاعران نخست مذمت شده‌اند، سپس گروهی از آنان بر مبنای ایمان مورد مدح قرار گرفته‌اند. و شعر اصولاً از شعر و شعور به معنای دقت و باریک بینی و مو شکافی است، که گاه در سبیل ضلالت است و گاهی هم در راه هدایت، و ضلالتش در خیالات و بافته‌های ناهنجار است که از نظر لفظ و معنی، ترتیب و ترکیب داده می‌شوند، تا با این الفاظ زیبا و رعنا و موزون و دل‌ریا آن معنای نازیبا و ناموزون را به خورد مردمان بدهد، و اینجاست که "یتبعهم الغاؤون": پیروان این گمراه‌کنندگان همان گمراهانند، زیرا این شاعران در هر کاری ناروا دخالت می‌کنند، و آنچه انجام نمی‌دهند می‌گویند، بجز مؤمنان و شایستگان‌شان که خدا را زیاد یاد می‌کنند، و در برابر ستمکاران فریادگرند، که اینگونه شاعران راهشان، عملشان، گفتارشان و شعرشان راهوار است، بدین معنی که معانی شایسته دقیق را با عباراتی زیبا، موزون و رعنا و دل‌ریا، برای دیگران بازگو می‌کنند، که اینان در مقابل آن شاعران گذشته بسی پسندیده و شایسته‌اند.

و اصولاً هرگونه هنری چه در بُعد لفظی و چه عملی اگر کاربردش روشنگری و رهبری به حقیقت باشد این خود شایسته‌تر است، که نور علی نور است، ولی اگر هنر در خدمت بی بندوباری و گمراهی قرار گیرد، این خود گمراهی مضاعف و "ظلماتٌ بعضها فوق بعض" است، و این باریک بینی‌ها و لطافت‌های شایسته درست

است که احیاناً با کوشش و کاوش بدست می آید، و احیاناً هم امکان پذیر نیست، ولی در این میان کسانی هستند که با گزینه‌های خدادادی حتی از کودکی دارای اینگونه باریک بینی‌ها و شناخته‌های ممتازند، که هم در بُعد درونی معنوی، و هم برونی لفظی - چه در نثرشان و چه در شعرشان - این امتیاز نمودار است، و طبعاً اینگونه افراد بسیار اندکند، و در اثر تبلور دادن و کاوش و کوشش در مراتبی بسیار بالا و والا گام می نهند، و در خبر است - چنانکه اثرش نیز پیداست - اینگونه فکر و شعر بخشی از وحی و الهام است، طبعاً وحی رسالتی نیست، بلکه وحی الهامی ربانی است، که باید مورد تقدیر حق جویان قرار گیرد، و کسانی که این موهبت‌های ربانی را نادیده می گیرند از کوردلان و نادانان و ستمکارانند، و در آخرین آیه این سوره به آنان و شاعران منحرف اشاره رفته که "وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون".

و اصولاً شعر بر دو مبناست: نخست - چنانکه به تفصیل گذشت - باریک بینی شاعران است در هر دوی لفظ و معنا، سپس تأثیر پذیری شنونده شعر است، و روی این اصل شعر حقیقی حقیقت را بارورتر و پذیرفته‌تر می‌کند، و شعر باطل ناهنجاری بیشتری به بار می آورد.

اینجا جای این پرسش است که آیا روی این مبنا بهتر نبود که کتابهای وحیانی هم شعر و موزون باشند، تا بیشتر بتوانند حقایق وحی را برای گمراهان و نامود سازند؟ پاسخ اینست که: حقایق وحی هم در اصل خودی، و هم بر مبنای نشانه‌های وحیانی رسالتی صددرصد قابل پذیرش است، روی این اصل چنانچه شاعرانه باشد جای این گمان است که اگر سخن مدعی رسالتی دارای تأثیراتی درست است این خود بر مبنای شعر است و نه حقیقت و الایش، و به همین جهت آیاتی چند کلاً دانستن شعر را از پیامبر بزرگوار ﷺ سلب کرده است، مانند "و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین" (۳۶:۶۹) «ما به او هرگز شعر یاد نداده‌ایم، شایسته او هم نیست، او تنها یادواره و قرآنی بیانگر است» در اینجا می بینیم که یادواره بودن و بیانگر بودن حضرتش را بعنوان حجت صددرصد ربانی و وحیانی کافی دانسته، و در دومین توصیف حضرتش را قرآن مبین خوانده، که تمام جهات رسالتی اش بیانگر

قرآن است، درست است که «هو» مرجعی دوم نیز دارد که «ما علمناه» می باشد، ولی در حقیقت اینجا هم محمد قرآن است و هم قرآن محمد ﷺ. در اینجا «الا الذین آمنوا...» در اصل استثنائی از آن شاعران ناهنجار است، و در ضمن استثنای از پیروانشان، و چنانکه آن شاعران پیروانشان از گمراهانند، و راه یافتگان هرگز از آنان پیروی نمی کنند، زیرا حجت بالغه و حیانی ربانی حقایق را برایشان بخوبی آشکار ساخته است، و هرگز با وزن شعری و سایر شیطنتهای گمراه کننده گمراه نمی شوند، آری اینان از شاعران مؤمنند و شایسته پیرویند، زیرا هم ایشان بیانگر حقیقت وحی هستند.

سورة نمل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

طس. این‌هاست آیات قرآن و کتابی روشن‌گر. ﴿١﴾

آیه ۱ - «تلك» این جا اشاره‌ای به کل آیات قرآنی است که توصیف دیگرش کتاب مبین به معنای کتابی بیان‌گر است که بالاترین بیان ربانی است.

هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ
أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿٤﴾

حال آنکه هدایت و بشارتی است برای مؤمنان. ﴿٢﴾ کسانی که نماز را بر پا می‌دارند
و زکات را می‌دهند و آنان، (هم) آنان به آخرت یقین می‌آورند. ﴿٣﴾ بی‌گمان کسانی

که به آخرت ایمان نمی‌آورند، کردارهایشان را برایشان بیاراستیم؛ پس ایشان سرگشته می‌گردند. ﴿۴﴾

آیه ۴ - و این جا خدا اعمال کافران را برایشان زینت داده، بدین معنی که از زینت دادن‌های شیطان جلوگیری نکرده، چنان‌که، آیه (۶۳:۱۶) اعمال‌شان را شیطان بر ایشان زینت داده بیان‌گر این حقیقت است.

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْأَخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿۵﴾

آنان کسانی‌اند که بدی عذاب برایشان است، و آنان در آخرت، همانا زیانکارترین (مکلفان)‌اند. ﴿۵﴾

آیه ۵ - "سوء العذاب" مقابل عذاب شایسته است، و آیا عذاب‌های خدا نسبت به بدکاران ناشایسته است؟ پاسخ این است که «سوء» از نظر ربانی نیست، زیرا هرگز سوء و بدی از جانب پروردگار نسبت به احدی نیست، بلکه کمتر از استحقاق هم عذاب می‌کند. که "رحمتی وسعت کل شیء" (۱۵۶:۷) لکن همین عذاب کمتر از استحقاق نیز در نظر معذبین «سوء» است. و خیرش آن است که یا اصلاً عذاب نشوند، و یا بسیار کم و کم رنگ، که در هر دو صورت این ترک عذاب سوء خود اسائه و ظلم به شایستگان است.

وَإِنَّكَ لَتَلَقِّي الْقُرْءَانَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿۶﴾ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِيكُمْ مِنْهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿۷﴾

و همواره تو قرآن را به‌راستی از نزد حکیمی بسی دانا به‌درستی دریافت می‌داری. ﴿۶﴾ چون موسی به خانواده‌ی خود گفت: «من به‌راستی با آتشی انس گرفتم، به زودی برای شما خبری از آن خواهم آورد، یا شعله‌ی آتشی برای شما می‌آورم، شاید گیرانه‌ای (از آن) برگزید.» ﴿۷﴾

آیه ۷- «اصطلاء» به معنای گیرانه گرفتن است، و تا آتشی در کار نباشد گیرانه‌ای هم به کار نمی‌آید. اما آتشی که موسی علیه السلام از دور به آن اُتس گرفته بود آن را نزد اهلش می‌آورد تا به وسیله آن گیرانه‌ای برافروزد که در تاریکی شب و سرما موجب گرما و روشنایی گردد. و در روایاتی است که سرما شدید بود و نوری هم نبود، راه را نیز گم کرده بودند، روی این اصل اگر «صلی» به معنای دخول باشد گویی موسی علیه السلام می‌خواسته است زن و فرزندش را داخل آتش بسوزاند، از ادله‌ای که «صلی» به معنای دخول نیست آیاتی مانند «لا یصلیها الا الأُشقی» می‌باشد، که اگر «صلی» به معنای دخول بود جهنم تنها جای شقی‌ترین افراد بود.

ارتباط آیات (۶) و (۷) در «تلقى» وحی است که همان گونه که رسول اسلام صلی الله علیه و آله از خدای منان تلقی وحی نموده، موسی علیه السلام نیز در گذرگاه بیابانی اش تلقی وحی کرده، گرچه به نظرش این نور از دور نار آمده، و فاصله بین این دو نور هم زیاد است، اما بالاخره در اصل وحی همگام می‌باشند.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورٌ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ ﴿۸﴾

پس چون نزد آن آتش آمد، آوازی در رسیدش: «که همانا مبارک گردید آن که در این آتش [نور وحی] و آن که پیرامون آن است، و منزه است خدا، پروردگار جهانیان.» ﴿۸﴾

آیه ۸- آری «النار» این جا به معنی نور است و مقصود نور وحی ربانی است، روی این اصل «مَنْ» همان کسی است که در این نور حامل وحی است یعنی روح القدس، سپس «و من حولها» همان موسی علیه السلام است که پیرامون نور وحی و حامل آن قرار دارد، «و سبحان الله رب العالمین» که خدا منزه است که در این نوری که از درخت شعله ور است قرار گیرد.

«النار» از نظر لفظ همان ناری است که موسی علیه السلام گمان می‌برد، لکن ورود در آتش سوزنده است، اما در این نار برکت است، که خود اشاره‌ای بس لطیف است که

آنچه تو آن را آتش می‌پنداری دارای برکتی معنوی است که هم روشن‌کننده حامل وحی است و هم روشن‌کننده فرودگاه وحی.

يَمُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۹﴾

«ای موسی! همانا او، منم؛ خدای عزیز حکیم.» ﴿۹﴾

آیه ۹ - در این آیه که "انی انا الله" آمده، مقصود فرستنده این وحی است، و نه آن که خدا همان جا قرار گرفته باشد.

وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمُوسَىٰ

لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ﴿۱۰﴾ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ

سُوِّءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱﴾

«و اینکه عصایت را بیفکن.» پس چون آن را همچون ماری کوچک بدید که می‌جنبد، (بدان) پشت گردانید و به عقب (هم نگاه خود را) باز نگردانید: «ای موسی! مترس که فرستادگان (من) هرگز نزد من نمی‌ترسند؛» ﴿۱۰﴾ «مگر کسی که ستم کرد. سپس - بعد از بدی‌ای - نیکی‌ای را جایگزین (آن) گردانید، پس من همواره بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیانم.» ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - "إلا من ظلم" گویی این استثنا متصل است، و چنان که در آیه پیشین آمده که فرستادگان خدا هرگز در نزد خدا ترس و واهمه‌ای در تلقی وحی و نشانه‌های ربانی رسالتی ندارند، مگر آنان که ظلم کرده و سپس توبه کنند، و این جا خود اشاره است به حالت پیش از رسالت موسی عليه السلام که ناخودآگاه آن قبطی مشرک را نابهنگام کشت، و این موجب تأخیر رسالتش گردید، و در مورد این که این ظلم، ظلمی اصطلاحی نبوده در آیه (۱۶:۲۸) به تفصیل خواهد آمد.

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضًا مِّنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿١٢﴾

«و دستت را در گریبان‌ت فروبر تا سپیدی بی‌عیب برون آید؛ در نشانه‌های نه گانه‌ای
(که باید) سوی فرعون و قومش (ببری). آنان بی‌گمان مردمی نافرمان بوده‌اند.» ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - "من غیر سوء" که صفتی برای «بیضاء» آمده، بدین منظور است که این
سفیدی دست به جهت بیماری مانند لک و پیسی نبوده است.

"فی تسع آیات" این نه نشانه ربانی به معنای انحصار نشانه‌های ربانی حضرتش به
این نه نیست، بلکه این نه عدد مربوط به فرعونیان است. و اضافه بر اینها نشانه‌های
دیگری نیز از برای بنی اسرائیل تحقق یافته، چنان که در آیاتی دیگر بیان گشته است.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾ وَجَحَدُوا بِهَا
وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

پس چون نشانه‌های - بیناکننده‌ی ما - برایشان آمد گفتند: «این سحری آشکارگر
است.» ﴿١٣﴾ و حال آنکه (از عمق) جان‌هایشان به آن (نشانه‌های ربانی) یقین داشتند،
از روی ظلم و تکبر آنها را انکار (و انگار) کردند. پس بنگر (که) فرجام افسادگران
چگونه بود. ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - این جا انکار و تکذیب کافران نسبت به نشانه‌های ربانی موسی عليه السلام پس از
یقین کردن آنان آمده است، که تنها از جهت ستم و خودخواهی آنها را انکار
کرده‌اند، «انفسهم» در این جا به معنای «قلوبهم» نیست، زیرا یقین قلبی خود
عصمت و یا تالی تلو عصمت است، که حتی گمان قلبی هم برابر با دل‌باختگی در
برابر حق آمده، چنان که در وصف خاشعان و دل‌باختگان فرماید: "الذین یظنون انهم
ملاقوا ربهم" (۴۶:۲)، بنابراین «انفسهم» در این جا به معنای عقل‌های آنان می‌باشد
که این نشانه‌های ربانی را در بعد عقلی پذیرفته‌اند، لیکن هرگز این پذیرش را به
دل‌هایشان راه نداده‌اند، و از روی ستم و خودخواهی در ظاهر آن را انکار نمودند.

این جا توضیح این مطلب ضروری است که برای عقل‌های مکلفان بر مبنای فطرت و حجت‌های بالغه ربانی این حقایق صد در صد آشکار است، با این توضیح که عقل با یک دست از فطرت دریافت می‌کند و با دست دیگر از حجت‌های بالغه و حیانی ربانی که به وسیله پیامبران تحقق می‌یابد، و اضافه بر این و "سنریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم" (۵۳:۴۱) که نگرش در نشانه‌های تکوینی ربانی خود موجب بینشی یقینی است، این سه حجت از برای کل مکلفان با مراتبشان وجود دارد که در صورت بلوغ عقلانی‌شان «انفسهم» تحقق دارد، و طبعاً این «انفسهم» به معنای عقول آنان می‌باشد، اما بسیار می‌شود که در اثر غبارها و تاریکی‌هایی که از روی تقصیر بر چهره فطرت‌ها و عقل‌هاشان افکنده می‌شود، همین غبارها بر چهره سایر حجت‌های بالغه ربانی نیز افکنده می‌گردد، و به جای آن که انتقالی شایسته به سینه‌ها و دل‌ها پیدا کند همچنان کفر می‌ورزند در عین آن که برای عقل حجت بالغه إلهیه است، و چون (القلوب ائمة العقول و العقول ائمة الافکار و الافکار ائمة الحواس) این حالت ظالمانه و کافرانه، این گونه قلب‌های منحرف نتیجه‌اش "وجحدوا بها" است که از نظر زبان و عمل حالت انکار دارند.

اصولاً یقین داشتن انفس مکلفان در عین انکارشان درای دو بعد است:

- ۱- یقین فعلی بر اثر حجت‌های رسای ربانی که به آنها رسیده و طبعاً آنها را از نظر عقل پذیرفته‌اند، مانند - مؤمنان به دین خدا.
- ۲- این که اصولاً موانعی را ایجاد کرده‌اند که فطرت‌ها و عقول‌شان از دریافت حقایق محروم باشند، یعنی "صم بکم عمی فهم لایرجعون" (۱۸:۲) و مورد این آیه یقین فعلی است که مقصود بعد اول است، بدین معنی که فرعونیان در برابر نشانه‌های ربانی موسی کلاً محکوم گردیدند، ولی از نظر لفظ و عمل نه تنها آن را انکار کردند بلکه تکذیب هم نمودند.

آیات (۱۵) تا (۴۴) گزارشی مفصل و زیباست از جریان سلیمان علیه السلام که از داود علیه السلام ارث برد و طبعاً این ارث، ارث نبوت نیست، زیرا نبوت مال نیست که به ارث برده شود، بلکه حالت عصمتی است که تنها با اراده الهی و در زمینه‌های شایسته محقق می‌گردد، چه پدر نیز پیامبر باشد یا نباشد، مانند ابراهیم خلیل

الرحمن عليه السلام که پدرش تارخ گرچه مردی صالح بوده ولی پیامبر نبوده است، و مانند فرزندان پسری یا دختری گروهی از پیامبران که جز بعضی پسرانشان سمیت پیمبری نیافته‌اند، بنابراین اصل ارث سلیمان از داود میراث مالی است، و روی این مبنا حدیثی که ابوبکر در مسجد پیامبر بزرگوار اسلام صلى الله عليه وسلم در برابر صدیقه طاهره عليها السلام برای نقض میراث فدک نقل کرد که: ما پیامبران هرگز ارثی برای وارثان نمی‌گذاریم بلکه تمام اموالمان صدقاتی است که باید در راه خدا مصرف گردد، خود حدیثی جعلی بود، چنانکه حضرت صدیقه کبری عليها السلام برای ابطال این حدیث جعلی آیاتی در برابر ابوبکر و حاضران در مسجد پیامبر خواند که از جمله همین آیه (۱۶) است و نیز استناد حضرت به آیه "واجعله ربّ رضياً" که در مورد درخواست زکریا از خدا که برای خود وارثی طلبید، و نیز به آیه "يوصيكم الله في اولادكم" استناد کرده و فرمود: آیا من از فرزندان پیامبر نیستم که از میراث حضرتش محروم داشته‌اید، و در جمع حضرت صدیقه طاهره عليها السلام نخستین معصومه قرآنی بود که خلیفه وقت را در برابر مسلمانان با استدلال به قرآن محکوم ساخت.

از این جا به بعد جریان سخنان پرنندگان (۱۷) به میان آمده و نیز سخن رهبر مورچگان (۱۸) که آنان را نسبت به لشکریان سلیمان هشدار داد که مبادا شما را ندانسته پایمال کنند.

سپس جریان غیبت و رسالت هدهد (۲۰:۳۵) که سخنگوی هدهدان بوده به میان آمده که در بسیج عمومی سپاه انسانی و حیوانی سلیمان حاضر نگشته بود و سلیمان هم او را در صورت نیاوردن عذری موجه تهدید کرده بود، و با شنیدن عذر بسیار موجه از هدهد، او را برای پی جویی از جریان ملکه کشور سبا فرستاد (۲۸). نخست بر حسب آیه (۲۲) و (۲۳) گفت: سلیمان! من در این غیبت که از جمع سپاهیان پنهان شدم، جریانی را دریافتم که تو ندانسته‌ای، آری، از کشور سبا خبری مهم برایت آوردم، پس از گزارش این خبر سلیمان همین هدهد را همراه نامه‌ای به سوی ملکه سبا گسیل داشت، هدهد هم به گونه‌ای پنهانی این نامه را به سوی دربار ملکه افکند، در نتیجه ملکه با درباریان به مشورت برخاست و در آخر کار گفت: من هدیه شایسته‌ای برای سلیمان می‌فرستم تا بدانم پیامدش چیست؟!

سلیمان هم بر حَسَب آیه (۳۶) فرمود: "أَتَمُّوْنَ بِأَلٍ" آیا مرا به وسیله مال به سوی خود کشش می دهید؟ سپس به فرستادگان ملکه سبا گفت: با لشکریانی بسیار نیرومند سراغشان خواهیم رفت، و به منظور این که تأثیر این خبر بیشتر گردد معجزه‌ای ربانی به اذن الله انجام داد که به اطرفیانش که مجموعه‌ای از انس و جن بوده‌اند فرمود: کدام یک از شما تخت بلقیس را به سرعت می آورد پیش از آن که به حالت تسلیم نزدم آیند؟ شخصی بزرگ و نیرومند و با ایمان از جنیان گفت: پیش از برخاستن آن را نزدت حاضر خواهم کرد، سپس شخص دیگری که بر حَسَب خبر عاصف بن برخیا وزیر سلیمان بود که وزارتی دوگانه هم در بعد سلطنت و هم در بعد رسالت داشت، گفت: پیش از آن که چشم بر هم زنی آن را نزدت حاضر خواهم کرد، و با اراده الهی چنان کرد، و این خود خارق العاده‌ای است علمی که بر حسب خبری این تخت تبدیل به موجی شد که در همان لحظه با سرعتی مافوق تصور آمده و با برگشت به حالت نخستین در حضور سلیمان حاضر گردید، به تعبیر دیگر ماده تخت در این سرعت پیش از چشم بر هم زدن برای طی این مسافت یک ماه تبدیل به نیرویی گردید و این نیرو هم این فاصله طویل را به سرعت در هم نوردید.

اکنون بلقیس با اطرفیانش به حضور حضرت سلیمان شرفیاب می‌گردد، سلیمان به گروهی از اطرفیانش گفت: تخت بلقیس را تا اندازه‌ای برایش مخفی دارید، تا ببینیم آن را می‌شناسد یا نه، چون بلقیس وارد فضای قصر سلیمان شد، به او گفتند، آیا تخت سلطنت تو این گونه است؟ گفت گویی همین است، و پیش از این هم بر مقام وحیانی شما اطلاع یافته بودیم و تسلیم هم شده بودیم، و بالاخره وارد قصر شد، و گفت: پروردگارا! من به خودم ستم کردم و با سلیمان در برابر تو تسلیم هستم.

اکنون بازگشتی دوباره به آیات (۱۵) تا (۴۴) می‌نماییم:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَيٰ

كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵﴾

و همواره به داوود و سلیمان به راستی علمی (و حیانی) دادیم، و آن دو گفتند: «تمام ستایش‌ها در انحصار خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است.» ﴿١٥﴾

آیه ١٥ - "کثیر من عباده المؤمنین" این جا شامل کل بندگان با ایمان خدا بوده و مثلث زمان را شامل است، یعنی زمان‌های پیش از این دو بزرگوار و زمان خودشان و پس از آن تا آخر زمان تکلیف، و درست است که داود و سلیمان که از انبیای برجسته بنی اسرائیل بوده‌اند بر بسیاری از بندگان خدا در عرض زمین و طول زمان تکلیف برتری یافته‌اند، اما قلیلی هم در برابر آنان هستند که یا با این دو بزرگوار برابرند و یا برتر از ایشانند، و این قلیل در مقابل "کثیر من عباده" می‌باشند.

«علماً» در این جا همان علم برتر و حیانی است که در اختصاص این دو بزرگوار قرار گرفته که مادون آنان دارای چنان علمی و حیانی نشده‌اند، گرچه مافوق آنان مانند کل پیامبران اولوالعزم و به ویژه خاتم النبیین علوم و حیانی بیشتر از این دو بزرگوار را دارا می‌باشند.

وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردمان! ما زبان پرندگان را آموخته‌ایم و از هر چیزی داده شده‌ایم. به راستی این همانا فضیلت روشنگر است.» ﴿١٦﴾

آیه ١٦ - از لفظ "منطق الطیر" می‌فهمیم که پرندگان و سایر حیوانات نیز سخن می‌گویند، گرچه از برای دیگران مفهوم نیست؛ روی این اصل جمله: حیوان زبان بسته بی‌جاست، آری، زبان حیوان نسبت به انسان بسته است ولی نسبت به همگنانش باز است، چنان که زبان انسان هم بر حیوانات بسته است، گرچه این دو جریان درباره معصومانی مانند داود و سلیمان و برتر از این بزرگواران - و نیز مورچه و هدهد - مستثنی است.

وَحَشِيرٍ لِّسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿۱۷﴾
 حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسْكِنَكُمْ
 لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۸﴾ فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ
 قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ
 وُلْدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ
 الصَّالِحِينَ ﴿۱۹﴾

و برای سلیمان، سپاهیان - از جن و انس و پرندگان - جمع آوری شدند، پس آنان (از پراکندگی) نگهبانی می‌شوند: متفرق نمی‌گردند. ﴿۱۷﴾ تا آن‌گاه که به مکان مورچگان رسیدند. مورچه‌ای (از فرماندهان مورچگان) گفت: «ای مورچگان! به جایگاه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان - ندیده و ندانسته - به سختی شما را پایمال کنند.» ﴿۱۸﴾ پس (سلیمان) از گفتارش - در حال خنده‌اش - تبسمی کرد و گفت: «پروردگارم! مرا از گسیختگی نگه‌دار تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم داده‌ای سپاس بگزارم، و به کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی بپردازم، و مرا به رحمت خویش در میان شایستگان (معصومان) بندگان داخل گردان.» ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - این که در حال خنده تبسم کرد با آن که تبسم و لبخند آغازی برای خنده است، بدین جهت است که بین این دو مثلثی از تناسب وجود دارد. گاه تبسم است بدون خنده و گاه خنده است بدون تبسم، و گاهی هم تبسم است و سپس خنده، در هر صورت در پاسخ توان گفت که جریان سخن فرمانده مورچگان در دو بعد تبسمی خنده آور بود: نخست سخن گفتنش با سلیمان و سپس فرمان حفاظتی به آنان، و روی این دو جریان سلمان خواهی نخواهی به خنده آمد. ولی در برابر سپاهش و مورچگان بر مبنای مصلحت خنده را تبدیل به لبخند کرد؛ بدین معنی که خود را در حال خنده شدید به گونه‌ای کنترل کرد که تنها لبخندش آشکار بود. «نعمتک» جنس نعمت است، این نعمت نسبت به مقام عصمت نعمت ویژه

است و در این جا اختصاص به داود و سلیمان دارد، که عبارت است از نبوت و تعلم و حیانی سخن پرندگان و مورچگان، و فروترش در تالی تلو عصمت و ویژه پدر و مادر سلیمان بوده است، که همان نعمت خاص ایمان باشد و نه عصمت و اعجاز، زیرا هرگز حتی اشاره‌ای از کتاب و سنت درباره عصمت پدر و مادر سلیمان ﷺ وجود ندارد.

و تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدُودَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

و در جستجوی پرندگان برآمد. پس گفت: «مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم؟ یا (اینکه) از غایبان بوده است؟» ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - "من الغائبین" گواه است بر این که غیبت کنندگان در این سان عمومی متعدد بوده‌اند ولیکن به مصالحی چند در این جا تنها هدهد به میان آمده و دیگران را بحث دیگری است که در آیه اشاره‌ای به آنان نشده است، بدین معنی که سخنگوی هدهدان در نظر سلیمان به احتمالی قوی مقامی بزرگ داشته، و غیبتش نیز حساس بوده، ولی نسبت به دیگران چنان نبوده است.

لَا عَذَابَ لَهُمْ وَلَا عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أَذْبَحْنَهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطٰنٌ مُّبِينٌ ﴿٢١﴾

«بی‌گمان او را به عذابی سخت همواره عذاب می‌کنم، یا او را همی بی‌امان می‌کشم، مگر آنکه به‌راستی دلیلی روشن‌گر به‌درستی (بر غیبت خود) برایم بیاورد.» ﴿٢١﴾

آیه ۲۱ - این جا در پاسخ این پرسش که آیا هدهد که در این جا تهدید به مرگ شد مکلف بوده، و در صورت مکلف بودنش آیا تخلفش از سان سلیمان موجب کشتنش بوده است؟ باید گفت که اولاً بر حسب آیه انعام کل حیوانات در حدود خود مکلفند که "وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ" (۳۸:۶) که "امم امثالکم" نخست برهانی روشن است بر این که حیوانات مانند انسان‌ها گروه‌هایی هستند، و از جمله

همانندی درین بین تکلیف آنان است گرچه از تکلیف انسان فروتر است، در ثانی "ثمّ الی ربهّم یحشرون" که گردآوری شدن به روزستاخیز است، طبعاً از برای حساب و پاداش زشت و زیبای اعمالشان می باشد، گرچه همان گونه که تکالیف حیوانات فروتر از تکالیف انسان هاست، حساب پادششان نیز چنان است .

از جریان تهدید هدهد به اعدام چنین می فهمیم که حیائاً حیوانات هم مانند انسان های مکلف دارای تکالیفی مشابه اند، که از جمله در بسیج و سان عمومی سلیمان به امر حضرتش باید شرکت کنند، و چون این امر ولایتی بر مبنای نبوت و عصمت بسیار واجب الاجراست، تخلف بدون عذر از آنان نیز موجب عذاب یا اعدام می باشد، مگر این که هدهد "سلطان مبین" به همراه بیاورد.

اما چگونه این هدهد از آن جریان سبا آگاه بود ولی سلیمان با مقام نبوت و عصمتش هرگز از آن آگاهی نداشت؟ پاسخ این است که مقام نبوت و عصمت سه گانه احکام شرعی است که در گرفتن وحی، عمل کردن به آن و تبلیغ نسبت به آن است، و اصولاً علم به موضوعات صد در صد در مقام نبوت جای ندارد، و این خود دلیل است بر این که معصومان علم غیبشان به گونه صد در صد تنها در احکام است، گرچه در موضوعات هم در صدی دارای علم می باشند، و این جا آگاهی سلیمان بر جریان ملک سبا از همان در صد منفی است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ

يَقِينٍ ﴿۲۲﴾

پس دیری نپایید (که هدهد آمد). پس گفت: «از چیزی آگاهی یافتم که (تو) بدان آگاهی نیافته ای، و برایت از (کشور) سبا گزارشی مهم (و) یقینی آورده ام.» ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - در جریان پیام رسانی هدهد این تاکتیک جنگی نمایان است که لشکریان و سایرین نیز در حد امکان واجب است از جریاناتی آگهی حاصل کنند، و فرمانده کل قوا را بر آن جریان مطلع سازند، زیرا نفی و اثبات تاکتیک های شایسته جنگی به سود همگان است، و این خبر نیز باید بر مبنای علم، حقیقت جوئی و حقیقت گوئی

باشد، که در اصل عدالت و معرفت خبرگزار شرط اصلی است، و روی این مبنا فرمانده و سخنگوی هددهان در نظر سلیمان دارای این دو شرط بوده است.

إِنِّي وَجَدْتُ أُمَّرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَهِيَ عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾
 وَجَدْتَهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَرَبُّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
 أَعْمَلُهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ
 الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا
 تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٢٦﴾ قَالَ سَنَنْظُرُ
 أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

«من به راستی زنی را یافتم که مالک (و اختیاردار) آنهاست، و از هر چیزی (از مال و منال دنیا) به او داده شده، و برای او تخت (پادشاهی) بزرگی است.» ﴿٢٣﴾ «او و قومش را چنان یافتم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌کنند، حال آنکه شیطان اعمالشان را برایشان آراسته، در نتیجه آنان را از راه (راست) باز داشته، پس ایشان راه (حق) را نمی‌یابند.» ﴿٢٤﴾ (آری، شیطان چنین کرده بود) تا برای خدایی که نهان را در آسمان‌ها و زمین بیرون می‌آورد، و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نمایید می‌داند، سجده نکنند. ﴿٢٥﴾ خدا - هیچ معبودی جز او نیست - پروردگار عرش بزرگ است. ﴿٢٦﴾ گفت: «خواهیم دید آیا راست گفتی یا از دروغگویان بوده‌ای.» ﴿٢٧﴾

آیه ۲۷ - و نه تنها ایمان و عدالت درباره این پیامبر لازم است، بلکه فرمانده کل قوا افزون بر این جریان باید به تحقیقات دیگری پردازد، تا این گفته حقیقت عینی یابد، پس آن‌گاه روی همین مبنای عینی وظیفه خود را انجام دهد.

از این جریان این پیام را دریافت می‌کنیم که گفته عادلان و شهادت آنان در هر جریانی کافی نیست، مانند همین پیام هددهد، زیرا پیامش دارای پیامدی بس مهم

است که مربوط به سلیمان وکل و لشگریانش می باشد.

أَذْهَبَ بِكِنْيَتِي هَذَا فَأَتَيْتُهُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَأَنْظَرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾

«این نامه‌ی مرا ببر. پس آن را سویشان بیفکن. سپس از ایشان روی بگردان، تا بنگری

(که) چه بازگشتی (و پیامدی) دارند.» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - این پیام رسان که مأموریت یافته نخست نامه را به سوی دربار سبا افکند - و نه این که با دست تسلیم نماید - بر اساس احتیاط است که مبادا به این نامه رسان صدمه‌ای رسد، سپس امر به این که از آنان دور شو بدین منظور است که اگر تو در حضورشان باشی ممکن است به ملاحظه حضور تو سخنی گویند که با واقعیت متفاوت باشد، لیکن اگر تو را نبینند بدون تقیه تصمیم خواهند گرفت.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَلَيْسَ الْإِنِّي آتِيكِ كِتَابًا كَرِيمًا ﴿۲۹﴾ إِنَّهُ وَمِنِ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۳۰﴾

(ملکه‌ی سبا) گفت: «هان ای سران چشمگیر (کشورم)! بی‌گمان نامه‌ای ارجمند سویم

افکنده شده است.» ﴿۲۹﴾ «به راستی این نامه از طرف سلیمان است، و به درستی

(مضمونش این است): به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر

ویژگان.» ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - این جا "بسم الله الرحمن الرحيم" در متن آیه‌ای قرآنی است، و این خود دلیلی قاطع است بر این که "بسم الله" کلاً از قرآن است، چه بخشی از آیه‌ای همچون این آیه و چه آیه‌ای مستقل همچون آغازگر یکصد و سیزده سوره و آیا می توان گفت که "بسم الله" این جا آیه است و در سایر جاها آیه نیست. در این باره گفتگویی با امام جماعت مسجد الحرام به میان آمد، نخست به وی گفتم: آیا شما در مکه خودتان هستید و در جاهای دیگر خودتان نیستید؟ گفت: این پرسش بسیار عجیب است. گفتم: بلکه همانندش عجیب تر است، آیا "بسم الله" در سوره نمل قرآنی است و در

سایر سوره‌هایی که در ابتدا آمده جزو قرآن نیست؟ فوراً تسلیم شد و وعده داد که از این پس در نمازهایش "بسم الله" را در آغاز سوره حمد بخواند، ولی آهسته که متهم نشود. اما باز بعد از تکبیرة الاحرام بدون فاصله آغاز به "الحمد لله" کرد، پس از نمازش به او گفتم: به وعده خویش عمل نکردی! گفتم: فکر کردم با آهسته خواندن بسم الله هم مورد اتهام می‌شوم؛ لذا از ترسم آن را ترک کردم. گفتم: در هر صورت بر خلاف آنچه ائمه مذهب شما گمان برده‌اند "بسم الله" از متن قرآن است بلکه تکرارش و معنای عالی جامعش دلیلی است روشن بر این که مهم‌ترین آیه قرآنی است چنان که روایات بسیاری از فریقین نیز گواه همین حقیقت است.

أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣١﴾

«اینکه بر من برتری مجوید و با حالت تسلیم نزد من آیید.» ﴿٣١﴾

آیه ۳۱ - از این سخن حکیمانه ملکه سبا به خوبی پیداست که هرگز عناد و استبدادی در سیاست کشورش نداشت، بلکه با مشورت با سران کشورش تاکتیک‌های سیاسی را به انجام می‌رسانده است، و در هر صورت با روش سلیم بحث و گفتگو هر گاه به نتیجه‌ای شایسته مطابق رأی خود یا دیگران می‌رسید، آن را انجام می‌داد، ولی این جا چنان که در آیه (۳۳) آمده در آغاز و انجام رأی ملکه دقیق‌تر و پسندیده‌تر بوده است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّىٰ
تَشْهَدُونِ ﴿٣٢﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُو قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ
فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

(ملکه‌ی سبا) گفت: «ای سران چشمگیر (کشورم)! مرا در کارم (با مشورت) رأی تازه و شایسته دهید، بدون حضورتان نزد کاری را (هرگز) فیصله نمی‌دادم.» ﴿٣٢﴾ گفتند: «ما سخت نیرومند و دلاوریم، و (اما) کل فرمان (تنها از) سوی توست. پس بنگر چه

فرمان می‌دهی؟ ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - چرا در اینجا "والامر إلیک" آمده و نه «لک»؟ نکته این است که چون سلطه مشروطه بوده است، و «لک» بر مبنای ویژگی رأی ملکه نمایانگر استبدادی است، از این رو این فرمان سیاسی را «لک» و برای او ندانسته‌اند و این فرمان سیاسی را «لک» و برای او ندانسته‌اند، بلکه «الیک» و به سوی او خوانده‌اند، که در صورت مشورت با برهان قوی فرمانده، این نظر شورایی تنها به سوی او برگشت دارد، که این برگشت هرگز رنگ استبداد ندارد، و تنها در عین قوت استدلال ملکه «الیک» کافی نبوده و مجدداً از وی درخواست شده که با نگرشی بیشتر فرمان دهد.

از این نظر سیاسی بسیار دقیق ملکه سبا که مورد تصدیق قرآن نیز می‌باشد چنین پیداست که اصولاً در برخورد با توانمندی مخالف باید بهترین بازنگری‌ها و احتیاطات انجام گردد، ملکه سبا اکنون از حال سلیمان آگاه نیست، که آیا اضافه بر سلطه سیاسی سلطه معنوی هم دارد، فعلاً بر مبنای نخست به عنوان تلطیف و آرامش هدیه‌ای برای سلیمان می‌فرستد تا بدانند جریان چیست؟ اگر تهدید سلیمان با همین هدیه - و البته دنباله‌های دیگرش - خاموش شد که هیچ، وگرنه باید کار دیگری کرد که این همان حضور در نزد سلیمان است.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآةَ أَهْلِهَا أُذِلَّةً
وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٣٤﴾ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ
الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَ بِمَالٍ فَمَا آتَيْنَا اللَّهُ خَيْرٌ
مِّمَّا آتَيْنَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ ﴿٣٦﴾ أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ
لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أُذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾ قَالَ يَا أَيُّهَا
الْمُلُوكُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

(ملکه) گفت: «همواره پادشاهان چون به مجتمعی درآیند، آن را تباہ و بی‌مقدار و

عزیزانش را خوار می‌گردانند، و همین‌گونه (ویرانی) می‌کنند.» ﴿۳۴﴾ «و من حتماً فرستنده‌ی هدیه‌ای سویشان هستم. پس نگرنده ام (که) فرستادگان با چه (حالی) باز می‌گردند.» ﴿۳۵﴾ پس هنگامی که (فرستاده‌اش) نزد سلیمان آمد، (سلیمان) گفت: «آیا مرا با مالی (سوی خود) می‌کشید و کمک می‌کنید؟ پس آنچه خدا به من داده، بهتر است از آنچه به شما داده. (نه) بلکه به ارمغان خود شادمانی می‌کنید.» ﴿۳۶﴾ «به سویشان بازگرد تا بی‌چون (و) بی‌گمان با سپاهسانی سویشان روان می‌شویم، که در برابر آنان تاب ایستادگی نداشته باشند. و بی‌امان از آن (دیار) همواره به خواری و بی‌مقداری بیرونشان می‌کنیم.» ﴿۳۷﴾ (سپس) گفت: «ای سران (کشورم!) کدام یک از شما تخت او را - پیش از آنکه مطیعانه نزدم آیند - برایم می‌آورد؟» ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - اطلاق «مسلمین» تسلیم سیاسی و عقیدتی را در بر دارد، زیرا سلیمان پادشاهی کشورگشا نبوده، بلکه مأموریت ربانی‌اش گشودن عقل‌ها و دل‌ها به سوی حق بوده است، و روی این اصل خواسته تسلیم سیاسی ملکه سبا مقدمه‌ای از برای تسلیم عقیدتی او بوده است.

قَالَ عَفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿۳۹﴾

بزرگواری از جنیان گفت: «من آن را پیش از آنکه از جایگاه خود برخیزی برایم می‌آورم. همانا من بر این (کار) سخت توانا و امانت‌دارم.» ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - این که پیش از آمدن ملکه سبا به خدمت سلیمان، حضرتش تخت پادشاهی او را به وسیله عاصف بن برخیا به سرعت کمتر از چشم بر هم نهادنی احضار کرد به جهاتی چند بود؛ از جمله این که ملکه سبا با اطرافیان‌ش با نگرستن این خرق عادت ایمان بیاورند، و در حاشیه‌اش این که از این پس تسختی برای سلطنت مستقل سبا نمانده است.

و چرا این خطاب درباره احضار خارق العاده تخت ملکه سبا به کل فرمانداران حاضر شد، که دو نفر - یکی پس از دیگری - حاضر به انجامش شدند، این جا هم

نکته‌ای درخشان است که شاید نه تنها این دو نفر قادر بر تحقیق بخشیدن این جریانند، بلکه دیگرانی هم با اختلاف درجات بوده‌اند.

اما دربارهٔ اختلاف "عفریت من الجن" و "الذی عنده علم من الکتاب" جای این پرسش است که این دو اعجاز و آیت ربانی چگونه نسبت به غیر سلیمان محقق گشت، و خود سلیمان در این میدان گام ننهاد؟

در پاسخ باید گفت که: هم "عفریت من الجن" از رسولان جنی بوده و هم "الذی عنده علم من الکتاب" از رسولان انسی بوده، و یا دست کم هر دو دارای مقام عصمت منهای رسالت بوده‌اند، که اولی از وزیران معصوم جنی و دیگری از وزیران معصوم انسانی سلیمان بوده‌اند، و هر دو در وزارت و خلافت مطلقه معصومند، مطلقه بودن بدین معناست که در مثلث سخن، عمل و تقریر صد در صد بیان‌گر وحی رسالتی بودند و در ثانی چون رسالت، یا در کل عصمت بشری انسان برتر از جن است، این آیت ربانی رسولی و یا وزارت انسانیش بیان‌گر همین برتری است، و سلیمان خود قدم پیش نهاد، زیرا دارای مقام برتری نسبت به اینان بود، و در صورتی که این دو دارای چنان آیت ربانی باشند آیت ربانی سلیمان برتر و فراتر بوده است.

و از کجا معلوم که "الذی عنده علم من الکتاب" انسان بوده است؟ از این جا که در برابر "عفریت من الجن" آمده، وانگهی "علم من الکتاب" برای هر دو بوده است، پس ویژگی دوم همان ویژگی انسانی است که علمش از کتاب برتر و فراتر از ویژگی جن بوده، روایات متعددی هم بر کل این جریانات گواه است.

«عفریت» یعنی بزرگ و اگر "من الجن" نبود اعم از جن و انس بود، ولی "من الجن" بیان‌گر این است که بزرگی از جنیان بوده است.

"علم من الکتاب" کتاب کونی است نه کتاب تشریح، زیرا کل شرعمداران در صورت استدلال صحیح به کتاب وحی، کل احکام شرعی مذکوره در آن را می‌دانند، و این دانش هرگز زمینهٔ اعجاز ربانی نیست.

بنابراین مقصود کتاب کونی است، نه تکوینی و تشریحی، چون علم تکوین و تشریح در انحصار مقام مقدس ربوبیت است، پس دانش دارندهٔ این علم فروتر از

علم تکوین ربانی و فراتر از علم کونی غیر معصومان است، چنان که مثلاً در معجزات عیسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «باذنی» آمده، یعنی دمیدن حضرتش در مجسمه گلین پرنده مقارن با اذن خدای سَلَّمَ بوده است، بنابراین کار اصلی مسیح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تنها ساختن مجسمه گلین پرنده بوده و حضرتش - که از کتاب کونی ربانی هم آگاهی داشت - تنها در آن دمید و همزمان با این جریان پرنده در دو بعد جسم و روح تکوین گردید، که که کار مسیح صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه خلقی صرف است و نه خالقی، بلکه میانگین این دو جریان خارق العاده‌ای رسالتی است، و همین گونه است کار عاصف بن برخیا که دانشی به کتاب کون داشت، نه علم صد در صد که مقتضی تکوین است، و دیگران هرگز حتی دانشی اندک هم به جریان کونی در بعد تکوین ربانی ندراند.

و این "علم من الكتاب" دارای مراتبی است که برترینش مربوط به برترین رسولان حضرت اقدس خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و در پرتوش برای سایر معصومان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ
طَرْفُكَ فَلَمَّا رآه مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشْكُر
أَمْ أَكْفُرُ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾
قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرُ أَتَهْتَدِي ۚ أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

کسی که نزد او دانشی از کتاب (ربانی تکوین) بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت آورنده‌ام.» پس چون (سلیمان) آن (تخت) را نزد خود مستقر دید، گفت: «این از فضل پروردگار من است، تا مرا بیازماید (که) آیا شکر می‌گزارم یا کفران می‌ورزم. و هر که سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند، پس همانا پروردگارم بسی بی‌نیاز کریم است.» ﴿٤٠﴾
گفت: «تخت (ملکه) را برایش ناشناس گردانید، تا ببینیم آیا (بدان) رهنمون می‌شود یا از کسانی است که (به آن) راه نمی‌یابند.» ﴿٤١﴾

آیه ۴۱ - «لا یهتدون» گواه است بر این که اطرافیان ملکه این تخت را تشخیص ندادند، و تنها ملکه هوشیار بود که با تغییراتی که در آن به وجود آمده بود، آن را شناخت. و این خود دلیل است بر این که ملکه در دو بعد سیاسی و ایمانی متمایز بوده است، بعد ایمانی اش این که بر خلاف انتظار با آن همه تغییرات تخت خویش را شناخت. که ایمان گذشته اش او را در این شناخت کمک کرد، و بعد سیاسی اش این بود که با نخستین نگرش از هیکل هندسی تخت آن را شناخت. و چرابه جای (تعرف) که شناخت می باشد «تهتدی» که رهنمون است آمده؟ زیرا چنان که اشاره شد این رهنمون دارای دو بعد است که بعد مهمش رهنمون ایمانی است.

فَلَمَّا جَاءَتْ قَبِيلَ أَهْكَذَا عَرَّشِكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوْتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا
وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ﴿۴۲﴾

پس چون (ملکه) آمد، (بدو) گفته شد: «آیا تخت تو همین گونه است؟» گفت: «گویا این همان است، و پیش از این هم ما آگاه شده و از تسلیم کنندگان (خودمان) بوده ایم.» ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲ - جمع در "کنا مسلمین" دو جهت دارد: ۱- این که تعبیر جمع - به عنوان احترام - ویژه شخص ملکه سیاست؛ ۲- این که گرچه درباریان در باطن هم ایمان نیاوردند با پیروی از ملکه در ظاهر ایمان آوردند.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۴۳﴾
قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۴۴﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا

أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾ قَالَ يَتَقَوْمٍ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ
بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾ قَالُوا
أَطِئْنَا بَكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَبَّرُكُمُ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتِنُونَ ﴿٤٧﴾

و آنچه را غیر از خدا می پرستید مانع (ایمان) او شده بود. همانا او از گروه کافران بود. ﴿۴۵﴾ به او گفته شد: «وارد ساحت کاخ (پادشاهی) شو.» پس چون دیدش، آن را برکه‌ای پنداشت و ساق‌های دو پایش را برگشود. سلیمان گفت: «بی‌گمان این کاخی مفروش از آبگینه‌هایی است.» (بلقیس) گفت: «من بی‌امان به خود ستم کردم، و با (همراهی) سلیمان به پروردگار جهانیان (ایمان و) اسلام آوردم.» ﴿۴۶﴾ و همانا سوی نمود، برادرشان صالح را به راستی فرستادیم که: «خدا را پرستید.» پس ناگهان آنان دو دسته‌اند (که) با هم بسی دشمنی می‌کنند. ﴿۴۵﴾ (صالح) گفت: «ای قوم من! چرا پیش از نیکی، به بدی شتاب می‌جوئید؟ چرا از خدا پوشش نمی‌خواهید؟ شاید شما مورد رحمت قرار گیرید.» ﴿۴۶﴾ گفتند: «ما به تو و به هر کس (که) با تو است شگون (بد) زده‌ایم.» گفت: «شگونتان نزد خداست. بلکه شما مردمی هستی که مورد آزمایشی آتشبار [دشوار] قرار می‌گیرید.» ﴿۴۷﴾

آیات ۴۵ تا ۴۷ - در آیات (۴۵) تا (۴۷) قوم نمود به رسالت صالح و خودش فال‌بد می‌زنند، که او را شوم می‌دانند، پاسخ این است که شومی شما نزد خداست و در آیه (۱۹:۳۶) "طائرکم معکم" که شومی شما با خودتان است، بدین معنی که همه شومی‌ها از خود شماست و نزد خداست که جزایش نیز از جانب اوست. بنابراین نه شومی نسبت به شما از صالح است و نه جزایش از اوست، بلکه عمل بد هر کس از خودش بوده و از طرف خدا گریبان‌گیرش می‌شود.

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾
قَالُوا تَفَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ
أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٤٩﴾ وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرَنَا مَكْرًا وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ ﴿۵۰﴾

و در (آن) شهر نه دسته بودند، که در آن سرزمین افساد می‌کردند و اصلاح نمی‌نمودند. ﴿۴۸﴾ (با هم) گفتند: «با همدیگر به خدا سوگند یاد کنید که حتماً به او [صالح] و کسانش شیخون زنیم. سپس بی چون به ولی (دم و وارث) او همی خواهیم گفت: ما در محل هلاکت اهلش [صالحیان] حاضر نبودیم. و به راستی ما همواره راستگوایم.» ﴿۴۹﴾ و دست به نیرنگی (بزرگ) زدند و (ما نیز) دست به نیرنگی (بزرگ) زدیم در حالی که (آنان) باریک بینی نمی‌کنند. ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰- این جزای مکر مکاران از طرف خدا به نام مکر خوانده شده، ولی میان این دو مکر فرق بسیار است:
مکر آنان از روی عجز و پنهانی و نادانی است، و جزایش از ناحیه خدا از روی توانایی و دانایی است، جز آن که در پنهانی به ناگاه عقاب الهی آنان را می‌گیرد و روی همین جهت هم مکر نامیده شده است. چنانکه در آیات (۵۱) و (۵۲) یاد شده.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۱﴾ فِتْلِكَ
يُؤْتِيهِمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۵۲﴾ وَأَنْجَيْنَا
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۵۳﴾ وَلَوْ طَآ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ
وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿۵۴﴾ أَسْنَكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ
أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿۵۵﴾ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا ءَالَ
لُوطٍ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّتَطَهَّرُونَ ﴿۵۶﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلاَّ امْرَأَتَهُ
قَدَّرْنَا مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۵۷﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ
الْمُنذَرِينَ ﴿۵۸﴾ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ءَلِلَّهِ خَيْرٌ

أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

پس بنگر فرجام نیرنگشان چگونه بود، که ما بی‌گمان آنان و قومشان، همگی را هلاک کردیم. ﴿۵۱﴾ پس آنها (همان) خانه‌های آنان است که به (سزای) بیدادگیشان ویران است. به‌راستی در این (کیفر) برای مردمی که می‌دانند همواره نشانه‌ای است. ﴿۵۲﴾ و کسانی را که ایمان آورده‌اند و پرهیزگاری می‌کرده‌اند رها کنید. ﴿۵۳﴾ و لوط را (هم نجات دادیم) چون به قومش گفت: «آیا در حالی (که) می‌نگرید مرتکب (این) عمل ناشایست تجاوزگر می‌شوید؟» ﴿۵۴﴾ «آیا شما بی‌گمان به جای زنان، همواره از روی شهوت با مردان در می‌آمیزید؟ بلکه شما مردمی هستید (که) نادانی می‌کنید.» ﴿۵۵﴾ پس پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: «خاندان لوط را از مجتعمتان بیرون کنید. آنها مردمانی هستند که سخت به پاکیزگی تظاهر می‌نمایند.» ﴿۵۶﴾ پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم، جز زنش را که مقدر کردیم از بازماندگان در غبار (عذاب) باشد. ﴿۵۷﴾ و بارانی (شدید از سنگ‌گل) بر (سر و سامان) شان فرو بارانیدیم. پس باران هشدار داده شدگان چه بد بود. ﴿۵۸﴾ بگو: «همه‌ی سپاس‌ها برای خداست، و درودی (فراوان) بر بندگان ویژه‌اش که آنان را به شایستگی برگزید.» آیا خدا بهتر است یا آنچه (با او) شریک می‌گرداند؟ ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹ - نکره بودن «سلام» بیان‌گر تعظیم و شایستگی مستدام آن است، و این «سلام» تنها لفظ آن نیست، بلکه مقصود تمامی سلامتی‌هایی است که در بعد رحمت‌های ویژه برای این بندگان برگزیده می‌باشد، و «اصطفاء» و نه «اصفاء» به معنای گزینشی ویژه است، که در اختصاص معصومان می‌باشد، چنان‌که این لفظ در همه جای قرآن به همین معناست.

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ
حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِقَوْمٍ يَعِدِلُونَ ﴿٦٠﴾

(آیا آنچه شریک می‌پندارند بهتر است) یا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفرید و برای شما آبی از آسمان فرود آورد؛ پس با آن بستان‌هایی فرح‌انگیز به بار آورد؟ برای شما (هرگز چنان) نبوده است که درختش را برویانید. آیا با خدا، خدایی است؟ بلکه اینان گروهی می‌باشند که برای خدا هم‌تا برمی‌گزینند. ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - «یعدلون» اینجا از عدل به معنای هم‌پا و هم‌تاست که به معنای شرک رسمی است. و «یعدلون عن الله» تمامی مراحل شرک را در بر می‌گیرد.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خَلْقَهَا أَنْهَرًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ
وَ جَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ بِلُ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾

(آیا شریکانی که می‌پندارند بهترند) یا آن کس که زمین را قرارگاهی ساخت، و در جای جایش رودهایی پدید آورد، و برای آن (زمین کشتی‌وار) کوه‌هایی همچون میخ‌ها (مانند لنگرها) قرار داد، و میان دو دریا پرده‌ای (ناپیدا) گذاشت؟ آیا معبودی با خداست؟ (نه) بلکه بیشترشان نمی‌دانند [نادانی می‌کنند]. ﴿۶۱﴾

آیه ۶۱ - این جا زمین به عنوان قرارگاه آمده که طبعاً پیش از این قراری نداشته، بلکه گویی در حالت فراچموشی بوده است. چنان‌که در آیه (۱۵:۶۷) آن را ذلول خوانده که در گذشته ناآرام و چموش بوده است. و در این دو آیه قرار و ذلول بودن زمین طبعاً پس از بی‌قراری و چموشی آن می‌باشد، و این خود دلیلی است بر این که زمین در هر دو حال کیهان پیمای بوده و می‌باشد، جز آن که در گذشته در اثر حرکات ناهنجارش و گرمی فوق‌العاده‌اش قابل سکونت و زندگی انسان‌ها و حیوانات و نباتات نبوده است.

خدای منان آن را از نظر حرارت به گونه‌ای ملایم کرده و هم آرامش داده که «قرار» گشته و لفظ قرار به هر دو معنای آرامش و ملایم بودن در عین حرکت است، چنان‌که ذلول به معنای راهواری پس از چموشی می‌باشد و بالاخره زمین چموش به گونه‌ای رام و هموار و راهوار گشته که حرکتش هرگز محسوس هم نیست؛ تا به جایی که در گذشته‌هایی نه چندان دور سخن از حرکات زمین، سخنی ناروا و

کفرآمیز بوده، ولی بعداً در پرتو ترقی علم، سخنی عادی گشته، ولی قرآن در بیش از چهارده قرن پیش این حقیقت را با عباراتی گوناگون به صراحت بیان کرده است. این جا میان قرار و ذلول - در توصیف زمین - فرق است - گرچه هر دو در معنای راهواری زمین شرکت دارند - ولی در «قرار» علت راهواری آن نیز یاد شده، زیرا اصلش (قَرَّ) و سرماست و چون بر مبنای قانون فیزیکی هر قدر حرارت بیشتر باشد، حرکت نیز زیادتر است و زمین که در گذشته از نظر حرکت چموش بوده و در سرعت ناهمواری جایی برای زندگی نداشته، بدین جهت بوده که دارای حرارت بسیار بوده، و چون این حرارت رو به کمی نهاد و تا اندازه‌ای دست کم چهره‌ظاهری آن به سردی گرایید حرکاتش نیز راهوار و برقرار گردید، که این حرکت هم کمتر و هم منظم‌تر شد.

«رَوَائِيَّ» کوهها: سکان‌های کشتیان، زمین را از ناهنجاری حرکتش در امان داشته است.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ
 أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

آیا کیست (کسی) که درمانده را - چون وی را بخواند - (به خوبی) اجابت می‌کند، و گرفتاری (ش) را برطرف می‌گرداند، و شما را جانشینان (دیگران در) زمین قرار می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ چه کم است آنچه را یادآور می‌شوید. ﴿٦٢﴾

آیه ۶۲ - این جا اجابت مضطربان و بیچارگان از سوی خدای منان به میان آمده، البته در صورتی که او را بخوانند و هم از او بخواهند، و این جریان در طول تاریخ تکلیف در هر زمین و زمانی کما بیش بوده و هست جز آن که زدودن تمامی بدیها و اضطراب‌ها و اضطراب‌ها، چه از نظر درونی یا برونی فردی و یا اجتماعی و از هر نظر دیگر زندگی آرام انسانی تنها در زمان دولت جهان‌شمول حضرت مهدی (عج) خواهد بود، که در آن هنگام و هنگامه بزرگ خلافت و دولت جهانی ویژه شایستگان است، چنان که این جا از آنان به «خلفاء الارض» تعبیر شده، در آیه نور نظیر همین

تعبیر تکرار گشته، و اصولاً مؤمنانی که زیر سلطه دیگران زندگی می‌کنند هرگز در امان نیستند، و حتی آنان که خود دارای سلطه‌ای محدودند و احیاناً حکومت اسلامی تشکیل می‌دهند، در برابر سایر مستکبران نیز کلاً در امان نمی‌باشند، زیرا این خود سلطه‌ها و حکومت‌هاست که نقش‌های زشت یا زیبا دارند، ولی آن هنگام و هنگامه بزرگ که مؤمنان کلاً "خلفاء الارض" شدند، که هم فرمانده کل حضرت مهدی (عج) و مانند او از سایر معصومان خواهند بود و هم فرمانداران و کارگزاران دولت جهانی اسلامی از مؤمنان به حق می‌باشند. در این صورت مکلفان همگی در امن مطلق و زندگی بسیار شایسته‌ای خواهند بود.

این جا در آیه مورد بحث تمامی مضطربان و مستضعفان طول تاریخ مقصودند، جز آن که در پرتو حکومت جهانی اسلام مضطربان همان مؤمنان شایسته می‌باشند که سرآمدشان مهدی پنهان (عج) است، که سالیانی دراز ناروایی‌ها را می‌بیند و می‌شنود، و پیش از ظهورش توان مبارزه، با آنها را ندارد، ولی به هنگام ظهورش و تشکیل حکومت جهان شمولش تمامی نگرانی‌های گذشته‌اش جبران می‌گردد، که جهان تکلیف روضه رضوان می‌شود، و پیش از بهشت برزخی و رستاخیز نمونه‌ای از هر دو بهشت خواهد بود، که نابکاران در آن هنگامه بزرگ به جزای خود خواهند رسید و دیگران به کار ایمان و مدیریت‌های ایمانی همچنان ادامه خواهند داد.

و چنان که اشاره شد اضطراب‌ها دارای ابعادی چند است که کم و یا زیاد در طول زمان‌های تکلیف در اثر دعا‌های شایسته از شایستگان زدوده می‌گردد، ولی این جا "یجعلکم خلفاء الارض" که کل مؤمنان شایسته را فرمانداران کل زمین تکلیف خوانده است، اضطراب‌های جمعی افزون بر اضطراب‌های فردی در پرتو حکومت جهان شمول مهدوی زدوده خواهد گردید، و نابکاران یا نابود می‌گردند یا همچون گروهی از یهودیان و نصرانیان تحت سلطه جهانی مهدوی خواهند بود، که بالاخره قدرت تنها قدرت ایمان اسلامی است و بس.

أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَعَلَّهٗ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۳۱﴾ أَمَّنْ يَبْدُوْا

أَخْلَقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قُلُ
هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

یا کیست (آنکه) شما را در (دل) تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید، و آن کس که بادها (ی رحمت‌زا) را پیشاپیش رحمتش به بشارت‌گری می‌فرستد؟ آیا معبودی با خداست؟ خدا برتر (و بزرگ‌تر) است از آنچه (با او) شریک می‌گردانند. ﴿۶۴﴾ یا کیست (که) آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند؟ و کیست (که) از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد؟ آیا معبودی با خداست؟ بگو: «اگر (از) راستان بوده‌اید برهانتان را بیاورید.» ﴿۶۴﴾ بگو: «هر که در آسمان‌ها و زمین است - جز خدا غیب (ویژه‌ی خدا) را نمی‌داند و هرگز نمی‌فهمند کی برانگیخته می‌شوند.» ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - در این آیه علم غیب مطلق در انحصار خدا دانسته شده پیامبران هم اگر بهره‌ای از غیب ربانی دارند تنها ویژه وحی احکام و شریعت ربانی است، که حتی به عمق معجزات رسالتی شان - بر حسب آیاتی چند - آگاهی ندارند، تا چه رسد به آگاهی کلی، آری این بزرگواران اضافه بر علم وحی بر مبنای تأییدهای رسالتشان از برخی موضوعات در مثلث زمان نیز به وسیله وحی - برای تثبیت بیشتر رسالتشان آگاهی‌هایی دارند و دیگر هیچ.

"ما يشعرون" سلب شعور نیست، بلکه بدین معناست که شعورشان را به کار نمی‌بندند، و آیا اگر اینان یا فراتر از اینان شعورشان را به کار گیرند می‌توانند بدانند کی برانگیخته خواهند شد؟ پاسخ در بعضی ابعاد منفی است، با این تفاوت که مؤمنان در عین شرکت با اینان در ناآگاهی به زمان رستاخیز این امتیاز را دارند که هم به رستاخیز ایمان دارند و هم آن را نزدیک می‌دانند چنان که بر حسب آیاتی چند نزدیکی رستاخیز را نسبت به آغاز زمان تکلیف تصریح دارد.

بَلِ أَدْرَاكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلِ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَءِآبَاؤُنَا أَنِنَّا نُحْرَجُونَ ﴿۶۷﴾ لَقَدْ وَعَدْنَا
هَذَا نَحْنُ وَءِآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۶۸﴾ قُلْ
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿۶۹﴾

(نه)، بلکه علم آنان در آخرت تدارک یافته! (که در آن جهل از روی عنادشان برطرف می‌شود)، بلکه ایشان در ژرفای شکی از آنند. بلکه آنان در مورد آن کوردل اند. ﴿۶۶﴾ و کسانی که کافر شدند، گفتند: «آیا وقتی ما خاک باشیم و پدرانمان (نیز خاک باشند) آیا به راستی همی (زنده از گور) بیرون شوندگانیم؟» ﴿۶۷﴾ بی‌گمان، ما و پدرانمان از پیش بی‌چون به این (رستاخیز) وعده داده شدیم. این جز افسانه و بافته‌های پیشینیان نیست. ﴿۶۸﴾ بگو: «در زمین سیر (و نگرش) کنید؛ پس بنگرید فرجام مجرمان چگونه بوده است.» ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹ - این جا مکلفان مأموریت یافته‌اند که در زمین سیر کنند تا عاقبت مجرمان را بدانند و تا خود از جرم‌هایشان دوری کنند، و اصولاً آیاتی چند در سراسر قرآن به منظور دریافت زشت و زیبای اعمال مکلفان در طول تاریخ، همین سیر در زمین را مقرر داشته، که اهم از سیر تاریخی و جغرافیایی، سیر حسنی و علمی اوست، و بهترین سیر، سیر در زمین و زمینه قرآنی است که بهترین سرگذشت تاریخی و جغرافیایی گذشتگان را بدون کم و زیاد صادقانه برای مکلفان گزارش داده است، و اصولاً دریافت‌های پندآمیز برای مکلفان سه گونه است: درونی و برونی، برونی اش نیز دریافت از جریان حاضر که با دیدن و شنیدن کارها و سخنان معاصران و حاضران توان پندگیری و تذکری چندان می‌گردد، و مرحله سوم سیر تاریخی و جغرافیایی غایب از گذشته است که بر حسب تاریخ‌های صادقانه که بهترین و والاترینش قرآن است تحقق می‌یابد.

مؤمنین مخاطب به همه این سیرها مأموریت دارند، ولی کافران دست کم بایستی سیری پندآمیز در زمین و زمینه تکلیف هر دو بعد تاریخی و جغرافیایی داشته باشند که خود مقدمه‌ای است برای ایمان به قرآن که سیر در آفاق تکوینی مقدمه‌ای برای سیر در آفاق تشریحی است.

«المجرمین» از (اجرام) است که در اصل به معنای کندن میوه نارس است؛ و این خود تلف کردن آن می‌باشد، همین طور میوه‌های درونی و برونی نارس، اگر به عنوان رسایی مصرف گردد، تقصیری در مصرف است، مانند کسی که با عقلی اندک بخواهند تعقلی زیاد کند، یا با اندک علمی بخواهد در معلوماتی زیاد دخالت نماید. در هر صورت با هر اندکی کار برتر انجام دادن خود اتلاف و جرم است.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿۷۰﴾

و بر آنان غم مخور و از آنچه مکر می‌کنند (هرگز) در تنگنایی مباش. ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - «ضیق» این جا به معنای تأثر و نگرانی صاحب رسالت است که چرا این کافران دانسته و به ناشایست کفر می‌ورزند، و چون حضرتش بسیار علاقمند است که همه مکلفان در راه راست قدم بردارند، برای انحرافشان دچار اندوه و گرفتگی می‌شده، و چون انحرافات آنان در رابطه‌ی کندی و کمبودی دعوت رسالتی نبوده است، غم خواری برای حضرتش نیز مسئولیتی ندارد.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۷۱﴾ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ

رَدْفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿۷۲﴾

و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، این وعده کی خواهد بود؟» ﴿۷۱﴾ بگو: «شاید

برخی از آنچه را به شتاب همی خواهید، برایتان ردیف (و) پیاپی بیاید.» ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - اینها به عذاب‌های موعود شتاب می‌ورزیده‌اند، البته عذاب برزخ و آخرت گرچه در عالم تکلیف نیست، ولیکن نمونه‌هایی از آنها همین جا تحقق می‌یابد، چه در جنگ‌ها و مانندشان و چه فراتر از این در دولت جهان‌شمول مهدوی (عج) که بر حسب آیات و روایاتی کسانی که در کفر محض غوطه‌ور بوده‌اند برای دیدن عذاب کامل دنیوی رجعت خواهند کرد، چنانکه در مقابل مؤمنان درجه اول نیز برای رحمت کلی نسبت به این جهان رجعت می‌کنند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿۷۳﴾

و به راستی پروردگارت بی‌گمان بر مردمان کانون فضیلت است ولی بیشترشان سپاس نمی‌گذارند. ﴿۷۳﴾

آیه ۷۳ - «الناس» - که به معنای تمام انسان‌ها و نیز همه مکلفان است^۱ - شامل کل گنه‌کاران - چه مخلدین ابدی و یا غیر ابدی - نیز هست، و این جا فضیلت ربانی شامل آنها نیز می‌شود، که کمتر از استحقاقشان عذاب خواهند شد، چنان‌که در آیه "رحمتی وسعت کل شی" (۱۵۶:۷) این نکته به میان آمده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۴﴾ وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۷۵﴾

و همانا پروردگارت تو آنچه را در سینه‌هایشان نهفته دارند و آنچه را آشکار می‌دارند همواره می‌داند. ﴿۷۴﴾ و هیچ (حالتی) پنهانی در آسمان و زمین نیست، مگر اینکه در کتابی روشن‌گر است. ﴿۷۵﴾

آیه ۷۵ - "کتاب مبین" بعد شامل و کاملش کتاب علم ربانی است، که خود نسبت به آن پنهانی‌ها که شایسته بیان است بیان‌گر می‌باشد، چه برای همگان و چه برای ویژگیان، سپس در درجه دوم "کتاب مبین" قرآن است که آن بخش پنهان از علم ربانی که برای مکلفان شایسته بیان بوده است، از نظر احکام، موضوعات و سایر جهات در آن موجود است، و سومین گام مقام رسالت و عصمت علیای محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، زیرا قرآن ثقل اکبر و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و محمدیان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثقل اصغرند، و علم ربانی در حضرت اقدس رب العالمین محور این دو ثقل است. بنابراین برترین مصادیق "کتاب مبین" به ترتیب درجات در این مثلث نمودار است. آری، اصل کتاب علم به گونه‌ای مطلق نزد خداست، ولکن بیان‌گریش همان‌گونه که اشاره شد نسبی است.

۱. (ناس) از تَوْس به معنای ارتباط و پیوند عاقلانه می‌باشد، لذا کل عاقلان را شامل است.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ
يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

بی‌گمان، این قرآن بر فرزندان اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان درباره‌اش اختلاف دارند گزارش: و برش تاریخی پیگیری دهد. ﴿٧٦﴾

آیه ۷۶- این جا "هذا القرآن" را که همین قرآن آخرین است، گزارش‌گری بس دقیق و عمیق نسبت به بیشتر آنچه بنی اسرائیل در آن اختلاف داشته و دارند دانسته، و این بیشتر هر دو کمیت و کیفیت اختلافاتشان را در بر دارد، و در پاسخ این که قرآن با آن که "بیاناً لكل شیء" است، پس چرا این جا خود را بیان‌گر اکثریت اختلافات بنی اسرائیل دانسته؟ باید گفت: این اکثریت همان اختلافات محوری بنی اسرائیل است، و اختلافات جزئی دیگری را سنت قطعیه محمدیه ﷺ از حروف رمزی بیان می‌کند، که بیان سنت هم همان بیان قرآن است. روی همین اصل در آیه (۶۴:۱۶) به جای «اکثر» "الذی اختلفوا فيه" آمده که قرآن بیان‌گر کل اختلافات میان آنان است.

وَإِنَّهُ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾ إِنَّ رَبَّكَ يَفْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِ وَهُوَ
الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾ إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ
الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمَعُ الصُّمَّ الدَّاعِيَةً إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي
الْعُمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨١﴾
وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ
النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ
يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

و به راستی این (قرآن) برای مؤمنان همواره هدایت و رحمتی (کامل) است. ﴿۷۷﴾
 به درستی پروردگارت به حکم خود میان آنان داوری قطعی می‌کند. و اوست همان
 عزیز حکیم. ﴿۷۸﴾ پس بر خدا توکل کن که تو همواره بر (سرو سامان) تمامی حقی
 آشکارگری. ﴿۷۹﴾ البته تو مردگان را نمی‌شنوایی و خواسته‌ات را به کران - چون پشت
 گردانند - نمی‌شنوایی. ﴿۸۰﴾ و تو راهبر کوردلان (و بازگرداننده‌ی آنان) از گمراهیشان
 نیستی. تو جز کسانی را که به نشانه‌های ما ایمان می‌آورند، پس (برابر خدا)
 تسلیمند، نمی‌توانی بشنوایی. ﴿۸۱﴾ و چون سخن (عذاب) بر ایشان فرود آید، جنبنده‌ای
 را از زمین برایشان بیرون می‌آوریم، در حالی که با ایشان (این گونه) سخن می‌گویند.
 مردمان بی‌گمان به نشانه‌های ما (ایمان و) یقین نمی‌آورده‌اند. ﴿۸۲﴾ و روزی از هر
 امتی گروهی از کسانی را که با نشانه‌های ما (همان‌ها و مرا) تکذیب می‌کنند محشور
 می‌گردانیم، تا آنان، همگان، با ننگه‌بانی (ربانی) گردآوری شوند؛ پس پراکنده
 نگردند. ﴿۸۳﴾

آیات (۸۲) تا (۸۷) این آیات گزارشی است بس شگفت‌انگیز از سه جریان در آخر
 زمان:

نخست حیوانی که خدا او را از زمین برون می‌آورد؛ و با گمراهان این گونه سخنی
 می‌گوید: که این مردمان به نشانه‌های ربانی ایمان نمی‌آورده‌اند، و این که یک حیوان
 با مردم سخن گوید به خواست خدا و اعجاز است.
 دوم مکذبان هر امتی از امت‌های جهان را خدا گرد می‌آورد، همان گونه که
 صالحان درجه اول را نیز زنده می‌سازد، این ویژگی در دو بعدش دلیلی روشن است
 بر این که آن روز روز رستاخیز جهانی نیست، بلکه روز رجعت است که پیش از
 رستاخیز و در زمان دولت جهان شمول مهدوی (عج) است، و این جا جای این
 پرسش است که "دابة من الارض" که طبعاً یک حیوان است با چه کسانی سخنی
 می‌گوید؟ پاسخ این است که «هُم» در «تکلمهم» شاید گروهی شاخص از زمامداران
 کفرند، که این سخن را از آن حیوان می‌شنوند، و آن گاه آن را برای پیروانشان نقل
 می‌کنند. زیرا در زمان ظهور حضرت ولی امر (عج) وسایل برای دیدن‌ها و شنیدن‌ها
 از راه‌های دور - کلاً - مقرر است، چنان که در روایاتی چند بیان گشته و اکنون هم تا

اندازه‌ای محقق است.

در هر صورت جای شک نیست که این «دابة» یک حیوان است و طبعاً این حیوان آن چنان بزرگ نیست که به پهنای کره زمین باشد، بلکه حیوانی معمولی است که سخنی نامعمول می‌گوید، و گروهی که باید آن را بشنوند به هر ترتیب ممکن می‌شنوند، و این حیوان همچون دستگاه فرستنده جهان شمول حجت عینی علیه این کافران است که در آن هنگامه «وقع القول علیهم»: امر تعدییشان از جانب پروردگار صادرگشته، با این گونه حجت‌ها و آیات ربانی پیش از تحقق عذاب روبرو خواهند شد، و پیامد همین روز است که آیه (۸۳) بیان‌گر آن می‌باشد.

و این گردآوری تکذیب‌کنندگان در طول تاریخ در آن زمان - و نه گردآوری همگان - دلیلی روشن است بر این که آن روز رستاخیز کلی جهان نیست، چون رستاخیز یوم الجمع است، که همه مکلفان و بلکه همه جانداران در آن روز برای پاداش زشت و زیبای اعمال‌شان محشور خواهند شد، و چنان که در آیه (۸۵) وارد است «وقع القول علیهم» به معنای تحقق یخشیدن همان کلمه عذاب است، که در آیه (۸۲) نسبت به آنان گذشت، پس این دو روز یک روز است، گرچه آغازش سخنگویی حیوانی است و انجامش عذاب این بدتر از حیوان‌ها، و گواه دیگر بر این که این روز رستاخیز جهان نیست آیه (۸۷) «یوم ینفخ فی الصور» است.

«صور» - بر خلاف آنچه گمان می‌شود - جمع صورت نیست، زیرا جمعش صُور است، بلکه به معنای ناقور و بوقی است جان‌خراش که تمامی جان‌های جانداران را فراتر از مرگ بی‌جان می‌کند «الامن شاء الله» جز آن که را خدا خواسته که مشمول این مرگ در پایان برزخ نمی‌گردند، و این احترامی ویژه است نسبت به این بزرگواران. جهان آخرین دارای دو بعد است: نخست مرگ همگان به جز «من شاء الله» و سپس زنده شدن آنان، این جا از این مرگ تعبیر به «فزع» شده، و در آیه دیگر به «صعقة» به معنای بی‌هوشی کلی، و این بی‌هوشی کلی طبعاً از مرگ فراتر است، و در عین آن که جان‌ها و ارواح در اصل همچنان زنده‌اند و لکن در این بی‌هوشی هیچ ادراکی بالفعل ندارند، مانند عضو کرخ شده انسان که هیچ احساسی ندارد ولی زنده است، در آن هنگام ارواح کرخ می‌گردند و نه آن که به کلی نابود گردند. زیرا نابود

شدنشان پیامد ثواب عقاب را از آنان بر می‌دارد چرا که آنان که با زشت و زیبای اعمالشان مرده‌اند، اکنون رفته‌اند و دیگر چه و که جایگزین آنها خواهد بود؟! آیه ۸۳ - "من کل امة" تنها گروه‌هایی از جن و انس هستند و حیوانات مشمول این "کل امة" نمی‌باشند، آری در آیه (۶: ۳۶) که حشر کلی رستاخیز جهان است به نص خود آیه مشمولند، ولی این جا با قرآینی از قبیل "فوجاً من یکذب بآیاتنا فهم یوزعون" تنها مکلفان عاقل می‌باشند که در بدترین مراحل تکذیب حقایق ربانی هستند، روی این اصل حیوانات که هم از "ذوی العقول" خارجند و هم اگر گناهانی داشته باشند در این مرحله نیست، و در رجعت محشور نخواهند بود.

این جا روایاتی جعلی این حیوان زمینی را به معنای مردی آسمانی: حضرت علی علیه السلام خوانده، با این که «دابة» در (۱۴) آیه و دو اب در چهار آیه به معنای حیوان است. و نه تنها انسان، آن هم برترین انسان‌های معصوم، وانگهی صرف سخن گفتن انسان که معجزه نیست تا آن را به حضرت علی علیه السلام تفسیر کنیم. و روایتی است از درالمنثور که شخصی ناصبی بر حضرتش گذر کرد و به او گفت: سلام بر تو ای "دابة الارض" در پاسخش فرمود: من "دابة الارض" نیستم که دارای دم و پشم نمی‌باشم، و این در حالی است که این شخص ناصبی به روایاتی شیعی استناد می‌کند!

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُو قَالَ أَكَذَّبْتُم بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴿۸۴﴾

تا چون (آن تکذیب‌کنندگان) بیایند، فرماید: «آیا با نشانه‌هایم (همان‌ها و ما را) تکذیب کردید، در حالی که احاطه‌ی علمی به آنها نداشتید؟ یا چه می‌کرده‌اید؟» ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴ - «قال» که گفته خداست آیا مواجهه وحی ربانی است با این کافران، حال آن که وحی بر مؤمنان نیز ممکن نیست تا چه رسد به کافران! و نیز با رسالت رسول اسلام هر گونه وحیی پایان یافته؟ پاسخ این است که شاید این گفته از سوی گوینده‌ای ربانی است که طبعاً همان فرمانده کل قوای اسلامی ولی امر (صلوات الله وسلامه علیه) یا گوینده‌ای از طرف اوست که به اذن خدا این کلام و حیانی رابه این نابکاران

می‌گوید، که خود مقدمه‌ای از برای تحقق عذاب است، و اگر هم این گفته خدا است، وحی رسالتی نیست، بلکه همچون سخن خدا با شیطان است.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا
 اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّا فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾
 وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَرِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
 شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوْهُ دُخْرِينَ ﴿٨٧﴾

و به (کیفر) آنچه ستم کردند، (آن) گفته و وعده (ی عذاب) بر آنان فرود آید. پس ایشان دم برنیاورند. ﴿۸۵﴾ آیا ندیده‌اند که ما شب را قرار داده‌ایم تا در آن بیسایند، و روز را روشنی‌بخش (گردانیدیم)؟ همانا در آن (جریان) برای مردمی که ایمان می‌آورند بی‌گمان نشانه‌هایی (بزرگ) است. ﴿۸۶﴾ و روزی که در صور، بوق [جهان با صدای رعد آسای جانکاه] دمیده شود، پس هر کس در آسمان‌ها و زمین است (سخت) به هراس (و بی‌هوشی) افتد - مگر آن کس که خدا خواسته - و جملگی با زبونی رو سوی او آوردند. ﴿۸۷﴾

آیه ۸۷ - این "ینفخ فی الصور" چنانکه گذشت، در مورد قیامت پس از رجعت است.

و تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي
 أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴿٨٨﴾

و کوه‌ها را می‌بینی در حالی که آنها را بی‌حرکت می‌پنداری، حال آنکه آنها (همچون) مرور ابر حرکت می‌کنند. ساخته‌ی خدا را (ببینید) که هر چیز را سازوار کرده. او بی‌گمان به آنچه انجام می‌دهید بسی آگاه است. ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - این جا میخاطب کل مکلفانند، چه در جهان تکلیف و چه روز رستاخیز که کوه‌ها را در بینش آغازین و ظاهری بی‌حرکت می‌بینند در حالی که همچون ابرها

دارای حرکاتی تند یا کند هستند، چه حرکات درونی که کل جهان آفرینش مشمول این حرکت است، - و اصولاً حرکت درونی از لوازم ذاتی تمام مواد جهان می‌باشد - و چه برونی که دومین گام جابجا شدن کوه‌هاست، و بر حسب علم زمین‌شناسی احیاناً کوه‌هایی جاهای خود را عوض می‌کنند، و سومین گام حرکت زمین است، و کوه‌ها که لنگرهای این کیهان‌پیما در اقیانوس بی‌کران فضا می‌باشند پیرو حرکات زمین در حرکتند، و در رستاخیز نیز این حرکت آشکارتر است، و در عین حال این حرکات گوناگون زمینی به اندازه‌ای رام و آرام می‌نماید که گویی اصلاً دچار حرکتی نیست و این خود از اتقان سازمان ربانی است.

این آیه در عین حالی که میان آیات آخرت واقع است، در بعد محوری اش شامل دنیا نیز می‌باشد، و هرگز اختصاصی به حرکت رستاخیزی این کوه‌ها ندارد؛ زیرا "مَرَّ السَّحَابُ" حرکت ناپیدای ابرهاست در حالی که حرکت کوه‌ها در انفجار جهانی برای همگان پیداست، و در این جا لفظ «تَمَرُّ» شامل حرکات ناپیدای کل مواد جهان و همین طور حرکات زمین با کوه‌هاست، و در ضمن شامل حرکات این کوه‌ها در انفجار کلی جهان است، و این «صُنِعَ اللَّهُ» نیز دلیلی متقن است بر ترجیح دو گونه حرکت زمین گرچه خرابی سازمان جهان هم در حاشیه ساختن آن "صنع الله" است، و روی این اصل در ابعادی چند این آیه در درجه اول شامل حرکات زمین، و در حاشیه حرکات کوه‌ها در جهان آخرت است.

حرکات ابرها احیاناً دیدنی است که تکه ابری در آسمان جابجا گردد، لیکن اگر کل آسمان را در افق بینندگان ابر فراگیرد جابجایی آنها معلوم نیست، و نیز گاهی حرکت ابر به قدری کند است که با چشم نمی‌توان آن را تشخیص داد. همین گونه است حرکات برونی زمین یعنی جابجا شدن آن که گروهی اندک اخیراً با چشم علم آن را نگریسته و می‌نگرند، و مسلمین با چشم وحی بر حسب آیاتی گوناگون آن را دیده و می‌بینند، ولی دیگران که نه چشم وحی دارند و نه چشم علم از دیدار این حرکات برونی محروم بوده‌اند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ ؕ ءَامِنُونَ ﴿۸۹﴾

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴿۸۹﴾

کسانی که با نیکی بیایند، در نتیجه پاداشی بهتر از آن برایشان است، و حال آنکه آنان از هراسی بزرگ در چنان روزی در امانند. ﴿۸۹﴾ و کسانی که با بدی بیایند، در نتیجه به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند (و به آنان گفته شود): «آیا جز آنچه می‌کرده‌اید سزا داده می‌شوید؟» ﴿۹۰﴾

آیه ۹۰ - "ما کنتم تعملون" گنه کاران را در آن روز هماهنگ با اعمال‌شان دانسته که طبعاً ماندن بی‌پایان در جهنم هرگز هماهنگی با گناهان محدودشان ندارد، بلکه عذابی هم که دارند همچون گناه محدود است، ولی اگر بیش از حد گناه باشد برخلاف هماهنگی و برابری است که در این آیه و آیاتی دیگر نسبت به گناه و جزایش مقرر گردیده است.

اصولاً عقاب گناه ظهور ملکوت خود گناه است که در برزخ و قیامت نمودار می‌گردد، جهنم هم خود تنها زمینه‌ای است برای عذاب و عذاب‌های گوناگونش ظهور حقیقت گناهان گوناگون است.

این گونه نیست که جهنم آتشی جدای از افعال داشته باشد، و یا آتش اعمال جهنمیان همگان را یکسان و در یک زمان بسوزاند، بلکه هر گناه کاری در آتش خود از نظر زمان و کم و کیف خواهد سوخت و سپس دیر یا زود مرگ گریبان‌گیرش می‌شود، البته به جز آنان که در آخر کار شایسته بهشت‌اند.

آیات «صَلَّى» به معنای گیرانه جهنم است، و هر گاهی برای هر گناه کاری در صورت جهنمی بودنش گیرانه ویژه خود اوست، و چنان که گیرانه‌ها از نظر زمان و نیروی آتش‌زایی و کمیت کیفیت آن متفاوتند، جهنمیان نیز با تفاوتی که در این سه بعد با یکدیگر دارند عذاب‌های متفاوت خواهند دید.

آری جزای جهنمیان جزایی بیگانه از اعمال‌شان نیست، بلکه - چنان که اشاره شد - همان اعمال‌شان می‌باشد که در ذیل همین آیه "ما کنتم تعملون" به عنوان جزای آنان معرفی گشته است، بنابراین جهنمیانی که هرگز شایسته بهشت رفتن نیستند،

چون گناهانشان با یکدیگر متفاوت است - کیفیت و کمیت عذابشان نیز متفاوت است.

این گونه نیست که تاگیرانه بدترین جهنمیان در حال آتش افروزی است دیگران هم در آتش آنان بسوزند، که این خود ظلم است، بلکه گروهی تا آخرین مرحله زبانه‌های جهنم، زبانه‌های آتش خودشان می‌باشند، مانند شیطان و همگنانش که با جهنم خاموش خواهند شد، و به کلی نابود می‌گردند، و طبعاً اینان در اقلیت‌اند، ولیکن اکثریت جهنمیانی که شایسته بهشت نیستند پیش از خاموش شدن جهنم بر حسب زمان و کم و کیف گناهانشان خاموش می‌شوند. و مثل جهنمیان و گیرانه‌های عذابشان مثل فولاد آتشین، مس آتشین و چوب گردوی آتشین است که خیلی سریع می‌سوزد و تمام می‌شود و هرگز تا فولاد آتشین هست کاه و چوب آتشین هم باقی نمی‌ماند.

و در هر صورت جهنمیان کمتر از استحقاقشان می‌سوزند، نه برابر و نه بیشتر، تا چه رسد به بی‌نهایت، زیرا "رحمتی وسعت کل شی" (۱۵۶:۷) شامل آنان نیز می‌شود؛ و این عذاب کمتر تا آن جاست که به بهشتیان ظلم نشود، که اگر ظلمی به آنان نبود اصلاً جهنمی هم در کار نبود.

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ
وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۹۱﴾ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا
يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿۹۲﴾

«جز این نیست که من مأمور شدم تنها پروردگار این شهر را - که محترم و محترم و فرق‌گاه شمرده و هر چیزی از اوست - بپرستم، و فرمان یافتم (در برابرش) از تسلیم‌کنندگان (خود و دیگران) باشم.» ﴿۹۱﴾ «و اینکه قرآن را بخوانم و (آن را) پیروی کنم.» پس هر کس راه یابد، در نتیجه تنها به سود خود راه می‌یابد، و هر کس گمراه شود پس بگو: «من تنها از هشداردهندگانم.» ﴿۹۲﴾

آیه ۹۲ - تلاوت قرآن که پس از مطلق عبادت برای رسول خدا مورد تأموریت است، تنها به معنای خواندن قرآن نیست، زیرا اولاً این جا (علیکم) نیامده تا مقصود تلاوت قرآن بر مکلفان باشد، بلکه تلاوت قرآن مطلق است، وانگهی تلاوت در اصل لغت به معنای پیروی است، چنان که "والقمر اذا تلاها" (۲:۹۱) ماه را پیرو خورشید دانسته و نه آن که ماه خورشید را بخواند! روی این اصل محور رسالت رسول الله ﷺ پس از خودسازی شایسته‌اش که در "امرت أن اعبد رب هذه البلدة" و همچنین "امرت أن اکن من المسلمین" عبادت و تسلیم کامل در برابر خدا را برای خودسازی رسالتی حضرتش مقرر کرده، و سپس کل رسالتش در جریان تلاوت قرآن اختصار یافته که به معنای پیروی از آن است، و این پیروی دارای دو بخش خودی و غیر خودی است، گام نخستین پیروی خود رسول از کل قرآن است، و گام دومین دعوت کل مکلفان به پیروی از قرآن که در نتیجه بر حسب آیه مورد بحث هر کس در پرتو این تلاوت رسالتی قرآن راه یابد به سود اوست، و هر کس به بی‌راهه رود به زیان خود اوست، و پیامبر بزرگوار تعهدش تنها تبلیغ شایسته رسالت است.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِكُمْ ءَايَاتِهِ، فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا
تَعْمَلُونَ ﴿۹۳﴾

و بگو: «تمام ستایش‌ها برای خداست. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، پس آنها را خواهید شناخت.» و پروردگارت از آنچه می‌کنید غافل نیست. ﴿۹۳﴾

سوره قصص

آغازگر این سوره با سوره شعراء در «طسم» مشترک است؛ و این اشتراک در این حروف سه گانه ظاهراً رمزاً بین این دو سوره در اشاراتی راجع به قصص موسی علیه السلام است.

این جا در زمینه ولادت جوانی و رسالت موسی، سخن به میان آمده، که در جوّ مکی این خود برای رسول صلی الله علیه و آله و مؤمنان نویدی نسبت به آینده‌ای بسیار درخشان است، و چنانکه در ولادت و جوانی و حتی بخشی از رسالت موسی علیه السلام مشکلاتی بسیار وجود داشته، رسالت محمدی صلی الله علیه و آله نیز همین مثلث را در بر دارد، و چنان که حضرت موسی علیه السلام در آخر کار از شرّ فرعون و فرعونیان نجات یافت که آنها غرق شدند و حضرتش به دعوت رسالتی خود همچنان ادامه داد، حضرت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز پس از ناگواری‌ها و ناراحتی‌های گوناگون مکی و نیز حداقل ۱۰ سال از ده سال مدنی در آخر کار بر مشرکان به گونه‌ای شگفت‌انگیز پیروز شد و به مرکز فرماندهی این رسالت یعنی مکه مکرمه بازگشت.

و نیز چنان که خواهد آمد پیروزی ربانی برای مستضعفان بر مستکبران در طول تاریخ رسالت‌ها به مؤمنان وعده داده شده است، و از این قبیل بشارت‌ها نسبت به گذشته و آینده در این سوره مکی به خوبی نمودار است که صاحب این رسالت بزرگ و مؤمنان در آینده بر مشرکان غالب شوند، و در آخر کار هم در فاصله‌ای نه چندان دور حاکمیت جهان شمول رسالتی ربانی در اختصاص این بزرگواران خواهد

بود، چنان که در دولت جهانی مهدوی (عج) این گونه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طَسَمَ ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

طَسَمَ. ﴿١﴾ آنها آیات آن کتاب روشنگر است. ﴿٢﴾

آیه ۲ - این آیه در سوره شعراء نیز آمده که گواهی دیگر بر هم‌گامی این دو سوره در جریان‌هایی مانند قصص حضرت موسی عليه السلام است.

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

بر تو برخی از خبر مهم موسی و فرعون را به تمامی حق برای (راهنمایی) گروهی که ایمان می‌آورند می‌خوانیم. ﴿٣﴾

آیه ۳ - "من نبأ موسی و فرعون" بیان‌گر برخی از اخبار مهم رسالتی موسی و معارضه فرعون است که در این رسالت پایانی محمدی نقشی بزرگ به عنوان یادمان دارد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

فرعون همواره در زمین بلندپروازی کرد، و اهل زمین (مصر) را گونه‌گون گردانید؛ حال آنکه گروهی را به ضعف و ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را می‌کشد و زنانشان رازنده و بی‌حیا و می‌گذارد. بی‌گمان او از مفسدان است. ﴿٤﴾

آیه ۴- این جاگزارشی مختصر از افسادهای فرعونى است که نخست بر کل مردمان مصر چیره گشت و آن گاه به منظور استوار نمودن این چیرگی بین آنان پراکندگی افکند، مخصوصاً نسبت به اسرائیلیان که گروهی از آنان را مستضعف داشت، پسرانشان را قتل عام می کرد و زنانشان را برای خدمت و مقاصد شهوانی زنده نگه می داشت.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً
وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ
وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۶﴾

و (ما) می خواهیم بر کسانی که در زمین ناتوان برگرفته شده اند منت نهمیم، و آنان را پیشوایان (دیگران) کنیم، و وارثان (فرعونیان) قرارشان دهیم. ﴿۵﴾ و برایشان در زمین تمکین دهیم، و (از طرفی هم) به فرعون و هامان و لشکریانشان آنچه را که از آن بیمناک بوده اند - از آنان [مستضعفان علیه فرعونیان] بنمایانیم. ﴿۶﴾

آیات ۵ و ۶- اکنون در آیات (۵) و (۶) نقش پایدار و پنهانی سلطه ربانی نه تنها نسبت به مستضعفان اسرائیلی، بلکه نسبت به کل مستضعفان با ایمان و شایسته طول تاریخ نویدی امید بخش برای آنان است، و این «نرید» در اختصاص مستضعفان اسرائیلی نیست، چنان که فرعون و هامان و لشکریانشان نیز در انحصار این نابکاران نیستند، بلکه این و آن خود بیانگر بسیار مهم سلطه مستضعفان در مثلث زمان هستند، چنان که قبلاً نیز در جریان نوح و ابراهیم گذشت. زیرا «نرید» در بعد ربانیت جمعی جمع مکلفان را در بر دارد، گرچه این اراده دارای مراحل و درجاتی بر حسب مناسبت هاست.

مستضعفان سه دسته اند: گروهی مقصودند که خود از نظر تقصیرشان دچار استضعاف گشته اند، چنان که در آیه (۹۷:۴) آنان را «ظالمی أنفسهم» خوانده، که هرگز اینان نقشی در این نصرت ربانی ندارند، تا چه رسد که دارای سلطه و حکومت

ایمانی باشند.

دسته دوم مستضعفین بدون تقصیرند، چنان که در آیه (۹۹:۴) آمده، که ناخواسته و نادانسته مورد استکبار قرار گرفته‌اند.

و دسته سوم همان مستضعفانی هستند که از نظر عقل و ایمان و جهاد در راه ایمان سرآمد دیگرانند، ولی سلطه‌های استبدادی مجالی برایشان باقی نگذاشته است، ایشانند که بر حسب آیاتی چند - مانند همین آیه مورد بحث و آیاتی از سوره انبیاء و نور و بعضی سوره دیگر - مورد این وعده ربانی قرار گرفته‌اند که آینده حکومت ربانی در جهان تکلیف مخصوص آنان خواهد بود.

از آیه (۷) به بعد جریان ولادت حضرت موسی علیه السلام و ورودش در قصر فرعون و شیر خوارگی اش نزد مادرش و سایر جهات طفولیتش بازگو شده است.

در این جا "و أوحینا الی أم موسی" وحی به معنای رمزی ربانی در موضوعی شخصی است، و نه وحی احکامی رسالتی، بلکه الهامی است درباره نگهبانی موسی علیه السلام که فروتر از آن در دو بعد وحی به زمین است چنان که "بأن ربك أوحی لها" (۹۹:۱) بیانگر رمزی است که زمین به گونه‌ای ناخودآگاه دستگاه گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان است، سپس وحی فراتر از آن چنان که "و أوحی ربك إلی النحل" (۶۸:۱۶) رمزی است به غریزه حیوانی زنبور عسل، سپس هم‌گام با وحیی که به مادر موسی علیه السلام شد کل الهاماتی است که به مؤمنان حقیقی به حساب درجانشان می‌شود. چنان که "إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقموا تنزل علیهم الملائکة ألا تخافوا ولا تحزنوا" (۳۰:۴۱) که این جا مؤمنان برجسته استوار در ایمان فرودگاه فرشتگان خوانده شده‌اند، و این سه وحی با مراتبش هرگز وحی احکام رسالتی نیست.

از این پس وحی احکام آغاز می‌گردد که بعد نخستینش نبوءت است که تنها وحی احکامی شخصی است، نه و برای دعوت دیگران، چنان که شاید لقمان علیه السلام چنین بوده، سپس وحی رسالتی است که حامل این وحی اضافه بر خود سایرین را نیز باید دعوت کند، و آن گاه وحی نبوتی است که امتیازی ویژه برای برخی از رسولان است مانند داود و سلیمان، و بالاخره وحی ولایت عزم است که تنها مخصوص

پنج تن از بزرگان انبیاء است که سایر پیامبران می‌بایست بر مبنای رسالت‌هایشان عمل کنند، و در این میان آخرین و کامل‌ترین ولایت عزم و ویژه خاتم پیامبران حضرت محمد مصطفی ﷺ است.

این جا برای حفاظت موسی ﷺ و حیوی تکوینی به دریا شد که گهواره موسی ﷺ را به قصر فرعون رساند، "فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ" (۳۹:۲۰)، سپس رمزی دیگر خواسته و ناخواسته به همسر فرعون و خود فرعون شد که "يَأْخُذْهُ عَدُوُّ لِي وَعَدُوُّ لَهْ"، و الهام خواسته و وارسته به همسرش در آیه (۹) نمودار است که: با فرعون گفت: این کودک روشنی چشم ماست؛ هرگز او را مگش.

در این گیر و دار حضرت موسی ﷺ از شر فرعونیان نجات یافت، و با آن که شکم بیش از بیست هزار مادر را در حال حمل را دریدند و یا نوزادانی را به قتل رسانیدند، ولی اراده الهی بر این بود که موسی ﷺ را در نزد همان فرعون تا سنین جوانی در حفاظت خود نگهداری کند.

دل شعله‌ور مادر موسی ﷺ که در حبّ فرزندش فروزان بود از شدت اضطراب گویی از هر چه غیر از موسی ﷺ بود تهی می‌نمود، تا حدی که نزدیک بود حقیقت را آشکار سازد که هان ای فرعونیان! این فرزند من است، ولی خدای دلش را به گونه‌ای استوار ساخت که هرگز اشاره‌ای هم به موسی نکرد، و به جای آن جریان به خواهر موسی گفت: او را به خوبی بگیر و مراقب باش، در نتیجه او را از دور به گونه‌ای پنهان و در حال غفلت فرعونیان نظاره می‌کرد، و چون تمام شیرها را جز شیر مادرش خدا بر او حرام کرده بود، خواهرش در میان گروه مراجعه‌کنندگان برای شیرخواری موسی ﷺ پیشنهاد داد و پذیرفته هم شد، و بالاخره چنان که خدا به این مادر محزون وعده داده بود او را به سویش برگرداند.

«و حرمناً» این جا به معنی محرومیت مصحلتی است که نباید موسی از شیر غیر مادر بخورد، که تکلیفی برای موسی نیست بلکه این خود اراده ربانی است که بالاخره شیرخوار مادرش باشد.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾
 فَالْتَقَطَهُ آءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ
 وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ ﴿٨﴾ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنِي لِي
 وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾
 وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ
 قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ
 جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ
 أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ ﴿١٢﴾ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ
 أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
 لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾ وَمَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَأَسْتَوَىٰ آءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ
 نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

و به مادر موسی وحی کردیم که: «او را (همی) شیر ده. پس هنگامی که بر او (از فرعونیان) بیمناک شدی او را در دریا بیفکن و مترس و اندوه مدار. ما او را به تو - بی چون - بازگرداننده ایم، و از پیمبرانش قرار دهنده ایم.» ﴿٧﴾ پس خاندان فرعون، او را با کاوش و کوشش (از آب) در یافتند، تا (ناخودآگاه و ناخواسته) سرانجام برایشان دشمنی و (مایه‌ی) اندوهی باشد. فرعون و هامان و لشکریانشان بی‌گمان خطاکار بوده‌اند. ﴿٨﴾ و همسر فرعون گفت: «(این کودک) نور چشم من و توسست. او را مکشید. شاید سودمان دهد، یا او را به فرزندی بگیریم.» در حالی که اینان باریک بینی نمی‌کردند. ﴿٩﴾ و دل مادر موسی (از هر چیزی، جز از فکر فرزندش) تهی گشت، اگر قلبش را استوار نساخته بودیم، تا از ایمان آوردندگان (به آن وعده‌ی ربانی) باشد، چیزی نمانده بود که آن (راز) را (به راستی) آشکار کند. ﴿١٠﴾ و مادر موسی به خواهرش [خواهر موسی] گفت: «از پی او به جستجو برو.» پس او را با دقت،

زیرچشمی، از دور بدید. حال آنکه آنان [فرعونیان] دقت نمی‌کنند. ﴿۱۱﴾ و (ما) از پیش، شیر دایگان را بر او حرام گردانیدیم. پس (خواهرش آمد و) گفت: «آیا شما را بر (حالت) خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما او را کفالت [و سرپرستی] کنند، در حالی که نصیحت‌گوش باشند؟» ﴿۱۲﴾ پس او را به مادرش باز گردانیدیم، تا چشمش (بدو) روشن شود و غم نخورد، و تا بداند که وعده‌ی خدا بی‌گمان درست است؛ ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۱۳﴾ و هنگامی که به رشدهایش رسید و (به پای خود) به درستی ایستاد، به او حاکمیت و دانشی (وحیانی) دادیم. و این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - «أَشَدُّ» جمع (شَدَّ) دست‌کامش سه نیرو است که نیروی عقل، رشد عقلائی و نیروی جسمانی ست، و این جا در مرحله آغازین خدای سبحان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را فرماندهی و علم و نه رسالت بخشود، بدین معنی که در آستانه رسالت قرار گرفت، و پس از جدا شدن از شعیب به دلیل آیه (۳۰) خلعت رسمی رسالتش را پوشید، چنان که در آیاتی دیگر نیز بدان تصریح شده است.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَىٰ الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۵﴾

و داخل شهر شد، بر (حالت) دمی از غفلت اهلس. پس دو مرد را یافت (که) با هم کشتار می‌کنند؛ (یکی از) این (دو مرد) از پیروانش و این (دیگری) از دشمنانش (بود). پس آن کس که از پیروانش بود، بر (ضد) کسی که از دشمنانش بود، از او یاری خواست. پس موسی مشتق پُر [محکم] بر او نواخت. پس او را (ناخواسته) کشت (و) گفت: «این (نزاع و کشتن ناخواسته) کار شیطان است، چرا که او بی‌چون دشمنی گمراه‌کننده‌ی آشکارگر است.» ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - این جا موسی از کاخ فرعون خست و برون جست و به گونه‌ای غافل‌گیر در شهر وارد شد، که با درگیری یک فرعونی بایک اسرائیلی چنان معرکه‌ای را آغاز کرد تا ناخواسته مبتلای به قتل این فرعونی گردید، گرچه حداقل در حال دفاع از موحد این خود قتل منحرفی مهاجم است، ولی بالاخره این جریان دعوت رسمی رسالتی موسی علیه السلام را به عقب انداخت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ

الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

گفت: «پروردگارا! من بر خویشتم ستم کردم، پس برایم پوششی (از این کشتن ناخواسته) بده.» در نتیجه خدا (هم) برای او (این جریان را) پوشید. او، بی‌گمان (هم) او، بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - از این آیه چنین می‌نماید که این جریان هرگز ستمی بر این فرعون نبوده، بلکه به گونه‌ای ناخودآگاه ظلم و نقصانی در دعوت موسی داشت، لذا از خدا همی خواست تا این جریان را بر او بیپوشد، تا در راه رسالتش بکوشد، به همین جهت بر مبنای آیه (۱۸) که همان اسرائیلی با کسی دیگر از فرعونیان درگیر شده بود، و با فریاد دوباره از موسی کمک خواست، موسی به وی فرمود: تو گمراهی آشکارگری، زیرا مرا به تکرار جریان گذشته خوانده‌ای که دعوت رسالتی ام را دو چندان به تأخیر افکنی، تأیید توجیه ظلم نفسی در آیاتی مانند "و لم تظلم منه شیاً" (۱۸) پیداست که این خود نقصانی است ناخودآگاه و نه ظلمی رسمی، روی این اصل ظلم همیشه از روی آگاهی و تقصیر نیست. و نیز "نحوت من القوم الظالمین" (۲۱) قصاصش را در برابر این قتل ظلم دانسته که در این صورت این قتل پی آمد قصاص را ندارد زیرا ظلم نبوده است.

بر اساس آیه (۲۰) و (۲۱) موسی با راهنمایی مردی که از دورترین نقاط شهر خود را به او رسانده بود در حالت خوف و رجاء فرار را بر قرا اختیار نمود، و بر حسب دو آیه (۲۲) و (۲۳) راهی مدین جایگاه شعیب گردید، اینجا پس از جریان

آبرسانی به دو دختر شعیب با اشاره‌ای بس لطیف از پروردگار همی خواست که به ازدواج یکی از دو دختر درآید، و چنان شد که خواست، همانگونه که در آیه (۲۷) شعیب به موسی بدون درخواست او پیشنهاد این ازدواج را کرد که "ینی ارید ان أنکحک احدی ابنتی هاتین" بدین معنی که من همی خواهم تو را به ازدواج یکی از این دو دختر در آورم.

از این جا و آیاتی دیگر مانند «زوجناکها» (۳۷:۳۳) چنان می فهمیم که در عقد اصولاً ایجاب ازدواج با مرد است و قبول از زن چنان که خواستگاری هم از مرد است و پذیرش از زن، که ازدواج نخست در بعد خواستن و سپس در بعد پیوند زدن آغازش از مرد است و پذیرشش از زن، بر خلاف آنچه معمول است که ایجاب از زن و قبول از مرد است.

از این جا می فهمیم که اصولاً گرچه ایجاب در باب ازدواج از مرد است ولی احیاناً خواستگاری از سوی زن و اهل اوست، زیرا نخست بر حسب آیه (۲۶) یکی از این دو دختر به پدر پیشنهاد کرد که موسی را به کارگیر و این خود اشاره‌ای است بس لطیف که او را به ازدواج من در آور، و سپس بر مبنای آیه (۲۷) این شعیب بود که از موسی درباره این دختر خواستگاری کرد، چنان که مشابه این جریان برای پیامبر بزرگوار اسلام نیز تحقق یافت که زنی به حضرتش به گونه‌ای مجانی پیشنهاد ازدواج کرد و قرآن هم نه تنها بر این جریان صحه گذاشت، بلکه از این زن تجلیل کرد چنان که فرمود: "وَأَمْرًا مُّؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ" (۵۰:۳۳): زنی با ایمان اگر خود را به پیامبر بزرگوار بخشید، در هر صورت از "احدی ابنتی" مستفاد می گردد با یکی از این دو دختر ازدواج کرد، و این خود بر خلاف آنچه معروف است که حضرتش با هر دو دختر ازدواج نمود!

این جا مرحله سوم زندگی موسی - که آغاز رسالت وحی است - شروع می شود، چنان که از آیه (۲۹) تا (۴۳) به طور مختصر بیان گشته.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿۷﴾ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اُسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ وَقَالَ

لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّهِينٌ ﴿١٨﴾ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ
لَهُمَا قَالَ يَمْوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا
أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ ﴿١٩﴾
وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَمْوسَىٰ إِنَّ الْأَمْلَأَ يَأْتُمِرُونَ بِكَ
لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾ وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاهُ مَدْيَنَ قَالَ
عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ
أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْكُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا
خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾ فَسَقَىٰ لَهُمَا
ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾ فَجَاءَتْهُ
إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَىٰ أَسْنَحِيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا
سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَأَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنْ خَيْرَ مَنْ
اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ
هَاتَيْنِ عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا
أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَلَيْكَ سِتْرًا فَإِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾ قَالَ
ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجْلَيْنِ فَضَيَّتُ فَلَا عُدُونَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا
نَقُولُ وَكَيْلٌ ﴿٢٨﴾ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ
الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ

أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٦﴾

(موسی) گفت: «پروردگارم! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.» ﴿۱۷﴾ پس در شهر به حال بیم و هراس در انتظار (لطفی ربانی) بود، که ناگهان (دید) همان کس که دیروز از وی یاری خواسته بود (باز) فریادکنان از او یاری می‌خواهد. موسی بدو گفت: «همانا تو بی چون نادان بس مفسده‌جویی آشکارگری.» ﴿۱۸﴾ پس چون خواست به آنکه دشمن هر دوشان بود حمله برد، (شخص فرعون) گفت: «موسی! آیا می‌خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی؟ تو نمی‌خواهی در این سرزمین جز زورگویی باشی، و نمی‌خواهی از اصلاحگران باشی.» ﴿۱۹﴾ و از دور افتاده‌ترین نقطه‌ی شهر، مردی دوان دوان آمد (و) گفت: «ای موسی! سران قوم درباره‌ی تو از یکدیگر نظرخواهی می‌کنند تا تو را بکشند، پس (از شهر) برون شو. همانا من برایت از نصیحت‌گرانم.» ﴿۲۰﴾ پس (موسی) ترسان و نگران از آن جایگاه (بی‌سامان، بی‌امان) به انتظار (نصرت ربانی) برون رفت (و) گفت: «پروردگارم! مرا از گروه ستمکاران نجات بخش.» ﴿۲۱﴾ و هنگامی که سوی (شهر) مدین روی نهاد (با خود) گفت: «امید است پروردگارم مرا به میانه‌ی راه راهوار هدایت کند.» ﴿۲۲﴾ و چون به آب‌گاه مدین وارد شد، گروهی از مردم را بر آن یافت، (که دام‌های خود را) آب می‌دهند، و پشت سرشان دو زن را یافت که (مردان را) از اطراف خود دور می‌کنند. (موسی به آنان) گفت: «کار مهمتان چیست؟» گفتند: «ما (به‌ناچار) به گوسفندان خود آب نمی‌دهیم تا شبانان (همه‌ی گوسفندانشان را) برگردانند. و پدرمان (شعیب) پیری سالخورده است.» ﴿۲۳﴾ پس برای آن دو، (گوسفندانشان را) آب داد. سپس سوی سایه برگشت. پس گفت: «پروردگارم! به‌راستی من برای خیری که سویم فرستادی نیازمندم.» ﴿۲۴﴾ پس یکی از آن دو زن - حال آنکه به آزمون گام بر می‌داشت - نزد وی آمد (و) گفت: «پدرم تو را می‌طلبد تا تو را به پاداش آب دادن (گوسفندان) برایمان، مزد دهد.» پس چون (موسی) نزدش آمد و سرگذشت‌های خود را بر او حکایت کرد (وی) گفت: «مترس (که) از گروه ستمگران نجات یافتی.» ﴿۲۵﴾ یکی از آن دو (زن) گفت: «پدرم! او را به کاری برگمار، بی‌گمان بهترین کس را که به کارگری گرفتی؛ نیرومند امین است.» ﴿۲۶﴾ (شعیب)

گفت: «من همی خواهم که تو را به نکاح یکی از این دو دختر خود در آورم، بر (اساس) این (شرط) که هشت سال برایم اجیر شوی، پس اگر ده سال را تمام گردانی از نزد (خود) تو است، و نمی‌خواهم بر تو سخت بگیرم. زودا (که) مرا اگر خدا بخواهد - از شایستگان بیابی.» ﴿۲۷﴾ (موسی) گفت: «این (قرار داد) میان من و تو است، (که) هر یک از دو مدّت را به انجام رسانیدم، پس بر من هرگز تجاوزی نیست، و خدا بر آنچه می‌گوییم وکیل (: کارگزار) است.» ﴿۲۸﴾ پس چون موسی آن مدّت را به پایان رسانید و خانواده‌اش را (همراهش به سفر) برد، با آتشی از جانب (کوه) طور انس گرفت. به خانواده‌ی خود گفت: «(اینجا) درنگ کنید، که من به‌راستی با آتشی (سوی طور) انس گرفتم، شاید خیری از آن، یا شعله‌ای از آتش برایتان بیاورم، شاید گیرانه‌ای (از آن را) برگیرید.» ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - «امکنوا» که خطاب به جمع است دلیل است بر تعدد همراهیان‌ش که طبعاً همسرش با فرزند یا فرزندانش می‌باشند، و از «لعلکم تصطلون» هم چنان می‌فهمیم و «صلی» هم به معنای دخول نیست، بلکه به معنای گیرانه است، و این جا نظر موسی علیه السلام از لحاظ ظاهر به این جریان بود که در آن هوای سرد و شبانه، هم با نور این آتش ره‌یابی کنند، و هم برای گرم شدن از آن بهره‌گیرند، و نه آن که در آتش وارد شوند، بلکه گیرانه‌ای از آن بگیرند، بنابراین آیات صلی به معنای دخول در آتش نیست، بلکه گیراندن آتش است که گروهی از جهنمیان گیرانه آتش جهنمند، و گروهی دیگر به آتش آنان می‌سوزند، چنان که در عالم تکلیف نیز چنین است که گروهی آتش گمراهی را می‌افروزند و گروهی دیگر به همان آتش می‌سوزند.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبْرَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوِسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۳۰﴾

پس چون به آن (آتش) رسید، از سمت مبارک‌ترین جای آن وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد: «ای موسی! به‌راستی منم من، خدا: پروردگار جهانیان.» ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - «الایمن» افعال تفضیل یُمن است به معنای مبارک‌ترین جایگاه لبه وادی که دره‌ای پایین کوه طور بوده است.

وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَتْهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ
يَمُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِينَ ﴿٣١﴾ أَسْلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ
تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمَمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَنِكَ
بُرْهَنَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ يَإِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾
قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ
أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

«و اینکه عصایت را بیفکن.» پس چون دید آن (عصا) مثل ماری می‌خزد، پشت کرد و هرگز برنگشت. (گفتیم:) «موسی! پیش آی و مترس، تو بسی‌گمان از آرامش‌یافتگانی.» ﴿٣١﴾ «دستت را به خوبی در گریبانت ببر، تا (با) سپیدی بی‌گردند برون آید، و (برای رهایی) از این هراس بازویت را به پهلویت بچسبان. پس این دو (نشانه)، دو برهان از جانب پرودگار تو است سوی فرعون و کسان چشم‌گیرش. آنان بی‌گمان قومی متخلف و نافرمان بوده‌اند.» ﴿٣٢﴾ گفت: «پروردگارم! من به‌راستی کسی از ایشان را کشته‌ام، پس می‌ترسم مرا بکشند.» ﴿٣٣﴾ «و برادرم هارون، او از من روشن‌بین‌تر است. پس او را با من (به دستیاری و) بازداری گسیل دار تا (فرعون) مرا تصدیق کند. همواره من می‌ترسم (فرعونیان) تکذیبم کنند.» ﴿٣٤﴾

آیه ۳۴ - این جا هارون دارای زبانی فصیح‌تر و گویاتر است، و چرا با آن که رسالت محوری رسالت موسی عليه السلام است زبان هارون افصح است؟ پاسخ این است که افصح بودن زبان هارون در برابر فرعون بدین جهت است که موسی عليه السلام شخصی فرعون‌نی را کشته بود، و لذا به طور افصح نمی‌تواند در برابر فرعون سخن بگوید، چنان که در آیه (۳۳) آمده است.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا
بِآيٰتِنَا أَنْتَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾

خدا فرمود: «به زودی بازویت را به وسیله ی برادرت نیرومند خواهیم کرد. و با آیاتمان برای هر دو سلطه‌ای خواهیم نهاد. پس - به وسیله ی آیاتمان - به شما دست نخواهند یافت. شما و هر که پیرویتان کند چیره اید.» ﴿٣٥﴾

آیه ۳۵ - «بآیاتنا» دارای دو تعلق است: نخست "فلا یصلون الیکما" که به وسیله این آیات وصول فرعونى را از آنان سلب کرده، و سپس «لغالبون» به همین وسیله غلبه آن دو را بر فرعون تضمین نموده است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيٰتِنَا بَيِّنٰتٍ قَالُوا مَا هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرٰى وَمَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي ءَابَآئِنَا الْاَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾ وَقَالَ مُوسٰى رَبِّ اَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدٰى مِنْ عِنْدِىْ وَمَنْ تَكُوْنُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّٰلِمُوْنَ ﴿٣٧﴾

پس هنگامی که موسی آیات روشن ما را برایشان آورد، گفتند: «این جز سحری افترا زده (بر خدا) نیست، و ما از پدران نخستینمان چنان چیزی نشنیده‌ایم.» ﴿٣٦﴾ و موسی گفت: «پروردگارم به (حال) کسی که از نزدش رهنمود آورده و کسی که فرجام (نیکوی) آن سرا برای اوست، داناتر است. ظالمان بی‌گمان رستگار نمی‌کنند.» ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - "الهدی من عنده" که هدایت مطلقه و معصوم است هدایت رسالتی بوده، و نه هرگونه هدایتی دیگر که مطلق و معصوم نیست.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يٰٓأَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرِىْ فَاَوْقِدْ لِيْ يَنْهَمِنُ عَلٰى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِّيْ صِرْحًا لَّعَلِّىْ اَطَّلِعُ اِلٰى اِلٰهٍ مُّوسٰى

وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿٣٨﴾

و فرعون گفت: «هان ای گروه چشم گیر (دربار من) جز خویشتن برای شما خدایی ندانستم. پس ای هامان! برایم بر گل آتشی بیفروز. پس برجی (بلند) برایم بساز، شاید سوی خدای موسی اطلاع یابم. و من بی‌امان او را به‌راستی از دروغگویان گمان دارم.» ﴿٣٨﴾

آیه ۳۸- «ما علمت» دلیلی است روشن بر الحاد فرعون که از شرک هم فروتر است، چنان که آیاتی دیگر هم بر این الحاد دلالت دارد.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمِ الْإِنبَاءُ
لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاظْطَرُّوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ
لَا يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ وَأَتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِمَّنْ
أَلْمُوقِينَ ﴿٤٢﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ
الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

و او و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق کبر جستند، و پنداشتند که سوی ما هرگز بازگردانیده نمی‌شوند. ﴿٣٩﴾ پس او و سپاهیانش را (فرو) گرفتیم، و در پیش آنان را در دریا افکندیم. پس بنگر فرجام (کار) ستمکاران چگونه بود. ﴿٤٠﴾ و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که (خود و دیگران را) سوی آتش می‌خوانند، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد. ﴿٤١﴾ و در این دنیا لعنتی بدرقه‌ی آنان کردیم، و روز قیامت (نیز) ایشان از (جمله‌ی) زشت‌شده‌گانند. ﴿٤٢﴾ و پس از آنکه نسل‌های نخستین را هلاک کردیم، به‌راستی همانا به موسی کتاب دادیم، حال آنکه دیدگاه‌ها و رهنمود و رحمتی برای مردمان بود. شاید آنان با کوشش و کاوش (از حق و حقیقت) به خوبی یاد کنند. ﴿٤٣﴾

آیه ۴۳ - نکره بودن این سه کلمه "بصائر و ... " اشاره‌ای است به بینش‌ها و هدایت‌ها و رحمت‌هایی غیر مطلق و غیر پایانی ربانی، در شریعت توراتی است، که مطلق هر سه در شریعت حضرت محمد ﷺ است.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ
 الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾ وَ لَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ
 تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا وَ لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾ وَ مَا
 كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا
 أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾ وَ لَوْلَا أَن تُصِيبَهُمُ
 مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ
 ءَايَاتِكَ وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا
 أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا
 سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ ﴿٤٨﴾

و چون فرمان (پیامبری) را به موسی وا گذاشتم، تو در جانب غربی (طور) نبودی و از گواهان حاضر (نیز) نبودی. ﴿۴۴﴾ ولی ما نسل‌هایی پدید آوردیم. پس عمرهاشان بر آنان به درازا (و چیرگی و تکبر) کشید، و تو در میان ساکنان (شهر) مدین ساکنی پایدار نبودی، تا آیاتمان را برایشان بخوانی، لیکن ما فرستندگان (پیامبران و نشانه‌های رسالت‌ها) بوده‌ایم. ﴿۴۵﴾ و چون (موسی را) ندا در دادیم، تو [محمد] در کنار طور نبودی. ولی (با) رحمتی از پروردگارت (قرآن را بر تو وحی کردیم) تا قومی را - که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برایشان نیامده است - هشدار دهی. شاید آنان به خوبی به خود آیند. ﴿۴۶﴾ و اگر (این‌گونه) نبود که به (سزای) پیش‌فرست دست‌ها و نیروهایشان مصیبتی به ایشان در رسد، (بهانه‌ای بود) تا بگویند:

«پروردگاران! چرا پیامبری سویمان نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟» ﴿۴۷﴾ پس چون حق از نزد ما برایشان آمد، گفتند: «چرا مانند آنچه به موسی داده شده به او داده نشد؟» آیا و مگر به آنچه از پیش به موسی داده شد کفر نورزیدند؟ گفتند: «دو ساحر (با هم در آمیخته و) پشت به هم داده و تظاهر: خودنمایی کرده‌اند.» و گفتند: «همواره ما به همه‌ی این‌ها کافریم.» ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - «الحق» بیان‌گر تمامی حق و حیانی از طرف خداست که در شریعت آخرین نمودار می‌باشد، در گذشته وحی برخی از حق غیر مطلق بوده است.

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِمَّامَا اتَّبَعْتُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۹﴾ فَإِن لَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بغير هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۰﴾ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۱﴾ الَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يَوْمِنُونَ ﴿۵۲﴾

بگو: «پس اگر (از) راستان بوده‌اید، کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت‌کننده‌تر باشد، تا پیرویش کنم.» ﴿۴۹﴾ پس اگر برایت اجابت نکردند، بدان که تنها هوس‌های خود را پیروی می‌کنند، و کیست گمراه‌تر از آن کس (که) - به غیر رهنمودی از خدا - هوسش را پیروی کند؟ بی‌گمان خدا گروه ستمگران را راهنمایی نمی‌کند. ﴿۵۰﴾ و به راستی، بی‌گمان گفتار (وحیانی) را برای آنان پی در پی و به هم پیوسته ساختیم، شاید آنان به درستی یاد کنند. ﴿۵۱﴾ کسانی که قبل از آن [قرآن] کتاب (آسمانی) بدیشان داده‌ایم، اینان به آن می‌گروند. ﴿۵۲﴾

آیه ۵۲ - این آیه اهل کتاب را در ایمان به رسالت آخرین نزدیک‌تر از دیگران خوانده، زیرا آشنایی با وحی ربانی وحی آخرین را که برترین وحی است به گونه‌ای برتر قابل تصدیق می‌داند.

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِهِ ءِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ
 مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾ أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ
 بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾

و هنگامی که بر ایشان (فرو) خوانده شود، گویند: «بدان ایمان آوردیم، همان بی‌گمان
 تمامی حق از طرف پروردگار ماست؛ ما پیش از آن (هم) بی‌چون از اسلام
 آورزنده‌گان بوده‌ایم.» ﴿۵۳﴾ ایشان - به (پاس) آنکه صبر کردند، و بدی را با نیکی دفع
 می‌نمایند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند - پاداششان دو چندان به آنان
 داده می‌شود. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - این «مرتین» همان اجری را که دست‌کم بر حسب آیاتی مانند «عشر امثالها»
 (۱۶۰:۶) ده چندان و بیشتر "و لدینا مزید" (۳۵:۵۰) دانسته، که یک مرحله ایمان
 این کتابیان به اسلام است؛ سپس عملی شایسته اسلام که در هر دو بعدش نمایان‌گر
 حقانیت اسلام برای دیگران است و هر یک را دست‌کم ده پاداش است.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَّا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكُمْ
 سَلَمٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ ﴿٥٥﴾ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ
 اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

و هنگامی که لغو بشنوند، از آن روی برتابند و گویند: «کردارهای ما از آن ما و
 کردارهای شما از آن شماست! سلام بر شما! (ما) جویای دستیابی (زیانبار) به
 نادانانی کنندگان نیستیم.» ﴿۵۵﴾ به راستی تو هر که را دوست داری راهنمایی نمی‌کنی،
 لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند، و او به راه‌یافتگان (راستین، از
 دیگران) داناتر است. ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - در این آیه هدایت کردن ربانی را از حضرت رسول ﷺ سلب کرده و آن را در
 انحصار خدا دانسته، و آیا رسالت رسول رهبر هدایت‌گر نبوده است؟ پاسخ این است

که هدایت بر دو قسم است: نخست راهنمایی برای راه‌یابی ره‌گم‌کردگان که وظیفه رسول است و لکن تأثیر صد در صد این راهنمایی در اختیار رسول نیست؛ سپس رهنمون شدن با راهنمایی رسالتی که در انحصار خداست، زیرا توفیق هدایت نیز تنها به دست خداست.

وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نَتَّخِطْفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لِمُؤْمِنِينَ لَهُمْ حَرَمًا
ءَامِنًا يُجِبِي إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسْكِنُهُمْ لَمْ
تُسْكِنَنَّ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ﴿۵۸﴾ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ
مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمٍ رَّسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ مَا كُنَّا
مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلِهَا ظَالِمُونَ ﴿۵۹﴾

و گفتند: «اگر با تو از (این) رهنمون پیروی کنیم، از سرزمین خود همواره ربوده خواهیم شد!» آیا و برایشان حرمی پر از آرامش را جایگاهی ندادیم، که محصولات هر چیزی - که رزقی از جانب ماست - سوی آن گزینه و فراورده می‌شود؟ ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۵۷﴾ و چه بسیار گروه‌هایی را - که زندگی خوش آنها را سرمست کرده بود - به هلاکت رسانیدیم. پس اینهاست سرهایشان که پس از آنان - جز اندکی - مورد سکونت قرار نگرفته، و ما که وارث (آنان) بوده‌ایم. ﴿۵۸﴾ و پروردگارت (هرگز) هلاک‌کننده‌ی مجتمعات نبوده تا (مگر اینکه) در مرکز آنها پیامبری بفرستد (که) آیاتمان را برایشان می‌خواند، و ما ویران‌کننده‌ی قریه‌ها نبوده‌ایم جز در حالی که اهلشان ستمکاراند. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹ - در این آیه رسالت‌های ربانی در انحصار مراکز اصلی مکلفان دانسته شده، که اصولاً پیامبران که مرکز دعوت‌های رسالتی می‌باشند باید در مراکز اصلی و محوری مکلفان بلندگوهای دعوت حق باشند و نه در ده‌ها و بیابان‌ها و یا مراکز

کوچک.

این جا "واهلها ظالمون" هر دو ظلم فاعلی و مفعولی ظلم پذیری را شامل است، که در برابر ظالمان دست کم فریادگر علیه آنان نباشند.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ
وَأَبْقَىٰ أَفْلا تَعْقِلُونَ ﴿٦٠﴾

و (هر) آنچه به شما داده شده است، پس کالای زندگی دنیا و زیور آن است. و آنچه

نزد خداست بهتر و پایدارتر است. پس مگر خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿٦٠﴾

آیه ۶۰ - "متاع الحياة الدنيا" دارای دو معنا است: نخست بهره‌گیری از زندگی دنیا، و دوم استفاده از این بهره برای پس از مرگ، که دنیا را باید به گونه‌ای مصرف کند که گویی آن را همچون متاعی با زندگی پس از مرگ معامله کرده است. "و ما عند الله" آنچه را در راه خشنودی خدا مصرف شود، و آنچه افزون بر آن نزد خدا در بر دارد که هر دو با درجاتشان "خیر و ابقی" است.

أَفَن وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهُوَ لَقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ
هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٦١﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ
الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٦٢﴾ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ
الَّذِينَ آغْوَيْنَا آغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا
يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

آیا پس کسی که وعده‌ی نیکو به او داده‌ایم (و) در نتیجه او بدان رسیده است، مانند کسی است که از کالای زندگی دنیا بهره‌مندش گردانیده‌ایم، سپس او روز قیامت از (جمله‌ی) احضار شدگان (برای حساب و جزا) است؟ ﴿٦١﴾ و روزی که (خدا) آنان را ندا در می‌دهد، پس فرماید: «شریکان من - که می‌پنداشته‌اید - کجایند؟» ﴿٦٢﴾ آنان

که گفته (ی عذاب) بر ایشان حق و ثابت آمده، گفتند: «پروردگاران! اینانند کسانی که گمراه کردیم، گمراهشان کردیم همچنان که خود گمراه شدیم. (از آنان) سوی تو بیزاری جستیم. (آنها) تنها ما را نمی پرستیدند (بلکه نخست هواهای نفسانی خود را می پرستیدند). ﴿۶۳﴾»

آیه ۶۳ - «ایانا» این جا بدین معنی است که تنها معبود این مشرکان نبودیم. بلکه نخست هواهای نفسانی خود را می پرستیدند، و در پی آن هم ما را پرستش می کردند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَذَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾ وَيَوْمَ نُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦٥﴾ فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿٦٦﴾ فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿٦٧﴾

و (به آنان) گفته شد: «شریکانتان را بخوانید.» پس آنان را خواندند، در نتیجه پاسخشان ندادند و عذاب را دیدند (و آرزو کردند که) ای کاش هدایت یافته بودند. ﴿۶۴﴾ و روزی را که (خدا) آنان را ندا در دهد، پس فرماید: «فرستادگان (مان) را چه پاسخ دادید؟» ﴿۶۵﴾ پس در چنان روزی اخبار مهم بر ایشان بسی پوشیده گشت؛ پس از یکدیگر نمی پرسند. ﴿۶۶﴾ پس اما کسی که توبه کرد و ایمان آورد و به کار شایسته پرداخت، شاید از رستگارکنندگان باشد. ﴿۶۷﴾

آیه ۶۷ - «عسی» به معنای شاید - درباره توبه کنندگان که ایمان آورده و عمل شایسته کرده اند - تشکیکی است در شایستگی آنان حال آن که توبه، ایمان و عمل شایسته که وسائل حتمی رستگاری است. خود علت این امر است که توبه ها، ایمان ها و اعمال صالح گوناگونند، در صورتی که این مثلث بدون کم و کاست باشد و در آخر کار هم با همین شرایط مرگ فرا رسد، سعادت هم قطعی و صد در صد است، ولی چنان که مرگ در این حالت نباشد یعنی این حالات از دست مکلف

برود و تهی دست از این شرایط سعادت بمیرد، عدم سعادت حتمی است. و در این میان اگر با شرایطی میانگین مرگ فرا رسد یعنی توبه‌ای مقبول یا نامقبول و ایمان و عمل صالحی در کار باشد، جای «عسی» و شاید است، در هر صورت جمع این سه مرحله تعبیری جامع به جز شاید ندارد.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى
عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٨﴾ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٩﴾ وَهُوَ
اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

و پروردگارت هر چه بخواهد می‌آفریند و بر می‌گزیند. برای آنان (هرگز) اختیار (آفرینش) نبوده است. منزّه است خدا، و از آنچه (با او) شریک می‌گردانند برتر است. ﴿۶۸﴾ و پروردگارت آنچه را سینه‌هایشان فرو می‌پوشاند یا آشکار می‌دارد، می‌داند. ﴿۶۹﴾ و اوست خدا. جز او معبودی نیست. در دنیا و آخرت تنها سپاس از آن او است، و فرمان تنها برای او است و تنها سوی او بازگردانیده می‌شود. ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - "وله الحكم" که حکم ربانی را انحصار خدا دانسته، هر دوی حکم تکوین و تشریح را در بر دارد، بدین معنی که چنان که حکم تکوین ربانی در انحصار خداست حکم تشریح که نیز ربانی است در انحصار حضرتش می‌باشد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ
غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بَضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ
عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِاللَّيْلِ
تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾ وَمِنْ رَحْمَتِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لَتُبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ
 فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ
 شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَفْتَرُونَ ﴿٧٥﴾ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَءَاتَيْنَاهُ مِنْ
 الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ
 لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿٧٦﴾

بگو: «آیا (چنان) دیدید (که) اگر خدا تا روز رستاخیز شب را بر شما جاودان بدارد،
 جز خدا کدامین معبود برای شما روشنی می آورد؟ آیا پس (از این هم)
 نمی شنوید؟» ﴿٧٣﴾ بگو: «آیا (چنان) دیدید (که) اگر خدا تا روز قیامت روز را بر شما
 جاودان بدارد، جز خدا کدامین معبود برای شما شی می آورد که در آن آرام گیرید؟
 آیا پس (از این هم) درست نمی نگرید؟» ﴿٧٤﴾ و از رحمتش شب و روز را برایتان قرار
 داد، تا در این (یک) بیارمید و (در آن یک) از فزون بخشی او (روزی خود را) بجوید،
 و شاید شما سپاس گزارید. ﴿٧٥﴾ و روزی را که (خدا) ندایشان دهد، پس فرماید:
 «شریکان من که می پنداشته اید کجایند؟» ﴿٧٦﴾ و از میان هر امتی گواهی برون
 کشیدیم. پس (به مشرکان) گفتیم: «برهان خودتان را بیاورید.» پس دانستند که تمامی
 حق از خداست، و آنچه افترا می زده اند از (دیدگان) آنان گم گشت. ﴿٧٥﴾ به راستی
 قارون از قوم موسی بود. پس بر آنان ستم کرد، و از گنجینه ها آن اندازه به او داده
 بودیم که درب هایشان به راستی با گروهی از نیرومندان به حرکت می آمد. چون قوم
 وی بدو گفتند: «شادی (بی حساب) مکن، که خدا (این گونه) شادی کنندگان را هرگز
 دوست نمی دارد.» ﴿٧٦﴾

آیه ۷۶ - در آیات (۷۶) تا (۸۲) جریاناتی درباره قارون بازگو شده که از جمله آیه
 (۷۶) «مفاتح» به معنای درب های گنج های قارونی است - و نه کلید هایش - زیرا
 «مفاتح» جمع (مفتح) به معنای درب است و (مفاتیح) جمع (مفتاح) به معنای کلید

می‌باشد، و این جا نوعاً مفسران و مترجمان قرآن جای مفتاح را با مفتاح عوض کرده و گمان کرده‌اند که کلیدهای گنج‌های قارونی را بایستی دلیر مردانی به سختی برکشند، که این معقول هم نیست، زیرا حمل کلیدهای هزاران گنج برای یک نفر هم ممکن است.

وَأَبْتَعِ فِيمَا ءَاتَسَكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا
وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ
لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿۷۷﴾ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ
قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرَ جَمْعًا
وَلَا يُسْئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۷۸﴾

«و در آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و احسان کن چنانکه خدا به تو احسان کرده، و در زمین جویای فساد مباش که خدا افسادگران را بی‌گمان دوست نمی‌دارد.» ﴿۷۷﴾ (قارون) گفت: «من این‌ها را تنها بر (محور بینش و) دانشی از خودم یافته‌ام.» آیا و ندانست که خدا به راستی نسل‌هایی پیش از او را بی‌چون نابود کرد که از او نیرومندتر و جمع‌آوریشان و جمعیتشان بیشتر (از ایشان بوده) است؟ و از گناهان مجرمان پرسش (هم) نمی‌شود. ﴿۷۸﴾

آیه ۷۸ - پس از آن که گروهی از اسرایلیان بسیار موعظه‌اش کردند که از این گنج که خدایت عطا فرموده به دیگران ببخشای، گفت: نه چنان است، بلکه این گنج‌ها بر مبنای دانش، بینش، کوشش و روش خودم بدست آمده است، این جا می‌بینیم که قارون خودخواه با این گمان جاهلانه بر خلاف این پند در آرایشی کامل برابر چشم‌های اینان برون آمد و اسرایلیان در این جا دو گروه شدند؛ اکثرشان حسرت بسیار خوردند که کاش ما هم همچون قارون دارای چنین و چنان دارایی بودیم، ولی دانایان با ایمان گفتند: بلکه ثواب و اجر ربانی برای مؤمنان و صالحان و صابران بسی برتر و بهتر است.

و او در "او لم یعلم" عطفی به محذوفی است معروف که آیا نداسته که علم و دانایی به تنهایی چنان کاربرد وسیعی ندارد، و چنان که می بینیم اشخاصی کاردان تر از قارون یا مستمندند و یا چنان سرمایه ای ندارند.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٩﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ تَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقِّنَهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ ﴿٨٠﴾ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِن فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَفِّرُ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَن مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَفِّرُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾

پس (قارون) با آرایش و کوکبه‌ی خویش برابر (دیدگان) قومش برون شد. کسانی که همواره خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: «ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده به ما (هم) داده می‌شد. به راستی او همواره بسیار بهره‌ی بزرگی (از ثروت) دارد.» ﴿٧٩﴾ و کسانی که علم و ایمان داده شده بودند، گفتند: «وای بر شما! برای کسی که (به خدا) گرویده و کار شایسته (ی ایمان) کرده پاداش خدا بهتر است، و جز شکیبایان، (ثواب خدا) به شایستگی به آنان بی گمان رسانده نشود.» ﴿٨٠﴾ پس قارون را با خانه‌اش در زمین فرو بردیم. در نتیجه هیچ گروهی پس از خدا نداشت تا یاریش کنند، و (خود نیز) از یاری جویندگان نبوده است. ﴿٨١﴾ و (همان) کسانی که دیروز آرزو داشتند جایگاهی همانند او می‌داشتند گفتند: «وای (بر ما)! گویی خدا بی چون روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گشاده می‌کند. و (یا) تنگ می‌گرداند. و اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را (هم به زمین) فرو برده بود. وای (بر ما)! گویی کافران

بی‌گمان رستگار نمی‌کنند.» ﴿۸۲﴾

آیات ۸۱ و ۸۲- در آیه (۸۱) و (۸۲) می‌بینیم که قارون با همه‌ی سازمان و سامانش به اراده‌ی الهی در زمین فر رفت، و آن کسانی که دیروز نسبت به او حسرت می‌بردند به خوبی فهمیدند که اشتباه کرده‌اند، ولی آنان که سخنی شایسته گفته‌اند همچنان بر ایمانشان افزون گشت.

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۸۳﴾

آن است (همان) سرای آخرت؛ برای کسانی قرارش می‌دهیم که در زمین خواستار هیچ برتری (ظالمانه) و هیچ فساد نیستند، و فرجام (خوش) تنها از آن پرهیزگاران است. ﴿۸۳﴾

آیه ۸۳- این "لا یریدون علوًّا فی الارض" تنها اراده‌ی علو استکباری را در زمینۀ تکلیف سلب نموده چنان که "و لا فساداً" این حقیقت را تبیین می‌کند، روی این اصل اراده و تصمیم رهبری و علو در زمین و زمینۀ تکلیف نه تنها برای شایستگان حرام نیست بلکه واجب نیز هست. البته در غیر معصومان مشروط به این است که خود را در این سلطه گم نکنند، چنان که ره گم کردگان در میان اینان در طول تاریخ مشاهده می‌گردند. روی این اصل برای این شایستگان غیر معصوم دو بعد سلب و ایجاب توأمان است، ایجابش خواستار سلطه شرعی و سلبش فسادزدایی و نفسی خود باختگی است که بسیار هم دشوار و اندک است. چنان که در "و یجعلکم خلفاء الارض" حتی امیرمؤمنان که این آیه را از حضرت اقدس رسول گرامی شنید - پرسید مقصود از خلفاء الارض کیانند - حضرت فرمود مانند تو یا علی! علی علیه السلام از نگرانی بی‌هوش شد و چون به هوش آمد رسول گرامی به وی فرمود خدا تو را در سلطه و خلافت از هرگونه انحراف و فساد نگهبان است.

"و العاقبة للمتقين" مراد از عاقبت دو عاقبت است: یکی در دولت جهان‌شمول مهدوی (عج) است که مستضعفان با ایمان در طول تاریخ فرمانداران حضرت ولی

امر (عج) خواهند بود، و دیگر عاقبت برزخ و قیامت است که در این دو زمان نیز از رستگارانند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ
عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

هر کس نیکی (به میان) آورد، برای او (پاداشی) بهتر از آن خواهد بود، و هر کس بدی (به میان) آورد، کسانی که کارهای بد کرده‌اند جز (سزای) آنچه می‌کرده‌اند نخواهند یافت. ﴿٨٤﴾

آیه ۸۴ - این جا جزای ناشایستگان همان اعمال ناشایسته اعمالشان معرفی شده، با این توضیح که در برابر ظلم‌ها و تعدیاتشان به دیگران همانگونه جزاء خواهند دید، نه زیادت‌تر که ظلم بر آنان است، و نه کمتر که ظلم بر مظلومان است، ولی راجع به سایر کارهای ناشایستشان که ظلم بر دیگران نیست جزایی کمتر می‌بینند، چنان که بارها بر مبنای آیه "رحمتی وسعت کل شیء" (۱۵۶:۷) گفته‌ایم که رحمت پروردگار تا آن جا که ستمی بر دیگران نباشد شامل این نابکاران نیز هست. و چنان که "خیر منها" پاداشی بهتر را ویژه نیکان دانسته، جزای ناشایستگان هم در غیر ظلمشان - کمتر از استحقاقشان می‌باشد.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ
بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾

بی‌گمان (همان) کس که قرآن را بر تو فرض و حتمی کرد، همانا تو را سوی بازگشت گاه و وعده‌گاهی (: مکه) بازگرداننده است. بگو: «پروردگارم بهتر می‌داند چه کسی با هدایت آمده و چه کسی در گمراهی آشکارگری است.» ﴿٨٥﴾

آیه ۸۵ - این جا مانند چند آیه دیگر به پیامبر بزرگوار ﷺ وعده بازگشت به مکه مکرمه مرکز فرماندهی رسالت داده شده است و از آن تعبیر به معاد شده، یعنی

بازگشت گاه، در حالی که چنان جریانی از نظر عادی ناممکن می‌نمود، و این اراده الهی است که این موردهای ناممکن را به سود رسالت ربانی محقق ساخته و می‌سازد، «معاد» ضمناً برگشت حضرتش را در رجعت نیز در بر دارد.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ
ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾ وَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ
وَأَدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا
آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

و تو امیدوار نبوده‌ای که (این) کتاب سویت افکنده گردد، جز رحمتی از پروردگارت.
پس تو هرگز پشتیبان کافران مباش. ﴿۸۶﴾ و هرگز تو را (چیزی) از آیات خدا - بعد از
آنکه بر تو نازل شده است - باز ندارد، و سوی پروردگارت دعوت کن، و زنهار از
مشرکان مباش. ﴿۸۷﴾ و با خدا معبودی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست، جز وجه [:
ذات و وجهی] او همه چیز نابودشونده است. فرمان از اوست و تنها سوی او
بازگردانیده می‌شوید. ﴿۸۸﴾

آیه ۸۸ - «هالک» مهر هلاکت و ناچیزی را بر تمامی اشیاء زده، و چنان که پیش از
وجودشان ناچیز بوده‌اند پس از آن نیز همچنان عمقاً نابودند. مگر وجه الهی و
وجه ربانی که باقی و وجیه به بقاء الله و وجهه ربوبیت‌اند.

سورة عنكبوت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

الم ﴿١﴾

آیه ۱ - «الم» در کل قرآن شش بار تکرار شده، دو بار در مدینه در سوره‌های بقره و آل عمران، و چهار بار در مکه در سوره‌های روم، لقمان، سجده و همین سوره، و به احتمال قوی مشارکت این سوره‌ها در این حروف رمزی است به مشارکت‌هایی معنوی میان آن‌ها.

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ﴿٢﴾

آیا مردمان پنداشتند که (تا) گفتند ایمان آوردیم (از آموختن ربانی) رها می‌شوند، حال آنکه مورد آزمایشی آتشین قرار نمی‌گیرند؟ ﴿٢﴾

آیه ۲- این گمان که برخی گویند ایمان آورده‌ایم و دیگر مورد آزمایش قرار نمی‌گیریم کلاً در این آیه مذمت شده است، نخست در نمودار زبانی ایمان که احیاناً این گوینده منافق است، یاتنها - بدون نفاق و ایمان باطنی - در برابر حق تسلیم است، و یا ایمانش ضعیف است که در برابر ناملازمات اعتمادش را به خدا از دست می‌دهد، و طبعاً آزمایشهای گوناگون در مورد این سه گروه - بویژه منافقان - نشانگر حق و باطل ادعایشان می‌باشد، آنانکه در دعوی ایمان گفتارشان حق است نیز نخست برای استواریشان در همین ایمان و سپس تبلور و پیشرفت آن مورد آزمایشهایی هستند.

امتحان و فتنه در لغت درباره طلای ناخالص است که باید در کوره ذوب شود تاخالص گردد، و بالاترش - که با این امتحان در آیه مورد بحث مناسب‌تر است - طلایی است که با فلزی هم‌رنگ خود آمیخته گشته که ظاهر بنیان همه آنرا طلا می‌پندارند، ولی شخص بصیر با حرارت زیاد در کوره طلا را از سایر فلزات هم‌رنگ جدا می‌سازد، به همین جهت آنانکه ادعای ایمان طلایی در طلایه گفتارشان دارند باید - در هر سه بعد نفاق، تسلیم بدون نفاق، و ایمان در فراز و نشیب‌های زندگی - مورد آزمون قرار گیرند، منافقان برای نمودار شدن نفاقشان، تسلیم شدگان برای روشن شدن اینکه گرچه منافق نیستند ولی هنوز ایمان هم نیاورده‌اند^۱ و مؤمنان برای مشخص شدن اینکه ایمان در قلوبشان جای گرفته است، گرچه این مرحله که ایمان قلبی است نیز درجاتی گوناگون دارد که در اینجا نیز برای آشکار شدن درجه ایمان مورد آزمون قرار می‌گیرند، روی این اصل تنها لفظ ایمان هرگز حتی در زندگی تکلیف هم کافی نیست تا چه رسد به رجعت، برزخ و قیامت.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ

الْكَذِبِينَ ﴿۳﴾

۱. چنانکه در آیاتی مانند (۱۴:۴۹) می‌فرماید: بادیه نشینان گفتند ایمان آورده‌ایم، بگو ایمان نیاورده‌اید بلکه بگوئید تسلیم شده‌ایم، و هنوز ایمان در دلها تان راه نیافته است.

و (ما) بی‌گمان، کسانی را که پیش از اینان بودند همی سخت آزمودیم. پس خدا به راستی آنان را که راست گفته‌اند همواره (با علامتی ویژه) نشانه‌ای گذارد، و دروغگویان را (نیز) بی‌چون و بی‌امان نشانه می‌نهد. ﴿۳﴾

آیه ۳ - اینجا این آزمون مثلث زمان را در بر گرفته که پیشینیان نیز گلاً مورد آزمون بوده‌اند، و شما نیز تا پایان زمان تکلیف مورد آزمایشهای گوناگون خواهید بود، بلکه بر حسب روایاتی چند هر که ایمانش برتر است ابتدا و آزمونش نیز بیشتر است، که نوعاً به منظور ثبات و تکامل در ایمان می‌باشد، و در کل تمامی این آزمایشها برای روشن شدن صدق و کذب گفتار یا درجات ایمان است، و این آزمایشها برای خود مکلفان است، زیرا خدا آنچه را بوده و هست و خواهد بود بخوبی می‌داند، و هرگز برای خود نیازی به آزمایش ندارد، بنا بر این "فلیعلمنَّ الله" و "ولیعلمنَّ" هرگز بمعنای علم نیست، بلکه - چنانکه بارها تکرار کردیم - از عَلم بمعنای نشانه گذاری است، و انگهی عَلم دو مفعولی است و عَلم یک مفعولی، چنانکه در نه مورد دیگر که در قرآن آمده کلاً یک مفعولی است، و بالاخره اگر از عَلم بود بدین معنی بود که پیامد این آزمونها علم خدا به صدق و کذب ادعای ایمان است، با اینکه خدا از پیش آگاه و عالم بوده و خواهد بود، و اگر بمعنای اعلام کردن هم باشد (لِیُعْلَمَنَّ) است و نه (یُعْلَمَنَّ).

گروهی «یُعْلَمَنَّ» را از (علم) پنداشته‌اند، و لذا برای فرار از حدوث علم الهی توجیهاتی کرده‌اند، مثلاً آنها به معنای نمودار شدن دانسته‌آلهی برای دیگران دانسته - که خود و دیگران بدانند که راست گفته‌اند یا دروغ - ولی در این صورت به جای "لیعلمن الله" عبارت فصیح و صحیح: "لیعلم الذین صدقوا و یعلم الکاذبون"، می‌باشد که این خود نشانه‌ای برای راستگویان و دروغ پردازان است، یا آن را به معنای علم فعلی خدا دانسته‌اند نه علم فاعلی، بدین معنی که در اثر این آزمون علم خدا برای دیگران تحقق یابد، لکن در این صورت هم عبارت فصیح و صحیح آن این است که "فلیحقق الله صدق الصادقین و کذب الکاذبین" این آزمون بدین منظور است که خدا راستی راستگویان و دروغ دروغگویان را برای خودشان و دیگران تحقق دهد، یا برخلاف «لِیُعْلَمَنَّ» (لِیُعْلَمَنَّ) باشد بدین معنی که این آزمونها برای اعلام و اعلان

الهی است که چه کسانی از اینان راستگویند و چه کسانی دروغگو، اینهم بر خلاف نص متواتر قرآن است.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾
 كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

یا کسانی که کارهای بد می‌کنند، می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند؟ بدا (بر) آنچه حکم می‌کنند. ﴿۴﴾ هر که امید لقای خدا را داشته، پس زمان (ویژه‌ی) خدا بی‌گمان به راستی آمدنی است. و اوست بسی شنوای بسیار دانا. ﴿۵﴾

آیه ۵ - این جا "لقاء الله" مورد رجای اهل الله است و در جاهای دیگر "لقاء ربّه" (۱۱۰:۱۸) یا "لقاء الاخرة" (۱۴۷:۷) آمده، که آخرینش رسیدن به زندگی آخرین و پاداش زشت و زیبای عقاید و اعمال است، "لقاء ربّه" هم ملاقات ربوبیت الله است که شامل هر سه نشئه دنیا، برزخ و قیامت است، و این ربوبیت اعم از ربوبیت معرفتی و عبودیتی یا پاداش خیر است، لکن "لقاء الله" - که تنها در آیه مورد بحث آمده - از هر دو لقاء اهم و اعم است، که در اصل ملاقات معرفتی و عبودیتی الله است، چون همان الله است که در این دو بال پرواز بسوی او نه طمع و مقصد ثواب الله دارد، و نه ترس از عذاب الله، گرچه این ایجاب و سلب در بعد ثواب و عقاب بر حسب وعده ربانی در پی لقاء الله هست، و لکن اینها هدف نیست، بلکه هدف اصلی سالک الی الله همان "لقاء الله" است، که هر چه بهتر و والاتر خدا را شناختن و او را پرستیدن است و بس، و هر یک مقدمه دیگری است، "حتى یأتیک الیقین" (۹۹:۱۵) که اصل در این میان معرفه الله است با گامهایی هر چه بلندتر و فراتر در سلک عبودیت الله، و این "فان أجل الله لات" بدین معنی که وقت خدا آمدنی است خود پیامدی برای رجای لقاء الله است، البته بر مبنای کاوشها و کوششهای در حدّ توان در زمینه رجاء و امید "لقاء الله"، و این "اجل الله" همان "لقاء الله" است اعم از لقای عبودیتی و معرفتی در هر سه نشئه دنیا، برزخ و آخرت، البته این رجاء، کار عالم تکلیف است و نه دو عالم بعدی که تکلیفی این گونه در آن دو نیست.

”کان یرجوا“ اشاره‌ای به عمق ماضی است که همواره مکلف در گذشته زمان تکلیفش در رجاء و امید درونی و برونی لقاء الله زندگی کند، که کم و کیف زندگی اش در هر صورت سلوک الی الله باشد، و همین ”لقاء الله“ در عالم تکلیف است که بر پایه پر مایه اش در رجعت، برزخ و آخرت نقش می‌بندد، که اینجا جای عمل است و آنجا جای پاداش^۱ و پیامدهای عمل.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

هر که جهاد کند، تنها برای خود جهاد می‌کند. خدا بی‌چون از جهانیان به‌راستی بی‌نیاز است. ﴿٦﴾

آیه ۶ - جهاد: کوشش و پویش در راه خداست، چه درونی و چه برونی، جهاد درونی اعم از جهاد فطری، عقلی، فکری، علمی، اخلاقی و عقیدتی است، و جهاد برونی در حد توان و امکان با کلیه امکانات تا آن جا که جانت را نیز در راه خدا بذل کنی.

در هر صورت جهاد فی سبیل الله تنها به سود سالک الی الله است، زیرا ”ان الله لغنی عن العالمین“ خدا از کل جهانیان بی‌نیاز است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کردند، به راستی گناهانشان را از آنان به درستی می‌زداییم، و بهترین کاری که انجامش می‌داده‌اند بی‌گمان همان را به گونه‌ای بهتر (از آن‌ها) پاداششان می‌دهیم. ﴿٧﴾

۱. توضیح این مطلب که آنجا نیز جای عمل است در تفسیر آیه «واعبد ربک حتی یأتیک الیقین» (۹۹:۱۵) گذشت.

آیه ۷ - "ولنجزيبهم أحسن الذي كانوا يعملون" این جزا وپاداش برترین عمل - طبعاً بابرترین کمیت و کیفیت - بدین معنا نیست که اعمال نیک فروتر پاداشی ندارد، یا پاداش فروتر دارد، بلکه بدین معنی است که اعمال نیک و نیک‌تر هر دو به حساب خود پاداشی نیک‌تر دارند، چنانکه در آیاتی دیگر این حقیقت بیان گشته - بالاخره - پاداش هر خیری بی نهایت است چون مقتضای فضل و احسان بی پایان خداست، لکن جزای شرّ اگر مورد توبه ؛ شفاعت و بخشش نباشد نه تنها محدود به حدود اعمال شرّ است بلکه - چنانکه بارها گفته ایم - جزای شرّ باندازه‌ای کمتر از آن است که موجب ستم بر دیگران نباشد.

در مقایسه بهشت از نظر وسعت از چند جهت می‌توان گفت که بهشت وسیعتر از جهنم است: اولاً چون رحمت و فضیلت خدا بی نهایت از عدلش بیشتر می‌باشد، بلکه عذاب دوزخیان نیز بر مبنای فضیلت فوق عدالت است، ثانیاً در طول تاریخ بشر موحدان بسیار بیشتر از مشرکان و ملحدان بوده و هستند، ثالثاً مرگ در حال عقیده توحیدی بالاخره سرانجامش بهشت است، رابعاً آیه "عندها جنة الماوی" (۱۵:۵۳) جایگاه بهشت را در مرحله فوقانی آسمان هفتم دانسته که ما فوق عالم تکلیف بوده و بخش برترین آسمان هفتم است.

خامساً بر حسب دو آیه (۱۳۳:۳) و (۲۱:۵۷) وسعت بهشت همچون وسعت کل آسمانها و زمین است و - چنانکه گفتیم - قسمت فوقانی طبقه هفتم است که در هر صورت خارج از عالم تکلیف است، بالاخره جایگاههای بهشتی برای هر فرد از بهشتیان وسیع است، ولی جایگاه جهنمیان تو در تو و تنگ می‌باشد، که همین خود عذابی افزون بر عذاب جهنم است، روی این اصل هم بهشت بسیار وسیعتر از جهنم است، و هم تعداد بهشتیان به مراتب از تعداد جهنمیان بیشتر می‌باشد و چنانکه بارها متذکر شده ایم اگر عدل الهی در کار نبود هرگز احدی به جهنم نمی‌رفت، بلکه عذاب جهنم که ما فوق عدل است برپایه عدم ظلم به دیگران می‌باشد، و در هر صورت جزای ظالمان باظلمشان برابری دارد، و اینکه بارها گفته ایم که عذاب دوزخیان بر مبنای رحمت کلی الهی کمتر از استحقاقشان و فراتر از عدل است تنها در مورد گناهان غیر ظالمانه است، زیرا حقوق مردم قابل بخشش

نیست، مگر آنکه خودشان ببخشند، و یا بر مبنای عظمت ایمانی این شخصی که بر کسی ظلم کرده، خدا با مظلوم قرار بخششی نهد.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾

و انسان را سفارش کردیم که به پدر و مادر خود نیکی‌ای (شایسته) کند، و اگر (هم) آنها علیه تو (همی) بکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری با من شریک گردانی، پس از ایشان اطاعت مکن. سرانجامتان تنها سوی من است. پس شما را از (صورت و سیرت) آنچه انجام می‌داده‌اید خبری مهم خواهم داد. ﴿۸﴾

آیه ۸ - اینجا وصیت ربانی به انسان راجع به رفتار نیکو با پدر و مادر است، و این وصیت از امر و کتابت و حتی فرض - که حدّ اعلای و خوب است - نیز و الا تر است، که در مربع و خوب سرآمد باید هاست، چنانکه در جای جای قرآن نمودار است. «حُسْنًا» از جمله مراحل حُسن این است که آنچه در دو بعد عرفی و شرعی از شما خواهانند پیش از تقاضایشان در حدّ امکان و توان انجام دهید، و این حُسن مطلق است، چنانکه اگر منتظر در خواسته‌هایشان باشید و انجام دهید حُسنی فروتر بلکه برخلاف حسن است.

آری اگر کوششی در مشرک شدن شما کردند تنها باید از آنها پیروی نکنید، و بر حَسَب آیه (۱۵:۳۱) "وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا" در امور دنیوی همچنان با اخلاق و رفتاری پسندیده با آنها برخورد کنید، البته اینجا جای این پرسش است که آیا ترک طاعت آنها تنها در انحصار دعوت به شرک است؟ پاسخ این است که این نمونه‌ای بارز از ترک طاعت در انحراف است، و فراتر از این طاعت آنها در کل انحرافات است، زیرا اولاً در این آیه ترک طاعتشان در انحصار به شرک معروف نیست، و ثانیاً در آیات دیگر هم طاعت غیر خدا در صورتی که نیست به خدا عصیان باشد حرام دانسته شده است، علاوه بر این در جای جای قرآن احیاناً محرماتی ویژه - که سرآمده تمامی محرمات است - یاد شده که البته دلیل بر حلال بودن سایر محرمان

نیست و در جمع کل گناهان شرک است، زیرا برای شرک درکاتی است چنانکه برای توحید هم درجاتی است، و گناهگار که شیطان درونی نفس اماره و یا شیطانی برونی را اطاعت کرده، شیطان را در طاعت با خدا شرکت داده و در جای جای قرآن می بینیم که ریاکاری موحد هم شرک است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿۹﴾
 وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ
 كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ
 اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، بی گمان آنان را به راستی در (زمره‌ی) شایستگان در می آوریم. ﴿۹﴾ و برخی از مردمان کسانی (اند که) گویند: «به خدا ایمان آوردیم.» پس چون در (راه) خدا آزار ببینند، فتنه‌ی مردمان را همانند عذاب خدا می نهند. و اگر به راستی از جانب پروردگارت (بدو) یاری‌ای در رسد همواره بی چون خواهند گفت: «ما (همچنان) با شما بوده‌ایم.» آیا خدا به آنچه در سینه‌های جهانیان است داناتر (از کل آفریدگان) نیست؟ ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - این آیه ایمان را از کسانی که مدعی ایمان هستند لکن آزار و شکنجه در راه ایمان را به حساب خدا می گذارند کلاً سلب نموده، همانند کسانی که خدا را در حاشیه زندگی شان بخاطر بهره گیری مادی می پرستند، و اگر در این راه خیری نصیبشان شود به همین عبادت دلگرم می شوند، وگرنه عبادت ظاهری راهم ترک می کنند (۱۱:۲۲).

مؤمن حقیقی باید خویش را برای صدمات و لطماتی که در این راه به او می رسد آماده سازد، زیرا بی ایمانان بسیارند و بسیاری شان هم مزاحم راه ایمانند.

وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿۱۱﴾

و خدا به راستی کسانی را که ایمان آورده‌اند به درستی می‌داند و نشانه می‌نهد، و

منافقان را نیز بی‌چون (و) بی‌ایمان می‌داند و نشانه می‌نهد. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - ابتلاءاتی که در راه ایمان نصیب مؤمنان می‌گردد از جمله حکمت‌هایش علامتگذاری خدا بر چهره زندگی مؤمنان و منافقان است که «لَيَعْلَمَنَّ» - چنانکه گذشت و خواهد آمد - از علم نیست، بلکه از علم بمعنای نشانه‌گذاری است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطِيئَتَكُمْ وَمَا
هُمْ بِحَمِيلِينَ مِنْ خَطِيئَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۲﴾ وَلَيَحْمِلُنَّ
أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَيَسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳﴾

و کسانی که کافر شدند، به کسانی که ایمان آوردند گفتند: «راه ما را پیروی کنید، و ما باید گناهتان را بر عهده گیریم.» حال آنکه آنان عهده‌دار چیزی از گناهانشان (چه خودشان و چه دیگران) نیستند بی‌شک آنان دروغگویند. ﴿۱۲﴾ و همواره بارهای گران خودشان و بارهای گران (دیگران) را با بارهای گران خودشان بی‌گمان بر دوش خواهند گرفت. و روز قیامت بی‌چون از آنچه به دروغ (به خدا) بر می‌بسته‌اند به درستی پرسیده خواهند شد. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - اینجا «اثقالهم» بارهای گران گناهان این کافران و «اثقالاً مع اثقالهم» گناه اضلال دیگران است، البته همراه شدگان خود گناهان خویش را حمل می‌کنند، و تنها گناه همراه شدنشان است که بر دوش گروه اول است، بالاخره «وَلَا تُزْرُوا زِرَّةً وَزَرَ أُخْرَى» (۱۶۴:۶) نیز به همین معناست که هر کس بارگناه خویش را حمل می‌کند، که در واقع همراه کردن دیگران هم گناه خود شخص مضل است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا
فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۴﴾

و به راستی و درستی، نوح را سوی قومش فرستادیم. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال (در رسالتش) درنگ کرد. پس طوفان آنان را در حالی که (از) ستمکاران بودند فروگرفت. ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - کوتاه نظرانی هستند که به خیال انکار عمر طویل حضرت ولی امر (صلوات الله و سلامه علیه): "الف سنة" را به معنای دیگر غیر از سالهای معمولی گرفته اند، که مثلاً سنة در زمان نزول قرآن یا در زمان نوح علیه السلام هفته یا ماه بوده! پاسخ این خیال این است که هریک از هفته یا ماه لغت و یژه دارد، و قرآن که بیانگر تمامی حقایق است با آوردن لفظ "الف سنة" همان هزار سال معمولی را قصد کرده، و گرنه ألف أسبوع یا ألف شهر می آورد، و انگهی این خود در استثنای «عاماً» نیز روشن است، زیرا عام در لغت عربی کلاً یکسال است، و بالاخره رسالت نوح علیه السلام که نخستین رسالت ولایت عزم بوده و ۹۵۰ سال طول کشیده کجا و دعوت ولی امر علیه السلام که جهانشمول است و کل دعوتهای رسولان را در بردارد کجا؟!.

"قلب فیهم" لبث رسالتی نوح است که در نتیجه این مدت تنها زمان رسالت آن حضرت است و نه تمامی عمرش، که طبعاً بیش از این مقدار بوده است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿۱۵﴾

پس او و کشتی نشستگان را رها نمودیم، و آن کشتی را برای جهانیان نشانه ای نهادیم. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - "وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ" این کشتی که برای جهانیان آیتی بود - چنانکه در آیاتی از سوره الحاقه آورده ایم - هم اکنون آثاری از آن بر فراز کوه آرارات در نخجوان^۱ پای برجاست که بر لوحه ای از آن اسماء مقدسه^۲ خمسه طیبه به زبان آرامی - که زبان نوح علیه السلام بوده - نگاشته شده است.^۲

۱. نخجوان به زبان ارمنی به معنی لنگرگاه کشتی است.

۲. تفسیر الفرقان سوره حاقه.

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾ إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

و (نیز) ابراهیم را (فرستادیم) چون به قومش گفت: «خدا را پرستید و از او پروا بدارید. اگر می‌دانسته‌اید این (کار) برای شما خوب است.» ﴿۱۶﴾ «آنچه را (که) شما به جز خدا می‌پرستید تنها بتانی هستند، و (شما) دروغی جعل می‌کنید. بی‌گمان کسانی را (که) جز خدا می‌پرستید اختیار هیچ‌گونه روزی را برای شما در دست ندارند. پس روزی را نزد خدا بجوید و (تنها) او را پرستید و برایش سپاس گوید. تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید.» ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - این حصر عبادت بت پرستان با «انما» در بتها بدین معنی نیست که غیر موحدان تنها موجوداتی بی جان را می‌پرستند، زیرا بت: وَثَنٌ، به طور کلی معبودات غیر خدا هستند، چه جاندار و طاغوت باشند، و چه بی جان مانند مجسمه‌هایی از انسان و حیوان، صَنَمٌ هم اخص از وَثَنٌ است، زیرا تنها به بتهای بی جان اطلاق می‌شود، چنانکه طاغوت هم وَثَنٌ و بت جاندار و عاقل است. «و تخلقون إفكاً» ایجاد جریانی دروغین است مانند بتها که همچون خدا وانمود شده‌اند، و خود این وانمود کردن - که از گونه حقیقی تهی است - تعبیر صحیحش «تخلقون» به معنای خود ساختگی است، و اصولاً خلق به معنای ساختن و نوآوری است، چه شایسته و چه ناشایسته.

وَإِن تَكذَّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَّمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

«و اگر (فرستاده ی خدا را) تکذیب کنید همواره اُمَّت‌هایی پیش از شما (هم) تکذیب کردند، و بر عهده‌ی پیامبر جز رساندن (رسای) وحی روشنگر (وظیفه‌ای) نیست.» ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - "وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ" رسول تنها دارای رسالتی ربانی با بلاغ و رسائی روشنگری است، که هر رسولی هر دوی کتاب و سنت را - بر مبنای کتاب - ابلاغ کند، لیکن بلاغ و رسائی کتاب - چون مستقیماً ربانی است - برتر و روشن‌تر از بلاغ سنت است، زیرا گرچه معانی سنت ربانی و قرآنی است لکن الفاظش ساخته خود رسول ﷺ است، و بر این اساس دلالت‌های قرآنی بالغ‌تر، رساتر و روشن‌تر از سنت است، و بلاغ که مصدر است تأکید و مبالغه‌ی این رسائی‌ها است.

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَإِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۹﴾

آیا و ندیدند که خدا چگونه آفرینش را آغاز می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند؟ بی‌گمان این کار بزرگ تنها بر خدا آسان است. ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - «واو» در "أَوَلَمْ يَرَوْا" عطف به محذوفی معروف است که انسان مکلف دارای دو رؤیت و بینش نسبت به ربّ و ربانیت‌هاست، بینشی درونی و هم بینشی برونی، اینجا بینش برونی که نسبت به جهان آفرینش است معطوف به بینشی درونی فطری، عقلی و علمی است، که اگر این ناپینایان از بینشهای درونی غفلت دارند آیا از بیبشهای برونی هم که تنها نیازمند به احساسات و اداکات ظاهری است غافلند؟ که چگونه خدا آفرینش‌ها را آغاز می‌کند، و خود این آغاز دلیلی روشن است بر اعاده و بازگرداندن آنها "وهو اهُون عليه" (۲۷:۳۰) بلکه این بازگردانی بر او آسانتر است، گرچه آسان و دشوار برای او آسان و یکسان است، و این رؤیت خود دلیلی آفاقی است افزون بر دلیلی انفسی که از آن غافلند، و "ثم يعيده" پیوندی بر "يبدئ الله الخلق" است که جریان آغازین آفرینش انسانها خود گواهی است بر بازگرداندن آنان در روز رستاخیز، که هم آسانتر و هم لازمتر است، برای اینکه آغاز آفرینش خود رحمتی است ربانی که اگر هم نمی‌آمد ترک رحمتی راجح یا واجب

بود، ولی اکنون که آورد و آنان را مکلف ساخت و در این عالم تکلیف از ناحیه برخی بر برخی دیگر ظلمها و ناروایی‌ها روا شده و در این جهانهم جبرانی شایسته نمی‌شود، رستاخیز لازمتر و واجبتر است، زیرا باید در آنجا جزائی عادلانه - که در این جهان نبوده - تحقق یابد، و این خود مقتضای عدل الهی است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ
الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

بگو: «در زمین بگردید. پس بنگرید چگونه خدا آفرینش را آغاز کرد؛ سپس (همان) خداست که نشئت بازپسین را پدید می‌آورد. به‌راستی خدا بر هر چیزی تواناست.» ﴿٢٠﴾

آیه ۲۰ - در این آیه برای نگرشی آفاقی امر به سیر و کاوش در زمین و زمینۀ تکلیف گذشته، تا این نگرش قویتر گردد، و این سیر برای پی بردن به حقایقی است که در درجه نخست معرفه‌الله و معرفت روز رستاخیز و در این میان معرفت رسول و رسالت است.

در ضمن این به شهادت آیاتی چند در اثر این کوشش‌ها و کاوش‌های بی‌وقفه در زمین و زمینی‌ها پیامدهایی علمی حاصل می‌شود که در بهبود و توسعه زندگی مؤثر است.

درست است که «الارض» در ظاهر همین زمین و زمینی هاست که شامل تاریخ و جغرافیای زمین و بررسی در مواد و موارد آنها است، لکن چون این سیر مطلق نیست و صواب و ناصوابش در هم آمیخته است، سیر بهتر و والاتر برای یافتن حقایق و حیانی نگرش عمیق در ارض و زمینۀ قرآنی است، زیرا کل گزارش‌های تکوین و تشریح را بگونه‌ای بی‌نظیر بر مبنای وحی صددرصد در بردارد، که اینجا هم "کَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ" درست است که بر مبنای سیر آفاقی در جهان آفرینش خود وسیله‌ای برون‌ی افزون بر وسیله درونی در یافت شایسته مبدء و معاد است، ولی این در یافت بر مبنای سیر در ارض قرآنی بسیار والاتر،

عمیقتر و تکمیل کننده سیرهای پیشین است، که در حقیقت مثلثی از سیر مکلفان مورد امر ربانی است: سیر انفسی و سیر افاقی که این هم دو بخش است - دومش سیر تصحیحی و تکلیفی آن در ارض قرآن است، و بالاخره دو سیر نخست وسیله ایمان به سیر سوم است که همین هم تأکید کننده بخشهایی مطلق از دو سیر نخست می باشد.

يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقَلَّبُونَ ﴿۲۱﴾

«هر که را بخواهد عذاب می کند، و هر که را بخواهد رحم می کند، و تنها سوی او دگرگون می شوید.» ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - اینجا "من یشاء" پس از «یُعَذِّبُ» و «یرحم» دارای دو بُعد است: یکی مشیت مکلفان و دیگر پیامدش که مشیت ربانی است، که اگر خواست مکلف عذاب باشد خدا هم همان را می خواهد، و اگر هم رحمت باشد خدا نیز همان رحمت را برایش می خواهد.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ
مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۲۲﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ
يَسُؤُوا مِنْ رَّحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۲۳﴾

و شما - نه در زمین و نه در آسمان - درمانده کننده (ی ما) نیستید. و برای شما به جز خدا هیچ سرپرست و هیچ یآوری نیست. ﴿۲۲﴾ و کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند (هم) آنانند که از رحمت من نومیدند، و ایشان برایشان عذابی پردرد است. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - در این آیه کسانی را که به آیات الهی و لقای او - که دیدار معرفتی اش در دنیا ورستاخیز است - کفر می ورزند، مأیوس از رحمت رحیمیه حتمی خدا خوانده، که در اثر این نابسامانی مبتلای به عذاب دردناکی خواهند بود، گرچه این عذاب -

چنانکه بارها تکرار کردیم - به جهت رحمت آلهی کمتر از استحقاق عادلانۀ آن است.

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَبَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّصِيرِينَ ﴿٢٥﴾

پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «بکشیدش، یا بسوزانیدش». پس خدا او را از آتش نجات بخشید. بی‌گمان در این (نجات بخشی خدا) - برای گروهی که ایمان می‌آورند - به‌راستی نشانه‌هایی است. ﴿٢٤﴾ و (ابراهیم) گفت: «از غیر خدا، بت‌هایی را اختیار کرده‌اید برای دوستی (و پیوستگی) میان شما در زندگی دنیا. سپس روز قیامت بعضی از شما دیگری را انکار (و انگار) و برخی هم دیگری را لعنت می‌کنید، و پناهگاهتان آتش است، و برای شما هیچ (گونه) یاورانی نیستند.» ﴿٢٥﴾

آیه ۲۵ - «أوثاناً» که کل معبودات غیر خدا است بعنوان "مودة بنیکم" - که دوستی میان بت پرستان است - معرفی شده، بدین معنی که مودت و دوستی در حیات دنیا که بر مبنای شهوات و ارتباطات دنیوی است، عبادتشان نیز بر مبنای همین شهوات مربوط به غیر خدا است، و بالاخره انسان در فطرتش عبادت کننده است، یا عبادت حق و یا عبادت باطل، که باطلش در آغاز عبادت نفس اماره بالسوء است که پیامد برونیش عبادت غیر خدا است.

فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٦﴾

پس لوط برایش (به رسالتش) ایمان آورد، و (ابراهیم) گفت: «من به‌راستی سوی پروردگارم هجرت‌کننده‌ام. اوست بی‌گمان، (هم) او ارجمند حکیم.» ﴿٢٦﴾

آیه ۲۶ - "آمن له لوط" و نه "آمن به" که لوط به نفع رسالتی ابراهیم به شریعت او ایمان آورد، و نه به خود او، و "آمن به" که به او ایمان آوردن است نخست در انحصار خدا است که پناه دهنده است، و آنگاه در پرتو ایمان به خدا، ایمان به رسول آخرین است که پیامبران الهی در کل پیش از ولادت و رسالت حضرتش مأمور به ایمان به او شدند، چنانکه در آیاتی مانند (۸۱:۳) گذشت که "لتؤمنن به": باید به منظور اخذ رسالت و کتاب و حیاتی به حامل وحی پایانی ایمان بیاورید.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ
وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٢٧﴾

و برایش اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و در میان فرزندانش پیامبری برجسته و کتاب نهادیم، و در دنیا پاداشش را به او دادیم، و او بی‌گمان در آخرت به‌راستی از شایستگان (ویژه) است. ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - اینجا جای این پرسش است که چرا اسحاق و یعقوب که فرزند یا فرزندزاده ابراهیم هستند یاد شده‌اند، ولی اسماعیل که فرزند برتر و بزرگتر اوست یاد نگشته؟ حکمتش این است که اسماعیل در جای جای قرآن یاد شده، ولی اینجا که "فی ذریته النبوة و الکتاب" برای بیان استمرار رسالت اسرائیلی است دیگر نام اسماعیل به میان نیامده است.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ أَلْفَحِشَةٌ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

و لوط را (گسیل داشتیم) به قوم خود گفت: «شما همواره به کاری زشت تجاوزگر می‌پردازید، (کاری که) هیچ گروهی از مردمان در آن (کار) بر شما پیشی نگرفته‌اند.» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - در "ما سبقکم بها" دو احتمال است: احتمال اول اینکه قبل از لوط چنین فاحشه‌ای اصلاً وجود نداشته، و احتمال دوم اگر هم بوده به صورت گروهی و دسته جمعی نبوده، چنانکه در میان قوم لوط بی‌جز مؤمنانشان - همگی اهل چنین فاحشه‌ای بوده‌اند، و در این صورت مراد از "أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ" فردی از جهانیان نیست، بلکه گروه و طایفه‌ای از جهانیان مقصودند، و گر چه «احد» در بُعد خودی به معنای یک فرد است، لکن اینجا "لتأتون الفاحشة" که به معنای لواط جمعی است این «احد» را احد گروهی دانسته که "من العالمین" اینان را بعضی از گروههای مکلفان خوانده، هیچ گروهی بصورت جمعی اینگونه آشکارا به این گناه آلوده نبوده‌اند.

أَنتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا
كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلاَّ أَنْ قَالُوا أَأَنْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ

الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

«آیا شما با مردان در می‌آمیزید، و راه (خدا) را قطع می‌کنید، و در محفل (انس) خود آن (کار) منکر را انجام می‌دهید؟» پس پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر از راستان بوده‌ای عذاب خدا را برایمان بیاور.» ﴿٢٩﴾

آیه ۲۹ - "تقطعون السبیل" در پیامد عمل جنسی مردان با مردان بوده، چنانکه رویه اجتماعی و بی سابقه قوم لوط بوده، و در چند مرحله تحقق می یافتند: ۱- راه تشکیل خانواده ۲- راه تولید فرزند ۳- راهزنی مالی و جنسی. روی این اصل قطع سبیل توالد که در این مثلث محور حکیمانه‌ای معرفی شده کلاً حرام است، چه نسبت عمل جنسی با مردان که در کل قطع سبیل توالد است، و چه نسبت به عمل جنسی از پشت با زنان که آن هم قطع چنین سبیلی است، و بحث مفصل در بُعد اخیر در (۲: ۲۲۲) آمده است.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾ وَ لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ

بِالْبَشَرِ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا
ظَالِمِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ
وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۲﴾ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا
بِسَيِّئِهِمْ وَصَاقَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَكَ
وَأَهْلَكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿۳۳﴾ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ
الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿۳۴﴾ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً
بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿۳۵﴾

(لوط) گفت: «پروردگارم! مرا بر قوم افسادگر یاری فرما.» ﴿۳۱﴾ و چون فرستادگان ما
برای ابراهیم (آن) مژده را آوردند، گفتند: «ما بی چون هلاک‌کننده‌ی اهل این
مجتمعیم (که) همواره مردمش ستمکار بوده‌اند.» ﴿۳۲﴾ (ابراهیم) گفت: «همانا لوط
در آنجاست.» گفتند: «ما بهتر می‌دانیم چه کسی در آنجاست؛ به‌راستی او و کسانی را
- جز زنش که از بازماندگان در غبار (کفر) بوده است - بی‌گمان نجات خواهیم
داد.» ﴿۳۳﴾ و هنگامی که فرستادگان ما سوی لوط آمدند، به (علت حضور) ایشان
برایش نگرانی رخ داد، و دستش از (حمایت) آنان [می‌همانان] تنگ گردید. و (آنان)
گفتند: «مترس و غم‌مدار. ما تو و خانواده‌ات را - جز زنت که از بازماندگان در
غبار (کفر) بوده است - حتماً می‌رهانیم.» ﴿۳۴﴾ «ما بر مردم این قریه به (سزای) فسقی
که می‌کرده‌اند، بی‌چون فرود آورنده‌ی عذابی پلید [سنگ گل] از آسمانیم.» ﴿۳۵﴾ و
بی‌چون از آن (قریه‌ی ویران شده) - برای مردمی که خردورزی می‌کنند - به‌راستی
نشانه‌ای روشن باز نهادیم. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵- این "آیه بینه" و نشانه روشن از ویرانگری قوم لوط برای آیندگان در آیاتی هم
مانند (۷۶:۱۵) و (۱۳۷:۳۷) بیان گشته، و گر چه اکنون اثری از آن نیست، لکن
همین اثر و دیدار احیائی برای برخی آیندگان کافی است، و دیگران هم که با محو
این آثار نمی‌توانند آنها را بنگرند نقل مورخان برایشان کافی است.

این جریان بی سابقه ی اجتماعی قوم لوط به اندازه ای زشت و ناهنجار بود که نخستین سخن رسالتی حضرتش - پیش از دعوتشان به توحید - در نهی از این جریان بوده است.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يٰقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
 وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا
 فِي دَارِهِمْ جَثِمِينَ ﴿٣٧﴾ وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِّنْ مَّسْكِنِهِمْ
 وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا
 مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾ وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُّوسَىٰ
 بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣٩﴾ فَكَلَّا أَخَذْنَا
 بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
 وَمِنْهُمْ مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ
 لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

و به سوی (مردم) مَدْيَن، برادرشان شعیب را (فرستادیم). پس (بدیشان) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید، و به روز بازپسین امیدوار باشید، و در زمین سر به فسادکاری برمدارید.» ﴿۳۶﴾ پس او را تکذیب کردند. در نتیجه زلزله آنان را (فرو) گرفت؛ پس بامدادان در خانه شان زمین گیر شدند. ﴿۳۷﴾ و عاد و ثمود را (نیز هلاک نمودیم). حال آنکه بی گمان (فرجام آنان) از جایگاه‌های (ویران) شان بر شما آشکار گردید، و شیطان کارهایشان را در نظرشان بیاراست؛ پس از راه (راست) بازشان داشت، در حالی که بینایی می جسته اند! (ولی نابینایی می کرده اند). ﴿۳۸﴾ و قارون و فرعون و هامان را (هلاک کردیم). و به راستی و درستی موسی برایشان دلایل آشکار آورد. پس در آن سرزمین سرکشی نمودند، و (با این همه) پیشی گیرندگان (بر ما)

نبوده‌اند. ﴿۳۹﴾ پس هر گروه (از ایشان) را به گناهِش گرفتار کردیم: از آنان کسانی بودند که بر (سر و سامان) شان سنگ گل فرو فرستادیم؛ و از آنان کسانی بودند که فریاد (مرگبار) آنها را فرو گرفت؛ و از آنان کسانی را در زمین فرو بردیم؛ و بعضی از آنان را غرق کردیم. و (این) خدا نبوده که بدیشان ستم کند، بلکه خودشان بر خودشان ستم می‌کرده‌اند. ﴿۴۰﴾

آیات ۳۸ تا ۴۰ - اینجا "و كانوا مستبصرين" دلیل است بر اینکه قوم عاد و ثمود و مانندشان از مکلفان متخلفی بوده‌اند که در ژرفای دعوت‌های شیطانی غرق بوده‌اند، و در این غرقاب حقیقت ربانی برایشان آشکار بوده است، و اگر هم پنهان گشته در اثر تغافل و سهل انگار یشان بوده که در عین دانستن نادانی کرده‌اند، تا اینکه به جزای نادانیشان خدا هم چشم بصیرت را از آنان گرفت، که امتناع به اختیار منافاتی با اصل اختیار ندارند و آیه، (۴۰) هم که - "كَلَّا اخذنا بذنبه" همه اینان را مأخوذ به گناهانشان دانسته، چه با آگاهی و چه ناآگاهی که پس از آگاهی بوده است.

در پاسخ این پرسش که "كانوا مستبصرين" به معنای جویایی و کاوش برای دستیابی به بصیرت است - و نه خود آن - این کافران در جستجوی حقیقت بوده‌اند که آنرا یافته‌اند یا نه؟ باید گفت اینان در عین بصیرت عقلی و عینی که باکوشش یا بدون آن حاصل گشته، کاوشی بیشتر در بصیرت‌های باطل داشته‌اند که برخلاف بصیرت و حیانی حقایق ربانی نه تنها آنرا نپذیرفته‌اند، بلکه در پی یافتن باطل برضد حق هم بوده‌اند.

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا
وَإِنْ أُوْهِنَ الْبُيُوتُ لَبِيتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

مَثَل کسانی که غیر از خدا سرپرستان و دوستانی اختیار کردند، همچون عنكبوت است، (که با آب دهان خود) با کوشش، خانه‌ای (برای خویش) برگرفت. و در حقیقت - اگر می‌دانستند - سست‌ترین خانه‌ها همان خانه‌ی عنكبوت است. ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - اینجا مثل مشرکان - که غیر خدا را به ولایت خود برمی‌گمارند - همچون مثل عنكبوت وانمود گشته، و چنانکه عنكبوت ناتوانترین موجودات عینی و محسوس است، و خانه‌اش نیز سست‌ترین خانه‌هاست، اینان نیز ناچیزترین موجوداتند که خانه امن و امان ولایتشان اولیائی بجز خدا هستند، این مثل برای نمایاندن سستی عنكبوت نسبت به خود او نیست، بلکه نسبت به این نا بخردان است که در نهایت بی‌خردی و نادانی ولایت و سرپرستی خود را از غیر خدا می‌خواهند.

خانه و کشور عنكبوت بقدری دقیق و رقیق است که کتابها در باره آنان نگاشته‌اند، یکی از دانشمندان آلمانی بدین حقیقت رسیده که هر یک از تارهای خانه عنكبوت از چهار تار بافته شده و هر یک از این چهار تار خود از هزار تار دیگر، و هر یک از این هزار تار از سوراخی ویژه از عنكبوت برون می‌ریزد، بنابراین هر تار از (۴۰۰۰ = ۱۰۰۰ × ۴) تار تشکیل شده است.

یکی دیگر از دانشمندان آلمانی گوید: اگر (۴/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰) تار عنكبوت را بهم پیوند کنیم از یک موی سر انسان ضخیم‌تر نیست، در حالی که یک موی انسان از $\frac{1}{100}$ میلی‌متر بیشتر نمی‌شود. بنابراین ضخامت یک تار عنكبوت $\frac{1}{4000000}$ میلی‌متر است، کیفیت ویژه جسم عنكبوت بدین گونه است که هر عنكبوتی دارای هزار سوراخ است، که از هر یک هزار تار در یک آن برون می‌جهد، و بالاخره همین عنكبوت از نیرومندترین مهندسان ساختمانی است که نسبت به خود و ساختمانش بسیار دقیق و رقیق است، ولی همین خانه نسبت به انسان سست‌ترین خانه‌هاست که با قطره‌ای آب واژگون گشته و یا بادمیدنی مختصر دیوارهایش از هم می‌گسلد.

و این مثال همانند مثال مشرکان است که "اولئك كالانعام بل هم اضل" (۱۷۹:۷) اینان مانند حیواناتند و بلکه گمراه‌ترند، گمراهی حیوان تنها از روی قصور است نه تقصیر، و همین قاصر دائماً در حال تسبیح خداست، ولی این انسان که آفریده در بهترین سازمان‌ها است از این حیوان قاصر خود را قاصرتر گردانیده که قصوری از روی تقصیر است.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾
وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

به راستی خدا هر آنچه را که جز او می خوانند (و می خواهند) می داند و (هم) اوست عزیز حکیم. ﴿۴۲﴾ و اینها مثل هاست (که) برای مردمان می زنیم، و جز دانایان آنها را در نیابند. ﴿۴۳﴾

آیه ۴۳ - اینجا اینگونه مثلها نمودارهایی است از برای تذکر انسانها و دریافت اینها که تنها ویژه دانایان است، مقصود از این دانایان کسانی نیستند که تنها مکلف و دارای دانش عقلانی می باشند، بلکه آنانکه عقل و دانش و بینش خود را بکار می بندند، که از این مراحل بینش و دانش آنها افزون می گردد، ولی کسانی که این نیروهای ممتاز انسانی را بکار نمی بندند، در قصوری از روی تقصیرند که همچنان در عمق حُمقشان می مانند، و تمامی راههای هدایت را بروی خویش می بندند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

خدا آسمانها و زمین را به تمامی حق (در حد امکان) آفرید؛ بی گمان در این (آفرینش) برای ایمان آورندگان نشانه ای است. ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - اینجا «بالحق» و نه (بحق) نمایانگر تمامی حق است در آفرینش آسمانها و زمین، که هرگز بخشی از حق مطلق در این آفرینش فروگذار نگشته است.

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

آنچه از آن کتاب (و حیاتی) سوی تو وحی شده است (بر مردمان) بخوان (و) آن را پیروی کن، و نماز را بر پا بدار (که) به راستی نماز از گناه تجاوزگر و منکر باز می دارد، و به درستی یاد خدا (از هر یادی) بزرگتر است. و خدا می داند چه

آیه ۴۵ - در این آیه امر به تلاوت کتاب وحی تنها بمعنای خواندن آن نیست، زیرا خواندن کتاب برای خود تعبیر صحیحش «اقرء» و برای دیگران - «اتل علیهم» یا «اقرء علیهم» است، ولی اینجا «أتل» بدون هیچگونه تعلقی ذکر شده که بمعنای پیروی است، چنانکه ماه خورشید را تلات می‌کند (۲:۹۱) و - علی ﷺ بدنبال پیامبر عظیم الشان ﷺ گواهی منفصل بر عظمت اوست (۱۷:۱۱).

روی این مبنا محتوای «أتل» چنین است که ای رسول گرامی خود آیات و حیانی را پیروی کن، زیرا تا نقطه نخستین پیروی رسولی در کار نباشد پیروی دادن رسالتی بیجاست، و آنگاه دیگران را پیروی ده، همچون «ورتل القرآن ترتیلاً» (۴:۷۳) قرآن را آرام و استوار چنان بخوان که تمام قلبت را فرار گیرد، و سراسر و جودت را نمودی از آن قرار ده.

«ترتیباً» که نتیجه «رتل» است بدین معنی است که جریان آغازین برخوردارت با قرآن بگونه‌ای باشد که دیگران را همانگونه کنی، ابن عباس از آن حضرت پرسید معنی آیه چیست؟ فرمود: «حرّکوا به القلوب»، دلها را با این قرآن حرکت دهید.

اینجا می‌بینیم پس از این جریان قرآنی - که کل اصول و فروع و حیانی را در بردارد - پیدا شدن نماز یاد شده، و آیا این اختصاص و ارتباط چیست؟ این آیه پس از بر خورد هایی بامشرکان آمده که طبعاً روح انسان را کدر و تیره می‌سازد، پس باید این کدورت و تیرگی با نوری متزاید بر طرف گردد، و این نور همان نماز است، و «صلاة» هم بمعنای گیرانه نور است، که ظلمات درونی و برونی را که میان عبد و معبود است می‌زداید، البته با شرایطی که در قرآن یادگشته است، و در مورد پیامبر نازنین ﷺ است که هرگاه نگران می‌شد به نماز پناه می‌برد، تا این پیوند صلاتی نابسامانی‌ها را بزداید، روی این مبنا و اینکه در این آیه اولاً خطاب به رسول گرامی ﷺ و ثانیاً به مؤمنان است - که طبعاً کل اصول و فروع را با درجاتشان معتقدند - یاد کردن ویژه نماز خود دلیل است بر اینکه نماز گُل سرسید عبادات است.

و اینجا «اقم الصلاة» است یعنی نماز را اقامه کن، چون نماز دارای دو حالت است: یکی نماز زمین خورده که جُز الفاظ و حرکاتی خاص چیزی در بر ندارد، که

این نماز منافقان و مانندشان است چنانکه در آیه (۵۴:۹) اینگونه توصیف گردیده‌اند، که نماز را جُز به حالت کسالت و ریا بجا نمی‌آورند، دیگر نماز ایستاده است که بپاداشتن آن از نظر مقدمات و نیت هایش، الفاظ و اعمالش کلاً ذکر الله است که نماز گزار آنرا بر پا می‌دارد، و آنرا بر سرو سامان خود استوار می‌دارد، و به تمام وجود نماز می‌شود، و یا مراحلی مادون که بالاخره حقیقتی در نمازش وجود دارد، و این همان ذکر الله است که "و لذكر الله اکبر".

ذکر الله مانند «لذکری» در «اقم الصلاة لذکری» (۱۴:۲۰) دارای معانی چندی است، از جمله دوگانگی "ذکر الله" و «ذکری» می‌باشد، که نخست خدا را در نماز یاد کنید و سپس در نتیجه یاد خداست که در پیامد یاد شما، او هم شما را یاد کند و این اکبر بودن ذکر الله دارای چند مرحله است: اول این هر دو ذکر در نماز که نماز خود جایگاه بالاترین ذکر خدا است و سپس آنچه میان این دو ذکر بزرگتر است این است که خدا شما را یاد کند، چنانکه شما خدا را یاد کرده‌اید، البته میان این دو یاد کردن فرقه‌هاست، از جمله الوهیت رب العالمین است که بر همان مبنا اگر شما را یاد کند همچنان در کنف ربانی خواهید بود و نیز یاد کردن خدا بسی افزونتر از یاد کردن شماست، زیرا بر حَسَب آیاتی چند نخست پاداش کار نیک ده برابر آن و سپس زیادت و زیاده‌تر است. این نماز است که "تنهی عن الفحشاء والمنکر" یعنی نماز که برترین عبادت است باید از فحشاء و منکر نماز گزار را باز دارد که دست کم باید در خود نماز انسان را از کل منکرات منع کند، و اگر نمازی حتی اینگونه باز داری درونی را هم نداشته باشد اصولاً نماز نیست و باطل است، چنانکه از رسول گرامی ﷺ روایت شده^۱ و نیز از امام صادق علیه السلام است که اگر نماز شما امر به معرف و نهی از منکر نکند همین نماز شما را از خدا دور می‌کند، و نیز از آن حضرت است که اگر کسی دوست داشته باشد که بداند نمازش پذیرفته است یا نه باید بنگرد که آیا این نماز - دست کم - او را از فحشاء و منکر باز می‌دارد که مکان و لباس و طهارت غصبی و همانندشان چنانند.

۱. در المشور، ص ۱۴۵ / نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۶۱.

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ
وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿٤٦﴾

و با اهل کتاب، جز با بهترین (شیوه) مجادله مکنید. مگر (با) کسانی از آنان که ستم کردند. و بگویید: «به آنچه سوی ما نازل شده و (آنچه) سوی شما نازل گشته ایمان آوریم؛ و خدای ما و خدای شما یکی است، و ما تنها برای او تسلیمیم.» ﴿۴۶﴾

آیه ۴۶ - "بالتی هی احسن" بهترین راه مجادله با اهل کتاب است، هم نسبت به آنان و هم مسلمانان، سپس "الا الذین ظلموا منهم" ستمکاران و متجاوزانشان را از این بر خورد احسن مطلق مستثنی کرده، نسبت به آنان مجادله ای سهمگین و خشن خواهد بود، که بعنوان مدافعه دست رد بر سینه آنان زدن، و در آخر قتال با آنان است که اینگونه جدال طبعاً نسبت به آنان ناگوار است، ولی نسبت به مسلمانان از باب دفاع گوارا و نسبت به خودشان احسن است.

اصولاً "بالتی هی احسن" در هرگونه جدال و رد و بدلی عبارتست از آنچه طرفین در اصل آنرا - پذیرفته و یا باید بپذیرند، مثلاً نسبت به اهل کتاب دلیلی از کتابشان به نفع شریعت اسلام و علیه آنان برگزیدن است، و این هم با اخلاق و منطقی دلپسند که آنچه را ناپسند دیده اند با دلیل پسندیده بپذیرند، که این احسن به سود هر دو طرف است، ولی "الا الذین ظلموا منهم" - جدالش تنها به سود مسلمانان است که همواره از حق دفاعی شایسته کنند، گرچه به زیان کتابیان باشد، و این «احسن» که در مجادله معمولی با اهل کتاب واجب است، غیر آن را که مجادله حسن، سیئی و اسوء است ممنوع دانسته، و نسبت به کتابیان ستمکار که در عین روشن شدن حق آنرا نمی پذیرند جریان سه بعدی جدال به ترتیب محقق است، که بعد از احسن، حسن و سپس سیئی و در آخر کار اسوء است که - کشتن آنان می باشد، البته چنانکه گذشت اسوء و بدتر این جدال نسبت به خود کتابیان است و نه نسبت به خود مسلمانان.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ
وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

و بدین سان (با بیان و برهان) ما کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم. پس آنان را که کتاب دادیم بدان (قرآن) ایمان می آورند. و از میان کسانی که آنان را کتاب (وحیانی) دادیم کسانی اند که به آن می گروند، و جز کافران (و تاریک دلان کسی) آیات مان را (انگار و) انکار نمی کند. ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - کتابیان در ایمان به قرآن از دیگران نزدیکترند، چون با وحی کتابی آشنایی یافته اند، و در صورت مطالعه صحیح قرآن باید به آن ایمان بیشتری بیاورند چون چهره و حیانی اش دست کم برابر، و حتماً فزونتر است، آری، پس از این کتابیان گروهی از مشرکان هم بدان ایمان می آورند، و منکران قرآن تنها کافران معاندند، چه مشرکان و چه کتابیان، با این فرق که اهل کتاب به این ایمان نزدیکتر از مشرکانند، زیرا آنان افزون بر حجت درونی قرآنی حجتی برونی نیز در اختیار دارند، که دلالت وحیانی کتابشان می باشد، ولی حجت مشرکان در انحصار دلالت درونی قرآنی است، روی این اصل ایمان مشرکان برازنده تر از ایمان کتابیان است، گرچه ایمان قرآنی کتابیان نسبت به مشرکان نزدیکتر است، و در هر صورت انکار و حیانی بودن قرآن در انحصار کافرانی است که از روی عناد آنرا انکار می کنند، چه کتابی باشند و چه مشرک.

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ
الْمُبْطِلُونَ ﴿٤٨﴾

و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی خوانده ای، و با دست راست [نیروی نوشتار راستینت] کتابی نمی نوشته ای. (وگرنه) در این هنگام باطل اندیشان بی گمان به شک مستندی می افتادند. ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - «ماکنت» در کل توان خواندن و نوشتن هر کتابی را نسبت به رسول گرامی اسلام ﷺ پیش از نزول قرآن نفی کرده، که این تنها سلبی است در انحصار زمانهای پیش از رسالت قرآنی، ولی پس از آن این خواندن و نوشتن بگونه‌ای برتر از دیگران برای حضرتش ثابت است.

حال چرا این نخواندن و نوشتن هیچ کتابی پیش از رسالت قرآنی برای آن حضرت بعنوان امتیازی رسالتی آمده است؟ زیرا "اذا لا یرتاب المبتلون"، اگر آنحضرت پیش از رسالت سواد خواندن و نوشتن داشت، تهمتها و شکهای کسانی که در ابطال و حیانی بودن قرآن کوشش و کاوش می‌کردند بسیار بیشتر بود، که آیات قرآن را از دیگران گرفته، و آن را از کتابهای گوناگون خوانده و گرد آورده است، ولی با این جریان دیگر جای تهمتی برایشان باقی نمانده، مگر مانند استاد حداد بیروتی رئیس مطرانهای خاور میانه که در چهارده کتابش به خیال نقض قرآن آنرا برداشت‌هایی، و حتی ترجمه‌هایی از تورات و انجیل دانسته، که هم بر خلاف این آیه و مانندش و هم بر خلاف واقعیتی است که همگان می‌دانند که آن حضرت پیش از رسالتش هرگز سواد خواندن و نوشتن نداشته است، و به همین جهت پیامبر امّی نام یافته، چه در قرآن و چه در سایر کتب آسمانی، چنانکه در فصل ۲۸ کتاب اشعیاء (۹الی ۱۴) چنین آمده: «إِنِّي يَوْمَ رَهْ دَعَاةٍ وَإِنِّي يَأِينُ شِمُوغَا غِمُولِي مِخَالَابٍ عَنِّي مِشَادِيمٍ»: برای کسی که دانش را تعلیم می‌کند، و کسی که فقاہتی در خطاب دارد، آیا برای بازداشتگان از شیر و جدا شدگان از پستان! وانگهی چگونه کتابی بدون تضاد ترجمه کتابی پُر از تضاد است، که - بر مبنای آنچه در دائرة المعارف انگلیسی و فرانسوی نسبت به عهدین وارد است - حداقل صد هزار و حداکثر یک میلیون غلط در این کتابها موجود است.^۱

"من کتاب" در این آیه خواندن کل کتابهای و حیانی و غیر و حیانی را پیش از نزول قرآن از حضرتش سلب کرده، که از جمله معانی امّی - که لقب مشخص آنحضرت است - همین نخواندن و نوشتن است.

اما چرا از توان نوشتن آن حضرت که پیش از رسالت قرآنی از حضرت سلب

۱. دائرة المعارف بطرس البستانی.

شده عبارت "لَا تَخْطُ بِبِئْمَانِكَ" آمده؟ پاسخ این است که نوشتن دارای مراحل است که از جمله نوشتن با ابزاری غیر از دست نویسنده است، سپس «بِئْمَانِكَ» که بیانگر نوشتن بادیست راست بهتر از دست چپ و سایر اعضا است، و چون یمین در یمین قدرت است، اینجا تمامی قدرت‌های فراتر نویسنده را - تا چه رسد به فروتر را - در بر دارد، بدین معنا که هرگز وسیله‌ای برای هیچ گونه نوشتنی در اختیار نداشته‌ای.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

بلکه آن [قرآن] آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم یافته‌اند. و جز ستمگران منکر آیاتمان نمی‌شوند. ﴿٤٩﴾

آیه ۴۹ - در این آیه اینگونه تردیدهای بی پایه در وحیانی بودن قرآن راسلب کرده، که در سینه‌های دانایان و آشنایان به وحی ربانی این قرآن نشانه‌هایی بس روشن بر وحیانی بودن آن است.

"او تو العلم" اینجا تمامی دانایان غیر ستمکار را شامل است، بدین معنی که مکلفان بر مبنای داناییهای فطری، عقل، علمی، و لغوی آیات قرآنی برایشان روشن است، ولی کسانی که این مراحل دانایی را انکار و انکار دارند، وحیانی بودن آیات قرآنی هم برایشان پوشیده است، و از جمله این ستمکاران کسانی هستند که آیات قرآن را ظنی الدلالة پنداشته و روشن بودن آنها را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾

و گفتند: «چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی (ربانی) نازل نشده؟» بگو: «نشانه‌ها (ی ربانی) تنها نزد خداست، و من تنها هشداردهنده‌ای آشکارگرم.» ﴿٥٠﴾

آیه ۵۰- کافران به رسول گرامی اسلام ﷺ اعتراضاتی داشته‌اند؛ از جمله اینکه هرگز نشانه‌هایی ربانی بر رسالتش نازل نشده، و مرادشان همان نشانه‌ها و معجزات دیدنی و جسمانی گذشته بوده است، خدای تعالی در پاسخشان می‌فرماید: نشانه‌های ربانی تنها نزد خداست، و حتی به اختیار پیامبران الهی هم نیست، و خدا هرگونه نشانه‌های رسالتی را که بخواهد برای هر رسالتی که شایسته بدانند بدون درخواست احدی می‌فرستد.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً
وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾

آیا و ایشان را بس نبود که این کتاب را - حال آنکه بر آنان خوانده می‌شود - به راستی بر تو فرو فرستادیم؟ به درستی در این (کار پرمقدار) برای مردمانی که ایمان می‌آورند، به راستی رحمت و یادواره‌ای است. ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱- این آیه آیت قطعی و مداوم ربانی را تا روز رستاخیز در انحصار قرآن دانسته، که با پیشرفت عقل، علم و معرفت همواره ربانی بودن قرآن بگونه برتر نمایان می‌شود.

بر مبنای این آیه شریفه قرآن برای ایمان و احکام اسلامی کافی است، بدین معنی که در وحیانی بودن و دلالتش بر مردادات ربانی هرگز نیازی به بیان احدی ندارد که: آفتاب آمد دلیل آفتاب، و اگر قرآن در تفسیر و بیانش نیازی به دیگران و حتی پیامبر بزرگوار و سایر معصومان علیهم‌السلام داشته باشد، خود دلیلی بر بی کفایتی قرآن و بر خلاف "أولم یکنهم" است، آری، قرآن بر حسب این آیه و آیاتی مشابه خودکفاست. و حتی در احکامی هم که در دلالت وضعی لغوی قرآن نیست، خود مستفاد از رمزهای قرآنی اعم از حروف رمزی و سایر رمزهایی است که در اختصاص رسول گرامی و سپس معصومانی محمدی است که از احادیثی قطعی نمودار است. چنانکه "ولن تجد من دونه ملتحداً" (۲۷:۱۸) تنها قرآن را در کل پناه رسالتی حضرتش دانسته.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيِّنًا وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطْلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٥٦﴾

بگو: «کافی است (که) خدا میان من و شما گواهی باشد. آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند، و آنان که به باطل ایمان آورده و خدا را انکار (و انگار) کرده‌اند، ایشان (هم) اینان زیانکاراند.» ﴿۵۶﴾

آیه ۵۲ - در این آیه می‌بینیم که گواهی قرآن بر وحیانی بودنش را گواهی خدا دانسته شده، که گوئی خدا خود برای مکلفان آشکار گردیده، و در این زمینه به صراحت شهادت داده است.

در حقیقت اگر - بر فرض محال - خدا نمایان می‌شد، و اینگونه سخن می‌گفت، هرگز بیش از این نبود، و این شهادت و گواهی قرآن که همچون شهادت مستقیم و بی واسطه ربانی معرفی شده آیات مقدساتش را در بالاترین قله بیان، تبیان، نور و برهان دانسته، و چنین کتابی قطعاً قطعی الدلاله است، و نه ظنی الدلاله!

اینجا «یعلم» که نسبت به کل معلومات آسمانی و زمینی فراگیر است، درباره قرآن علوم شایسته و بایسته کل مکلفان را در طول زمان و عرض زمین در بر دارد، خصوصاً نسبت به دانسته‌هایی که مکلفان نسبت به آنها مطلق نیستند، و آیا این قرآن باز هم ظنی الدلاله است؟!

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ
بِعُتَّةٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٤﴾ يَوْمَ يَغْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾ يِعْبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضِي
وَسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

و از تو با شتاب درخواست عذاب دارند، و اگر اجل و سرآمد (ربانی) یاد شده‌ای نبود، به درستی عذاب به آنان می‌رسید و بی‌آنکه هشیار شوند بی‌گمان و بی‌چون غافلگیرشان خواهد کرد. ﴿۵۳﴾ و شتابزده از تو عذاب می‌خواهند، حال آنکه جهنم بی‌گمان و بی‌امان بر کافران احاطه دارد. ﴿۵۴﴾ روزی را که عذاب - از بالای (سر)شان و از زیر پاهایشان - آنها را فراگیرد، و (خدا) فرماید: «(پیامد) آنچه را می‌کرده‌اید بچشید.» ﴿۵۵﴾ «ای بندگان من که ایمان آوردید! زمین من بسی فراخ است؛ پس تنها مرا بپرستید.» ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶- در این آیه التزام به ایمان را مطلق می‌بینیم، که اگر در زمین یا زمینه‌ای امکان تداوم و بروز آن نباشد، باید به جایی دیگر و زمینه‌ای مناسب‌تر انتقال می‌یافت، تا نقش عبودیت برای مؤمن بگونه‌ای بهتر و آزادتر تحقق یابد، در حقیقت وطن مؤمن آنجاست که توطنی ایمانی در آن داشته باشد، و اگر حتی در زادگاه خویش نتواند به ایمانش تداوم دهد، یا آن را آشکار و تبلیغ کند، آنجا وطن او نیست.

و چون اینجا مؤمنان با چهره‌ای کلی است - که عرض زمین و طول زمان تکلیف را از هنگام نزول قرآن تا پایان جهان تکلیف را در بر دارد - چنان می‌نماید که وسعت زمین و زمینه انجام یافتن تکالیف اسلامی در هر صورت کم یا زیادش موجود است، که دومینش در دولت جهانشمول مهدوی (عج) است، که زمین و زمینه تحقق بخشیدن تکالیف اسلامی و سعتهای جهانشمول دارد، و نخستین مرحله‌اش شامل تمامی زمانها و زمینها و زمینهها جایگاههای تحقق یافتن تکلیف است، چه در زمین ما و چه در زمینهای دیگر مکلفان، که هر جا برای انجام تکلیف در دو بُعد خودی و غیری برتر است همانجا وطن و جایگاه مکلف است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۵۷﴾

هر کسی چشنده‌ی مرگ است، سپس سوی ما باز گردانیده می‌شود. ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷- اینجا «کل نفس» تمام زندگان را شامل است، چه جنیان، چه انسان و چه فرشتگان که همگان مرگ را خواهند چشید، گرچه تعداد و کیفیت مرگ نسبت به

آنان گوناگون است.

"ذائقة الموت" و نه خود (الموت) بیانگر این حقیقت است که مقصود موت کلی نیست، زیرا مرگ در واقع انتقالی است به زندگی برزخی، که در این انتقال موت کلی نیست، بلکه حیاتی دیگر است، و در مرگ از برزخ هم - که مرحله‌ای بالاتر از این مرگ است - زندگی قیامت نسبت به آن حیاتی انتقالی است، که اینان چشندگان این حالت انتقالی بالاتر از موت نخستین هستند، که از آن در قرآن به دو لفظ "صعقه و فزع" تعبیر شده، و در جهان آخرت برای بهشتیان هرگز مرگی نیست، ولی برای گروهی از جهنمیان که هرگز شایستگی بهشت را ندارند مرگی حتمی بمعنای فنای کلی است.

"ثمّ الینا ترجعون" ناظر به حیات انتقالی آخرین است، و آیا ما در دنیا و برزخ نزد خدا و در محضر او نبوده‌ایم، که حال در رستاخیز بسوی او باز می‌گردیم؟ پاسخ این است که بوده‌ایم، لیکن بویژه در زندگی تکلیف بر حسب اختیاراتی که داشته‌ایم احیاناً خود را از خدا دور دانسته‌ایم.

او همیشه بدون هیچ تفاوتی به کل آفریدگان به گونه یکسان - در بعد الوهیت و ربانیت - نزدیک است، ولی این مائیم که با داشتن اختیاراتی تکلیفی از او دور و مهجور می‌شویم، ولی نخست بهنگام مرگ و سپس بهنگام رستاخیز که تکلیفی هم نداریم - بگونه‌ای مطلق در برابر اراده ربانی، خواه ناخواه تسلیم هستیم.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي
 مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿٥٨﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا
 وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾ وَكَأَيِّن مِّن دَآئِبَةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا
 وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٦١﴾ اللَّهُ
 يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ۖ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ

عَلِيمٌ ﴿۶۲﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) انجام داده‌اند، آنان را به راستی در غرفه‌هایی از بهشت پناه می‌دهیم، حال آنکه از زیر (درختان) شان نهرها روان است (و آنان) جاودانه در آنجا بمانند. چه نیکوست پاداش عمل‌کنندگان؛ ﴿۵۸﴾ (همان) کسانی که شکیبایی ورزیدند، و تنها بر پروردگارشان توکل می‌کنند. ﴿۵۹﴾ و چه بسیار از جاندارانی که نمی‌توانند روزی خود را بر دوش‌هاشان کشند. خداست که آنها و شما را روزی می‌دهد، و اوست بسی شنوای بسیار دانا. ﴿۶۰﴾ و اگر از ایشان بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را رام کرد؟» به راستی همی گویند: «خدا.» پس چگونه به دروغ (از خدا) بازداشته می‌شوند؟ ﴿۶۱﴾ خدا برای هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می‌گرداند، و (با برایش) تنگ می‌سازد. به راستی خدا به هر چیزی بسی داناست. ﴿۶۲﴾

آیه ۶۲ - این آیه و هشت آیه دیگر - که می‌فرماید خدا برای برخی روزی را گشایش می‌دهد و نسبت به برخی دیگر بر آنها تنگ می‌گرداند - هرگز مناقاتی با کوشش و کاوش برای روزی ندارد، بلکه ما باید کوشش‌هایی شایسته برای تحصیل روزی داشته باشیم، لیکن بر مبنای علم و حکمت خدا احیاناً در عین کوشش زیاد روزیمان تنگ است، و گاهی هم با کوشش کم روزیمان زیاد می‌گردد، بنابراین زیاد و کم بودن رزق دارای دو بُعد سعی خودی و اراده ربانی است، و این رزق کل ارزاق زندگی و زندگی بخش را در بر دارد، گرچه بعضی از آنها هرگز بر مبنای سعی و کوشش خودی نیست.

وَلَیْنِ سَأَلْتَهُمْ مِّنْ نَّزْلِ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنَ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۶۲﴾ وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا

۱. (۲۶:۱۳)، (۳۰:۱۷)، (۸۲:۲۸)، (۳۷:۳۰)، (۳۶:۳۴) و (۳۹)، (۵۲:۳۹) و (۱۲:۴۲).

يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

و اگر از آنان بپرسی: «چه کسی از آسمان آبی فرو فرستاد، پس زمین را بعد از مرگش بدین وسیله زنده گردانید؟» بهراستی بی چون گویند «خدا». بگو: «ستایش تنها برای خداست.» بلکه بیشترشان خردورزی نمی‌کنند. ﴿٦٤﴾ و این زندگی دنیا جز بازدارنده‌ای (از حق) و بازیچه‌ای بیش نیست، و بهراستی خانه‌ی آخرین - اگر می‌دانسته‌اند - بی‌گمان همان زندگی پرحرکت (و پر برکت حقیقی) است. ﴿٦٤﴾

آیه ۶۴ - «الْحَيَّوَان» فرقی با حیوان این است که حیوان تنها زندگان را بگونه‌ای مطلق شامل است، ولی حیوان زندگی پُر تحرک و متکامل که بهترین زندگی است می‌باشد، بدین معنی که زندگی دنیا، زندگی مرگبار است، ولی زندگی پس از مرگ بویژه رستاخیز تنها زندگی است که هرگز نابسامانی و مردنی ندارد، مگر نسبت به نابکاران که هرگز شایسته بهشت نیستند، که اینان هم در آخر کار می‌میرند، و هم در زندگی برزخ و قیامت بین مرگ و حیات هستند که "لایموت فیها ولا یحیی" (۷۴:۲۰) و آیاتی مانند "یا لیتنی قدمت لِحیاتی" (۲۴:۸۹) اصولاً زندگی واقعی را زندگی آخرت خوانده، که گویی زندگی دنیا زندگی نیست، که برای نابکاران کلاً مرگ است، و برای شایستگان گرچه زندگی است لکن مقدمه‌ای است برای زندگی اصلی که (حیوان) نامیده شده، و دارای حرکاتی سریع و پر برکات است، که هرگز عوامل مرگ در آن وجود ندارد، و این "لو کانوا یعلمون" که این دانش و بینش را برای معاندان مجال دانسته، باصطلاح امتناعی بالاختیار است، که نخواستند این حقیقت را بدانند، بلکه همواره خواسته‌اند آنرا انکار و انگار نمانند، و زندگی را در انحصار همین زندگی آلوده دنیا پندارند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ

إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

پس هنگامی که در کشتی سوار شوند، خدا را - با اخلاص دینی (فطرت و

عقلانیتشان) - پاکدلانه می‌خوانند. پس چون سوی خشکی نجاتشان داد، به ناگاه (بدو) شرک می‌ورزند. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - فرق میان «مخلص» و «مخلص» در راه خدا این است که «مخلص» تنها در بُعد عدالت - و در نهایت - عصمت بشری است که مطلق نیست، و مخلص بر پایه و در ادامه عصمت بشری، عصمت ربانی است که مطلق و در انحصار معصومان است.

لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ وَلِيَمْتَعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُنْخَطَفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبَالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٦٩﴾

(این بدین مقصود است) تا به آنچه بدیشان داده‌ایم انکار (و انکار) آورند، و تا (از دنیا) برخوردار شوند. پس در آینده‌ای دور (حق را) خواهند دانست. ﴿۶۶﴾ آیا و ندیده‌اند که ما به راستی (برای آنان) حرمی سرشار از امن قرار دادیم، حال آنکه مردمان از اطرافشان بسیار ربوده می‌شوند؟ پس آیا به باطل ایمان می‌آورند و به نعمت خدا کفر و کفران می‌ورزند؟ ﴿۶۷﴾ و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغی را افترا بزند، یا هنگامی که حق سوی او آید آن را (به همان وسیله) تکذیب کند. آیا پناهگاه کافران در جهنم نیست؟ ﴿۶۸﴾ و کسانی که در (راه) ما کوشیدند، به یقین راه‌های راهوار خود را بی چون برایشان رهبری می‌کنیم. بی‌گمان خدا به راستی با نیکوکاران است. ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹ - اینجا "جاهدوا فینا" بمیان آمده که «نا» بمعنای ربوبیت‌ها در عین وحدت الوهیت و ربانیت است، که اگر مکلفان که در راه‌های ربانیت حضرت حق ﷺ همواره جهاد کنند، خدا هم راه‌های هدایت را برویشان همچنان می‌گشاید، و بر

حَسَبَ آیاتی چند هر قدمی که بسوی خدا بر داری، حداقل ده برابر پاداش می بینی: "ولدینا مزید" و بیش از این هم برای شایستگانی مورد و عده الهی است که تا بسی نهایت در ماده و مدتش خدا همچنان در مثلث زمان برایشان راه گشاست، در دینا از نظر تکلیفی، و در برزخ و قیامت بعنوان پیامد جهادهای زمان تکلیف.

فرق میان (صراط، سبیل و طریق) این است که طریق بیشتر راههای جسمانی است، و سبیل راهی را هوار و روحانی است، که کلاً بر حَسَبِ منطق قطعی ربانی برای دانایان دارای شیب است، و چون این راههای بسوی خدا دارای درجانی است «سُبُلْنَا» آمده، ولی صراط - چنانکه در سوره حمد و جاهای دیگر تبیین شده - بمعنای راهی یگانه و مستقیم است، که رهرو آن هرگز انحراف و انعطافی بر خلاف نمی یابد، بنابراین صراط الی الله همیشه واحد است و صُرْطُ نیست.

سورة روم

هیچ سوره‌ای از سوره‌های قرآن به نام شهر یا کشوری - حتی حجاز و خصوصاً مکه و مدینه - نام نیافته است، و چرا در این میان روم که کشور مسیحیان بوده این سوره به نامش نامیده شده است؟ روم کشور ساحلی دریای مدیترانه بوده و بر کل شامات - که فعلاً سوریه، اردن، قدس، لبنان و عراق است - مشرف بوده است، و اینجا به نام "ادنی الارض" آمده که نزدیکترین کشورها به مکه مکرمه در همسایگی اردن فعلی که بخشی از روم سابق بوده - می باشد.

پاسخ این است که اصولاً نام کشورها و یا چیزهای دیگر در این کتاب دعوت قرآنی هرگز پایه و اساسی ندارد، بلکه این مناسبت‌های معنوی است که سوره‌ای به همان مناسبت به آن نام می‌گیرد - چنانکه ابولهب و مانندش نامهای سوره‌هایی گشته‌اند - و اینجا به مناسبت اینکه رومیهای مسیحی در جنگی بسیار مهم پس از غلبه‌های پیشین در برابر ایرانیان آتش پرست شکستی خوردند، و این خود شکستی بود برای مسلمانان در عهد مکی، زیرا تناسب کتابی میان مسلمانان و رومیان خود در برابر مشرکان وحدتی میانشان ایجاد کرده بود، به ویژه در غربت غریب مسلمانان که در عهد مکی داشته‌اند، و این خود تقویتی برای مشرکان مکه بود علیه انگشت شماری از تازه مسلمانان در همان سامان، و در مقابل تضعیفی مضاعف از برای مسلمانان بود.

و اینجا "سیغلبون . فی بضع سنین" با اشاره "یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله" مشتمل

بر نویدی مضاعف است؛ نخست اینکه همین رومیان شکست خورده در فاصله سه تا نه سال از شکستشان مشرکان را شکست خواهند داد، زیرا بضع در لغت عربی عددی در همین میان است.

اینجا این نوید تا اندازه‌ای زیاد شکست روحی مسلمانان را جبران کرد، حال آنکه هنوز در مکه بودند و جریان ظاهری مکی شکست و مغلوبیت ظاهری پیاپی مسلمانان بوده، که در آخر کار پیامبر بزرگوار ﷺ از ترس جانش مجبور به هجرت شد، در چنان زمینه خطرناکی این وعده نصرت رومیان خود موجب تقویت مسلمانان گردید، و مهمتر از این نوید محقق یافتن این پیروزی است پس از سالیانی؛ یکی پیروزی موعود صریح رومیان مسیحی در برابر ایرانیان مشرک پس از حداکثر نه سال، و مهمتر از آن پیروزی مسلمانان در عهد مدنی در جنگ بدر که همزمان با پیروزی نخست تحقق یافت، با اینکه هر دو پیروزی معجزه آسا بود، به ویژه دومین پیروزی که مسلمانان با تعداد ۳۱۳ تن و بدون وسائل جنگی مناسب بر حدود ۱۰۰۰ تن از مشرکین مهاجم مکی که سراپا مسلح بودند پیروز شدند. روی این اصل تکرار می‌کنیم که نام روم برای این سوره که آغازگر چنان نوید مهمی بود بسیار شایسته بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم ۱ غَلَبَتِ الرُّومُ ۲ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ
 سَيَّغْلِبُونَ ۳ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ
 يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۴ بَنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۵
 وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۶

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

الم ﴿۱﴾ رومیان شکست خوردند: ﴿۲﴾ در نزدیکترین سرزمین (به مکه). و (اما) بعد از شکستشان، به زودی پیروز خواهند گردید؛ ﴿۳﴾ در ظرف چند سالی. هر کار، فرمان و چیزی - از گذشته و آینده - تنها از خداست، و در چنان روزی است که مؤمنان شاد می‌گردند - ﴿۴﴾ به یاری خدا. (و او) کسی را که بخواهد یاری می‌کند، و او عزیز رحمت‌گر بر ویژگیان است. ﴿۵﴾ وعده‌ی (یاری) خدا را (بپذیر و پاس دار). خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. ﴿۶﴾

آیه ۶ - اینجا اشاره به این وعده محقق مضاعف ربانی کرده که اکثریت مردم از آن ناآگاهند، و این ناآگاهی بر دو مبنای بی‌ایمانی و عدم توافق وعده ربانی با ظاهر جریان است که هم غلبه رومیان برابر ایرانیان و هم غلبه مسلمانان در جنگ بدر است، که هر دو برخلاف تاکتیکهای جنگی بوده و طبعاً ظاهر بینان غیر مسلمان آنگونه‌اند، چنانکه در آیه (۷) مورد توبیخ الهی قرار گرفته‌اند که اینان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می‌نگرند و از عاقبت کار غافلند، و این آخرت اعم است از آخرت رستاخیز و عاقبت دنیوی، که در این جریان هر دو عاقبت بر این ظاهر بینان مخفی بود.

نگرش در دنیا و زندگی‌اش دو گونه است؛ نخست نگرشی تک بعدی که تنها ظاهری فعلی از زندگی دنیا نگرسته شود، گرچه در اعماق علوم مادی هم سیر گردد، که این هم مانند نگرش ظاهری دنیا نگرشی ظاهری است، و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «من أبصر اليها أعمته» که هر دو نگرشی یک بعدی و مشمول این نظر دنیوی است که هرگز عمق اخروی ندارد، و این عمق اخروی دارای دو بعد فعلی و شأنی است؛ بعد فعلی‌اش اینکه این دنیا نشانه‌ای معرفتی نسبت به آفریدگار است، و بعد شأنی‌اش اینکه نشانه‌ای هم برای آخرت است.

در هر صورت نظر نخست نظری موفق نیست که در نتیجه "و هم عن الآخرة هم غافلون" به هر دو معنی خواهد بود، ولی اگر زندگی دنیا در کل ابعادش مقدمه و وسیله‌ای برای نگرشی عمیق قرار گیرد خود نماینده‌ای برای مثلث مبدء و معاد و مابین المبدء و المعاد است، چنانکه آیاتی مانند: "سنريهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم" (۵۳:۴۱) بیانگر همین رؤیت تیزبین و عمیق است که تمام فعلیت‌ها و

شأنیت‌های حقیقی زندگی دنیا را در بر دارد، و به فرموده امیرالمؤمنین علیه السلام: «من أبصر بها بصرته» هر که این جهان را وسیله عمیق نگرشی شایسته قرار دهد او را نسبت به حقیقت بینا می‌کند، که با همین منظره دنیوی نظری شایسته به مبدء و معاد خواهد داشت.

يَعْلَمُونَ ظَهْرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غٰفِلُونَ ﴿٧﴾ اَوَلَمْ
يَتَفَكَّرُوا فِي مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا
بِالْحَقِّ وَاَجَلٍ مُّسَمًّى وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ يَلْقٰٓٔٓ رٰبِئِهِمْ لَكَٰفِرُوْنَ ﴿٨﴾

از زندگی دنیا (تنها) ظاهری (ناچیز) را می‌دانند، حال آنکه ایشان از آخرت (هم) اینان غافل اند. ﴿۷﴾ آیا و در خودشان اندیشه نکرده‌اند؟ (که) خدا آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، جز به تمامی حق و برای سررسیدی یاد شده [معین] نیافرید؟ و بی‌گمان بسیاری از مردمان به لقای پروردگارشان سخت کافرند. ﴿۸﴾

آیه ۸ - «واو» در «اولم يتفكروا» عطف به گذشته‌ای محذوف است، مانند تفکر در آفاق و جهان خارج از وجود مکلفان، که اگر تفکری نخست در آفاق نکرده‌اند آیا در درون خود نیز تفکری نداشته‌اند؟! که از درونشان این نهاد برونی پدیدار گردد که آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است در کل تمامی آفریدگان را بر مبنای (بالحق) که حق مطلق آفریدگاری است شامل است، و «اجل مسمی» که برای زمانی معین است نسبت به حقانیت آفرینش از نگرشی دقیق در آفریدگان را شامل و در «اجل مسمی» که برای زمانی معین است نسبت به حقانیت آفرینش از نگرشی دقیق در آفریدگان در حد توان می‌توان بخوبی دریافت که حق است و باطلی در آن وجود ندارد، و در «اجل مسمی» نیز بر دو مبناست: نخست آفریدگان هر چه باشند به خودی خود ابدیتی ندارند و چنانکه آغازی داشته‌اند انجامی نیز خواهند داشت، و در ثانی این خدای علیم حکیم رحیم که این مکلفان را آفرید تا چند صباحی در دنیا زندگی کنند اگر دنیایشان بی‌پایان بود در عین حالی که پاداش زشت

و زیبایی اعمالشان در این جهان چنانکه شاید و باید تحقق ندارد، خود این بی پایانی عالم تکلیف دنیوی ظلم است. و اصولاً ظلم از کسی ممکن است که نیازمند است، بنابراین این تفکر در جانها، فطرتها و عقلها و فکرها و دانشها و بینشها این دو پیامد را در بر دارد که نخست به حق آفریده شده و در ثانی پایان هم دارد.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
 كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا
 وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا
 أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسْتَوُوا السُّوْءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا
 بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١٠﴾

آیا و در (تاریخ و جغرافیای) زمین نگردیده‌اند تا ببینند فرجام کسانی را که پیش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آنان بسیار نیرومندتر از اینان بودند، و زمین را زیر و زیر کردند، و بیش از آنچه آنها آبادش کردند آن را آباد ساختند، و پیامبرانشان دلایل آشکار را برایشان آوردند. پس خدا (هرگز و هیچ‌گاه) بر آن نبوده است که بدیشان ستم کند، لیکن ایشان بر خودشان ستم می‌کرده‌اند. ﴿۹﴾ سپس فرجام کسانی که بد را بدترین کردند، این بود که با آیات خدا (همانها و خدا را) تکذیب کردند، در حالی که آنها را همواره به مسخره می‌گرفته‌اند. ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - اینجا دو وجه از نظر ادبی و معنوی در «السُّوْءَىٰ» که افعال التفضیل «سوء» می‌باشد منظور است:

۱ - «السُّوْءَىٰ» مفعول «اساءوا» است که بدترین بدی‌ها را انجام داده‌اند، در این صورت «أن کذبوا بآیات الله» برای «عاقبة» اسم است، بدین معنی که چون بوسیله آیات خدا همانها را و خدا را تکذیب کردند، عاقبتشان نیز بدترین عاقبت‌هاست، که این همانندی میان اعمالی بدتر و عاقبتی بدتر است.

۲ - «السُّوْءَىٰ» برای عاقبت سوء است که این عذاب بدترین خود عاقبت بدترین

بدی هاست، زیرا بوسیله آیات خدا همانها را تکذیب کردند، و بدتر برابر بدتر و در هر صورت جزای سوء همانند عمل سوء است.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾

خدا آفرینش را آغاز و سپس آن را تجدید میکند. سپس تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - این آیه و تطائرش آغاز آفرینش و برگشت دادن آنان را در ادامه رجوع الی الله چنان می‌نماید که استمرار دارد، بدین معنی که این سه مرحله در انحصار مکلفان پیش از رستاخیز نخستین نیست، بلکه پس از آن نیز این سه جریان تکرار می‌شود، و این خلق و اعاده هم خلق نخستین و اعاده‌اش را در بر دارد، و هم تمام آفرینش‌های پیایی را، و سپس برگرداندن آنها را در بر می‌گیرد.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿۱۲﴾ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءٌ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۱۳﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۴﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿۱۵﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۱۶﴾

و روزی که ساعت [قیامت] بر پا شود، مجرمان (از بد حادثه) بسی اندوهگین می‌گردند. ﴿۱۲﴾ و برایشان از شریکانشان شفیعانی نبوده، و خودشان (نیز) به شریکانشان (در عمق فطری و عقلانی) کافر بوده‌اند. ﴿۱۳﴾ و روزی که رستاخیز بر پا گردد، در آن هنگام (و هنگامه) پراکنده می‌شوند. ﴿۱۴﴾ پس اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی ایمان کرده‌اند. در نتیجه آنان در باغستانی (فرح‌بخش) با پیامدی خوشایند خواهند بود. ﴿۱۵﴾ و اما کسانی که کافر شدند و با آیاتمان و دیدار

آخرت (ما و همان ها را) تکذیب کردند آنان در عذاب حاضر شوندگانند. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - «باء» در «بآیاتنا» نسبت به «کذّبوا» سببیت است، ولی نسبت به «کفروا» برای تعدیه می باشد.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿۱۷﴾ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿۱۸﴾

پس خدا را تسبیح (گویید) آنگاه که به عصر در می آید، و آنگاه که به بامداد در می شوید. ﴿۱۷﴾ و هر ستایشی در آسمانها و زمین برای اوست، و (نیز) در شامگاهان و وقتی که به نیمروز می رسید (ستایش ویژه ی اوست). ﴿۱۸﴾

آیات ۱۷ و ۱۸ - این دو آیه بیانگر اوقات پنجگانه نمازهای یومیه است که کلاً تسبیح الهی است در دو بعد: ۱ - تنزیه از کل نقصانها و ۲ - تنزیه از ذوات، صفات و افعال کل آفریدگان، که خود در دومین بُعد از صفات سلبيه حضرت اقدس الهی است، "وله الحمد" نیز بر مبنای تسبیح، و تسبیح نیز بر مبنای حمد است که در جمع تسبیح به حمد است، زیرا تسبیح تنها سر از نفی کل در می آورد چنانکه حمد تنها، تنها نیز سر از تشبیه ذات، صفات و افعال الهی برون می آورد، روی این اصل میانگین این دو تسبیح به حمد است که با اثبات ذات، صفات و افعال حضرتش همین ها را در بعد خلقی از او سلب کنیم.

و این تسبیح به وسیله حمدش "حین تمسون" در عصر و "حین تصبحون" صبحگاهان و «عشیاً» شب هنگام و "حین تُظْهِرُونَ" ظهر است، و شبش شامل هر دوی مغرب و عشاء می باشد، و ویژگی این اوقات پنجگانه برای تسبیح اشاره ای است بس لطیف به اوقات ویژه نمازهای پنجگانه.

و در هر صورت نقش "لا اله الا الله" در کل آسمانها و آسمانیان و زمین و زمینیان ثابت است، که «سبحان» مبین «لا اله» و «له الحمد» بیانگر «الا الله» است. در هر صورت از این دو آیه چنانکه اوقات پنجگانه نماز مستفاد می گردد، انجام این نمازها را گویی در این پنج هنگام واجب کرده، و بر حسب آیات و روایاتی چند تغییر برخی

از این زمانها نیز جایز است به شرط آنکه کلاً از وقت مقررشان خارج نشود بدین معنی که نماز ظهر با عصر چه اول وقت خوانده شود و چه آخر وقت جایز است. و در روایاتی وارد است که این تغییر وقت (ذَنْبٌ يُغْفَرُ) گناهی است بخشوده، آری اگر نمازهایی به جماعت خوانده می شود که ظهر و عصرش و مغرب و عشاءش یکجاست چون وجوب نماز جماعت بیشتر از وجوب مراعات این وقتیهای معین است اینجا جمع بین دو نماز نه تنها مرجوح بلکه واجب نیز هست.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْتِلَافَ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَالِدِنُكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَانُونٌ ﴿٢٦﴾ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُوهُمْ كَخِيفَتِكُمْ
 أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٢٩﴾
 فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
 لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

زنده را از مرده بیرون می آورد، و مرده را از زنده بیرون می آورد، و زمین را پس از مرگش زنده می سازد. و بدین گونه (از گورهایتان) بیرون آورده می شوید. ﴿٢٩﴾ و از نشانه های اوست که شما را از خاک آفرید؛ سپس به ناگاه شما بشری هستی که (به هر سویی) پراکنده می شوید ﴿٢٠﴾ و از نشانه های اوست که از جنس خودتان همسرانی برایتان آفرید، تا بدانها آرام گیرید، و میانتان دوستی و رحمتی نهاد. به راستی در این (رحمت ها) برای مردمی که می اندیشند بی گمان نشانه هایی است. ﴿٢١﴾ و از نشانه های (قدرت و رحمت) او آفرینش آسمان ها و زمین و اختلاف زبان ها و رنگ های شماس است. بی گمان در این (امر نیز) برای جهانیان همواره نشانه هایی است. ﴿٢٢﴾ و از نشانه های او خواب شما در شب و روز و جستجوی شما از افزون بخشی اوست. در این (رحمت ها) برای مردمی که (با گوش دل سخنان حق را) می شنوند، نشانه هایی است. ﴿٢٣﴾ و از نشانه های اوست (که) برق را برای شما بیم آور و امیدبخش می نماید، و از آسمان به تدریج آبی فرو می فرستد. پس با آن زمین را پس از مرگش زنده می گرداند. به راستی در این (نعمت ها) برای مردمی که عاقلانه دریافت می کنند، به درستی نشانه هایی است. ﴿٢٤﴾ و از نشانه های اوست که آسمان و زمین به فرمانش بر پایند. پس چون شما را از زمین یکباره فراخواند، به ناگاه از (درون) زمین برون می شوید. ﴿٢٥﴾ و هر که در آسمان ها و زمین است تنها برای اوست؛ همه برای او خاشع (و فرمانبردار) اند. ﴿٢٦﴾ و اوست کسی که آفرینش را آغاز می کند، و سپس آن را تجدید می نماید؛ و این تجدید بر او آسان تر (از آغاز) است، و در آسمان ها و زمین والاترین نماینده برای اوست، و (هم) اوست عزیز حکیم. ﴿٢٧﴾

(خدا) برایتان از خودتان مثلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده‌ایم هیچ شریکانی از بردگانتان دارید؟ پس (آیا) در آن با هم برابرید، حال آنکه همان‌گونه که شما از یکدیگر بیم دارید، از آنها (هم) هراسانید؟ این‌گونه آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، جدا سازی می‌کنیم. ﴿۲۸﴾ بلکه کسانی که ستم کردند، بدون هیچ‌گونه دانایی، هوس‌های خود را پیروی نمودند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می‌کند؟ و برای آنان هیچ یاورانی نخواهد بود. ﴿۲۹﴾ پس چهره‌ی (انسانی) خود را به - حالِ رویگردانی از هر باطلی - برای دین استوار بدار: فطرت و سرشت خدا ساخته (ای) را که مردم را بر پایه‌ی آن (استوار) ساخت. هرگز تبدیلی برای (این) آفریده‌ی (ویژه‌ی) خدا نیست. این (همان) دین پر ارزش استوار پای برجاست ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - این آیه تنها آیه‌ای است که فطرت انسانی را صریحاً مورد بحث قرار داده، و «وجه» اینجا چهره نخستین و زیربنای روح انسانی است و «فطرت الله ...» بیانگر همین وجه است که باید در حالت حنافت و دوری از هر گونه باطل توجهی کامل به دین کند، که با پیوندی راستا میان درون فطری و برون دینی کمال مطلوب حاصل می‌گردد.

مراحل روحی انسان نخست زیر بنای فطری و در آخر کار فوآد و قلب نورانی او است، و در این میان، عقل، تفکر، لب و صدر می‌باشد
جایگاه نخستین فطرت همان مُخ در حالت زیربنائی عقل است که اگر هم عقلی نباشد و یا کاستی یا نابودی برایش روی دهد فطرت همچنان باقی است. گرچه بدون عقل تنها فطرت تکلیف آور نیست، و جایگاه قلب روح همان قلب و فوآد جسم و جایگاه صدر روح سینه جسم است.
در جمع به مقتضای «فطر الناس علیها» کل سازمان وحی انسانیت بر مبنای فطرت استوار است که تا روح انسانی زنده است فطرتش هم زنده است.
روی این اصل توجه به دین حنیف و روی گردانی از باطل با وجه وجیه انسانیت که فطرت است، توسط عقل کاردان که او هم باید در این توجه دادن به دین حنیف باشد، نتیجه‌اش دست‌یابی به دین حقیقی است.

«حنیفاً» در اینجا حالی است دارای سه زاویه؛ ۱- فاعل «اقم» که عقل است ۲- «وجه» که فطرت است ۳- دین که شرع پایانی الهی است، که در این مثلث فطرت، عقل و شریعت حالت اعراض از باطل در این توجه وجیه به دین ربانی اصالت دارد، که با نقش «لا آله» که حنافت است و «الا الله» که اقامه، وجه است، این امر ربانی اصیل‌ترین و شایسته‌ترین امر است برای انسانیت که او را به قله کمالات انسانی می‌رساند.

راحله بنیادین سالکان در این سلوک شایسته بایسته‌الی الله فطرت است، با اضافه «اقم» و «حنیفاً» و مقصد در این سیر دریافت حقیقت دین است که هر چند شرایط این سلوک برانزنده‌تر باشد نتیجه‌اش شایسته‌تر است.

دین ربانی جوهری است بس گران‌بها که تنها دریافت شایسته‌اش همین زاد و راحله می‌باشد که بزرگترین جوهر والای انسانیت است: «فطرت الله» خود ویژگی فطرت نسبت به «الله» را ثابت می‌کند که در میان حالات و کمالات همین فطرت ممتاز است.

چنانکه از کل روح انسان به «روحي» و «روح» تعبیر شده که روی این اصل فطرت چکیده‌ای زیربنا از روح انسانی است.

سپس «لا تبدیل لخلق الله» امتیازاتی دیگر برای فطرت ثابت می‌کند؛ نخست این که گوئی فطرت انسانی تنها آفریده خداست و بس، سپس «لا تبدیل» آن را تبدیل پذیر ندانسته، که روح انسانی با سایر مقاماتش قابل تبدیل است، مانند تبدیل عقل به جنون ولی فطرت تبدیل به ضد فطرت نمی‌شود، و در آیه (۴: ۱۱۹) «فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» که همان فطرت انسانی مردا است آن را تنها قابل تغییر دانسته و نه تبدیل، عقل تبدیل به جنون می‌شود ولی فطرت تبدیلی ندارد و تنها تغییراتی با وسائل شیطانی غبارهایی بر چهره فطرت افکنده می‌شود، و معنی «حنیفاً» در «فطرت» زدودن این غبارهاست که آن را تغییر می‌دهد.

اینجا در آخر کار که به شایستگی وجه فطرت حنیف با عقل حنیف به دین حنیف اقامه گردد، این دین خود دینی است قیّم در ابعاد قیمت و پایداری و قیّمومت و پاسداری «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» بیشتر مردمان نسبت به این

جریان نادانی می‌کنند. در نتیجه حالت ایجابی "مُنبِیِّینَ إِلَیْهِ": رجوع الی الله، و پیامدش «و اتقوه» که پاسداری در برابر خداست، که که این خود ایجاب «الا الله» است، چنانکه «اقم» با شرایطش بوده، سپس «لا آله» که "و لا تكونوا من المشرکین" است.

حالت اصلی فطرت به گونه‌ای ناخودآگاه خواه ناخواه ثابت است، که اگر هم با کاوش و کوشش قدم در سلوک الی الله نهند، در هنگامه‌هایی که دست بی‌خدایان از همه جا کوتاه شود، به ناچار از درون انسانیت‌شان که همان فطرت است دست نیاز به سوی خدا دراز دارند، چنانکه در آیه (۳۳) و آیاتی مشابه این حقیقت نمودار است.

برای فطرت در سلوک الی الله پایگاهی است که در هر صورت قیّم و پسای بر جاست. و این خود حبّ کمال مطلق که با کوشش و کاوشی آن را در خود و دنیای خود نمی‌یابد، با این وصف این حُب از بین نمی‌رود، بلکه با سیرهای گوناگون و طاقت فرسا با دست نیافتن به این کامل مطلق سرعت و سیرش افزون می‌گردد، و این کامل مطلق همان خداست.

این کمال مطلق اقتدار مطلق، علم مطلق، رحمت و انعام مطلق، حضور مطلق و احترام مطلق را می‌طلبد، که خرقة قیود را برافکنند و به سوی همان مطلق روانه شدن شیوه سالکان الی الله است.

مُنْبِیِّیْنَ إِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِیْمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ ﴿۳۱﴾ مِنْ
 الَّذِينَ فَرَّقُوا دِیْنَهُمْ وَ كَانُوا شِیْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۳۲﴾ وَ إِذَا
 مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنْبِیِّیْنَ إِلَیْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا
 فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ یُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾ لَیْكَفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ
 تَعْلَمُونَ ﴿۳۴﴾ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَیْهِمْ سُلْطٰنًا فَهُوَ یَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ
 یُشْرِكُونَ ﴿۳۵﴾ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِیْبُهُمْ سَیِّئَةٌ بِمَا

قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿۳۶﴾

(به پا داشتن چهره‌ی فطرت) در حالی (است) که مکرر سویس باز گردنده‌اید، و از او پروا کنید، و نماز را بر پا بدارید، و از مشرکان مباشید؛ ﴿۳۱﴾ از کسانی که دین خود را گسیخته کردند و پیروانی گوناگون (از نا کسان) بوده‌اند. هر حزبی [گروه هماهنگی] بدانچه نزدشان هست دل خوشند. ﴿۳۲﴾ و هنگامی که مردمان را زیانی در رسد، پروردگارشان را - در حالی که به درگاه او برگشت می‌کنند - می‌خوانند. سپس آن‌گاه که از خود رحمتی به آنان چشاند، به ناگاه دسته‌ای از ایشان به (آن با) پروردگارشان شریک می‌گیرند، ﴿۳۳﴾ تا به آنچه به آنها عطا کرده‌ایم کافر شوند. (بگو): «پس (از نعمت‌های خدا) برخوردار شوید؛ پس در آینده‌ای دور خواهید دانست.» ﴿۳۴﴾ یا بر آنان (برهان) سلطه‌گری فرود آوریم که به آنچه به آن (با خدا) شرک می‌ورزیده‌اند سخن می‌گوید. ﴿۳۵﴾ و هنگامی که مردم را رحمتی بچشانیم، بدان شاد (کام) می‌گردند؛ و چون به (سزای) آنچه با دستاوردشان پیش فرستاده‌اند، صدمه‌ای بدیشان در رسد، به ناگاه نومید می‌شوند. ﴿۳۶﴾

آیه ۳۶ - این "فرحوا بها" که در زمینه رسیدن رحمت ربانی اینجا مورد نکوهش قرار گرفته خوشحالی بی‌بند و بار است که گوئی شایسته و بایسته این رحمت بوده، وگرنه خوشحالی به نعمت ربانی در بعد ایمان خود ایمانی مضاعف است، و از جمله شواهد این مطلب آیه (۸۹: ۱۵ و ۱۶) است. و نیز ذیل همین آیه، که اگر در اثر کرده‌های خودشان جریان ناگوار برایشان پیش آید کلاً آنان را از رحمت خدا مأیوس می‌گرداند، حال آن‌که این ناگواری در اثر عمل خودشان می‌باشد.

أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۳۷﴾ فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ
خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۳۸﴾

آیا و ندیدند که همواره خدا روزی را برای هر کس بخواهد فراخ می‌گرداند و (یا) تنگ می‌کند؟ بی‌گمان در این (جریان) برای گروهی که ایمان می‌آورند - به راستی - نشانه‌هایی است. ﴿۳۷﴾ پس حق خویشاوند نزدیکتر را و (حق) تنگدست و در راه مانده را بده. این (انفاق) برای کسانی که خواهان خشنودی خدایند خوب است، و ایشان (هم) اینان رستگار کنندگانند. ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - اینجا مأموریت نخستین در "فَاتِ ذَالْقُرْبَىٰ حَقَّهُ" راجع به پیامبر بزرگوار است، و «ذالقربی» که مفرد است شامل نزدیکترین افراد رسالتی به حضرتش می‌باشد که در بُعد مادی اش بر حَسَبِ روایاتی چند مقصود از «حق» در اینجا فدک است که در اختیار حضرت صدیقۀ کبری علیه السلام نهاده شد، و از نظر معنوی خلافت است که در غدیر خم با اعلامی عمومی آن را در اختیار امیر المؤمنین علیه السلام قرار داد گرچه اینجا دو حق است، اما در ارتباطی تنگاتنگ یک حق محسوب می‌گردد که قدرت مالی در کنار قدرت خلافت حق خلافت را تقویت می‌کند.

وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لِّرَبُّوٓا۟ فِي۟ اَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرُبُّوٓا۟ عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا
 آتَيْتُمْ مِّن زَكٰوةٍ تُرِيدُوْنَ وَجَهَ اللّٰهِ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ﴿۳۹﴾ اللّٰهُ
 الَّذِیۡ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِیۡنُكُمْ ثُمَّ يُحِیۡیۡكُمْ هَلۡ مِّنۡ شُرَكَآءِ لَّكُمْ مِّنۡ
 یَّفْعَلُوۡنَ مِثۡلَ مَاۤ اَفْعَلۡتُمْ مِّنۡ شَیۡءٍ سُبْحٰنَهُۥ وَتَعَالٰی عَمَّا یُشْرِكُوۡنَ ﴿۴۰﴾

و آنچه از ربا دادید تا در اموال مردمان (سود و) افزایشی کند، نزد خدا فزونی ندارد، و (اما) آنچه را از زکات - در حالی که خشنودی خدا را خواستارید - دادید، پس ایشان (هم) اینان فزونی دهنده‌اند. ﴿۳۹﴾ خداست که شما را آفرید، سپس به شما روزی داد، سپس شما را می‌میراند، سپس شما را زنده می‌گرداند؛ آیا در میان شریکانتان هرگز کسی هست که هیچ کاری از این (قبیل) کند؟ او منزّه و برتر است از آنچه (با وی) شریک می‌گردانند. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰ - اینجا پس از «میتکم»، «ثم یحییکم» آمده که مقصود زندگی رستاخیز است، و آیا حالت صعقه و بیهوشی در برزخ برای برزخیان مرگ نیست که در این صورت پس از مرگ نخستین مرگی هم از برزخ، سپس زندگی مجدد در آخرت باشد؟ پاسخ این است که این بیهوشی گرچه در حکم مرگ است اما خود مرگ نیست، زیرا مرگ تنها انفصال روح از بدن است، ولی بی هوشی روح در بدن مرگی درونی است. و در آیه مورد بحث مقصود از «میتکم» مرگی برونی است که اگر مرگ درونی و بی هوشی هم مراد بود میراندن نیز تکرار می شد.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۴۱﴾

با دستاوردهای مردم، فساد در خشکی و دریا نمودار شد، تا (خدا) بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشانند، شاید آنان باز گردند. ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - اینجا آشکار شدن فساد را در جهان تکلیف به سبب اعمال ناشایسته مردمان دانسته، و آیا جنیان در این اعمال شرکتی ندارند؟ پاسخ این است که فساد انسان بیش از جنیان است، و از جمله شواهدش آیه (۷۲:۳۳) است که خیانت در امانت را مربوط به انسان دانسته، حال آنکه خائنانی از جنیان و کلاً خیانت های شیطان ها در کار است.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا أَكْثَرَهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿۴۲﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ الَّذِي أَنْزَلْنَا فِي يَوْمِ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّعُونَ ﴿۴۳﴾ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسِهِمْ يُهْدُونَ ﴿۴۴﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿۴۵﴾ وَمِنْ ءَايَاتِهِ أَنْ

يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِّن رَّحْمَتِي وَلِتَجْرِيَ أَلْفُكُ بِأَمْرِي
وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ
رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَمَنَّا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ
حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُحْمَلُ سَحَابًا
فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ
خَلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِي إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾
وَإِن كَانُوا مِن قَبْلِ أَن يُزَلَّ عَلَيْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُتْلِسِينَ ﴿٤٩﴾ فَاَنْظُرْ إِلَى
ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحِي الْمَوْتَى
وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ وَلَسْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَّطَلُّوا
مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾ فَإِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاءَ
إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمَى عَن ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمَعُ
إِلَّا مَن يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِّن ضَعْفٍ ثُمَّ
جَعَلَ مِن بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا
يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا
لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ
وَلَكِن كُنْتُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

بگو: «در تاریخ و جغرافیای زمین) بگردید. پس بنگرید فرجام کسانی که پیش از
این بودند چگونه بوده است. (آنان) بیشترشان مشرک بوده‌اند.» ﴿۲۳﴾ پس برای دین

پرازش به پا خاسته‌ی پایدار، چهرهٔ (فطری و عقلانی) ات را به پادار؛ پیش از آنکه روزی فرا رسد که از جانب خدا هرگز برگشتی ندارد. در آن روز (مردمان از پیوندهای سختشان - و از یکدیگر) به سختی از هم گسسته می‌گردند. ﴿۴۳﴾ هر کس کفر ورزد، کفرش به زیان خود اوست، و کسانی که کار شایسته‌ای کنند، به سود خودشان (گهواره‌وار) آماده می‌سازند. ﴿۴۴﴾ تا (خدا) کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمانشان) کرده‌اند، از فضل خویش پاداش دهد. او بی‌گمان کافران را دوست نمی‌دارد. ﴿۴۵﴾ و از نشانه‌های اوست که بادها را - در حالی که بشارت آورند - می‌فرستد، و تا بخشی از رحمتش را به شما بچشاند، و تا کشتی به فرمانش روان گردد، و تا از فضل او (روزی) بجوید و شاید شما سپاسگزاری کنید. ﴿۴۶﴾ و به راستی، پیش از تو فرستادگانی را سوی قومشان به درستی گسیل داشتیم، پس دلایل آشکار برایشان آوردند. پس از کسانی که مرتکب جرم شدند انتقام گرفتیم. و یاری کردن مؤمنان بر عهده‌ی ما حقی (ثابت) بوده است. ﴿۴۷﴾ خداست که بادها را می‌فرستد، پس ابری بر می‌انگیزد، پس آن را در آسمان - هر گونه بخواهد - می‌گستراند و انبوهش می‌گرداند. پس می‌بینی دانه‌های باران از لابه‌لای آن بیرون می‌آید. پس هنگامی که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به رساند، ناگهان آنان (از آن رحمت) نوید می‌طلبند؛ ﴿۴۸﴾ گر چه پیش از آنکه بر (سر و سامان) شان فرو ریزد، پیش از آن نا امید و مأیوس بوده‌اند. ﴿۴۹﴾ پس به پیامدهای رحمت خدا بنگر (که) چگونه زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند. این (خدای توانا) بی‌گمان مردگان را به راستی زنده می‌گرداند، و او بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۵۰﴾ و اگر بی‌چون بادی (آفت‌زا) را بفرستیم، پس آن را بسی زرد ببینند (مأیوس شده)، پس از آن بی‌گمان کفران و کفر می‌ورزند. ﴿۵۱﴾ پس در حقیقت، تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش (این دل) مردگان رسانی، و نه (می‌توانی) صدایت را به گوش (این) کران (در دلشان) رسانی، هنگامی که پشت‌کنان روی بر می‌گردانند. ﴿۵۲﴾ و تو کوران را از گمراهیشان راهنما نیستی. تو سخنت را نمی‌رسانی مگر به کسانی که به آیاتمان ایمان می‌آورند، پس (در برابر حق) تسلیمند. ﴿۵۳﴾ خدا کسی است که شما را از (حال) ناتوانایی (تان) آفرید، سپس پس از ناتوانی توانی (به شما) بخشید. سپس بعد از توانایی

ناتوانی و پیری‌ای داد. (او) هر چه بخواهد می‌آفریند و هم اوست بسی دانای بسیار توانا. ﴿۵۴﴾ و روزی که ساعت [قیامت] برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند (که) جز ساعتی (بیش) درنگ نکرده‌اند. (در دنیا هم) این گونه به دروغ کشانیده می‌شده‌اند. ﴿۵۵﴾ و کسانی که دانش و ایمان داده شده‌اند، گفتند: «به‌راستی شما (به) موجب آنچه) در کتاب (علم و حکمت و قدرت) خدا(ست) تا روز رستاخیز همچنان مانده‌اید. پس این روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانسته‌اید.» ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - اینجا در برابر سخن مجرمان که تنها ساعتی در برزخ درنگ کردیم، و چنانکه ناآگاهانی دیگر هم زمان‌هایی مانند یک روز و یا ده روز گفته‌اند، پاسخشان بر مبنای علم ایمان این است که در کتاب علم ربانی تا روز رستاخیز درنگ کرده‌ایم، البته این درنگ در برابر روز قیامت ناچیز است، ولی مدتش تنها مربوط به علم ربانی است و دیگران را از آن آگاهی نیست.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۵۷﴾ وَ لَقَدْ
ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَسِنِ جُنَّتْهُمْ بَيِّنَاتٌ
لِيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿۵۸﴾ كَذَلِكَ يَطِغُ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۹﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ
اللَّهُ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿۶۰﴾

پس در چنان روزی (دیگر) پوزش آنان که ستم کرده‌اند سودی نمی‌بخشد، و (حتی) سرزنش (هم) نمی‌شوند (که کارشان این‌گونه زار و بی‌مقدار است). ﴿۵۷﴾ و بی‌گمان در این قرآن برای مردمان به‌راستی از هر گونه مثلی (بحق) آوردیم، و اگر برایشان نشانه‌ای بیاوری، آنان که کفر ورزیده‌اند بی‌چون و بی‌گمان خواهند گفت: «شما جز باطل‌کننده (ی حق) نیستید.» ﴿۵۸﴾ بدین سان، خدا بر دل‌های کسانی که نادانی می‌کنند مَهر می‌نهد. ﴿۵۹﴾ پس صبر کن (که) به‌راستی وعده‌ی خدا حق است، و (زنهار) هرگز کسانی که یقین نمی‌آورند، تو را خفیف و سبک برنگیرند. ﴿۶۰﴾

سورة لقمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْم ﴿١﴾ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾
الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾
أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾ وَمِنَ النَّاسِ
مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا
أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

الم. ﴿١﴾ آنها آیات کتاب لبریز از حکمت است. ﴿٢﴾ حال آنکه برای نیکوکاران
رهنمودی (بزرگ) و رحمتی (سترگ) است. ﴿٣﴾ کسانی که نماز بر پا می‌دارند و
زکات می‌دهند و اینان، (هم) ایشان به آخرت یقین می‌آورند. ﴿٤﴾ اینانند که از جانب
پروردگارشان بر هدایتی (ویژه) استوارند، و (هم) ایشانند که رستگارکنندگانند. ﴿٥﴾

و برخی از مردمان کسانی‌اند که گفتار(و رفتار) منحرف‌کننده را خریداری می‌کنند، تا (مردم را) بدون (هیچ) دانایی از راه راهوار خدا گمراه کنند، و آن را به ریشخند گیرند؛ ایشان، برایشان عذابی خوارکننده (در پیش) است. ﴿۶﴾

دلیلی از کتاب و سنت بر رسالت لقمان نیست، جز آن که آیاتی از این سوره بشاراتی به نبوت - و نه رسالت - و حیانی‌اش دارند، و از جمله آیه حکمت لقمانی است چنان که خواهد آمد.

۲- «تلك» اشاره به کل آیات قرآنی و یا حداقل آیات همین سوره است. ۳- «الكتاب الحكيم» دارای دو مرحله است: نخست «و انه في ام الكتاب لدينا لعلی حکيم» که با داشتن حکمت‌های ربانی برای احدی معلوم نبود، یعنی فشرده‌گی‌اش چنان است که حتی رسول و وحی از آن آگاه نبود، چون هنوز بر حضرتش نازل نگشته بود. مرحله دوم حکیم شب قدر است که برای حضرتش در وجه اجمالی‌اش معلوم و از برای دیگران نامعلوم است، و این قرآن مفصل آیات این دو حکیم است با درجات آنها، جز آن که حکیم بودن قرآن مفصل تنها در بعد اخیر است که دلالتش و حفاظتش به گونه‌ای محکم می‌باشد، اما در دو مرحله قبل اضافه بر حفاظت حکیمانه‌اش دارای مقام اجمال بوده است.

آیه ۶- این جا «هو الحديث» با قیودی چند مطرح است که در جمع بیان‌گر بدترین درکات لهو می‌باشد: نخست خریداری لهو الحدیث که با پول، کار و یا چیزی دیگر حدیث و گفتار لهو خریداری شود. دوم این که بدین وسیله اضافه بر خود، دیگران را نیز گمراه کند، سوم این کارها از روی نادانی باشد، چهارم بدین وسیله راه خدا را مسخره کند، و هر یک از این چهار مورد به تنهایی نیز گناه است.

ولهو کلاً کاری است که انسان را به خود مشغول و از خدا غافل سازد. بدترین لهو اعراض از خداست، سپس دوری از انجام تکالیف ربانی، و در پایانش که کمترین لهو می‌باشد این است که مکلف را در انجام واجبات و ترک محرمات سست سازد. این هر سه لهو با اختلاف درکاتش حرام است.

حدیث به معنای حادث و پدیده نوین است. که لهو الحدیث پدیده‌هایی نوین از هر یک از این سه زاویه لهو را در بر دارد، و افزون بر حرمت اصلی خود لهو این است

که آن را خریداری کند، نه تنها با اتلاف وقت، که این هم خود نوعی خریداری است، بلکه با دادن مال و چیز ارزشمند دیگری این بی‌ارزش را خریداری نماید، و نه تنها این که خود بدین وسیله گمراه گردد، بلکه دیگران را نیز گمراه سازد، و در عین حال راه خدا را - بی‌راهه دانسته - به تمسخر گیرد، و این جا تمامی نکبت‌های لهُو الحدیث جمع است.

لهُو الحدیث تنها غنا و صوت زیبا نیست، بلکه اگر صوت زیبا موجب انحراف انسان نباشد و یا بالاتر اینکه موجب تذکر هم باشد - مانند این که قرآن یا هر پند و اندرزی را با لحن زیبا و دلربا بخوانند - نه تنها حرام نیست، بلکه رُحجان نیز دارد. در این جا حرمت تنها در انحصار لهُو است، چه غنای لهُوی و چه کارهایی دیگر مانند رقص، موسیقی یا سخنانی غافل‌کننده یا گمراه‌کننده، قصه‌های بی‌بند و بار و ...، بنابراین لهُو الحدیث هر سخن، آواز، کار یا نوشتاری را که موجب انحراف از اصل شریعت یا انحراف از عمل به شریعت باشد - با درکات گوناگونش - حرام است.

آلات و وسایل لهُوی که در اختصاص لهُو است مانند: شطرنج، ورق و مانند اینها که کلاً حرام است، و یا آن که احیاناً لهُو آور است چنانکه اموال و اولاد انسان گاه او را از واجباتی روی‌گردان می‌سازند، چنان که در آیاتی مانند (٩:٦٣) از آن نهی شده و از کسانی که اینها برایشان لهُو آور نیست در مانند آیه (٣٧:٢٤) تجلیل و تمجید شده است.

از جمله سائلی که ممحض در لهُو است شطرنج می‌باشد که در باب قمار از نظر احادیثی بسیار، سرآمد کل قمارها خوانده شده، و اصولاً شطرنج بزرگ‌ترین میسر است، لفظ قمار در قرآن نیامده و فقط در چند جا لفظ میسر پس از خمر به میان آمده، و میسر هم بدین معنی است که کار، گفتار و یا ... وسیله آسان کردن فعل حرام یا ترک واجب گردد، و این آسانی هم دارای مراحل است، و چنانکه افزون بر این جریان برد و باختی هم در کار باشد حرامی مضاعف است، وگرنه صرف لهُو و میسر بودن در حرمتش کافی است، چنان که در آیه مائده هم می‌فرماید: شیطان همواره می‌خواهد که در خمر و میسر در شما ایجاد کینه و دشمنی کند، و شما را از یاد خدا

و نماز باز دارد، و می‌بینیم که این جا سخنی از برد و باخت مالی در میسر وجود ندارد، گرچه احیاناً شامل برد و باخت مالی هم هست ولی این برد و باخت حیوانی در خمر هرگز موجود نیست، بنابراین اصل دایمی حرمت برد و باخت مالی نیست، بلکه دگرگونی ناهنجار حالی انسان است که اضافه بر اتلاف وقت - که گران‌بهاترین عطیه‌ها ربانی است - دادن این وقت گران‌بها به جای مصرف در خیرات - موجب دوئیت‌ها گردد، و این که گفته می‌شود شطرنج بر نیروی فکری انسان می‌افزاید پس نه تنها حرام نیست بلکه رجحان نیز دارد؛ هرگز درست نیست، زیرا اولاً تقویت نیروی فکری با وسایلی دیگر - که هرگز محظوری ندارد - امکان‌پذیر است، ثانیاً صرف این که این کار فایده‌ای دارد موجب حلیت شطرنج نیست، زیرا در مقابل زیانش نوعاً بیشتر است، چنان‌که در آیه بقره نسبت به خمر و میسر می‌فرماید: در این دو پیامدهایی بسیار بد است، و سودهایی هم در بر دارد، ولی پیامدهای نازیبایش بسی بیشتر است.

در هر صورت آنچه گفتیم از نظر حکمت حرمت شطرنج است که - بر خلاف آنچه گمان شده - ویژه برد و باخت نیست، و حتی با صرف نظر از این حکمت‌ها نصوص متواتر سنت اسلامی آن را مطلقاً در سر لوحه محرمات لهوی دانسته، همانند گوشت خوک که در عین تقویت نیروی جسمانی کلاً حرام است، گرچه نمودی از حکمت و حرمتش که وجود کرم ترشین است بر طرف گردد، ولی با این وصف حرمتش بر طرف نمی‌گردد.

"اضلال عن سبیل الله" - که محور حکیمانه کلی از برای حرمت لهو است - اعم از خودی و غیر خودی است، که یا خود را به وسیله لهو الحدیث گمراه سازد یا دیگران را نیز گمراه کند.

"سبیل الله" به معنای راه راهواری است که هم شوسه است و هم تا اندازه‌ای سرازیر که انسان را در پیمودن آن یاری می‌کند، و راه خدا در وجه عمومی برای مؤمنان چنان است و خصوصی‌تر از سبیل الله صراط الله می‌باشد که ویژه معصومان و تالی تلو آنان است، اضلال عن سبیل الله دارای ابعادی چند است که در آغاز سخن به آنها اشاره شد، و در هر صورت هر فکر، عقیده، اخلاق، گفتار، کردار و

حتی اموال و اولاد اگر گمراه کننده باشد در کل حرام است.

ما یک سبیل الله داریم که اصل شریعت است، چه در بعد بایسته‌ها و یا شایسته‌هایش که واجب و مستحب است.

در مقابلش ضد سبیل الله است که انسان را از سبیل الله دور می‌کند، یا دوری اصلی که انحراف از عقاید اصلی است، و یا دوری فرعی که دور باشی نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات است، و یا بالاخره انسان را در انجام واجبات و ترک محرمات سست می‌کند، که این سه با درکات گوناگونشان همگی اضلال عن سبیل الله‌اند، بنابراین غنا، موسیقی، رقص و مانند اینها اگر موجب اضلال عن سبیل الله گردند در هر سه بعد حرامند، جز آن که لهو که وسیله اضلال از سبیل الله است گاه به طور رسمی معمولی است و گاه غیر معمولی.

قسم رسمی آن کلاً حرام است، گرچه عامل آن مدعی این باشد که برای من لهو و گمراه کننده نیست، چون این گونه ادعاها هم بر خلاف ظاهر و مقتضای عادی جریان است، و هم برهم زننده قاعده کلی لهو، مثلاً اگر کسی مدعی گردد که من در عین جوانی اگر رقص دخترى جوان و دلربا را نظاره گر باشم هرگز برایم شهوت انگیز نمی‌باشد هرگز قابل پذیرش نیست، و مانند بسیج عمومی که در سلب و ایجابش بسیج است، نسبت به لهوهای جا افتاده عمومی هم چنان است، ولیکن درباره سایر اموری که معمولاً لهوآمیز نیست نمی‌توان چنین حکمی کرد، خصوصاً در صورتی که طرف دعوی عدم تأثیر در خود را داشته باشد مانند اولاد و... که گرچه در آیاتی از لهو بودن اموال و اولاد نهی شده، اما چون این جا لهو مطرح است و لهو در اموال و اولاد هم معمولی نیست، جای نهی هم نیست، مگر آن که محرز گردد که کسی به وسیله مال یا اولادش از راه خدا دور می‌شود، بلکه اگر کسی هم مشغول به کار واجب گردد که این اشتغال او را از کار واجب‌تر باز دارد این واجب هم لهو است، مثلاً مشغول نماز واجب است و در برابرش کسی را به قتل می‌رسانند و او با این که می‌تواند جلوی این قتل را بگیرد باز به نمازش ادامه می‌دهد.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَانَتْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِيٓ أذُنَيْهِ وَقْرًا

فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۷﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ
 جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿۸﴾ خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۹﴾
 خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضَ فِي أَلْفِ رَوْسٍ أَنْ تَمِيدَ
 بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ
 زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۱۰﴾

و هنگامی که آیات ما بر او خوانده شود، با نخوت روی برمی گرداند، چونان که آنها را نشنیده، (یا) گویی در (هر) دو گوشش سنگینی ای است؛ پس او را به عذابی پردرد نوید ده. ﴿۷﴾ بی گمان، کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کردند، برایشان باغ‌های با درختان سردرهم پر نعمت است. ﴿۸﴾ حال آنکه در آنها جاودانند. وعده‌ی حقانی خدای را (منظور بدار) و او عزیز و حکیم است. ﴿۹﴾ آسمان را بی هیچ ستونی که آن را ببینید آفرید، و در زمین کوه‌هایی استوار همچون میخ‌ها بیفکند، تا مبادا زمین شما را بجنباند (و پرتاب کند) و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند. و از آسمان آبی فرو فرستادیم، پس از هر جفت گرامی (با کرامت) در آن رویانیدیم. ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - "بغیر عمد ترونها" از جمله نیروی جاذبه عمومی را نیز شامل است؛ چون استوانه‌ای غیر مرئی است، و اگر این جا مقصود نفی کل استوانه‌ها بود «ترونها» هم معنا نداشت، آیات متعددی هم بر این حقیقت گواه است که کل ستارگان آسمان و همه فضاها را نیروهایی غیر مریی در جاده‌های فضایی غیر مریی به حرکت می‌آورد، و حتی اگر هم ستارگانی یا مواد دیگر فضایی در مکان‌هایی آسمانی ساکن باشند نیز بر مبنای نیروی جاذبه است.

سپس "آن تمید بکم" که کوه‌های بلند و بسیار سنگین وزن را برای زمین همچون سکانهایی برای کشتی فضاپیمای زمینی خوانده گواه است بر حرکاتی زمینی، و اگر زمین همواره ساکن می‌بود دیگر هرگز نیازی به این سکانه نبود، آیات بسیاری هم به طور قاطع دلالت بر حرکات زمین دارند.

سپس در آخر آیه "کل زوج کریم" که رویدنی‌های زمین بر اثر ریزش باران آسمان

معرفی شده تمام جفت‌هایی را که نیاز به آب دارند شامل است، اعم از نباتات، حیوانات، جنیان و انسان که بر حسب آیه (۲۱:۳۰) هر زنده‌ای را از آب مقرر داشته‌ایم «کریم» هم به معنای وسعت رحمت است که به معنای تداوم در هماهنگی تکوینی بین کل این جفت‌های زنده می‌باشد.

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۱۲﴾

این آفریده‌ی خداست. پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند چه آفریده‌اند؟ (هیچ!) بلکه ستمگران در گمراهی‌ای آشکارگرند. ﴿۱۱﴾ به راستی و درستی لقمان را حکمت دادیم که: «برای خدا شکر گزار، و هر کس شکر گزارد، تنها به سود خود شکر می‌گزارد؛ و هر کس کافر شود یا کفران کند، پس خدا همانا بی‌نیازی ستوده است.» ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - درین آیه حکمت ویژه لقمانی را با تأکیداتی ربانی در مثلث «آ»، «فَدَ» و «نا» - که اشاره‌ای به مجموعه رحمت‌های ربانی است - بارزترین حکمت‌های و حیانی معرفی فرموده است، این حکمت، حکمت خودسازی و حیانی است، زیرا این تأکیدها - که دلیلی است بر ویژگی ربانی آن - نمادی است از و حیانی بودنش، و روی همین اصل ما لقمان را صاحب وحی حکمت می‌دانیم که مجموعه وحی شریعت است از نظر ظاهر و باطن، گرچه وحی رسالتش ثابت نیست.

“آن اشکر لله ... گواهی است بر این که حکمت، حکمت رسالتی نیست، بلکه حکمتی و حیانی است که عصمتی فوق عصمت بشری می‌باشد که نور علی نور است، زیرا “آن اشکر لله” شکرگزاری شخصی است، و نه حتی دیگران را به شکرگزاری واداشتن و احکامی ویژه بر این مبنا تبیین کردن، و صایایی هم که در آیات (۱۲) تا (۱۹) درباره فرزندش آمده بیان‌گر همان احکام توراتی آمیخته با

حکمت لقمانی است، و بالاخره در قرآن دلیلی به وحی رسالتی برای لقمان وجود ندارد، که نه کتابی دارد و نه رسالتی، بلکه همچون معصومانی غیر رسول - مانند معصومان محمدی - نقش دهنده رسالت ربانی زمانش در بعد عصمت را دارا بوده. حکمت در کل به معنای پیوند گسسته‌هاست، که گسستن فطرت، عقل، فکر، علم، عقیده، اخلاق، صدر، قلب، و فؤاد را در درون، و گسستن اعمالی فردی و اجتماعی مکلفان را در برون عهده‌دار است، این گسستن‌ها از مصالح انسانی و مصالح وحیانی ربانی، خود نابسامانی است، نخست از نظر انسانی که گسستن مراحل انسانی است از آنچه را خود می‌تواند پیوند دهد، گرچه این جا حکمت و پیوندش مطلق نیست، سپس پیوند گسیختگی انسان از وحی ربانی است که مطلق و بی‌خطاست.

این جا حکمت لقمانی - که در بعد اصل انسانیت و الایش خود زمینه‌ای شایسته است - از برای حکمت ربانی، که پس از پیوند گسسته‌های انسانی اش در حد اعلی، خود زمینه‌ای برای تکمیل مطلق این پیوندهاست با حکمت وحیانی ربانی نمودی بر این حقیقت است که لقمان اضافه بر حکمت انسانی اش با اشاره "لقد آتینا" کل این حکمت‌ها را در درون و برونش از پروردگار دریافته که "أن اشکر لله" تنها برای خدا باش و تنها شکر گزار او باش.

حکمت مطلق - چنان که اشاره شد - شامل تمام حکمت‌های درونی و برونی است، که پیوند فطرت یا همه فطریات و پیوند عقل با تمامی عقلیات و سایر پیوندهای نیروی‌های درونی و برونی با خواسته‌های ویژه ربانی، حکمت مطلقه است، فلسفه و عرفان بشری نیست - که خود احیاناً از حکمت‌های ربانی به دور است - بلکه حکمت ربانی است و لا غیر، که مبنای اصلی اش حکمت‌های قرآنی است و در پرتو آن سنت قطعیه محمدی ﷺ است، حکمت خود خواه، خود بین و خود راه نیست؛ گرچه عقلانی و علمی باشد که مطلق نیست، بلکه حکمت خدا خواه، خدا بین و خدا راه است که حکمت مطلق است، و شریعت که حق طریقت است و طریقت که حق شریعت است تمامی حکمت‌ها را در بر دارد، و این سخن از گروهی عارفان و صوفیان که: شریعت تنها شریعت است که سازمان ظاهری مکلفان

را عهده دار است و ما اهل طریقتیم که عهده‌دار سازمان باطن هستیم، سخنی نابجا و اهانتی به شریعت است.

معنای سخن ایشان این است که خدا در شریعتش تنها نظر به ظاهر دارد، و ما برتر از خدا بوده و نظرمان به باطن است، با آن که "ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم" (۹:۱۷): قرآن خود را عهده‌دار رهبری به برترین و والاترین شایستگی‌های ظاهری و باطنی مکلفان دانسته است.

در سراسر قرآن لفظ حکمت ۲۰ بار و مشتقات آن ۸۸ بار آمده، و هیچ‌گاه تنها به معنای حکمت عقلی و یا عرفانی یا منطق بشری نیست، بلکه - همان‌گونه که اشاره شد - به معنای بر طرف کردن گسیختگی‌ها و پیوند دادن نیروهای درونی و برونی انسان‌ها بر مبنای وحی است. حَکْمَةُ الدَّابَّةِ نیز بر همین مبناست که حیوان بدون افسار رام و راهوار نیست، همچنین انسان و سایر مکلفان که بدون پیوندهای ربانی درون و برونشان از حقایق گسیخته است.

وَ اِذْ قَالَ لُقْمٰنُ لِابْنِهٖ وَ هُوَ یُعِظُهٗ وَ یَنْبِئُهٗ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ اِنَّ الشِّرْكَ
 اَظْلَمُ عَظِیْمٌ ﴿۱۳﴾

و چون لقمان به پسرش - در حالی که وی او را اندرز می‌داد - گفت: «ای پسرکم! به خدا شرک می‌آور، به راستی شرک همواره ستمی بزرگ است.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - ستم یابه خود است و یا به دیگران، و خدا هرگز مورد ستم واقع نمی‌شود، زیرا هرگز مظلوم نمی‌گردد چرا که ظلم به معنای نقص وارد کردن است، و اگر تمام مکلفان جهان و بلکه کل جهانیان خدا را - یا وحدتش را - منکر شوند، و اگر هرگونه ستمی به خودشان و سایرین روا دارند، تنها خود و دیگران را ناقص کرده‌اند، و یا جلوی فعالیت عادلانه و یا فاضلانۀ آنها را گرفته‌اند، اما در هر صورت برای خدا هیچ کمبودی نیست، و هیچ کس نمی‌تواند جلوی فعالیت عادلانه یا فاضلانۀ خدا را بگیرد، که در هر صورت برای خدا هیچ کمبودی نیست، و هیچ کس نمی‌تواند جلوی ارادۀ تکوینی او را و نیز جلوی ارادۀ تشریحی‌اش را در بعد تکوین تشریح

بگیرد.

بنابراین و با توجه به این که شرک ظلمی عظیم خوانده شده، این سؤال مطرح است که مظلوم کیست؟

پاسخ این است که ظالم و مظلوم و نیز عقیده توحیدی، و دیگران که احیاناً توسط او گمراه می شوند. این مثلث ثالوثی از ظلم است و چون ظلم به خود و ظلم به دیگران و ظلم بر عقیده توحید بدترین ظلم است، شرک نیز سرآمد تمامی ظلم هاست. روی این اصل خدا بر حسب آیاتی مانند (۴۸:۴) بر همه گناهان - با شرایطش - پوشش می نهد، و آنها را می بخشاید مگر گناه شرک، که اگر مکلفی با عقیده شرک بمیرد هرگز بخشودنی نیست.

این جا «بُئی» که مورد این پندهاست فرزند کوچک است، گرچه مکلف می باشد، ولی این تکلیف برای فرزند کوچک خود حالت آغازین تکلیف است، و این قضیه دلیل روشنی است بر این که اولیاء کودکان باید از آغاز تکلیف آنان را مورد پند مستمر قرار دهند، بلکه پیش از تکلیف هم در صورت ادراکشان - که در آستانه تکلیفند - بایستی به عنوان آماده باش مورد تربیت ربانی قرار گیرند، چنان که در روایات ما این حقیقت بسیار گوشزد شده که کودک شما هنگامی که لب به سخن گشود سخنش باید "الله اکبر" باشد و همچنان به گونه ای متداوم از نظر لفظی، عقیدتی، اخلاقی و عملی به گونه مکلفان با روشی پسندیده که کودک را تشویق نماید، او را به خدای تعالی دعوت کند.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَى وَهْنٍ وَفِصْلُهُ فِي
عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾

و انسان را درباره ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد، در حال سستی بر سستی، و از شیر باز گرفتنش در دو سال است. (آری، به او سفارش کردیم) که برای من و پدر و مادرش سپاس گزار. بازگشت (همه) تنها سوی من است. ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - این جا انسان درباره والدینش سفارشی اکیده شده، به ویژه در مورد مادرش که او را با دو ناراحتی و سستی حمل می‌کند، حمل درونی به هنگام بارداری و حمل برونی هنگام شیرخوارگی.

در این آیه شیرخوارگی در ظرف دو سال معرفی شده و در آیه دیگر (۱۵:۴۶) مجموع بارداری و شیر خوارگی سی ماه آمده که دو سال و شش ماه است و در جمع چنین می‌فهمیم که حداقل حمل شش ماه است. چنان که حداکثرش نه ماه می‌باشد، بنابراین اصل شیرخوارگی بیست و یک ماه است چنان که در آیه (۲:۲۳۳) دو سال شیرخوارگی کلیت داده نشده، بلکه تنها برای پدرانی که بخواهند شیرخوارگی را تکمیل کنند می‌باشد، که بیست و یک ماه آن بر هر دو والدین واجب و سه ماه دیگرش مربوط به خواست پدران است. بالاخره در این جا سفارش نسبت به مادر از این نظر و سختی بارآوری فرزند بیش از پدر است، و روی این جهت احترامش نیز بیشتر است، و اگر این احترام در این میان برابر بود نسبت فرزندان به والدین نیز برابر بود، پس روی چه اصلی سیادت را در انحصار نسبت پدری دانسته‌اند و نه مادری؟ چنان که اگر نسبت مادری در سیادت منفی بود حسنین و فرزندان شان علیهم السلام نیز که نواده‌های دختری پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله هستند هرگز سید نخواهند بود! و سیادت اصلی رسول گرامی صلی الله علیه و آله هم بر تمامی سیادت‌ها برتر است. این آیه که فرزندان را نسبت به پدران و مادران مورد سفارش اکید - که برتر از واجب معمولی است - قرار داده، بدین جهت است که طرفین حق و احترام یکدیگر را باید منظور دارند، و در آیاتی دیگر این حقیقت به تفصیل بیان گشته است.

وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا
وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ
فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۵﴾

و اگر همی بکوشند، تا درباره‌ی چیزی که تو را بدان دانشی (در شرکت الوهیت) نیست به من شرک ورزی، از آنان فرمان مبر (و) در دنیا به خوبی با آنان مصاحبتی

شایسته نمای، و راه کسی را پیروی کن که سوی من پیایی بازگشته؛ سپس بازگشت
شما تنها سوی من است، پس از (حقیقت) آنچه انجام می‌داده‌اید شما را خبری بزرگ
خواهم داد. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - این جا حق پدر و مادر به گونه‌ای ممتاز نسبت به دیگران نمودار است، که
تنها در کفر و شرک بالله مورد اطاعت فرزندان نیستند، که در جمع پیروی آنان در
گناهان حرام است، زیرا کل گناهان با درکات گناگونشان شرک عقیدتی و عملی
نسبت به خدا می‌باشند، بنابراین "آن شرک بی" این جا همه گناهان را در بر دارد، و
این حقیقت در بسیاری از آیات و روایات روشن است که اطاعت از احدی در
معصیت خدا هرگز جایز نیست، و بالاخره در آیه مورد بحث که کوشش‌های والدین
را در واداشتن به گناهان تنها موجب زمینه ترک پیروی از آنان دانسته، و لکن به
استثنای این جریان نقش زندگی دنیویشان با آنان بایستی بسیار پسندیده باشد و
پیروی انسان فقط "سبیل من اناب الی" یعنی راه راهواری به سوی خدا باشد و نه
دیگران.

يٰۤاَيُّهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي
السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰۤاَتِهَا اِنَّ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿۱۶﴾

«پسرکم! اگر - بی چون - طاعتت در شرک هم وزن دانه‌ی خردلی، پس درون تخته
سنگی یا در (دل) آسمان‌ها یا در ژرفای زمین باشد، خدا آن را (برون) می‌آورد.
همواره خدا بسی دقیق و آگاه است.» ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - ضمیر مفرد مؤنث در «انها» - طاعت ناروای از والدین و کوشش آنها در
واداشتن فرزند - به شرک بر می‌گردد، در عین آن که طاعتشان به وجه کلی پس از
طاعت خداست که طاعتشان در معصیت خدا محکوم است، تا چه رسد به
دیگران، و در جمع طاعت غیر خدا هر چه باشد و از هر که باشد و هر اندازه هم
کوچک و ناچیز به نظر رسد، هر چند در دل سنگی نهفته باشد و یا در جای جای
آسمان‌ها و زمین، خدا این معصیت را برون خواهد آورد و به روز جزاء مورد حساب

خواهد بود، چه آن را با وسائلی ببخشاید و یا عقاب کند، زیرا لطیف خبیر است، هم ریزه کار است و هم آگاه.

يٰۤاَيُّهَا اَقِمِ الصَّلٰوةَ وَاْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا
اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ﴿۱۷﴾

«پسرکم! نماز را بر پا بدار، و به کار پسندیده وادار، و از کار ناپسند بازدار، و بر آسیبی که (در راه امر و نهی) بر تو وارد آمده شکیبایی کن. به راستی این (حاکمی) از عزم و اراده‌ی تو در کارهاست.» ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - این جا به پا داشتن نماز در وجهی کلی که شامل امر به آن و نهی ترک از آن نیز می‌باشد، و نیز هر امر به معروف و نهی از منکر مورد امر است، و دستور به صبر و شکیبایی در آنچه پیامد این امر و نهی است از کارهای بسیار شایسته و پای برجا خواننده شده، روی این اصل ایمنی از زیان برای این آمران و ناهیان هرگز مطرح نیست بلکه خود دستور دومی است که در پیامدهای زیان بار امر و نهی باید پایداری کنند.

و آیا این زیان هر چه باشد شایسته تحمل است؟ پاسخ منفی است، زیرا اگر زیان امر و نهی بیش از سودشان باشد طبعاً این امر و نهی حرام خواهند بود، و اگر کمتر باشد همچنان واجبند، و در صورت برابری فعل و ترک امر و نهی نیز برابر است. روی این اصل بر خلاف آنچه فقهای می‌گویند امن از زیان از شرایط و جوب یا جواز امر و نهی نیست، چنان که آیاتی دیگر نیز بر آن تصریح دارند، مثلاً اگر امر و نهی مرگ را در بر دارد، همچون کشتار در راه خدا، اگر ترک آن ضعفی بنیادین برای نوامیس اسلامی است، این کشته شدن نیز حتی الامکان بر شایستگان واجب است به ویژه در حال دفاع دو گانه، نخست دفاع در برابر هجوم دشمنان و دوم دفاع از نابودی یا سست شدن دین، چنان که هر دو به گونه‌ای ممتاز در عاشورای حسینی نمودار است.

امر و نهی دارای ابعادی است: ۱- اثر قطعی در مأمور و منهی ۲- اثر احتمالی ۳-

عدم اثر قطعی، چه در واقع نیز مؤثر باشد یا نباشد؛ ۴- کلاً عدم اثر حتی در واقع، ولی خود حجتی است بر مأمور و منهی ۵- اثری زیان آور که نسبت به مأمور و منهی جریان را بدتر کند.

در زمینه آخرین امر و نهی حرام است، لکن در زمینه‌های دیگر با مراتبش واجب است، و آیاتی از قبیل "فذكر إن نفعت الذكر" (۹:۸۷) تنها نفع تأثیرپذیری در مأمور و منهی را مد نظر ندارد بلکه خود حجت و یا تأکید آن نفعی است از برای حجت ربانی.

«ذلک» اشاره به هر چهار جریان گذشته دارد، و اختصاص به صبر بر آن سه مورد نخست ندارد.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

«و برای مردمان چهره‌ات را متکبرانه برمگردان [گردن‌افرازی مکن] و در زمین خرامان و خودخواهان راه مرو. خدا بی‌چون هیچ خودپسند لافزنی را دوست نمی‌دارد.» ﴿۱۸﴾ «در (روش و) راهت میانه‌رو باش، و از صدایت بکاه؛ به‌راستی ناخوشایندترین صداها بی‌گمان صدای خران است.» ﴿۱۹﴾

آیه ۱۹ - این جا میانه‌روی در کل حرکات زندگی - چه راه رفتن و چه راه‌های زندگی را پیمودن - و نیز شکستن صدا نسبت به دیگران مورد امر است، زیرا مقصود از سخن گفتن، تنها شنواندن است و بیش از اندازه بلند کردن صدا کاری احمقانه و مانند صدای درازگوش است. و آیا اصولاً صوت حیوانات ناپسند است، در حالی که خود از مخلوقات پروردگارند؟ پاسخ این است که این مذمت نسبت به صدای درازگوش نسبی است، که برای انسان‌ها در بعد ابراز نیازشان بیش از اندازه است، و لکن نسبت به خود این حیوانات شایستگی‌هایی در بر دارد.

در هر صورت صدای بیش از اندازه انسان‌ها نسبت به سایرین هم افزون بر نیاز است و هم آزار رساندن و اهانت نسبت به آنان، مگر در صورت ضرورت. و این میانه‌روی در زندگی هرگز منافاتی با سرعت عمل و کوشش و کماوشی جان‌فرسا برای تحقق امر الهی ندارد، مانند سرعت سریع برای هجوم به دشمن و ... و کلاً بر اساس آیاتی چند همگان باید به سوی مغفرت ربانی از یکدیگر سبقت گیرند، و بلکه این سرعت‌ها خود میانه‌روی در مسیر الی الله است.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۲۰﴾

آیا ندیدید [نیاندیشید]، که خدا به‌راستی آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین است برایتان مسخر کرده، و نعمت‌های آشکار و نهانش را بر (سر و سامان) تان تمام و گشاده و ریزان نموده است؟ و (برخی) از مردمان کسانی درباره‌ی خدا بدون هیچ دانش (و بینشی) و (بی هیچ) رهنمود و کتابی روشن‌گر به مجادله و ستیز برمی‌خیزند. ﴿۲۰﴾

آیه ۲۰ - این جا مجادله بدون علم و هدایت و کتاب منیر نسبت به امور الهی مذموم خوانده شده، علم همان دانایی درونی و خودی است و هدایت دانایی برونی است، و کتاب منیر نور بخش درون و برون است، که اگر خطایی در دانایی و رهنمون باشد بر طرف می‌سازد، زیرا این دو در هر صورت مطلق نیستند، و باید بر مبنای کتاب و حیانی و نور بخش مطلق گردند، و اگر هم کسانی با کتاب و حیانی آشنایی ندارند دست کم باید با دانش و بینش شایسته نگرشی صحیح داشته باشند تا حق را به خوبی بیابند، بلکه دست یافتن به کتاب و حیانی نیز با همین دانش‌ها و بینش‌های درونی و برونی است.

تسخیر ربانی آسمان و زمین برای زمینیان دارای دو بعد است، نخست در

انحصار تسخیر کننده است که "أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ": خدا تسخیر کرده نه دیگری، دوم برای انسان‌ها و سایر مکلفان است که «لکم» بیان‌گر سود بَری آنان است. و بر مبنای این تسخیر ربانی انسان‌ها از این تسخیر ربانی در حد توان بهره می‌گیرند، لیکن با گامی فراتر می‌توانند به بهره‌گیری‌های عالی خود بیافزایند، که با اختراعات و اکتشافاتی روز افزون از این مسخرات ربانی در دو بعد کاوش‌ها و کوشش‌های خود بهره‌گیری‌ها کنند. و در جمع ما از تسخیر دوم این نتیجه را می‌گیریم که انسان‌ها مأموریت دارند که برای بهره‌گیری از زمین و آسمان‌ها و آسمانی‌ها و زمینی‌ها بهره‌گیرند، و چنان‌که آیاتی چند با اشاره و تصریح بیان‌گر این حقیقت است که انسان توان تسخیرهایی را در کاینات جهان دارد و از جمله فضانوردی‌هایی است که باز هم در آیاتی مورد امر قرار گرفته است.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۲۱﴾

و هنگامی که به آنان گفته شود: «آنچه را خدا نازل کرده پیروی کنید.» گویند: «(نه!) بلکه آنچه که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم.» آیا و هر چند شیطان آنان را سوی عذاب شعله‌ور و سوزان فراخواند (باز هم از آنان پیروی می‌کنند)؟ ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - «واو» در «ءَوَلَوْ» عطف است به محذوفی معروف، مانند این که گرچه پدرانتان سخنانی بر ضد منطق گفته‌اند باز هم شایسته پیروی‌اند؟ سپس در آخر کار گرچه شیطان اینان را به عذاب سخت دعوت کند!

وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ
وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿۲۲﴾

و هر کس (چهره‌ی خود را) - در حالی که نیکوکار باشد - برای خدا تسلیم کند، همواره با پایدارترین چنگ‌آویز (خود را) نگهبانی کرده. و فرجام کارها تنها سوی

خداست. ﴿۲۲﴾

آیه ۲۲ - این جا اسلام و تسلیم وجه الی الله مطرح است، و در آیه (۱۱۲:۲) به جای "الی الله"، «الله» آمده، که "الی الله" خود با فاصله‌ای موفق است که گام به گام به سوی خدا قدم نهادن است، و «الله» تسلیمی است مماس که خود در نتیجه این گام‌های "الی الله" است، گرچه در هیچ کدام نهایی متصور نیست، بلکه تنها نتیجه و غایت است.

«وجه» که کلاً به معنای مواجهه و برابری است نیز گوناگون است وجه انسان در برابر خدا کل وجوه اوست، زیرا ظاهر و باطن انسان در برابر خدا وجه است، و نسبت به او آشکار و پنهان کلاً آشکار است، و روی این اصل مقصود از وجه انسان که باید به سوی خدا و برای خدا تسلیم باشد، و این تسلیم در حال احسان و راه یابی خود چنگ زدن به محکم‌ترین دست‌آویزهاست، این وجه چنان که در آیه فطرت تبیین گشته و جوه پنج‌گانه حواس ظاهر و جوه هفت‌گانه باطنی انسان را که محورشان فطرت است - در بردارد، که انسان با تمامی حواس و ادراکات ظاهری و باطنی اش - بر مبنای فطرتش - تسلیم خدا باشد.

لفظ "و هو محسن" - که حال است از برای تسلیم وجه الی الله - تاکیدی از برای تسلیم شایسته است، زیرا ممکن است انسان از روی ناچاری تسلیم اراده الهی شود که احیاناً ناخواسته است، یا تسلیمی خودآگاه و خواسته است ولی به کل وجوه نیست، مثلاً در ظاهر تسلیم وجوه پنج‌گانه یا کمتر الی الله است و لکن در باطن چنان نیست، و یا ضد آن است که هر دو نفاق است، روی این اصل "و هو محسن" است که چنگ زدن به بهترین دست‌آویز مطلق تسلیم وجه کلاً الی الله نیست، بلکه تسلیمی وجیه و شایسته مقام ربوبیت است که در عین درجات گوناگونش در حال احسان وحدت دارد.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ؛ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ

بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۲۳﴾

و هر کس کفر ورزد، نباید کفرش تو را غمگین سازد. بازگشتشان تنها سوی ماست. پس به آنچه کرده‌اند به خوبی آگاهی مهمشان خواهیم داد. به راستی خدا به ذات (و درون) سینه‌ها بسی داناست. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - «ننبئهم» به معنای اخباری مهم نسبت به عمل‌کردهای آنان است و این اخبار دارای دو بعد است:

نخست صداها و سیماهای کل اعمال مکلفان که با دست قدرت ربانی همواره استنساخ می‌گشته، به روز حساب آشکار خواهد گشت؛ سپس خود این صداها و سیمایا تبدیل به ملکوت و حقیقت زشت و زیبای آن اعمال خواهد شد، و در هیچ یک از دو مرحله هرگز خلاف عدالتی نخواهد بود، بلکه رحمت و فضل خدای عزوجل افزون بر بهشتیان شامل جهنمیان نیز خواهد شد که کمتر از استحقاقشان عذاب خواهند شد.

”ذات الصدور“ آیا این ذات الصدور به معنای صاحبان سینه‌هاست که تعبیر صحیحش اصحاب الصدور است، و یا این که مقصود خود سینه‌هاست؟ ظاهراً احتمال دوم درست است، زیرا سینه‌ها که میانگین فطرت‌ها و عقل‌ها پیشاپیش اینها، و خود این سینه‌ها پیش از قلب‌ها و فؤادهاست که در این مخمس خود سینه‌ها در میان قرار دارند، علم حضرت اقدس الهی به خود سینه‌ها چندان حایز اهمیت نیست، بلکه ”القلوب التي في الصدور“ مطرح است، که فؤادها نیز در قلب‌هایند. در این مثلث از نظر درجات مراحلی را تشکیل می‌هند که زمینه نخستین و ارادت سینه‌ها از فطرت‌ها و عقلها همان سینه‌هایند، که در بعد عمیق‌تر قلب‌ها هستند و جایگاهشان همان سینه‌هاست، و در سومین مرحله فؤادهایند که در آخرین عمق سینه‌ها قرار دارند، و علم پروردگار نسبت به ”ذات الصدور“ همان علم به دو عمق سینه یعنی قلب‌ها و فؤادهاست، فؤاد قلبی شعله‌ور است که یا شعله نور است و یا شعله نار، که در جای خودش به طور مفصل آمده.

روی این اصل علم محیط ربانی به ذات الصدور همان علم به قلب‌ها و فؤادهایی است که در سینه‌ها قرار دارد، و این علم به طریق اولی خود سینه‌ها، فطرت‌ها و عقل‌ها و کل اعمال را شامل است، این جا، جای این پرسش است که اگر

ذات همان عمق قلبی و فوادی سینه‌هاست، تعبیر صحیحش «ذوات» است پاسخ این است که لفظ مفرد «ذات» در ذات قلبی و فطری از نظر عمق - چه زیبا و چه نازیبایشان - وحدتی عمقی دارند که کثرت در حواس ظاهری و سایر حواس باطنی انسان است.

نُتِعَهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾ وَ لَبِئْسَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

(ما) آنان را (در دنیا) اندکی بر خوردار می‌سازیم، سپس در عذابی پرفشار - ناگزیر (و ناگزیز) گرفتارشان می‌گردانیم. ﴿۲۴﴾ و به راستی اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟» همانا بی‌چون خواهند گفت: «خدا». بگو: «کل ستایش‌ها برای خداست.» ولی بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - «هُم» در «سألتهم» مشرکان هستند که اگر از ایشان درباره آفریدگار جهان پرسشی شود، گویند: خالق همان خداست، پس چرا به غیر خدا توجه دارند، اینان بیشترشان نادانی می‌کنند، و کمترشان از روی عناد و لجاجت غیر خدا را می‌پرستند.

البته «لا يعلمون» در این جا به معنای نادانی از روی قصور نیست، زیرا این گونه نادانی مورد توبیخ هم نیست، وانگهی این معنی هرگز امکان ندارد که کسی ولو دارای کمترین شعوری باشد با خدا غیر خدا را شریک قرار دهد، حتی دیوانگان و اطفالی که خدا را باور کرده‌اند نیز می‌دانند که آفریده خدا را با خدا در خدایی یا بندگی او برابر کردن بسی غلط است، تا چه رسد که عبودیت خود را در انحصار غیر خدا قرار دهند؟ پس این اکثریت «لا يعلمون» جهالت‌شان از روی تقصیر است.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾ وَ لَوْ أَنَّمَا فِي

الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ
كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۷﴾

آنچه در آسمانها و زمین است، تنها از آن خداست. بی‌شک، خدا (هم) او بی‌نیاز ستوده است. ﴿۲۶﴾ و اگر آنچه درخت در زمین است به‌راستی قلم‌هایی باشد، و دریا را هفت دریای دیگر پس از آن به یاری و مددکاری کشد، (که کلمات خدا را با آنها بنویسند) کلمات خدا هرگز پایان نپذیرد. همواره خدا عزیزی حکیم است. ﴿۲۷﴾

آیه ۲۷ - این جا مانند آیه (۱۰۹:۱۸) - با اندکی اختلاف کلمات - یادواره‌های خدا را بدین اندازه دانسته که اگر تمامی درختان روی زمین تبدیل به قلم گردند و کل دریاها مرکب باشند - و بنویسند - باز کلمات خدا و یادواره‌هایش پایان‌پذیر نیست، زیرا خود اینها نیز از کلمات الله هستند.

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ إِلَّا كُنْفُسًا وَّحِدَةً إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۲۸﴾

آفرینش و برانگیختنتان (در نزد ما) جز مانند (آفرینش) یک شخص نیست. به‌راستی خدا بس شنوایی بسیار بیناست. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - و این جا، جای این پرسش است که اگر آفرینش و رستاخیز انسان‌ها یکسان است، بر این مبنا، چنان که آفرینش انسان بر تناسل و توالد است، رستاخیز نیز بایستی چنان باشد، و این بر خلاف آیاتی بسیار است که رستاخیز را از بدن‌های خاک شده دانسته‌اند، که آن‌جا نه توالدی است و نه زمان‌هایی طولانی که از شش تا نه ماه تربیت چنین به‌طور می‌انجامد؟

پاسخ این است که «خلقکم» به معنای آفرینش فعلی همگان نیست، بلکه مقصود آفرینش انسان اول است که در همان یک فرد کل انسان‌ها که ذریه اویند، که در صُلب او فعلیتی اجمالی داشته‌اند، و اکنون «خلقکم» همان آفرینش انسان اول است که روح و جسمش از پی یکدیگر از خاک آفریده شده، رستاخیز هم چنان است، و بلکه اندکی هم کمتر، زیرا این رستاخیز آفرینش بدن‌های انسان‌هاست از

همان بدن‌های نخستین‌شان، ولی ارواحشان که همچنان موجود بوده‌اند تنها حالتی انفعالی و انتقالی به این بدن‌ها دارند.

روی این اصل در آیاتی مانند "هو اهُون علیه" رستاخیز را ساده‌تر و آسان‌تر از آفرینش نخستین خوانده، و این آسان‌تر بودن در ابعادی مانند این است که آفرینش نخستین بدون سابقه بوده، ولی رستاخیز با این سابقه تحقق می‌یابد، بنابراین همانندی آفرینش رستاخیز در اصل سرعت است، به این که از خاک پدید آمده و از خاک هم به وجود می‌آیند، و نه در ابعاد این دو آفرینش، پس "کنفس واحده" حقیقتی است روشن که همانگونه که یک انسان مانند انسان اول در آفرینش از خاک تأنی و زمانی هم چندان لازم نیست در آفرینش مجددش نیز چنان است بلکه آنچنان‌تر.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ
وَ الْقَمَرَ كُلُّهُ يَجْرِي إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۹﴾

آیا ندیدی که خدا همواره شب را در روز و روز را در شب فرو می‌برد، و خورشید و ماه را مسخر کرده است (که) هر یک تا وقت معلومی روانند، و اینکه خدا به راستی به آنچه می‌کنید آگاه است؟ ﴿۲۹﴾

آیه ۲۹ - این جا بانه آیه دیگر در جای جای قرآن - عشره کامله‌ای است که دلالتی لطیف بر گرویت زمین دارد، زیرا بخشی از شب در روز و بخشی از روز در شب آمدن خو دلیلی است بر اختلاف آفاق، در نتیجه کروی یا بیضوی بودن زمین لازمه این جریان است.

و جریان خورشید و ماه به سوی اجلی معین دو بعدی است: نخست دنیوی که تا هنگامی که دنیا برپاست خورشید و ماه در سیرهای خود آغازها و پایان‌هایی دارند، سپس اجل مسمای انقراض جهان وجود است، که خورشید و ماه و سایر ستارگان کلاً منفجر می‌گردند، و این هر دو اجل به تسخیر ربانی می‌باشد. داخل شدن شب در روز و عکسش به معنای کل شب و روز نیست، بلکه بخشی

از شب تبدیل به روز می شود که شب کوتاه می گردد، و بخشی از روز هم تبدیل به شب شده که روز کوتاه می شود.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
 الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

این (همه قدرت نمایی‌ها) بدین جهت است، که خدا خود کل حق است و بی چون
 غیر از او هر چه را (به خدایی) می خوانند و می خواهند باطل است. و خدا بی گمان
 همان بلندمرتبه‌ی بزرگ است. ﴿٣٠﴾

آیه ۳۰ - این بطلان کلی که خالی از هر حقی است در اختصاص بتان و طاغوتان
 است که در بعد الوهیت و معبودیت همچنان باطل است، زیرا «یدعون» نیز دعوتی
 شرک آمیز است، و دعوت‌هایی که شائبه شرکی ندارند بلکه در راه خدایند، هرگز
 مشمول «الباطل» نمی شوند، درست است که به یک معنای وسیع تر همه چیز باطل
 است یعنی فقر محض الی الله است، اما در غیر این بعد گروهی از مکلفان حقند و
 گروهی باطل، که بطلان دوم خود انحرافی است خواسته منحرفان، و لکن بطلان
 عمومی هرگز انحراف نیست، بلکه طبع ذاتی آفریدگان همان بطلان و فقر الی الله
 است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا
 اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ
 بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

آیا ندیدی که کشتی‌ها به راستی به نعمت خدا در دریا روان می گردند، تا (خدا)
 برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟ همواره در این (قدرت‌نمایی‌ها) برای

هر شکیبای سپاسگزاری، بی‌چون نشانه‌هایی است. ﴿۳۱﴾ هنگامی که موجی کوه‌آسا همچون ابرهای سیاه آنان را فراگیرد، خدا را بخوانند، در حالی که دین (؛ طاعت خود) را برای او خالص گردانند. پس چون سوی بیابان نجاتشان داد و به خشکی (شان) رساند، برخی از آنان میانه‌رو هستند. و نشانه‌های ما را جز هر خائن ناسپاسی انکار (و انکار) نمی‌کند. ﴿۳۲﴾

آیه ۳۲ - این جا مانند آیاتی دیگر، فطرت انسان را به گونه‌ای ناخودآگاه در هنگامه‌های سخت - که دستش از همه کس و همه چیز کوتاه است - متوجه خدا دانسته، که این خود دلیلی است ناخواسته ولی بایسته، که حتی فراریان از خدا در چنان حالاتی از عمق دل فریاد بر می‌آورند که ای خدا!
«بآیاتنا» که مفعول «یجحد» است آیات ربانی را وسیله انکار آنها دانسته، زیرا جحد خود مفعول‌گیری بی واسطه است، بنابراین «باء» برای تعدیه نیست بلکه به معنای وسیله است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿۳۳﴾ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ
الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا
تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۴﴾

هان ای مردمان! پروردگارتان را پروا بدارید، و بترسید از روزی که هیچ پدری (هرگز) به کار فرزندش نیاید، و هیچ فرزندی (نیز) برای پدرش به کاری نیاید. به راستی وعده‌ی خدا حق است (زنهار) پس این زندگی دنیا هرگز شما را نفریبند، و (شیطان) بسی گول‌زن شما را هرگز گول نزند. ﴿۳۳﴾ همواره خدا (ست که) علم (به) ساعت: قیامت تنها نزد اوست، و باران را فرو می‌فرستد، و آنچه را که در رحم‌هاست می‌داند و کسی نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و کسی نمی‌داند در

کدامین سرزمین می‌میرد. همواره خدا بسیار دانای آگاه است. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴- و این جا پنج بخش از ویژگی‌های علم و قدرت ربانی به میان آمده: نخست "علم الساعة" که دانستن هنگام و هنگامهٔ اِماتِه و احیاء کلی است، و این ساعت هر دو را در بر دارد، زیرا ساعت به معنای تبدیل یافتن زمان است و این جا دو تبدیل است: ۱- زمانِ سَر آمدن زندگی تکلیفی، و ۲- مجدداً زمان زنده شدن.

سپس فرود آوردن باران است که در انحصار قدرت الهی است، که آن در بعد علم و این در بعد قدرت است، سپس علم به آنچه در رَحِم‌ها می‌باشد، رَحِم‌ها اعم است از رحم‌های جمادات، نباتات، حیوان‌ها، جنیان و انسان‌ها که همگان اضافهٔ بر برون‌هایشان، درون‌هایی نیز دارند، که از درون موالید و نوزادهایی برون می‌دهند، که حتی زمین و کوه‌ها نوزادانی دارند، تا چه رسد به دیگران، و نیز آسمان‌ها را نوزادانی است، زیرا در آیاتی همچون آیه (۴۷:۵۱) این گونه آمده که: آسمان را سازمان دادیم و ما همواره گشایش دهنده‌ایم. که سازمان نخستین همان آفرینش کلی آسمان و ستارگان و آسمانی‌ها است و گشایش بعدش تبدیل یافتن اجرامی فضایی است به ستارگانی نوظهور پس لفظ «الارحام» شامل کل این رحم‌ها می‌باشد.

اکنون انسان‌ها را مور نظر قرار می‌دهیم، که آنچه در رحم‌های زنان از هنگام ورود نطفه تا به هنگام زادن می‌باشد کلاً در تمامی کمیت‌ها، کیفیت‌ها، حالت‌ها، زمان‌ها و ... تنها برای خدا معلوم است، و در صد علوم پیشرفتهٔ بشری تنها احیاناً نقصان و کمال جنسی جنین و تشخیص پسر یا دختر بودن جنین است، که این هم گاهی اشتباهی می‌شود، ولی نادانسته‌های علم پیشرو از دانسته‌های بسی بیشتر است، سپس موفقیت تحویل یافتن یک یا چند از اینها برای جنین گشتن و یا ناموفق بودنشان و نیز حالاتی فعلی و بعدی از نظر جسمی و روحی این جنین‌ها و ... که کلاً در انحصار علم الهی است.

در جمع علم حقیقی به ملکوت و حقیقت کلی کل مواد جهان که از جمله منی‌ها، اسپرم‌ها، اول‌ها و ... به حضرت اقدس ربوبیت است که اگر هم بر فرض محال تمامی این علم‌های بر شمرده در اثر پیشرفت علم برای بشر حاصل گردد،

در کل علم صد در صد به هیچ یک از مواد جهان ندارند و نخواهند داشت، زیرا این علم مطلق برابر با قدرت مطلقه و در انحصار خداست.

مجهول دیگر برای غیر خدا دستاوردهای آینده جانداران است، که حتی خودهاشان در کل آن را نمی دانند، تا چه رسد به دیگران، و این علم "یعلم الیسر و أخی" که به معنای نیت پنهان و پنهان تر از آن است بیانگر همین حقیقت است که پنهان تر از نیت فعلی، نیت های شأنی و آینده است، و در آخر کار هیچ کس نمی داند که کجا مرگش فرا می رسد.

و آیا پیامبران و امامان نیز این علم بی بهره اند؟ آری، گرچه مثلاً امام حسین علیه السلام می دانسته که در کربلا شهید می شود ولی در کدام نقطه آن زمین؟ این خود بر حسب کلیت این آیه منفی است، زیرا این چهار علم و آن یک قدرت از جمله انحصارات ربانی است و هرگز قابل استثناء هم نیست.

«ارض» در "بأی ارض تموت" کل جایگاه ها و مسکن های زندگان را شامل است، چه در زمین های هفت گانه و چه در آسمان ها که انسان هایی به گونه ای پراکنده در هر دو موجودند، و نیز «ارض» کل زمین نیست که مثلاً ساکنان کره زمین ما می دانند که بر روی همین کره می میرند، بلکه مقصود همان نقطه خاص مرگ است، و چنان که اشاره شد، حتی بر معصومان علیهم السلام هم مجهول است، زیرا این آیه شریفه قدرت ها و علم هایی را ویژه خدا دانسته و مقتضای این ویژگی است که نسبت به دیگران کلاً منفی می باشد.

در مورد "نیزل الغیث" این پرسش مطرح است که علم جدید هم امکان فرو فرستادن بارانی از ابرهای مصنوعی را دارد، پس چگونه آن را تنها منتسب به خدا می دانید؟ پاسخ این است که «الغیث» کل باران هایی است که خواسته یا ناخواسته بر سر و سامانمان ریزش می کند، که اگر خواست خدا به ریزش باران تعلق گیرد هیچ قدرتی مانع آن نیست چنانکه اگر تعلق نگیرد هیچ قدرتی نمی تواند آن را فرو ریزد، بنابراین همین باران مصنوعی هم باز به اراده خداست و اگر تمام مقدمات باران مصنوعی فراهم آید اما اراده خدا به آن تعلق نگیرد هرگز قطره ای هم باران نمی بارد، و اوست که چنین اثری در این مقدمات نهاده که هرگاه با هم جمع گردند باران مصنوعی ببارد.

سورة سجده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

آیه ۱ - این سوره بنام سجده نامیده شده، زیرا در دو بعد خصوصی و عمومی شامل سجده است، خصوصی اش امر صریح به سجده است، و عمومی اش اشارات نوع آیاتش به سجده می‌باشد، و «الم» که اولین آیه آن می‌باشد مانند پنج سوره دیگر مکی است، که این خود اشاره‌ای است اجمالی به همانند بودن این پنج سوره.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ
بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ
يَهْتَدُونَ ﴿٢﴾

فرو فرستادن تدریجی (این) کتاب - که هیچ شکی مستند در آن نیست - تنها از طرف پروردگار جهانیان است. ﴿١﴾ یا می‌گویند: «آن را (به خدا) افترا بسته است؟»

(چنان نیست.) بلکه آن تمامی حقّ (شایسته و بایسته ی مکلفان) است از جانب پروردگارت، تا مردمی را که پیش از تو هشداردهنده‌ای برایشان نیامده است هشدار دهی؛ شاید راه یابند. ﴿۳﴾

آیه ۳ - اینجا "بل هو الحق" تمام حقایق گفتنی را در قرآن وانمود کرده، و از جمله اهداف این حق مطلق در آغاز این رسالت آخرین این است که هشدار ی باشد از برای گروهی که در زمان فترت میان حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پیامبری ندیده‌اند.

اینجا دو سؤال مطرح است: نخست انحصار این انذار بخصوص این گروه، سپس بر حسب آیاتی مانند "ان من امة الا خلافيها نذير" (۲۴:۳۵) تمامی گروههای مکلفان را در طول زمان و عرض زمین و آسمان مشمول انذار و حیانی ربانی دانسته است، پاسخ پرسش نخست این است که اینجا دلیل بر ویژگی این انذار نیست، در ثانی چنانکه بر حسب آیاتی چند این رسالت آخرین رسالت جهانی دانسته شده است، باید گفت مرحله اصلی و زیربنایی این انذار کسانی بوده‌اند که هرگز سابقه انذار و حیانی نداشته‌اند، و در صورتی که قرآن از برای انذار اینان کافی است برای انذار دیگران کفایتی بیشتر دارد.

پاسخ سؤال دوم این است که اینجا از "من قبلک" می فهمیم که مقصود از نفی نذیر در زمان فترت و نبود رسولان همان یادواره رسالتی است، ولی نذیر در آیه گذشته به معنای کل هشدار دهندگان است، چه رسولان و چه غیر رسولان. و بر حسب آیه (۱۹:۵) که "علی فتره من الرسل" این فترت رسولی در این میان تأیید می‌گردد.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ
 اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ
 أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۴﴾

خدایی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش هنگام آفرید. سپس بر عرش (تدبیر آفرینش) چیره شد. حال آنکه برای شما غیر از او نه هیچ سرپرست و نه هیچ شفاعتگری نیست. پس آیا (باز هم) متذکر نمی شوید؟ ﴿۴﴾

آیه ۴ - "ستة ایام" در اینجا و جاهایی دیگر به معنای شش زمان است، و نه شش شبانه روز، زیرا پیش از آفرینش آسمانها و زمین شبانه روزی در کار نبوده. عرش بمعنای مقام فرماندهی ربانی و تدبیر کائنات است، که پس از آفرینش آنها فعلیت یافته، چنانکه "ألالة الخلق و الامر" (۵۴:۷) بیانگر هر دوی آفرینش و تدبیر است، و نیز در آیه (۳:۱۰) بعد از تسلط بر عرش "یدبر الامر" آمده، آیه مورد بحث هم همین تسلط بر عرش را معنا می کند، که از آسمان تا زمین و بالعکس به معنای سراسر آفریدگان، رفت و برگشت فرمان ربانی در واحد زمانی که باندازه هزار سال راه در نزد ماست بیان داشته، چنانکه واحد زمان را در (۴۷:۲۲) همینگونه معرفی کرده، و شاید این واحد زمانی همان حرکت آغازین ماده است، که برای احدی هرگز معلوم نخواهد شد، چنانکه در سوره معارج به مناسبتی دیگر پنجاه هزار سال بیان گشته است.

عرش الوهیت و ربانیت دو گانه و چند گونه است، و در هر صورت همچون عرش آفریدگان - که محدود، و حیانی، و غیر مطلق است - نیست، بلکه به مناسبت الوهیت و ربانیت تنها در لفظ با عرش آفریدگان یکسان است، و چنانکه میان حقیقت الوهیت و ربانیت و آفریدگان تباینی کلی است، میان عرش خدا و دیگران نیز تباین است، روی این اصل آیات بیست و یک گانه عرش از آیات متشابه قرآنی است، و از دو جهت درونی و برونی عرش آفریدگان با عرش رحمان جداست، درونی اش مضاف الیه عرش که خداست مبین این معناست که مطلق و مجرد است، و برونی اش آیاتی چند و دلیل قاطع عقلی این جدائی را کمک می کند، عرش غیر خدا مقام سلطه است، چه از نظر حکومت، قدرت و علم و تدبیر، که همه اینها اعم از وجود داشتن عرش و تحت سلطه یا وجود نداشتن آن تنها به معنای همین سلطه مادی حادث و محدود است، لیکن عرش نسبت به حضرت اقدس ربوبیت تنها سلطه مجرد و مطلق است، روی این اصل این عرش در جای جای قرآن یا عرش

رحمان است و یا عرشى زیر نظر حضرتش، عرش در آیه "و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانية" (۱۷:۱۹) تبیین شده، که این عرش ذات و صفات ذات حق نیست، بلکه از صفات فعل ربانیت می باشد در بعدی که قابل انتقال به دیگران است، اینجا عرش علم و حیانی خلقی است، که این فرماندهان ربانی به اذن الله مأموریت دارند که هم گواه بر اعمال مکلفان باشند، و هم بر مبنای همین مأموریت نسبت به آنان حساب گردند، و بقیه عرشهای الهی در انحصار اوست.

خدا پیش از آفرینش - چنانکه پس از آن - دارای عرش وجود، قدرت، علم و حیات بوده و هست، که این مربع در حقیقت یکی است، و این یک در ابعادی گوناگون چهار است، و تا هنگامی که آفرینش در کار نبود - چنانکه بعد از آن - این چهار بگونه مطلق و مجرد در بعد سرمدی - که نه آغازی دارد و نه انجامی - برای حضرت اقدس الهی بوده و هست، البته نسبت به مقهورها و معلومهای حضرتش پیش از آفرینششان دارای شأنیت است و نه فعلیت، مرحله آغازین فعلیت این عرش های ربانی نخستین آفریده یعنی نخستین ماده ای بنام ماء بوده است، گرچه در قرآن لفظ عرش صریحاً نسبت به این دو مرحله نیامده، چون از مورد تخاطب و نیاز مکلفان نیز برون است، ولی "وکان عرشه علی الماء" عرش دومین را در بر دارد، و حقاً در هر دو بعد هم فعلیت و هم شأنیت داشته است، بعد سوم - چنانکه در آیه مربوطه می بینیم - "ثم استوی علی العرش" سلطه فعلی ربانی است بر عرش تدبیر و تشریح نسبت به جهان آفرینش پس از عرش تکوین ماده نخستین، و اینجا "مالکم من دونه من ولی و لاشفیع" کلاً ولایت و شفاعت غیر خدا را نسبت به آسمانها و زمین سلب کرده، بدین معنی که همان گونه که حضرتش آفریدگار آسمانها و زمین است، و هرگز کمکی در آفرینش و استمرار آفریدگان نداشته، در ولایت و شفاعت که بمعنی مطلق تدبیر است نیز چنان است، و چنانکه در بحثهای مفصل عرش خواهد آمد، این عرش گاه تمامی عرشها است و گاهی هم برخی از آنها.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥٠﴾ ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ

الرَّحِيمِ ﴿۶﴾ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنَ

طِينِ ﴿۷﴾

همه چیز را از آسمان تا زمین (به اراده‌ی خود) اداره می‌کند؛ سپس در روزی که مقدارش - آن چنان که شما برمی‌شمارید - هزار سال بوده است، سوی او بالا می‌رود. ﴿۵﴾ اوست (همان) دانای نهان و آشکار (آن) شکوهمند رحمت‌گر بر ویژگان. ﴿۶﴾ کسی که همه چیز را نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گِل آغاز کرد؛ ﴿۷﴾

آیه ۷- اینجا آفرینش تمام آفریدگان را در وجههٔ ربانی به زیبایی توصیف کرده، گرچه دارای درجاتی هستند، ولی هر یک در مرحلهٔ خودی و نسبت به دیگر آفریدگان بنیانی محکم برحسب حکمت ربانی دارند، و این تنها برخوردهای ناشایسته‌ای است در این میان که نازیبائی‌هایی ببار می‌آورد، و اینجا از باب بارزترین نمونه‌ای از آفریدگان سخن از آفرینش انسان آمده، که آفرینش آغازینش از گل بوده، و چون انسان شامل هر دو جهت روح و بدن انسانی است، چنانکه بدنش در مرحلهٔ نخستین از گل آفریده شده، روحش نیز در مرحلهٔ بعدی از همان بدن پدید آمده است، با این تفاوت که آفرینش انسان نخستین فوریت و فعلیت داشت، ولی نسلهای انسان از نظر تکامل جنینی گام به گام است، سپس چنانکه در آیاتی از سورهٔ مؤمنون به تفصیل گذشت، آفرینش روح انسان پس از تکامل جنینی تحقق یافته که "ثم انشأناه خلقاً آخر" و مقصود از این انسان کل انسانها در طول آفرینش می‌باشند، که انسانهایی پیش از این انسان آخرین را افزون بر انسانهای آسمانی نیز شامل است، و مقصود از این انسان برترین نسلهای انسانی است که بر حسب آیهٔ خلافت انسانهای گذشته استثنا می‌شوند، لیکن همانگونه که این نسل آخرین زمینی انسان مشمول است، انسانهای آسمانی نیز که برابر با این انسان می‌باشند نیز مرادند، و چنانکه می‌بینیم در آیات بعدی "من روحه، لعکم تشکرون" که خطابی فعلی است تنها شامل آخرین نسل زمینی انسان و نسل‌های برابر با او در آسمان است.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

سپس (تداوم) نسل او را از خلاصه و برگزیده‌ای از آبی پست نهاد؛ ﴿۸﴾ سپس او را سامان و سازمان داد، و از روح (ویژه) اش (از آفریدگانش) در او دمید. و برای شما گوش‌ها و چشم‌ها و دل‌های فروزان قرار داد. چه اندک سپاس می‌گزارید! ﴿۹﴾

آیات ۸ و ۹ - این دو آیه اشاره به آفرینش نسل انسانی است، که از آبی پست آفریده شده، سپس سازمان جنینش تکامل یافته و روح ممتاز انسانی در مرحله پایانی جنینی در او دمیده گشته، و درست است که ضمیر "مِن رُوحِهِ" در اصل راجع به آفریدگار است، اما در بُعد ثانوی مرجع دیگرش نسل انسانی است، که بر حسب آیه (۱۴:۲۳) برگرفته از بدن هر انسانی است که در جمع خدا روح انسانی را - که روحی ممتاز از ارواح آفریدگان است - در بدنش دمیده، و خود دمیدن روح در بدن گواهی دیگر است بر مادیت روح، که نخست بر خواسته‌ای از بخشهای ممتاز و مناسب انسانی بدنی مانند مغز و قلب است، سپس به همان بدن برگشت می‌کند، از روح در سوره اسراء و مؤمنون به تفصیل سخن رفته است.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿١٠﴾ قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

و گفتند: «آیا وقتی ما در (دل) زمین گم شدیم، آیا (باز هم همین) ما به راستی بی چون در آفرینش نوینی هستیم؟» بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافراند. ﴿۱۰﴾ بگو: «فرشته‌ی مرگ که بر شما گمارده شده، تمامی وجود شما (تن و جانتان) را به تمام و کمال برمی‌گیرد، سپس سوی پروردگارتان برگردانده می‌شود.» ﴿۱۱﴾

آیات ۱۰ و ۱۱ - در مورد پرسش مشرکان - و دیگرانی همانند آنان - با شگفتی انکار

آمیز از جریان آفرینش نوین انسان است پس از مرگ، که هنگام گم شدن روح و بدن ما انسانها در زمین چگونه از نو پیدا خواهیم شد، اینجا پاسخی اجمالی است که فرشته مرگ در این گم گشتگی شما انسانها از نظر ارواح و اجسادتان همگان را به اذن پروردگار بی کم و کاست دریافت می کند، شما با چشم ظاهر بین گمان می برید که مرگ فوت کلی است، زیرا بدنها خاک می گردند، و ارواح نیز ناپدید می شوند.

ولی این ناپیدی جسم و جانتان تنها از نظر شماست، و واقعیت حقیقتی است پنهان که فرشته مرگ نه تنها جانها را از بدنها جدا می کند، بلکه در تداوم وجودیتان هم جانها را در قبضه علم و قدرت او ماندنی است، و هم بدنهای اصلیتان از نظر او گم نمی شوند.

اینجا با نظری دقیقتر به اصطلاح شبهه آکل و مأکول است، که بدنهای انسانها پس از مرگ از ویژگی برای هریک برون می رود، زیرا حیواناً تبدیل به نباتات و حیوانات و سپس انسانهایی دیگر می شود، و روی این اصل بدن هر انسانی کلاً برای خود او نخواهد ماند بلکه حیواناً انسانهایی بی بدن و یا مبتلا به افزونی و یا کاستی خواهند شد، زیرا در این تبدیل و تبدل بعضی بدنها کلاً یا بعضاً اجزای بدنهای دیگران می شوند.

اینجا پاسخش "یتوفاکم ملک الموت" است، که پاسخی مختصر و کافی است برای هر دو شبهه، بویژه این شبهه، که اگر اجزایی از بدنهای بعضی از انسانها کلاً یا بعضاً بابدنهای دیگران تداخل پیدا کنند، ولی اجزای اصلی هر بدنی که در کل زمان تکلیف با آن می زیسته - به هر جا رود و با هر بدنی آمیخته گردد - در پرتو علم و قدرت خدادادی فرشته مرگ بدون کم و کاست برای صاحبش محفوظ است.

مکلفان در طول تکلیف مثلی از اجزاء بدنی را دارند؛ ضلع نخستین و پای بر جایش همان اجزاء شخصی و اصلی خود آنهاست، مانند نطفه ویژه ای که از آن تولد یافته اند، دوم اجزائی از دیگران که همان اجزاء اصلی است، و سوم اجزایی دیگر در این میان که برای هیچکدام از این بدنها اصالتی ندارد، و تنها ضلع نخستین و سپس دومین از اجزاء اصلی بدن انسان است که همانند بدنش آفرینش نوین خواهد گرفت، که این اجزاء همان اجزاء اولیه و یا ثانویه است که چهره نخستین خود را از

دست داده، و اکنون مجدداً با چهرهای همانند پدید می‌آید، و در این جریان روح انسان همان روح نخستین است که در دنیا و برزخ می‌زیسته و جسمش نیز از همان ماده اصلی می‌باشد مانند نطفه و ... که اکنون تنها صورتش تجدید یافته و نه اصل ماده‌اش، روی این اصل دو ضلع دیگر - بویژه اجزاء اصلی دیگران - ربطی به بدنتان ندارد، بلکه به ارواح خودشان برگشت داده می‌شود، و اگر پس از مرگ و خاک شدن تداخل در میان اجزای اصلی مکلفان رخ می‌دهد تداومی هرگز برای این تداخل نیست، و به روز رستاخیز هر مکلفی با بدن ویژه خودش محشور خواهد گشت، و نه با بدنهای دیگران و یا با دیگر اجزاء که هر دو میهمان بوده‌اند، چه در زمان زندگی و چه پس از مرگ تا هنگام رستاخیز، و این قدرت بینهایت ربانی است که چنین و چنان می‌کند، و هر که به آفریدگار و علم و قدرت نامحدودش اقرار دارد امکان و فعلیت این جریان را نیز اقرار خواهد داشت.

آیات متعدد تبدیل امثال - چنان که در جای جای قرآن آمده - بیانگر همین حقیقت است، که معاد تنها مشتمل بر دو اعاده و بازگشت است: ۱- بازگشت اجزاء اصلی بدن به چهره نخستینش، ۲- بازگشت روح به همین بدن اصلی، و در این میان چیزی که از انسان نابود گشته چهره نخستین بدنی اوست، و چیزی هم که از بدنش کم شده اجزاء غیر اصلی اوست، ولی روح از آغاز مرگ همچنان باقی بوده و هست، و بجز مرگ دومینش که صعقه و بی‌هوشی است مرگی دیگر ندارد، مگر ارواح جهنمیانی که هرگز روی بهشت را نخواهند دید و بکلی فانی می‌گردند.

در پاسخ این پرسش که اگر اصل وجودی انسان برای رستاخیز تنها همان نطفه است آیه "و ضرب لنا مثلاً ونسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم . قل یحییها الذی انشاءها اول مرة" (۷۹:۳۶) که استخوانهای هر انسانی را نیز مربوط به شخص خودش مشمول رستاخیز کرده است، باید گفت: که ما هرگز زنده شدن استخوانهای انسان را سلب نکرده‌ایم، بلکه با یاد کردن نطفه اصلی انسان که محور جسمانی اوست اشاره‌ای هم به اجزائی دیگر مانند استخوانها نموده‌ایم و بالاخره اجزای فرعی شما کلاً با خود شما محشور نخواهند شد، چه از اجزای اصلی دیگران باشد یا اجزایی فرعی در خودتان.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا
فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾

و ای کاش ببینی چون مجرمان، سرافکندگان نزد پروردگارشانند (گویند):
«پروردگاران! دیدیم و شنیدیم؛ پس ما را بازگردان تا کار شایسته‌ای کنیم. ما (اکنون)
همواره (از) یقین آورندگانیم.» ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - آیا مقصود از "ابصرنا و سمعنا" چیست؟ این دو دارای مراحل است، نخست مرحله سلبی، که در عالم تکلیف حق را ندیده و نشنیده‌اند، که از روی تقصیر، دیدنی‌ها را ندیده و شنیده‌ها را هم نشنیده‌اند، بدین معنا که آنها را در جمع نپذیرفته‌اند، چنانکه آیاتی از قبیل "و جحدوا بها و استیقنتا انفسهم"، "وقالوا لو كنا نسمع او نعقل" گواه بر این جریان، در هنگامه رستاخیز است، که می‌گویند آنچه را ناشنیده و نادیده گرفتیم اکنون می‌پذیریم، پس ما را بازگشت ده تا در حالت تکذیب گذشته تجدید نظر کنیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَ لَٰكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ
مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

و اگر می‌خواستیم، همانا به هر کسی (ناگزیر) هدایتش را می‌دادیم، لیکن این سخن از من محقق گردیده که: «هر آینه به‌راستی جهنم را از همه‌ی جنیان و آدمیان خواهم آکنده.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - اینجا برحسب وعده حقانی و خلل ناپذیر ربانی جهنم جایگاه تمامی آدمیان و جنیان است، ولی جای این پرسش است که چگونه شایستگان با دیگران جایگاهشان جهنم خواهد بود؟ پاسخ اینست که "لَأَمْلَأَنَّ" تنها بمعنای پُر کردن جهنم است از اینان، و نه اینکه جایگاه همگان بگونه متداوم باشد، چنانکه آیه (۷۱:۱۹) و مانندش بیانگر این حقیقت است، که همگان وارد جهنم می‌شوند اما شایستگان پس از نگریستن زندان تبهکاران نجات می‌یابند، که این ورودشان با آنان

برای عذابشان نیست، بلکه خود رحمتی پیش از رحمت بهشت برای این شایستگان است، که زندان تبهکاران را از نزدیک بنگرند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا حَرُّوا سُجَّدًا
وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۵﴾

«پس به (سزای) آنکه دیدار این روزتان را نادیده گرفتید (عذابتان را) بچشید؛ به‌راستی ما (نیز) فراموشتان کردیم، و به (سزای) آنچه انجام می‌داده‌اید عذاب جاودان را بچشید.» ﴿۱۴﴾ تنها کسانی به آیاتمان می‌گروند که اگر هنگامی آنها را به ایشان یادآوری کنند، سجده کنان به روی درمی‌افتند و با ستایش پروردگارش (او را) تسبیح می‌گویند، حال آنکه ایشان جوای تکرر (: کردن فرازی) نیستند. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - این آیه که نهایت خضوع را بهنگام تذکر یافتن به آیات خداشمه‌ای ایمانی خوانده، خود از آیاتی است که بهنگام خواندن یا شنیدنش سجده را واجب کرده، و گرچه آیه‌های اصلی و جوب سجده بنام عزائم چهارگانه در روایاتی چند نامیده شده، ولی در جمع آیاتی که بهنگام خواندن یا شنیدنشان سجده واجب می‌گردد بالغ بر دوازده آیه است، و اینجا مسئله‌ای است فرعی مورد اختلاف شرع‌مداران شیعه و سنی، که آیا اصولاً خواندن آیات سجده - بویژه آیات چهارگانه عزائم - در نماز جایز است یا نه؟ و در صورت جوازش سجده فوریت دارد یا پس از نماز بایستی انجام گردد؟ احادیث برادران سنی یکجا آنرا جایز می‌دانند، و فتوایشان هم بر این است که در همان حال سجده هم واجب فوری است، ولی روایات شیعه دوگونه است: نخست مانند سنیان این جریان را جایز دانسته، و در روایاتی دیگر که بر خلاف این دو دسته روایات سنی و شیعه است آنرا تجویز نمی‌کند، سخن حق در این میان این است که اگر دیگری آیه سجده را بخواند و نمازگذار آنرا بشنود همانگونه که جواب سلام واجب است سجده هم واجب فوری است ولی

همانگونه که شخص نمازگذار نمی‌تواند آغازگر سلام بر دیگران باشد چون این سلام سخنی است زائد بر اذکار نماز و حرام است، خواندن آیه سجده نیز برای نمازگذار که خود سجده را واجب می‌کند حرام است، زیرا پیامدش یا ترک سجده است در حالت نماز که خود حرام می‌باشد، و یا انجام آن که کاری است بیرون از کارهای واجب یا راجح یا جایز در نماز که خود مبطل نماز می‌باشد، و در هر صورت خواندن آیه سجده برای نمازگذار پیامدی حرام دارد، و کار حرام در حال نماز خود نماز را باطل می‌سازد، زیرا "ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر" (۴۵:۲۹) دست کم کارهای حرام را در حال نماز منع کرده، و در این صورت نمازی که در آن فعل حرام انجام گردد همان نماز مورد نهی الهی است، چنانکه در همین آیه در جای خود مفصلاً بحث شده است.

تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۱۶﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً لِّمِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾

پهلوهایشان از خوابگاه‌ها(شان) جدا می‌گردد، حال آنکه پروردگارشان را از روی بیم و طمع (شایسته) می‌خوانند، و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می‌کنند. ﴿۱۶﴾ پس هیچ کسی نمی‌داند، چه چیزی از روشنی‌بخش دیدگان - به (پاداش) آنچه انجام می‌دادند - برایشان پنهان شده است. ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - اینجا چشم روشنی‌هایی برای کل مکلفان با ایمان پنهان داشته شده، و طبعاً این پنهانی در عالم تکلیف است، که بسیاری از حقایق از دیده‌گانشان پنهان است، و نه در برزخ و آخرت که همه آنها بر ایشان عیان است، زیرا این چشم روشنی‌ها همان پاداش شایسته‌گان است، که نخست آنها را بنگرند و سپس برای آنها تحقق یابد، روی این اصل پنهانها همان صداها و سیماهای آنان و ایمان و اعمال صالحشان می‌باشد که دستگاههای گیرنده صداها و سیماهای آنها را بی‌کم و

کاست در عالم تکلیف ثبت و ضبط کرده، مانند اعضای مکلفان و زمین و فضای آن، و نیز دیگر شاهدان اعمال که در جمع بگونه‌ای ناطق و صامتشان یکسان دستگاه‌های گیرنده و فرستنده ربانی می‌باشند، که به روز جزا همه را برای همگان آشکار می‌سازند، و افزون بر این رحمت بی‌پایان ربانی است، و نیز این دو نور چشمان شایستگانند.

أَفَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾

آیا پس کسی که مؤمن بوده، چون کسی است که نافرمان بوده؟ (نه! اینان) یکسان نیستند. ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - اینجا مطلق ایمان و فسق در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، و «کان» در هر دو نشانگر تداوم این فسق و آن ایمان است، که گلاً فسق و سرپیچی از کل ایمان می‌باشد، و در جمع فسق عقیدتی و عملی را در کل شامل است.

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن
يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا
تُكذِّبُونَ ﴿٢٠﴾

اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی ایمان کرده‌اند، پس برایشان - به آنچه می‌کرده‌اند - باغ‌های با درختان سردرهم، جایگاه‌هایی است: مهمان‌سرا. ﴿١٩﴾ و اما کسانی که نافرمانی کردند، پس پناهگاهشان آتش است. هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می‌شوند، و به آنان گفته می‌شود: «عذاب آتش را - که دروغش می‌پنداشتید - بچشید.» ﴿٢٠﴾

آیات ۱۹ و ۲۰ - چنانکه این آیه ایمان و عمل کل صالحات را بیانگر این ایمان، و آیه

(۲۰) فسق و تخلف از همین ایمان را موجب خلود در آتش خوانده است، روی این اصل اینجا منظور از فسق مطلق فسق نیست، که با ایمان هم سازگار است، بلکه فسق مطلق است که مخالف با کل مراتب ایمان می باشد، و اینجا مانند آیه (۲۲:۲۲) بیرون شدن این فاسقان را از آتش بکلی ممنوع خوانده، زیرا هرگز شایستگی بهشت را ندارند، و برحسب بسیاری از آیات برای مکلفان و دیگران پس از مرگ هرگز جائی بجز جهنم و بهشت نیست.

و آیا این خود دلیلی است بر بی نهایت بودن آتش؟ هرگز! زیرا این خود ظلم بی نهایت است که "جزاء سیئة سیئة مثلها" (۴۰:۴۲) و بر حسب آیاتی چند هم جزای بدی ها در صورت عدم عفو کمتر از آنهاست مانند آیه (۷:۱۵۶)، روی این اصل کسانی از جهنم بیرون نمی روند، یا همراه آتش جهنم نابود می شوند، و یا پیش از آن می میرند، زیرا عذاب کمی و کیفی جهنمیان برابر نیست.

"اعیدو فیها" - که معنای برگرداندن به آتش است - در صورتی است که این اراده برون شدن از آتش تحقق یافته باشد، ولی این اراده حتمی است که آنان را در آتش برای برون شدن از آن جابجا می کنند، برگشت دادن آنان نیز بازگشت به همان جای نخستین است، و روی این اصل این اراده و کوشش بکلی ناکام می ماند.

وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلَدِّ نِ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾

و بی گمان (و) بی امان آنان را از عذاب کمتر (که) ناچیزتر از عذاب بزرگتر (است)

می چشانیم، شاید آنها (به خدا) بازگردند. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - اینجا عذاب اکبر در مقابل عذاب ادنی مربوط به رستاخیز است، که پیش از آن سه گونه عذاب از برای فاسقان مقرر گشته، عذاب دنیوی پیش از رجعت که مقصود از "من العذاب" هم همان است، زیرا "لعلهم يرجعون" در ارتباط با اینگونه عذاب دنیوی است، لیکن عذاب برزخ و نیز عذاب هنگام رجعت چنان نیست، زیرا عذاب رجعت خود نمونه ای از عذاب برزخ می باشد چنانکه در آیات مربوطه اش به تفصیل سخن رفته است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿٢١﴾
 وَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ
 وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا
 صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٣﴾

و کیست بیدادگرتر از آن کس که به آیات پروردگارش بادآوری شده، پس آن‌گاه از آن روی بگرداند؟ ما بی‌گمان از مجرمان انتقام کشنده‌ایم. ﴿۲۱﴾ و به راستی ما به موسی کتاب (تورات) را به درستی دادیم: «پس، از لقای با او (خدا) تردید مکن». و آن کتاب را برای فرزندان اسرائیل رهنمودی قرار دادیم. ﴿۲۲﴾ و هنگامی که شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم) را هدایت کنند. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۴ - اینجا ائمه همان پیشوایان معصوم از بنی اسرائیل اند که در حاشیه رسالت موسی هادیانی به امر خدا بوده‌اند و چون امر هدایت‌گری خدا هم معصوم است، حاملان این هدایت هم طبعاً در هدایت‌گری ربانی معصومند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾ أَوْ لَمْ
 يَهْدِهِمْ لَمْ يَهْدِهِمْ كَمَ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْكِنِهِمْ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ﴿٢٦﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ
 الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعُمُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿٢٧﴾
 وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ
 الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ
 مُنْتَظَرُونَ ﴿٣٠﴾

به راستی، پروردگارت، (هم) او روز قیامت در آنچه با یکدیگر درباره‌ی آن اختلاف می‌کرده‌اند، میانشان جداسازی (و داوری) خواهد کرد. ﴿۲۵﴾ آیا و برای آنان رهنمون نشده است (که) چه بسیار (از) سده‌ها: نسل‌ها را پیش از آنها نابود گردانیدیم، حال آنکه اینان در سراهای آنان راه می‌روند؟ بی‌گمان در این (امر) نشانه‌هایی است. پس مگر نمی‌شنوند؟ ﴿۲۶﴾ آیا و ننگریسته‌اند که ما همواره باران را سوی زمین‌های بایر می‌رانیم، پس به (وسیله‌ی) آن کشته‌ای را برون می‌آوریم، که دام‌هایشان و خودهایشان از آن می‌خورند؟ پس مگر نمی‌نگرند؟ ﴿۲۷﴾ و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، این گشایش چه وقت است؟» ﴿۲۸﴾ بگو: (در) «روز گشایش (: آخرت) ایمان کسانی که کافر شده‌اند سودی نمی‌بخشد، و آنان مهلت (هم) نمی‌یابند.» ﴿۲۹﴾ پس، از ایشان روی برتاب و منتظر باش. بی‌گمان آنان (از) منتظرانند. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - این «و انتظروا» انتظار رحمت ربانی است که در عالم تکلیف - به ویژه در رجعت - و پس از آن به ویژه در قیامت تحقق می‌یابد، و بر خلاف گمان این تبه‌کاران سلطهٔ ربانی ویژهٔ رسولان و پیروان آنان است.

سورة احزاب

لفظ احزاب یازده مرتبه و لفظ حزب هفت بار در جای جای قرآن آمده است، لفظ حزب تنها سه مرتبه بعنوان خیر و چهار مرتبه دیگر بعنوان شر است، ولی احزاب فقط گروههای شر است. و در جمع از هیجده مورد حزب و احزاب فقط سه مورد خیر است و پانزده مورد شر.

حزب بمعنای گروهی است که افرادش در ارتباط با یکدیگرند، چه عقیدتی یا سیاسی یا اقتصادی و یا ارتباطاتی دیگر. در اسلام و سایر ادیان حقه الهیه حزب الله بر مبنای کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ آزادند، مجز آنکه بایستی بر مبنای مشورت باشند، و اگر گروهی مسلمان چه از نظر دینی و چه سیاسی تنها بر خود نام "حزب الله" نهند، این خود بر مبنای انحصار طلبی و طرد دیگران مطرود است، زیرا مسلمانان با درجات گوناگونشان همگان «حزب الله» اند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

حَكِيمًا ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

هان ای پیامبر برجسته! از خدا پروا بدار، و کافران و منافقان را فرمان مدار. خدا

بسی دانایی حکیم بوده است. ﴿۱﴾

آیه ۱ - «والمنافقین» - که پس از «الکافرین» طاعتشان مورد نهی قرار گرفته - دلیل است بر شناخت رسول نسبت به آنان چنانکه کافران را می‌شناخت، وگرنه نهی از طاعت ناشناخته موردی ندارد، و «تعرفهم بسیاهم» هم این شناخت را تأیید می‌کند. «کان» که فعل ماضی است نسبت به صفات ازلی الهی زمانی نیست، تا چه رسد که تنها زمان ماضی باشد، بلکه بمعنای ازلیت مطلق بوده، و هر ازلیت هم مستلزم ابدیت است، ولی هر ابدیتی ملازم با ازلیت نیست، مانند بهشت که ابدیت دارد ولی ازلیت ندارد، و علم و حکمت ربانی مثلث زمان و پیش و بعد آنرا شامل است، روی این اصل «کان» اینجا علم و حکمت ربانی را بگونه‌ای مطلق ثابت کرده، چنانکه گفته شود: خدا موجود بوده است، که این وجود هرگز زمانی نیست.

اوامر و نواهی و حیانی پروردگار نیز نسبت به رسول و رسل گرامی هرگز دلالتی بر ترک مورد امر و انجام مورد نهی نسبت به آن حضرات ندارد، بلکه در بُعد خودی استمرار عملی واجب و استمرار ترک حرام است، وانگهی احیاناً کاری پیش از وحی واجب یا حرام نبوده است، و با وحی ربانی واجب یا حرامی جدید پیش می‌آید، و بُعد دیگر بُعد رسالتی است که در جریان نخستین که پیامبر واجبات را عمل می‌کرده و محرمات را ترک می‌نموده است، و در بُعد رسالتی هم مأموریت دارد که نسبت به کل مکلفان آنها را تعلیم دهد، و سپس آنان را به انجام واجبات و ترک محرمات فرمان دهد.

«حکیم» صفت مشبّهه از حکمت است، و حکمت هم بمعنای پیوند دادن است، که در بُعد رجحان یا وجوبش پیوند دادن گسیخته‌های درونی یا برونی است، که نابسامانی‌ها را بر طرف کند، مانند گسیخته‌های فطری، عقلی، فکری، علمی، عقیدتی و اخلاقی مکلفان که پیوندش اصلاح این جریان‌ات درونی است، و همچون گسیختگی‌های برونی آنان که پیوندشان آن نابسامانی‌ها را بر طرف می‌کند، و این

حکمت پروردگار از صفات فعلی اوست و نه صفات ذاتی، چون حکمت در هر صورت از طرف پروردگار مربوط به آفریدگان است، ولیکن «علیم» اعم است از حکیم، زیرا پیش از آفرینش و پس از آن حضرت حق دارای علم بالفعل مطلق بوده و هست، ولی حکمت تنها موردش فعلیت وجودی گیرندگان حکمت است.

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۲﴾

و آنچه را که از پروردگارت سویت وحی می‌شود، پیروی کن. خدا همواره به آنچه

می‌کنید بسی آگاه بوده است. ﴿۲﴾

آیه ۲- از این آیه چنان می‌نماید که پیامبر بزرگوار هرگز پیروی از غیر وحی نداشته و نباید هم داشته باشد، چنانکه آیاتی از قبیل "وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا" (۲۶:۱۸) حاکمیت را در انحصار خدا دانسته که مهمش حاکمیت تکوین و تشریح است و این «واتبع» شامل این آیه فوق افزون بر سایر وحیه‌های کتاب در اصل سنت در فروع می‌باشد. و آیه "وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا" (۲۷:۱۸) هم، وحی قرآنی را پناهگاه منحصر به فرد برای حضرتش دانسته، و روی این اصل سنت‌هایی از حضرتش که نشانه‌ای از قرآن - چه از محکّمات و چه متشابهاتش - ندارد - طبعاً - از حروف رمزی - بلکه - و سایر حروف رسمی قرآن نشأت گرفته است، که در کل این گونه سنت‌ها بر مبنای دلالت‌های رمزی قرآنی است و بس، و از جمله حکمت‌های این رموز ایجاد رابطه تنگاتنگ با رسول قرآن است همچون رابطه با قرآن.

روی این مبنا و آیاتی دیگر حضرتش نه شارع است و نه مشرّع، بلکه تنها حامل شریعت است بر مبنای وحیانی قرآنی، او ربّ رسول بوده بلکه تنها رسول بوده و رسول هم تنها نامه‌رسان است، و لذا روایات تحویل تشریحی که گوئی خدا احیاناً حاکمیت تشریحی را در اختیار رسول قرار داده، هرگز قابل قبول نیست.

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿۳﴾

و بر خدا توکل کن. همین بس که وکیل (بی‌بدیل همان) خداست. ﴿۳﴾

آیه ۳- "و توکل علی الله" هم پیروی کلی از وحی ربانی و عمل به آنرا برابر معارضان امری خودی و رسالتی می‌داند.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦٓ وَ مَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمْ اَللّٰتِی
تُظَاهِرُوْنَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَ مَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ
بِاَفْوَاهِكُمْ وَ اَللّٰهُ یَقُوْلُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِيْلَ ﴿۴﴾

خدا برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است، و آن همسرانتان را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده، و پسرخواندگانتان را پسرانتان قرار نداده. این سخنانتان است با دهان‌هایتان (نه از روی واقعیت) و خدا تمامی حق را می‌گوید، و او به راه راست رهبری می‌کند. ﴿۴﴾

آیه ۴- اینجا داشتن دو قلب از برای یک فرد بر خلاف جعل تکوینی ربانی آمده، و مقصود از قلب هم جسم قلب و هم روح قلب است، که جسمش محور زندگی بدن، و روحش محور حیاتی روح می‌باشد، البته تعدد قلب در بُعد روح استثناء پذیر است چنان که مقام جمع الجمع به ویژگی‌هایی از جمله معصومان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داده شده است، دو قلب هم اینجا خصوصاً به معنی دو یا چند توجه مختلف به یک معنی است، حال این جریان چه در درون دو قلب جسمانی باشد و با یک قلب، در جمع مقصود از این سلب، سلب چند توجه است در یک حال برای انسان، ولی اینجا معصومان به ویژه معصومان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این محدودیت مستثنایند، زیرا -چنانکه اشاره شد- به عنایت الهی دارای مقام جمع الجمع می‌باشند. که حیثاً در یک آن توجهات و اتجاهات گوناگونی دارند، و نه تنها در حال زندگیشان بلکه پس از مرگشان نیز چنان‌اند که سلامهای یکجا را یکجا تحویل می‌گیرند، و آنها را یکجا هم پاسخ می‌دهند، چنانکه توسل‌های گوناگون را در صورت شایستگی اجابت کرده و از حضرت اقدس ربانی خواهان اجابتشان می‌شوند.

و چرا نفی تعدد در انحصار مردان آمده است؟ نخست باید گفت که این رجل بعنوان اولویت این نفی را در زنان و کودکان نیز ثابت می‌کند، و در ثانی لفظ مرد در اینجا شامل زن هم می‌باشد که طبعاً از باب تغلیب مانند "الذین آمنو" شامل زنان مؤمن نیز هست، و در پایان زمینه نزول آیه است که گفته می‌شده فلان مرد دارای دو قلب است، روی این جهات اینجا «رجل» آمده.

اینجا زنانی که مورد ظهار قرار می‌گیرند - بدین معنی که مردی به زنش بگوید پشت تو همچون پشت مادر من است - و بدین وسیله او را از عمل زناشویی محروم می‌کند، و همچون مادر خود می‌پندارد - و نیز پسر خواندگان را مانند فرزندان خود پندارد - این هر دو پنداری است جاهلی که هرگز مورد تأیید شرع نیست و «ما جعل» نسبت به ادعیا و پسر خواندگان جعل ربانی پسر خواندگی را از اینان سلب کرده، که منافاتی با جعل فرزندی در بعضی جهات نسبت به پسر رضاعی برای زن شیر دهنده ندارد، زیرا پسر بودن رضاعی نسبی است و نه حقیقی، و اینجا هر دو جعل حقیقی و نسبی را از پسر خواندگان سلب می‌کند.

أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ
فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا
تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥﴾

آنان را برای پدرانشان بخوانید (که) آن نزد خدا عادلانه‌تر است. پس اگر (هم) پدرانشان را نمی‌شناسید، (اینان) برادرانتان در دین و بیرون و دوستان شمایند. و گناهی بر شما نیست در آنچه خطا کردید، ولی آنچه دل‌هاتان (بدان) تعدد کرده (گناه است). و خدا همواره پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان بوده است. ﴿۵﴾

آیه ۵ - این آیه پسر خواندگان را ویژه پدرانشان دانسته، که اگر پدرانشان را نیافتند بعنوان برادران دینی نزد پدر خواندگان می‌باشند.

«اقسط» هم که بمعنای برتر و عادلانه‌تر است، بیانگر این مطلب نیست که پسر

خواندگی هم کلاً عادلانه است، بلکه مماشاتی است با اینان، بدین معنی که اگر این نسبت جعلی خود عادلانه باشد نسبت به پدرانشان عادلانه‌تر است، و نیز قسط دومین پسرخواندگی هم در صورتی است که هنوز دسترسی به پدرشان نیست.

«اخوانکم فی الدین» تحکیم اخوت دینی است، که جایگزین پدران مجهول آنهاست، و اینجا «فی الدین» اخوت دینی را نسبت به پسر خواندگان تعمیم داده که هر دوی بالغ و نابالغ را در بر دارد، ولی آیه «وان تخالطوهم فاخوانکم» (۲: ۲۲۰) - که لفظ دین ندارد - این اخوت را اخوتی انسانی - و نه دینی - طرفین دانسته، زیرا «هم» در «ان تخالطوهم» تنها یتیمانند.

اینجا در آیه مورد بحث «فی الدین» طرفینی است، ولیکن در «ان تخالطوهم» این اخوت تنها از طرف اولیاء یتیمان می‌باشد که بایستی بر مبنای دین نسبت به آنان سرپرستی کنند، و شامل خود یتیمان که مکلف نیستند نیست، و در آیه «انما المؤمنون إخوه» اخوت طرفینی را نسبت به تمامی مؤمنان تثبیت کرده، که در مورد پسر خواندگان هم اگر پدرانشان را بشناسید باز هم اخوت دینی یک طرفی هست، ولی طبعاً کمتر از موقعی است که پدرانشان را نمی‌شناسید.

«لیس علیکم جناح» حکمی است کلی در جریان خطای حکمی، که از روی قصور مطلق است، و در جاهلیت نیز در مورد پسر خواندگی و مانندش چنین بوده است، که در حکم الهی گرچه در کتب آسمانی بوده ولیکن در این فترت و زمان ممتد جاهلیت نوعاً در دسترس مردم نبوده، سپس «ما تعدت قلوبکم» در زمینه‌ای که شما از طریق وحی بدانید که پسر خواندگی غلط است، چه پیش از اسلام دانسته‌اید - مانند شرعداران و علمای دین - و چه پس از اسلام، در هر صورت بخشش و پوشش ربانی در انحصار خطای حکمی مطلق است، با این تفاوت که در باره قصورش بدون هیچ شرطی مورد بخشش است لیکن در تقصیرش شرایطی دارد که از جمله تجدید ایمان است، و اگر هم مکلفان در گذشته از روی عمد خطاهایی می‌کرده‌اند اکنون که مسلمان شده‌اند آن خطاهای عمدی بخشوده است چنانکه در آیه «قل للذین کفروا ان ینہوا یغفر لهم ما قد سلف» (۳۸: ۸) آمده.

الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا الَّذِينَ
تَفَعَّلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَآئِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

پیامبر بزرگ به مؤمنان از خودشان برتر (و نزدیکتر) است، و همسرانش (در احترام و حرمت ازدواجشان با آنان) مادران ایشانند، و خویشاوندان در کتاب خدا - بعضیشان (نسبت) به بعضی دیگر - از مؤمنان و مهاجران برترند؛ مگر آنکه بخواهید برای دوستان (باایمان) تان کاری [و صیّت یا احسانی] به شایستگی کنید. و این در کتاب (وحیانی) نگاشته بوده است. ﴿۶﴾

آیه ۶ - اینجا پیامبر بزرگوار از خود مؤمنان به آنان اولی و برتر دانسته شده، و این اولویت هم بر مبنای نبوت است و درست است که مؤمنان بر مبنای ایمان بر خودهاشان ولایت دارند، جز آنکه ولایت پیامبر بزرگوار از ولایتهای آنان نسبت به خودشان هم برتر است، زیرا دارای بالاترین عصمت علمی و عملی می باشد، و روی این اصل هم ولایت حضرتش به معنای جبران نقصانهای آنان است. و این اولویت در بُعد عصمت مطلقه مطلق است، و هرگز استثناء پذیر هم نیست، ولی اولویت غیر معصومان بر دیگران هرگز مطلق نیست چون علم و صلاح دیدشان نیز مطلق نیست.

اولویت علمی، معرفتی و تقوایی رسول بر دیگران بر مبنای اعلم اتقی و أعرِف بودن حضرتش نسبت به مصالح و مفاسد موضوعی و حکمی است نسبت به کل مکلفان و مؤمنان، و از جمله آنان - و برترینشان - امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام می باشند، که در محضر حضرتش بوده اند، زیرا عصمت محمدی بر عصمتهای این بزرگواران برتری دارد، در نتیجه این اولویت چنانکه نسبت به تمامی مؤمنان از زمان این رسالت بزرگ تا رستاخیز ادامه دارد شامل کل معصومان محمدی صلی الله علیه و آله نیز هست، که پیش از عصمت رسمی این بزرگواران و چه پس از آن مشمول ولایت حضرت اقدس رسول صلی الله علیه و آله می باشند، چنانکه بر حسب آیه امت وسط (۲: ۱۴۳) و آیاتی دیگر در تأیید این وساطت این بزرگواران هم بر سایر مؤمنان ولایت دارند،

ولی ولایت شخص رسول ﷺ بر هر دو گروه است که مؤمنان و امامان معصوم می‌باشد.

و چرا این ولایت محمدی ﷺ ویژه مؤمنان است و آیا بر کافران ولایتی ندارد؟ پاسخ این است که نخست با ولایتش بر مؤمنان ولایتی برتر بر غیر آنان دارد، که ولایت رسالتی کل مکلفان را شامل است، و اینجا هم که مورد ولایت مؤمنانند نظر به فعلیت این ولایت است، چنانکه در آیاتی مانند آیه وضو مؤمنان مورد امر به و ضویند زیرا تنها اینان نمازگذارند، و گرنه تکالیف ربانی شامل کل مکلفان می‌باشد.

و این ولایت مطلقه در پرتو ولایت الله دارای دو بُعد فاعلی و مفعولی است، بُعد فاعلیش - پس از ولایت ربانی - دنبال روی و پاسداری ولی است نسبت به موارد ولایتش که نقصانهای از روی قصور یا تقصیر آنانرا بایبان عصمت مطلقه ولایتی بر طرف سازد، و این در بُعد رسالت و حیانی است که در انحصار ولایت شرعی می‌باشد و نه ولایت تکوین و تشریح که بر حسب نص آیاتی از قرآن شریف در اختصاص خدا است.

مرحله سوم ولایت، ولایت معصومان محمدی ﷺ است که بر مبنای الهام و تعالیم و تربیت مطلقه رسالتی نسبت به دیگران ولایت مطلقه دارند، که در هر صورت این هر دو ولایت بر مبنای کتاب و سنت است.

مرحله چهارم ولایت شرعمداران است که باید تالی تلو معصومان، و اعلم و اتقی و اقوی در تشخیص مصالح حکمی و موضوعی مکلفان باشند، و نه تنها این شروط در ولایت محدود غیرمطلقه آنها لازم است بلکه "وامرهم شوری بینهم" (۳۸:۴۲) در صورتی بر این ولایت غیرمطلقه صحه می‌گذارد که در اموراخلافی احکامی یا سیاسی شورای شایسته بر همان دو مبنای اصلی کتاب و سنت داشته باشند، و روی این اصول - چنانکه در تفسیر مفصل الفرقان بیان کرده‌ایم - نه تنها هر مجتهد عادل ولایت شرعی غیرمطلقه بر دیگران ندارد، بلکه تنها با تحقق شورای شایسته با شرعمداران عادل دیگر رأی نهایی رابرای مکلفان و مؤمنان بگونه غیرمطلق باید صادر کند.

ولایت شرعی - که مطلقه‌اش در انحصار معصومان است - غیر مطلقه‌اش که این ویژگی‌ها را دارد، خود لفظی نیست که بر هر کس اطلاق گردد، - بلکه بر حسب آنچه اشاره گردید - این خود نمودی جزئی و تالی تلو ولایت مطلقه معصومین است. اینجا شورا دارای دو بُعد است: بُعد زنده و غیر آن، بُعد زنده‌اش اجتماعی است از شرعداران شایسته، که تبعاً در سیاستهای جمعی و احکام اختلافی شرعی باید با شورهای شایسته و بایسته به هر دو حکم تبلور بخشند، و اگر باز هم اختلافی کم‌رنگ بجای ماند اکثریت آراء محور پذیرش عمل دیگران است، زیرا این خود "احسن القول" می‌باشد، چنانکه در باب اجتهاد و تقلید بگونه‌ای مفصل از آن سخن گفته‌ایم، و بعداً اگر کسی دارای این شرایط - بویژه شرایط شرعمدارای احکامی - بود، و شخص دیگر یا دیگرانی مبنای اصیل قرآنی نداشتند، اینجا شور زنده تبدیل به مشورت فکری این شخص با افکار گذشتگان است، که متبلورترین احکام ربانی را در اختیار مکلفان می‌نهد.

و این ولایتها - چه مطلقه‌اش و چه غیر مطلقه‌اش - تنها نسبت به کوتاهی‌هایی در حالت علمی، معرفتی و تقوایی است نسبت به جانها و اعراض و نوامیس مکلفان، زیرا اصولاً ولایت در بعد مفعولیش بمعنای دنباله روی نسبت به موارد ولایت است برای جبران نقصانهاشان که قصورها و تقصیرهایشان را بزداید، و نه حتی تصرف در نوامیس مالی، جانی و یا غیره آنها کند، و در هر صورت ولایت زورگوئی و یا اطاعت کورکورانه نیست، بلکه رهبری شایسته ربانی است بر مبنای کتاب و سنت، و چنانکه این ولایت چه مطلقه و - چه غیر مطلقه‌اش - در بُعد ایمانی متبّع است، در سایر امور موضوعی و غیر احکامی نیز چنان است که دانشمندان در هر علمی از علوم بر بی‌دانشان - و یا هر که دانشش کمتر از ایشان است - ولایت دارد.

"و از واجه امهاتهم" همسران پیامبر در این آیه بعنوان صادران مؤمنان معرفی شده‌اند، البته تنها در زمینه احترام و حرمت ازدواج با آنها، چنانکه در آیه (۵۳) همین سوره "و لا أن تنکحوا ازواجہ من بعده ابداً" این امتیاز تبیین گشته، که پس از حضرتش کسی حق ازدواج با آنان را ندارد، و در بُعد حجاب نیز زنان پیامبر نامحرم تر از دیگرانند.

چنانکه در همان آیه (۵۳) می‌فرماید: "و اذا سألتوهن متاعاً فسئلهن من وراء حجاب" و هنگامیکه از آنان چیزی بخواهید از پشت پرده مطالبه کنید، بنابراین اینجا در مربع مادری فقط ضلع حرمت ازدواج و احترام فزونتر مقصود است، و نه مادر نسبی و یا مادر رضاعی که هر دو محرمند، با این امتیاز که مادر نسبی ارث بر وارث دهنده و دارای سایر ویژگیهای مادری است، ولی مادر رضائی تنها محرم است و ازدواج با او حرام می‌باشد.

"و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض..." اولویت بعضی از اولوا الارحام در کل جهات از جمله ارث را تثبیت کرده و این صاحب رحم بودن در اصل مربوط به رحم زن است، و چنانکه هر که منتهی به رحم زنی است از جمله اولوا الارحام است، خود زن که صاحب اصلی رحم است از نخستین اولوا الارحام می‌باشد. پس "اولوا الارحام" دارای سه بُعد است، یکی خود صاحب رحم، و سپس کسی که منتهی به رحم است و برتر از این کسی است که آغازگر دخالت در رحم یعنی شوهر است. این آیه در باب میراث ناسخ آیاتی است که نسبت به عهد مکی ایمان را موجب ارث دانسته و نیز اوائل عهد مدنی که اضافه بر ایمان و رحمت مهاجرت را هم شرط کرده، و در زاویه سوم این مثلث میراث که زاویه دائمی است تنها بر مبنای ایمان و خویشاوندی نسبی یا سببی مقرر شده، البته بر مبنای اولی در این آیه و اقرب در آیه‌ای دیگر، آنکه نزدیکتر است تنها ارث بر است. بجز همسر از همسرش که باتمامی طبقات ارث شریک است، زیرا اقریبتش مطلق نیست و قابل انفصال است، و "اولوا الارحام" با «الاقربون» چنان تقییدی می‌پذیرد، و این "اولوا الارحام" دارای دو بخش است. ۱- چنان که گفتیم بخش مطلق که تتمه آیه بیانی برای آن است. و "من المؤمنین" تبیینی است در مورد زمینه این اولویت که میان مؤمنان مهاجر می‌باشد، و نه غیر آنان. ۲- "اولوا الارحام" ویژه که نزدیکتران به پیامبر بزرگوارند، و این نزدیکتر بودن در رسالت وحی است که اینجا «من» بمعنای اولویت نزدیکتران رسالتی است بر تمامی مؤمنان و مهاجران، و از "بعضهم اولی ببعض" نسبت به "اولوا الارحام" مطلق، نزدیکترین رحم نسبت به مؤمنان مقصود است، و در بعد ویژه نبوتش که "النبی اولی" مقصود نزدیکترین ارحام رسالتی آن حضرتند. که تنها سیزده

معصوم بزرگوار را در بر دارد، و دور و نزدیکشان از لحاظ ولادت "اولوالارحام" آن حضرتند، ولی همگان به گونه‌ای یکسان نزدیکترین ارحام رسالتی به حضرتش می‌باشند. روی این اصل حق خلافت محمدی ﷺ ویژه همین دوازده امام معصوم است و نه دیگران گرچه از نظر رحم بشری به حضرتش نزدیکتر باشند، و این "فی کتاب الله" مقصود نبشته ربانی و وحیانی است که اصلش قرآن و فرعش سنت محمدی ﷺ بر مبنای قرآن می‌باشد، چنانکه این اولویت رحمی مطلق در آیات ارث بیان گشته است.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ
وَ عِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۷﴾

و چون از همه‌ی پیامبران برجسته پیمانشان را (بر) گرفتیم، و (به ویژه) از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و از همه‌ی آنان پیمانی سخت برگرفتیم؛ ﴿۷﴾

آیه ۷ - این آیه با تصریح به نامهای پیامبران اولوالعزم پیمان ربانی آنان را نیز - به عنوان «میتاقهم» و نه مطلق میتاق - همچون خودهاشان - بالاترین پیمانها دانسته که از پیمانهای ربانی با سایر پیامبران - تا چه رسد به دیگران - برتر است و تنها یاد کردن این بزرگواران خود دلیلی است روشن بر ویژگی شریعتهای پنجگانه الهی این بزرگواران که دیگر پیامبران با کل امتهای پنجگانه پیرو آنان بوده‌اند.

اینجا علت تقدم نبی خاتم ﷺ بر دیگران - در عین آنکه آخرین نبی است - به جهاتی چند است، از جمله تقدم حضرتش در کل جهات فضیلت عصمت و نیز صدماتی که در مدت حیاتش از منکران و حتی از برخی دوستان متحمل شد، و بر حسب آیات و روایاتی چند مختصراً این جمله نمودار است که: هیچ پیامبری مانند من اذیت نشده است، ولی راجع به نوح - که با دیگران برابر است و یا آنان از او برترند - چرا راجع به حضرتش «مِنْ» آمده و راجع به ابراهیم و دیگران «مِنْ» تکرار نشده است، آیا از این جهت است که معطوف کردن اسم به ضمیر گذشته بر خلاف

قانون عربی است؟ ولی این خود بر خلاف مواردی قرآنی است، که اسم به ضمیر در جای جای آن عطف گشته.

اینجا ظاهراً پاسخ مناسب این است که در عین برابری سایر پیامبران اولوالعزم یا برتریشان از نوح، صدماتی که حضرتش در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش دیده از ابراهیم و موسی و عیسی بیشتر بوده، از جمله از لحاظ اینکه دعوت آغازین ولایت عزم را بر عهده داشت، آنهم در برابر مردمی بس لجوج و نادان، و این جریان خود ترجیح می دهد که «من» همانگونه که برای رسول بزرگوار اسلام آمده برای نوح نیز تکرار گردد، و این تقدم رسول ﷺ در اخذ میثاق اشاره ای هم به میثاق تمامی پیامبران نسبت ایمان به آن حضرت و نصرتش می باشد چنانکه در آیه (۸۱:۳) گذشت.

در میان این بزرگواران هرگز نسبت ولادتی به جز عیسی علیه السلام نیامده زیرا ولادت دوگانه آنان بر همگان معلوم است، ولی عیسی ولادتش یگانه و تنها از مادر است که در جای جای قرآن این نسبت تکرار گشته.

لِيُسْئَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۸﴾

تا راستان را از راستیشان باز پرسد. و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده

است. ﴿۸﴾

آیه ۸ - و این آیه - که نتیجه این پیمان محکم را که با این پنج ولی عزم گرفته شده - پرسشی از صادقان و کافران مقرر داشته و این دو پرسش با یکدیگر اختلاف دارند، پرسش از کافران بعنوان توبیخ و سرزنش است، که در مربع زمان تحقق دارد، یعنی پیش از رجعت، در رجعت، در برزخ و در قیامت با گوناگون بودن جریان توبیخ، و صادقین نخست همین پنج ولی عزمند که از آنان نه توبیخی است و نه استفهامی، بلکه در حضور جمع بعنوان تجلیل و بزرگداشت آنان است چنانکه آیاتی از قبیل "ویوم ینادیهم فیقول ماذا أجبتم المرسلین" (۶۵:۲۸) پاسخگوی این پرسشهاست چه از اولوالعزم و چه از سایر پیامبران - که لفظ «المرسلین» شامل هر دو دسته است - و

چه امتهای رسالتی که به این رسالتها ایمان آورده‌اند، و در جمع این پرسشها که بر مبنای میثاق غلیظ از پنج رکن اصلی رسالتی بوده است برای پرسش از شایستگان و ناشایستگان در مربع زمان بوده و خواهد بود.

و آیا این عهد و پیمان قوی با پیامبران در چه هنگامی بوده؟ طبعاً بهنگام نبوتشان و ولایت عزمشان بوده، زیرا پیش از تولدشان هرگز زمینه‌ای در کار نبوده، و پس از آن و قبل از نبوت ولایت عزمشان نیز زمینه این میثاق وجود نداشته، و خود "اذا خذنا من النبیین میثاقهم" گواه بر این حقیقت است که اخذ این میثاق در حالت نبوتشان بوده، بویژه از این پنج نفر اولوالعزم که یادشان پس از کل نبیین بعنوان ذکر خاص بعد از عام است، و طبعاً پیمان با این پنج نفر محوری بوده و با دیگران در حاشیه آنان بوده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾ إِذْ جَاءَكُمْ مِّنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾ وَإِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید، چون لشکریانی سویتان در آمدند. پس بر (سروسامان) شان (تند) بادی فرو فرستادیم، و (نیز) لشکریانی (هم) که آنها را ندیدید. و خدا به آنچه می‌کنید بینا بوده است. ﴿٩﴾ چون از بالای (سر) تان. و از زیرترین (جایگاه) تان آمدند، و چون چشم‌ها (یتان) خیره شد، و دل‌ها (تان) به گلوگاه‌ها (تان) رسید، و به خدا آن گمان‌ها (ی نابجا) را می‌برید. ﴿١٠﴾ اینجا (بود که) مؤمنان در آزمونی بسی دشوار گرفتار شدند، و به سختی متزلزل گشتند. ﴿١١﴾ و چون منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است می‌گویند:

«خدا و فرستاده‌اش وعده‌ای جز فریب به ما ندادند.» ﴿۱۳﴾

آیه ۱۲ - اینجا "و الذین فی قلوبهم مرض" پس از «المنافقون» آمده که این خود دلیل است بر اینکه اینان از منافقان رسمی نبوده‌اند، بلکه مسلمانانی غیر منافق بوده‌اند، گرچه هنوز ایمان به دلهاشان وارد نشده چنانکه "قالت الاعراب آما قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا" (۱۴:۴۹) یا ایمانی کمرنگ به دلهاشان وارد گشته که با مرض گناه و تشکیک همراهی دارد.

وَإِذْ قَالَتْ طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿۱۳﴾

و چون گروهی از آنان گفتند: «ای مردم مدینه! دیگر شما را (اینجا) هیچ جایگاه و پایگاهی (و درنگی) نیست. پس برگردید.» و گروهی از آنان از پیامبر برجسته اجازه می‌خواهند (و) می‌گویند: «خانه‌هایمان بی‌حفاظ است.» حال آنکه خانه‌هایشان بی‌حفاظ نیست (بلکه خودهاشان بی‌حفاظند). آنان جز گریزی (از جهاد) چیزی نمی‌خواهند. ﴿۱۳﴾

آیه ۱۳ - گروهی از این منافقان و بیمار دلان در هنگامه جهاد برونی چنان عذر آوردند که خانه‌های ما عورت و بی‌پناه است، در پاسخشان این گونه آمده که این خود دروغی است، خانه‌هاشان عورت نیست بلکه خودهاشان عورتند که افکارشان عقایدشان، دانششان، بینششان، عملشان و سراسر وجودشان عورتهایی آشکار است.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلْبَثُوا فِيهَا إِلَّا يَسِيرًا ﴿۱۴﴾ وَلَقَدْ كَانُوا عَنَّهُدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلُونَ الْأَدْبَرَ وَكَانَ

عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾ قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

و اگر از اطراف اصلی مدینه بر آنان هجوم می شد، سپس آنان به آشوبگری دشوار آتشبار [جنگ] خوانده می شدند، همواره سویس می آمدند، و جز اندکی در مدینه درنگ نمی کردند؛ ﴿١٤﴾ و همواره از پیش با خدا همی پیمان بسته بودند (که) پشت ها (شان را به دشمنان شان) نکنند. و پیمان خدا مورد بازخواست بوده است. ﴿١٥﴾ بگو: «اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید هرگز فرار شما را سودی نبخشد، و در این هنگام (و هنگامه) جز اندکی برخوردار نخواهید شد.» ﴿١٦﴾

آیه ۱۶ - اینجا این فرار از جنگ را - که فراری از مرگ با کشته شدن است - بی فایده خوانده که نخست "این ماتکونوا یدرکم الموت ولو کنتم فی بروج مشییده" (۷۸:۴): «مرگ در هر صورت [به اداره خدا] هر کجا - گرچه در برج و باروهایی متین و سنگین - گریبانگیر شماست» و چه خوش آنکه این مرگ یا کشته شدن به امر خدا و در راه خدا باشد، و در ثانی اگر هم بتوانید از این دو فرار اختیار کنید، این زندگی با فرار از جهاد خود مرده گی است، آری مردن در راه خدا خود زندگی است، و زنده بودن در بیراهه خود مرگ است.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سَوْءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾

بگو: «کیست آن کس (که) از (اراده)ی خدا شما را نگهبانی کند، اگر او بخواهد برای شما بدی بیاورد، یا بخواهد شما را رحمتی کند؟» و غیر از خدا برای خود نه سرپرست و نه یابوری نخواهند یافت. ﴿١٧﴾ خدا واپس اندازندگان شما و آن کسانی را

که به برادرانشان می‌گفتند: «نزد ما بیایید» و جز اندکی روی به جنگ نمی‌آورند، می‌داند [می‌شناسد] (و) نشانه می‌نهد. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۸ - اینجا «یعلم» همانند ده آیه دیگر از (عَلِمَ) یعنی نشانه نهادن است، و نه از (عِلْمٌ)، زیرا از نظر ادبی (عِلْمٌ) نوعاً دو مفعولی است و اینجا یک مفعول بیش نیست، در ثانی «قد» بر سر مضارع مَمْحُضْ گهگاهی گرچه خود تأکید است که در صد بالائی را می‌نماید، و روی این اصل اگر «یعلم» از عِلْمٌ و «قد» گهگاه باشد معنای این جمله چنین می‌شود، که در برخی مواقع خدا به اینان آگاه است! حال آنکه آگاهی حق کلاً در مثلث زمان و پیش و پس از آن صد در صد است، روی این دو اصل معنوی و ادبی اینجا «یعلم» بمعنای نشانه نهادن است، و اینگونه نیست که خدا برای کل منحرفان و حتی منافقان نشانه‌ای آشکار نهد چنانکه از باب نمونه "لا تعلمهم نحن نعلمهم" (۱۰۱:۹) که اینجا هم «نعلم» از عِلْمٌ است و شاید «لا تعلمهم» از عِلْمٌ باشد، و طبعاً کسی که نشانه‌ای می‌گذارد با آگاهی و عِلْمٌ می‌باشد، و اینجا که رسول خدا ﷺ منافقان را نمی‌شناسد مگر احیاناً از روی سیما و چهره آنان که "ولونشاء لأرینا کهم فلعرفتهم بسیاهم ولتعرفنهم فی لحن القول" (۳۰:۴۷) دلیل است بر اینکه نشانه نفاق بر منافقان از سیمای آنان نسبت به رسول الله ﷺ نیز نیست، و رسول گرامی هم از "لحن القول" - که سخن منافقانه است - آنان را می‌شناسد، آری این نشانه‌گذاری گاه‌گاه صورت می‌گیرد آنهم بدین حکمت که خود نشانه‌داران خود را بهتر بشناسد، و دیگران نیز از حال درون اینان آگاه باشند.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ
كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللَّسِنَةِ حِدَادٍ
أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أَوْلَيْكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿۱۹﴾ يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ
يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا

فِيكُمْ مَا قَاتُلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

علیه شما بسی بخیلند. پس چون هنگام ترس فرارسد، آنان را می‌بینی که مانند کسی که به سبب مرگ بی‌هوش می‌شود - درحالی که چشمانشان در حدقه می‌چرخد - سوی تو (با نگرانی) می‌نگرند؛ پس هنگامی که ترسشان برطرف شود، شما را با زبان‌هایی تند نیش می‌زنند. حال آنکه بر خیر [مال و منال] حریصند. آنان ایمان نیاورده‌اند. پس خدا اعمالشان را تباه گردانیده و این کار بر خدا آسان بوده است. ﴿٢٠﴾ اینان (چنان) می‌پندارند که حزب‌های دشمن نرفته‌اند، و اگر (این) احزاب برگردند دوست دارند (که) کاش میان اعراب - بادیه‌نشینان - بودند. حال آنکه از اخبار مهم (مربوط به) شما جويا می‌شوند، و اگر در میان شما بودند، جز اندکی با آنان جنگ نمی‌کردند. ﴿٢٠﴾ به راستی همواره برای شما در (اقتدای به) رسول خدا سرمشقی نیکو بوده است؛ برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می‌داشته و خدا را زیاد یاد کرده است. ﴿٢١﴾

آیه ۲۱ - در این آیه رسول الله بعنوان رسالت الله «أسوة» یعنی مقتدای بسی شایسته عنوان شده، زیرا رسول الله ﷺ دارای دو بُعد است که حضرتش در هر بُعد برای کل مکلفان اسوه و صراط مستقیم الی الله است، ولکن در جهات شخصی جسمانی صد درصد اسوه نیست، که مثلاً هرگونه حضرتش بخوابد یا بخورد ما هم بخوابیم و یا بخوریم.

و این اسوه گاه اسوه مطلقه است که عصمت مطلقه در احکام و موضوعات در بالاترین اوجشن اختصاص به رسول الله ﷺ دارد، و گاه اسوه محدود است به حدود احکام و در برخی از موضوعات اسوه مطلق نیست، مانند ابراهیم ﷺ که "قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم ... الا قول ابراهیم لأستغفرنّ لک و..." (۴:۶۰) در اینجا استغفار ابراهیم برای آزر اسوه‌ای مطلق برای مومنان نیست، زیرا خود نسبت به حضرتش خطائی موضوعی از روی قصور در این جریان بوده که در جاهای خودش آمده و خواهد آمد.

وَمَا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴿۲۲﴾ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ
رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّن
يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾

و هنگامی که مؤمنان حزب‌های دشمن را دیدند، گفتند: «این همان است که خدا و فرستاده‌اش به ما وعده دادند، و خدا و فرستاده‌اش راست گفتند.» و جز بر ایمان و تسلیمشان نیفزود. ﴿۲۲﴾ از مؤمنان رادمردانی هستند (که) آنچه را با خدا بر آن پیمان بسته‌اند راست آمدند. پس برخی از آنان به نیازشان رسیدند، و برخی از آنان در (همین) انتظارند، و هرگز (پیمان خود را) هیچ‌گونه تبدیلی نکردند. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - اینجا برخی از مؤمنان بعنوان مردانی معرفی شده‌اند که بر پیمان ربّانیشان همچنان استوارند، چه آنان که به این پیمان با از دست دادن جانشان وفا کرده‌اند، و چه دیگران که در انتظار چنان جریانی می‌باشند، و در هر صورت چه آنانکه در راه خدا جان داده‌اند و یا آنانکه هنوز زنده‌اند، هر دو در راهواری و راستکاری و رستگاری نسبت به پیمان خدا برابرند.

مقصود از «رجال» رجولیت و فتوت معنوی است و نه جنسی، که بعضی از زنان مانند صدیقه طاهره علیها السلام حتی از تمامی پیامبران بجز رسول الله صلی الله علیه و آله برترند، چنانکه در آیه تطهیر خواهد آمد.

نَحْبٌ دارای دوازده معنی است: ۱- نذر ۲- همت ۳- برهان ۴- حاجت ۵- شدت ۶- اجل ۷- مدت ۸- عمل ۹- جان ۱۰- سرعت ۱۱- سیر ۱۲- جهاد، و این معانی کلاً در اینجا مراد است، زیرا اگر یک یا چند معنی از اینها مراد بود لفظ یا الفاظ ویژه همان معنی یا معانی در کار بود، پس مقتضای فصاحت و بلاغت قرآنی - و بلکه صحتش - این است که اینجا هر دوازده معنی مراد باشد روی این اصل "قضى نجه" نسبت به این مؤمنان ویژه به ترتیب بمعانی: انجام دادن نذرشان، و مصرف کردن همت‌شان، و برهانشان، نیازشان، سعی و کوشش‌شان برای انجام این پیمان الهی

همچنان باقی باشند، و نیز از وقت معین، مطلق، عمل، جان، سرعت، سیر، و جهاد در راه خدا، در کل ابعاد ممکن در حد توانشان وفادار باشند.

"ما عاهدوا الله عليه" عهد این رادمردان است با خدا، و برابرش عهد خداست با اینان، و در جمع اینجا هر دو عهد مراد است، زیرا عهد اینان با خدا پس از عهد خداست با اینان، عهد خدا نخست پیمان بر فطر تهاست که بر حسب آیات فطرت از قبیل "فطرت الله التي فطر الناس عليها" (۳۰:۳۰) که خدا با قلم تکوین بر ضلع اصلی وزیر بنای روح - که فطرت است - معارف حقه الهیه را با خط خوش و روشن و بینانگر نوشته است، و سپس بر همین عهد جنایی دیگر بر عقول مکلفان است که با توجه و جیه عقلانی به چهره پاک فطرت از طرفی، و روی همین دو مبنا با توجهی به چهره نورانی شریعت است، که در این مثلث عهد خدا با کل انسانها نوشته شده است، که نماد و نمود کلی اش در انحصار "رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه" است، این راد مردان که در کل پیمانهای طرفینی ربانی - چه آغاز از خدا باشد و چه از ایشان - راهوار و استوار و راست گردارند، که نقش این معاهده بر مبنای نفی و اثبات "لا اله الا الله" در اصل در عمق مراحل هفتگانه درونی شان و در نمود مراحل ششگانه برونی شان استوارند.

"فاقم وجهك" شامل کل این وجوه می باشد، زیرا اصولاً وجه در لغت به معنای رواست، و همانگونه که خدا احاطه مطلقه از نظر علم، قدرت و رحمت رحمانی و رحیمی بر آفریدگان دارد، که همگان نسبت به او در رو و جهند، چون با او در کل مواجه اند، و آشکار و نهانشان برای حضرتش یکسان است، روی این اصل اقامه وجه فطرت بدین حنیف هم وجوه باطنی را - که زیر بنای کل وجوه است - شامل است، که عبارت اند از وجه روح، فطرت، عقل، لب، صدر، قلب و فؤاد.

و در حاشیه اش وجوه ششگانه ظاهری انسانها که افزون بر حواس پنجگانه حس امساک می باشد: - امساک کردن و رها کردن انسان - سایر حواس ظاهری باید وجوهی برای مکلفان و بویژه انسانها باشد که با کل این وجوه توجهی به دین حنیف باید داشته باشند، تفصیل این جریان در دو آیه فطرت در سوره روم و اعراف آمده است.

”قضی نخبه“ انجام این دوازده حقیقت است، که نه تنها در نیت، بلکه در علم، اخلاق، عقیده و اعمال برونی نقش دارد، چه هنگام اینها - کلاً یا بعضاً - رسیده باشد، که: ”قضی نخبه“ و یا هنوز نرسیده باشد که ”من ینتظر“ روی این اصل آنکه در راه خدا کشته شده - که زمینه حتمی اش فراهم گشته، با آنکه هنوز زمینه اش فراهم نگشته و لکن نخبهای گوناگون را در انتظار است - مثلاً حضرات حسنین علیهما السلام - باختلاف ظاهری - قضای نخبشان در بعد انجام و انتظار آن - برابرند، و این برابری صد درصد است، و بالاخره ”من ینظر“ همانند ”من قضی نخبه“ هر دو ”صدقوا ما عاهدوا الله علیه“ می باشند، که در کل کسانی هم که صد درصد در انتظار نخبشان می باشند، و با دیگرانی که نخبشان رسیده برابری دارند.

این راستان و شایستگان دارای درجاتی هستند، درجه نخستین در انحصار حضرت اقدس رسول صلی الله علیه و آله و سپس سیزده معصوم دیگر است، و درجه بعدی چهار پیامبر اولی العزم گذشته، سپس پیامبران بزرگ غیر اولی العزم، و پس از ایشان سایر رسولانند، با آنکه هر دسته از این بزرگواران نیز درجاتی دارند، سپس آنان که تالی تلو مقام عصمتند، و در جمع راستان و شایستگانند که هرگز هیچ گونه تخلفی از عهد الهی نداشته اند، و اینجا حتی عادلانی که احیاناً مبتلای به (لمم) و گناهی کوچک می شوند - با آنکه توبه هم می کنند - مشمول این رجال نیستند.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ أَلَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۲۴﴾

تا خدا راستان را به راستیشان پاداش دهد. و منافقان را - اگر بخواهد - عذاب (شان) کند، یا بر ایشان برگشت نماید. همواره خدا پوشنده‌ی بسی رحمت‌گر بر ویژگیان بوده است. ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - در این آیه صدق با تعبیر صادقین پس از «صدقوا» در آیه پیشین تکرار شده، و آیا این هر دو یکسانند؟ جواب مثبت است، ولی باید پرسید که اینجا مراد از منافقان کیانند؟ اگر مقصود منافقان رسمی باشند که قطعاً مورد عذاب اند، بلکه بر

حَسَبَ آيَةَ "ان المنافقين في الدرک الاسفل من النار" (۱۴۵:۴) جایگاهشان بدترین درکات دوزخ است، پس "او يتوب عليهم" درباره اینان هرگز مورد ندارد، و حال آنکه بعضی از مؤمنان بی نفاق مبتلای به گناهان کبیره‌ای می‌شوند که قابل عفو هم نیست، تا چه رسد به منافقین رسمی، بر این مبنا «منافقین» اینجا در مقابل "رجال صدقوا" و «صادقین» می‌باشند، که مؤمن در بُعد عمومی معنای ایمان - که شامل منافقان رسمی هم می‌شود - کل اقرار کنندگان لفظی به شهادتین را شامل است، و مثلث ایمان را با مراتبش در بر دارد، ضلع قاعده‌اش همان "رجال صدقوا" مؤمنان درجه اول خود ساخته پاک باخته به تمام معنی می‌باشند، و ضلع بسی کوتاهش منافقان رسمی هستند، گرچه آنان را درجاتی است و اینان را درکاتی، و ضلع میانگین هم مؤمنانی هستند که دست کم در درونشان کافر نمی‌باشند یعنی اقرار به شهادتین کرده‌اند ولی هنوز این اقرار به درونشان نرسیده است که این کمترین مراتب اسلام است چنانکه آیاتی از قبیل "وقالت الاعراب آمنوا ولكن قولوا أسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم" (۱۴:۴۹) بر این جریان تصریح دارد، و برتر از اینان سایر مؤمنان میانگین‌اند که تا اندازه‌ای ایمان برایشان دلنشین است، با این بیان می‌فهمیم که مراد از منافقین در این آیه تنها منافقین رسمی نیستند، زیرا نفاق عبارتست از عدم وفاق بین ظاهر و باطن، که گذشته از منافقین رسمی همه کسانی را که بین ظاهر و باطنشان اختلاف درجه تضادی است شامل است، و کل کسانی را که در جرگه "رجال صدقوا" نیستند و احیاناً گناهای هم دارند که قابل بخشش و پوشش است در بر می‌گیرد، و اینجا جای "او يتوب عليهم" است.

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ
 وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿۲۵﴾ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَهَرُوا لَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ
 مِنْ صِيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ
 فَرِيقًا ﴿۲۶﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا

وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۷﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُمْ تُرِيدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسْرِحْكِنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿۲۸﴾

و خدا آنان را که کفر ورزیدند، با غیظ (و حسرتشان) برگرداند؛ حال آنکه به هیچ خیری نرسیدند. و خدا (خطر) جنگ را از مؤمنان (زدود) کفایت کرد، و خدا همواره نیرومند عزیز بوده است. ﴿۲۷﴾ و کسانی از اهل کتاب را که مشرکان پشتیبانی (و با آنان همکاری) کرده بودند، از دژهایشان به زیر آورد، و در دل‌هایشان هراس افکند؛ حال آنکه گروهی را می‌کشید و گروهی را اسیر می‌کنید. ﴿۲۸﴾ و زمینشان و خانه‌هایشان و اموالشان و سرزمینی را که در آن پانهاده بودید، به شما میراث داد. و خدا بر هر چیزی بسیار توانا بوده است. ﴿۲۷﴾ هان ای پیامبر برجسته! به همسرانت بگو: «اگر خواهان زندگی دنیا و زینت آن بوده‌اید، بیایید تا افزون (بر مهرهاتان را) - به شما ببخشایم، و شما را زینده (خوش و خرم) رها و آزاد کنم. ﴿۲۸﴾

آیات ۲۸ تا بخشی از آیه ۳۳ - مقدماتی است برای آیه تطهیر که در این آیات بیست و دو مرتبه با ضمیر جمع مؤنث زنان پیامبر بزرگوار ﷺ مورد امرها و نهی‌هایی قرار گرفته‌اند که در جمع بر مبنای آیات (۳۰) تا (۳۲) برای آنان - در صورت انجام اوامر ربانی و ترک محرمات نسبت به دیگران - مقام والاتر و فراتری دانسته شده، و در صورت تخلف از اوامر و نواهی ربانی فروترند، و اینجا قاعده‌ای کلی برداشت می‌گردد که هر اندازه ارتباطات ربانی مکلف بیشتر باشد تکلیفش نیز سنگین‌تر است، و هر قدر سبکتر، تکلیفش نیز سبکتر است، و کسانی هم که در ارتباط سببی یا نسبی با بزرگان دینی باشند مشمول همین قاعده می‌باشند، و در هر صورت مسئولیت دارای دو بُعد است، بُعد فردی که نسبت به کل مکلفان یکسان است، گرچه از نظر نیروی عقلانی و معرفت دینی مسئولیت بالاتر است، و بُعد دوم ارتباطات اجتماعی است که رابطه‌های نسبی، سببی، علمی، تربیتی و سایر ارتباطات را که زمینه‌تاثیر دارند شامل می‌باشد.

روی همین اصل هم چنانکه یاد شد مسئولیت زنان پیغمبر از دیگران بیشتر

است، و در جمع ضمیرهای جمع مؤنث چنانکه گفتیم به بیست و دو عدد می‌رسد، سپس در آیه تطهیر تحوُّلی ممتاز در خطاب به جمع مخاطبان آمده که «كُم» دو بار بجای «كُنَّ، أَنْتَنَّ و...» یاد شده، روی این اصل مخاطبان در این دو خطاب آخرین زنان خاندان پیامبر ﷺ نیستند، بلکه این آیات بیت رسالت را در دو بُعدش پاکیزه‌ترین بیوت کل مکلفان قرار می‌دهد، نخست زنان رسول بزرگوار که بایستی نسبت به دیگر زنان اُسوة و الگو باشند، و اینجا بیت جسمانی است که جسم انسانها در آن آرامش می‌یابد، سپس بیت روحانی که استرحتگاه ارواح است، و همین هم مقصود از «عَنكُمْ» و «یَطْهَرُكُمْ» در آیه تطهیر است، که در جمع مخاطبان در این بُعد روحانی رجال اهل بیت رسالت محمدی ﷺ می‌باشند و نه اهل بیت شخص بشری محمد ﷺ که زانش بوده‌اند، و نه تنها اهل بیت رسول ﷺ زیرا خود حضرتش محور و زیر بنای این بیت رسالتی است، و مقصود از اهل البیت اهل بیت رسالت ﷺ است که حضرتش نقطه آغازینش و سایر معصومان سیزدهگانه محمدی ﷺ در حاشیه‌اش مخاطب به این دو خطابند.

درست است که کل مکلفان بایستی در خودشان "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" را در کل ابعاد وجودیشان نقش دهند، لکن نقشه‌اشان مطلق نیست، ولی خدا در آیه تطهیر بر پایه نقش تکلیفی مکلفان در بالاترین قله آن - که عصمت والای بشری است - نقشی دیگر از برای این بزرگواران مقرر داشته، نخست سلبش "لیذهب عنکم الرِّجس" که کل ناپاکیها و نقصانها را منهای نقص «امکان» از آنان سلب کرده، سپس مرحله ایجابش که "و یطهرکم تطهیراً" همانگونه که مرحله سلبی اش کاملترین مراحل والای سلبی است، مرحله ایجابی اش که شامل کل طهارتهای بالا و والای ممکن است می‌باشد.

اینجا "یریدُ الله" در دو بُعدش عصمت ربانی را نسبت به این بزرگواران در سلب «الرِّجس»: پلیدی، و ایجاب «تطهیراً»: پاکی، مقرر داشته، و با کلمه «انمأ» این دو مرحله را در میان کل معصومان تاریخ عصمت ویژه و منحصر به اینان دانسته، که در نتیجه این سلب ناپاکیها و آن ایجاب پاکیها در اهل بیت رسالت محمدی ﷺ - در میان تمامی معصومان - ویژه و بی نظیر است، که نه تنها محمدش بلکه علی و

فاطمه‌اش، و حسن و حسینش و سایر معصومانش بر کل معصومان رسالتی برترند، که از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی تا چه رسد به سایر پیامبران والاترند.

و اینجا این سؤال مطرح است که چگونه ضمیر «کُم» که جمع مذکر است فاطمه زهرا علیها السلام را شامل است، در حالیکه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل نیست؟

پاسخ این است که جمع مذکر گرچه دلالتی اصلی بر مؤنث ندارد لکن احیاناً با دلیلی متصل یا منفصل شامل مؤنث نیز هست، و اینجا روایاتی فوق حد تواتر از شیعه و سنی وارد است که حضرت صدیقه کبری علیها السلام نیز مشمول «کُم» می‌باشد، چنانکه از باب نمونه بر حسب حدیثی از عایشه - چنانکه از کتاب *الجمع بین الصحاح السنة* آمده است - پس از نزول این آیه عایشه از حضرتش پرسید آیا من از اهل بیت شمایم؟ فرمود: نه و سه بار با لفظ (تنحی) به عایشه دست دور باش زد سپس فرمود: مراد خدا اینجا تنها من، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام هستند.

این پنج تن - بر حسب روایاتی - در بعد تنزیل و سایر ائمه در بعد تأویل مشمول این آیه هستند، چنانکه در تفسیر مفصل الفرقان این جریان به تفصیل در آمده است. اینجا حدود هزار روایت از شیعه و سنی بر این مبنا و معنی دلالت دارند که مقصود از اهل بیت اینجا زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند، بلکه رجال اهل البیت و در ضمنشان صدیقه طاهره علیها السلام می‌باشند، و آنکه چگونگی پذیرفتن این طهارت «انحصاری» و الا زنانی مانند عایشه و حفصه را در بر بگیرد، در حالی که مانند آیه "ان تتوبا الى الله فقد صغت قلوبكما" (۴:۶۶) این دو را بسی عصیانگر خوانده است! بلکه شامل زنان، و مردانی هم که تالی تلو درجات عصمت می‌باشند نیست. آیاتی چند - چنانکه گفته شد - وظائفی مضاعف را بر عهده زنان پیامبر صلی الله علیه و آله مقرر داشته، و بخشی از آیه (۳۳) و کل آیات (۲۸) تا (۳۵) - نیز در همین جریان است، و جمله تطهیر در قلب و وظائف زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مردان اهل بیت مقرر شده، چنانکه قلب و بنیاد نهادین بیت رسالت همان روح و حی است.

بخش نخستین آیه تطهیر دستوری است کلی در دو بعد ایجاب و سلب به زنان حضرتش، نخست وقار داشتن در خانه‌هاشان - که برای کل زنان اصلی اولی است و چگونه‌ای مضاعف برای زنان پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله می‌باشد، و بعد دومش خودنمایی

کردن زنان در برون خانه‌هایشان همچون جاهلیت نخستین و در این میان بُعد سومی در کار است که برون شدن زنان از خانه‌هاشان در صورت ضرورت و یا رُحجان است، و اینجا بین زنان و مردان دو اصل متقابل است، برای مردان برون شدن از خانه‌هاشان برای کسب معیشت و فضیلت و در حاشیه تنظیم امور خانه، و در مقابلش اصل برای زنان سکونت در خانه‌هاشان و تنظیم امور خانه و فرعش برون شدنشان برای نیازهای ضروری و شایسته است، از جمله این تقابلی است، و از رسول الله ﷺ روایت است که در پاسخ این پرسش: آیا فضیلت جهاد در راه خدا و شرکت در اجتماعات برونی در انحصار مردان است و زنان از این فضیلت‌ها محرومند، فرمودند: کل این فضیلتها برای زنان است که برای اداره امور خانه و حفظ پاکدامنی‌شان همچنان در خانه‌هاشان می‌مانند.

آری، چنانکه گفتیم زنان تنها برای انجام کارهای ضروری و شرعی می‌توانند با کمال نجابت از خانه‌هاشان خارج شوند، و حتی شرکت زنان در نماز جمعه و جماعت و مجالس و عظ و ارشاد با حفظ پاکدامنی‌شان شایسته و بایسته است، گرچه در صورت امکان دست‌یابی به این امور در خانه‌هاشان، ماندنشان در خانه‌هاشان بهتر است، مگر حاضر شدن در جمعه و جماعت که آن هم در صورتی که خوف از برخوردهای ناروا نداشته باشند.

اینجا با برگشتی مجدد به آیات (۲۸) تا (۳۳) از نظر ادبی و معنوی بررسی کاملتری می‌کنیم:

اینجا جمعاً سه گونه از مخاطبان مورد خطابند: نخست همسران پیامبر ﷺ که در دو آیه (۲۸) و (۲۹) بعنوان ازواج حضرتش مورد خطاب قرار گرفته‌اند، دوم زنان خاندان حضرتش می‌باشند که اعم از همسرانش هستند، و خود این اختلاف تعبیر و نیز احکام عمومی گواه بر این عمومیت است، چنانکه در آیات (۳۰) تا (۳۴) همین زنان خاندان رسالت کلاً مورد اوامر و نواهی ربانی قرار گرفته‌اند، سوم مردانی از اهل بیت رسالت محمدی ﷺ که - چنانکه اشاره شد - اینان تنها خاندان عصمت علیای این رسالت آخرین می‌باشند، که در ضمنشان بر حسب روایات متواتره حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است، و چنانکه اشاره شد این دو ضمیر جمع مذکر

پس از بیست و دو ضمیر جمع مؤنث و پیش از دو ضمیر جمع مؤنث دیگر - خود دلیل است بر تحول از آن دوگونه خطاب به همسران یا زنان بیت رسالت به مردان این بیت می باشد که زاویه نخستینش خود رسول الله ﷺ است.

این تهدید ربانی که در دو آیه (۲۸) و (۲۹) نسبت به زنان حضرتش آمده هنگامی است که از غزوه خیبر برگشته و گنج آل ابی الحقیق را بدست آورده بودند، اینجا زنان پیامبر ﷺ کلاً از حضرتش در خواست کردند که این گنج را میان ما تقسیم فرمای، در پاسخ فرمود: این مال مالِ ویژه من نیست، بلکه مربوط به کل مسلمانان است، زنان با پرخاش گفتند: تو گمان می کنی اگر طلاقمان دهی ما به مردانی دیگر از خویشانمان دست نمی یابیم تا با آنان ازدواج کنیم، اینجا حضرتش به دستور وحی بیست و نه روز در خانه ام ابراهیم از کل این زنان جدا شد، تا پس از حیض و طهارتشان از آن زمینه طلاقشان فراهم آمد، در این هنگامه ام سلمه - که ضمن همین زنان بود - گفت: من همان زندگی با پیامبر ﷺ را ترجیح می دهم، اینجا سایر زنان با حضرتش معانقه کردند و گفتند ما هم چنانیم.

در آیه (۲۸) تنها زنان حضرتش مورد خطابی عتاب آمیزند: که اگر زندگی و زینت دنیا را بر زندگی با من ترجیح می دهید حقوق شما را بپردازم و به نیکی و خوشی آزادتان کنم.

وَإِنْ كُنْتُمْ تُرِيدُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ

لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۸﴾

و اگر خواستار خدا و فرستاده ی وی و سرای آخرت بوده اید، بی گمان خدا برای نیکوکارانتان پاداش بزرگی آماده کرده است. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۹ - در بعد ایجابی می فرماید: اگر خدا و رسول و زندگی پایانی را می خواهید خدا برای نیکوکاران شما - و نه همه شما - اجر بزرگ آماده کرده است.

اینجا جای این سؤال است که اینگونه آزادی زنان حضرتش با جمال ویژه اش آیا منافاتی با حرمت ازدواجشان پس از طلاقشان ندارد؟ جواب مثبت است، زیرا هر

اندازه مالی هم به زنان طلاق یافته داده شود ولی پس از طلاق از ازدواج مجدد محروم باشند، این از اصول آزادی نیست تا چه رسد به سراح جمیل، و آزادی زیبا و زینبده، بلکه این خود اسارتی است بدتر از زمان همسری ناهنجار! چون در آن زمان هر چه بود روابط زناشویی هم در کار بود، ولی اگر با طلاق یافتن در ازدواج مجدد هرگز آزادی نداشته باشند این خود فروتر از حالت قبل است و چنانکه در آیه "... فلاتمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة" (۱۲۹:۴) تصریح شده که شما هرگز نمی‌توانید میان همسران متعدد صد درصد در هر جهت عدالت کنید، لیکن نسبت به برخی از آنان بطور کلی روی گردان م باشید که در زندگی شان گوئی میان زمین و آسمان معلقتند، نه شوهر دارند و نه بی شوهرند، و این خود مذمتی است اکیدتر که زنانی پس از طلاقشان هرگز نتوانند ازدواجی مجدد نمایند.

روی این اصل با برگشتی مجدد به جمله "أَسْرَحَنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا" این حکم در زمینه طلاق زنان حضرتش روشن است که پس از طلاقشان در همه کارهای مشروعیشان بویژه اهم آنها که ازدواج مجدد است آزادند. ولی جای این پرسش است که با آیه "و لا أن تنكحوا أزواجه من بعده أبداً" (۵۳:۳۳) چه کنیم که زناشویی پس از حضرتش را ممنوع دانسته!

پاسخ این است که مورد بحث «من بعده» را تخصیص به پس از مرگ می‌دهد و نه اینکه بعد از طلاق هم - کلاً - چنین باشد، بویژه آنکه حضرتش رحلت فروده و حال آنکه هیچ یک از زنان را طلاق نگفته بود.

وانگهی طلاق پیامبر دو گونه است: ۱- طلاق عادی بدون هیچگونه گرفتاری از ناحیه او یا زنان ۲- طلاق مؤکد که در اثر ناشایستگی زنان تحقق می‌یابد، طلاق نخست تنها همسری را فیصله می‌دهد، و طلاق دوم فیصله دهنده حرمت ازدواج با آنان نیز هست، زیرا زنان پیامبر مادامی احترام دارند و ازدواج مجددشان حرام است که احترام بیت رسالت را نگهدارند، وگرنه همانگونه که اینجا مورد تهدید واقع شده‌اند دو طلاقه خواهند بود، طلاق اول گسیختن از همسری و طلاق دوم گسیختگی از حرمت ازدواج مجدد.

حتی اگر زنی از زنان حضرتش پس از رحلتش تخلفی از بیت رسالت کرده ولی

امر مسلمین می‌تواند دومین طلاق را درباره او انجام دهد که از ام‌المؤمنین بودن خارج شود، چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام این تهدید را نسبت به عایشه فرمود که اگر به معارضات نامشروع پایان ندهی تو را طلاق می‌گویم.

روی این اصول به سخن نخست برمی‌گردیم که تهدید همسران پیامبر نسبت به طلاق دو بعدی است که افزون بر طلاق نخست، از ام‌المؤمنین بودن نیز طلاق یافته و جای "سراحا جمیلاً" است که ازدواج مجدد کنند.

اینجا آیه ۲۹ که متکفل بعد ایجابی جریان زنان پیامبر است "اجراً عظیماً" را مشروط به نیکوکاری این زنان پس از "تردن الله و رسوله والدار الاخرة" دانسته که در جمع این اجر عظیم پیامد چهار شرط است، ولی اگر آن سه شرط محقق گردد، و همچنان بر مبنای ایمان به خدا و پیامبرش و روز رستاخیز به همسریشان ادامه دهند، اما در ضمن احیاناً حضرتش را ناراضی کنند، اینها که فاقد چهارمین شرط می‌باشند هرگز اجر عظیم نخواهند داشت مانند عایشه و حفصه چنانکه گذشت. از اینجا به بعد آیه (۳۰) تا (۳۴) مخاطبان کلاً زنان خاندان رسالتند، جز آن دو مورد که اشاره شد که مخاطب رجال اهلبیت علیهم السلام رسالت هستند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا اَمْرًا مِّنْ اَمْرِ الْكٰفِرِيْنَ ۗ اِنَّهُمْ يَحْتَسِبُوْنَ اِنَّهُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ ۗ اِنَّهُمْ كٰفِرُوْنَ عٰزِمُوْنَ ۗ
يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّبِعُوْا اَمْرًا مِّنْ اَمْرِ الْكٰفِرِيْنَ ۗ اِنَّهُمْ يَحْتَسِبُوْنَ اِنَّهُمْ اِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ ۗ اِنَّهُمْ كٰفِرُوْنَ عٰزِمُوْنَ ۗ

ای زنان پیامبر برجسته! هر کس از شما مبادرت به کار زشت نمایانگری کند، عذابش دو چندان خواهد شد. و این بر خدا آسان بوده است. ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - "فاحشة مبینة" گناهان سه بعدی است، زیرا خود «فاحشه» وصفی است برای معصیت و معصیت سه گونه است: یا معصیت بزرگ است که از حد عادی تجاوز کرده، یا اگر هم معصیت معمولی است تجاوز به غیر کرده، و یا جمع میان هر دو فحشا و تجاوزگری است، که هم این گناه به خودی خود بزرگ است و هم متجاوز به دیگران می‌باشد، و این هر سه بعد یا آشکار و آشکارگر است و یا پنهان و یا تنها آشکار است و آشکارگر نیست، روی این اصل توصیف فاحشه به مبینة و

آشکارگر تنها گناهانی را شامل است که یکی از دو فحشاء و یا هر دو را داشته و نیز بیانگر حالت تجاوزگری صاحبش باشند، و «ضعفین» که دو برابر است پس او «یضعف» ضعف را مشتمل بر دو برابر دانسته.

اینجا جای این پرسش است که اگر زنی از زنان پیامبر عظیم الشان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مبتلا به فحشای جنسی باشد - یا بشود - اصولاً ازدواج با او یا ادامه ازدواجش بر مبنای آیات نور حرام است که "حَرَّمَ ذَاكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ" (۲:۲۴) این نکاح را در آغاز و استمرارش حرام دانسته، پس چگونه امکان دارد پیامبر بزرگوار با زنی زناکار ازدواج کند و یا به استمرار ازدواج با چنین زنی راضی شود؟ پاسخ این است که فحشاء در انحصار گناه جنسی نیست، بلکه چنانکه گفتیم - گناهان تجاوزگر کلاً فحشاء می باشند و این کلیت فحشاء نسبت به زنان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با همان آیات نور و مائده مستثنی است که در نتیجه اینان هرگونه انحرافی داشته اند هرگز انحراف جنسی نداشتند، مثل اینکه آیه (۱۰:۶۶) که زنان نوح و لوط را خائن دانسته، منظور خیانت جنسی نیست، بلکه خیانت علیه بیت رسالت است، که همچنان در این دو بیت رسالت کافر بوده اند.

و اینجا - چنانکه گذشت - مراد از "نساء النبی" تنها همسران حضرتش نیستند بلکه کل زنان بیت رسالت مُرادند و مضاعف بودن عذاب و رحمت بدین جهت است که نخست هرگناه و ثوابی را به خودی خود پاداش مناسب است لیکن اگر این گناه تجاوزگر باشد بویژه تجاوزگر در بیت رسالت طبعاً پاداش هم در گناه دو چندان و در ثواب عمل شایسته بیانگر بیت رسالت نیز چند چندان خواهد بود، و در صورتی که گناه بزرگ زنان پیامبر بیانگر و مبینه نباشد - یعنی بیت رسالت را به رسوائی نکشاند - ضعفین نخواهد بود، چون بخش دوم مربوط به گناه دوم: رسوائی بیت رسالت است، و در کارهای شایسته نیز ثوابشان مضاعف است، و گرچه شرط بیانگر بودن در آیه مربوطه اش ذکر نشده، اینجا چون مقام فضل و رحمت است مورد سؤال هم نیست.

وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لَللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ

وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿۳۱﴾ يٰنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنَّ
 اتَّقِيْتَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا
 مَّعْرُوفًا ﴿۳۲﴾

و هر کس از شما برای خدا و رسولش، (تداوم در) خشوع داشته باشد، و عمل شایسته (ی خشوع) انجام دهد، اجرش را دو چندان می‌دهیم، و برایش روزی فراوانی آماده می‌سازیم. ﴿۳۱﴾ ای زنان پیامبر برجسته! اگر سر پروا دارید، شما مانند هیچ یک از زنان (دیگر) نیستید. پس (با نامحرمان) به عشوه و ناز سخن مگویید، تا آنکه در دلش بیماری (شهوت) است (به شما) طمع ورزد؛ و (با نامحرمان) گفتاری شناخته شده (در جو ایمان) بگویید. ﴿۳۲﴾

آیات ۳۱ و ۳۲- «أحد» در آیه (۳۲) و در «یقنت» که هر دو مذکرند دلیلی ادبی است که می‌توان برای مونث لفظ مذکر آورد، و گرنه به جای «یقنت»، «تقنت» و به جای «أحد»، «إحدى» بود.

در آیه (۳۲) نیز زنان خاندان پیامبر در جریان تقوی تکرار شده‌اند، که اگر تقوی پیشه کنند مانند زنان دیگر نیستند، زیرا تقوای اینان خود تقویت بیت رسالت است، روی این اصل نباید صحبت کرد نشان با ناز و کرشمه و نرمش باشد که بیماران شهوت را تحریک کند، بلکه بایستی معروف و شایسته عفت و بیت رسالت باشند. و اینجا جای این پرسش است که آیا این نهی به حساب موقعیت بیت رسالت ویژه پیامبر است یا دیگران را نیز شامل است؟

پاسخ اینکه چون تحریک آمیزی سخنان نرم و رعنا ی زنان پیامبر بزرگوار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بیماران شهوت بسی کمتر از زنان دیگر است، گرچه اینگونه سخن گفتن زنان حضرتش برای بیت رسالت بدتر است، پس این دو جریان با یکدیگر هماهنگ و برابرند و از لحاظ تحریک شهوت در بُعد اولویت اینگونه سخن گفتن برای کل زنان نسبت به نامحرمان حرام‌تر است، و نه تنها اینگونه سخن، بلکه هرگونه عمل تحریک آمیز غیر ضروری مانند راه رفتن محرک، پوشیدن لباسهای ویژه محرک و سایر برخوردهائی که موجب تحریک شهوت است کلاً حرام می‌باشد، و اینها همه

بر مبنای "فیطمع الذی فی قلبه مرض" است که اصولاً تحریک مرض شهوت به هر طریقی که باشد حرام است.

در جمع هر قدر جو ارتباطی زنان یا مردان از نظر تحریک به عمل شایسته و یا تحرک به عمل ناشایسته قویتر باشد تبعاً ثواب یا عذابش نیز قویتر است، زیرا هر اندازه بُعد گناه قویتر باشد طبعاً اثر ناشایستش بیشتر است. و چنانکه در عمل شایسته نیز چنان است، گرچه در این دو آیه زنان پیامبر ﷺ مورد اینگونه خطابند ولی بمناسبت حکم و موضوع و لفظ «مبیّنه» در فاحشه و نیز آیاتی چند این حکم عمومیت دارد، و درجات و درکاتش متفاوت است، که میان بیت رسالت، بیت امامت، بیت مرجعیت و ... برحسب درکات گناه درجات ثوابشان متفاوت است، و بالاخره هر اندازه آسیب رسانی گناه دامنه دارتر باشد و نیز سود عمل شایسته فراتر باشد طبعاً پاداش این و آن یکسان نیست.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ
وَأَتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾

و در خانه هایتان با وقار قرار بگیرید، و مانند روزگاران جاهلیت نخستین، زینت های خود را آشکارا مسازید، و نماز بر پا دارید، و زکات بدهید، و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا فقط می خواهد هرگونه آلودگی را از شما (مردان) خاندان (رسالت) بزدايد و شما را به گونه ای ویژه پاکیزه گرداند. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳- «واو» در کلمه «وقرن» واو عطف است، نه جزء کلمه، زیرا در صورت دوم خبر است و نه امر، و بمعنای قرار است که «قرن» خود امری است از قرار و این خانه نشینی زنان و برون رفتنشان قراری است فراتر از رفتنشان. تبرج به معنای برج شدن است و همانطوریکه برجها از لحاظ بلندی و چهره

۱. اصل «قرن» از «تقرن» است که توفرن بوده، و در حالت امری «قرن» شده است.

زیبایشان مورد توجه همگانند، زنان نیز نباید در بیرون خانه‌هاشان همچون بُرجها خود نمائی کنند، و این امر و نهی اختصاصی به زنان پیامبر ﷺ ندارد گر چه برای ایشان مهم‌تر است.

جاهلیت دارای دو بُعد است: جاهلیت نخستین که پیش از اسلام در میان عربها حتی عریان بودن زنان عادی بود، که در حال طواف هم نیز احیاناً عریان بوده‌اند. و جاهلیت نوین که بسی زشتتر از جاهلیت نخستین می‌باشد. که زنها با بدنهای نیمه عریان بیشتر جلب نظر می‌کنند، و احیاناً تنها عورت‌های نیمه عریان خود را می‌پوشانند. پس جاهلیت دو گونه است: ۱- جاهلیت عریان ۲- جاهلیت نیمه عریان با زینت.

"انما یرید الله ... تطهیراً" بر حسب روایات متواتر شیعه و سنی آیه‌ای است مستقل و اینجا در قلب آیه سی وسوم قرار گرفته، و آیا می‌توان گفت که اینجا جایگاه این جمله نبوده بلکه دست تحریف آن را به اینجا کشانده؟ چنانکه بعضی از بزرگان مفسران شیعه پنداشته‌اند؟ هرگز! زیرا اولاً قرآن به هیچ وجه تحریف لفظی یا مکانی هم نشده، چون "ان علینا جمعه و قرآنه" (۱۷:۷۵) جمع و گردآوری تفصیلی مربوط به وحی قرآن و تألیفش را همچون اصل آیاتش و حیانی دانسته، وانگهی مگر این تحریف کنندگان - به گمان شما - عرب نبوده‌اند که این آیه را میان خطابهایی به زنان پیامبر ﷺ قرار داده‌اند تا دو خطاب مذکر ملحق به بیست و دو خطاب مؤنث گردد؟ حال آنکه این دو ضمیر مذکر اگر هم میان هزاران ضمیر مؤنث قرار گیرند باز دلالت لغوی خود را همچنان حفظ می‌کنند.

آری، بعضی از آیات که بهنگام نزول آیه مستقل بودند در ترتیب بخشی از آیه‌ای قرار می‌گیرند، و از جمله همین آیه تطهیر است که در خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام یا ام سلمه و یا عایشه - بر حسب ادعایش - با اختلاف نقل در جریان کساء وارد شده است.

و بر خلاف دعوی تحریف در جایجایی این آیه اینجا مناسب‌ترین جایگاه آن است، زیرا چنانکه بیت جسمانی حضرتش باید از پلیدیهای جسمانی اهل بیت غیر روحانی تطهیر شود، خدا خواسته بیت روحانی حضرتش نیز - به اولویت قطعی - از

همه پلیدی‌ها تطهیر گردد.

اینجا در کلمات این آیه بحث‌هایی مفصل است که در تفصیرالفرقان یاد شده، ولی مختصرش اینست که - چنانکه گذشت - نخست «أئمة» این نفی و اثبات را در انحصار اهل بیت علیهم‌السلام قرار داده که مقصود اهل بیت رسالت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، نه همسران و زنان خاندان جسمانی و نه تنها اهل بیت رسالتی رسول، که خود آن حضرت از آن بیت برون باشد، زیرا حضرتش در بالاترین قله این بیت عصمت و الأقرار دارند.

“یرید الله” اراده مستمر ربانی است در کل ابعاد این عصمت علیا (اراد الله) نیست که تنها شامل گذشته باشد، بلکه (یرید الله) است که استمرار را می‌رساند. و آیا این اراده در سلب رجس و ایجاب طهارت برای این خاندان تنها اراده تشریحی و شرعی است؟ هرگز! زیرا سلب و ایجاب این اراده در مراتب گوناگونش در ارتباط با کل سالکان الی الله است، که هر اندازه قدمهائی فراتر در راه خدا بردارند این اراده سلب و ایجاب - که در جمع هدایت افزونتر آنان است - نیز خواهد بود. این اراده که ویژه اهل بیت رسالت محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است در بالاترین قله عصمت - که در میان کل معصومان بی نظیر است - مجموعه اراده تکوینی، تشریحی و شرعی ویژه‌ای است که شامل دیگران حتی معصومان دیگر نیز نمی‌شود.

عصمت دارای مراحل و درجاتی چند است: ۱- عصمت بشری ۲- بر مبنای همین عصمت درونی ربانی ۳- روی این دو مبنا عصمت برونی ربانی است، و پیش از عصمت بشری هم اراده ربانی است، که این بزرگوران را در اصلا ب و ارحام پدران و مادران پیش از ولادتشان و همینطور در زمان ولادت تا عصمت بشریشان در تحت پوشش مستقیم ربانی قرار داده، چنانکه در زیارت وارث است که (أشهد أنك كنت نوراً فی الأصلاب الشامخة و الأرحام المطهرة): من گواهی می‌دهم که تو نوری در صلبها و رحمهای پاک شده بودی، و این خود زمینه‌ای است از برای عصمت بشری آینده این بزرگوران با حفظ اختیارشان که در علم الهی اینگونه عصمت را تحصیل خواهند کرد، سپس در بعد عصمت بشری نیز مورد تأیید ربانی بوده‌اند، ولی چون این هر دو عصمت مطلق نیستند، مرحله سوم

عصمت ربانی است که با وحی رسالتی به رسول و وحی غیر رسالتی به سیزده معصوم دیگر مقرر شده است، عصمت چهارم، عصمت منفصل است، چنانکه آیاتی از قبیل "ولولأن ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً" (۷۴:۱۷) که در جریاناتی بسیار سهمگین - مانند اعتمادی بر انبوه مشرکان - اگر از سوی خدا جلوگیری فزونی نبود به اندازه کمی به اینان اعتماد می کردی.

«انما» در هر چهار بُعدش انحصاری است و «الرجس» و «تطهیراً» نیز هر دو در بُعد معنوی و وحیانی بگونه ای مطلقتر و فراتر از دیگر معصومان است، رجس در کل قرآن بمعنای نجاست و پلیدی ظاهری نیامده بلکه مانند "انهم رجس" (۹۵:۹) درباره منافقان، مقصود رجس درونی و معنوی است، از جمله ادله بر این حقیقت است - که این رجس ظاهری نیست - با اضافه بر واقعیت قذارتها و نجاستهای جسمانی معصومان که مانند دیگران مأمور به تطهیر آن بوده اند - آیاتی از قبیل "قل انما انا بشر مثلكم یوحی الی" حضرتش در بشریت - که حالات جسمانی و بدنی بشری است - کلاً همانند دیگران است، و فقط استثنای وحی است که فرودگاهش هم قلب روح است و نه بدن.

الرجس بمعنای مطلق رجس معنوی است و با اصطلاح «ال» بمعنای جنس آمده و کل ناپاکی ها و نقصانهای معنوی را در ابعاد آفریدگان از این بزرگواران سلب کرده، که نه قصوری دارند و نه تقصیری، و شامل هرگونه کمال و فضیلتی شایسته که در میان مکلفان از انس و جن و ملائکه می باشد، این بزرگواران در بالاترین قله به اراده مستمر ربانی کلاً آنرا دارا هستند، و این خود بمعنای سلب درونی و برونی «لأله» است، و در پی آن ایجاب "و یطهرکم تطهیراً" بدین معنا که همانگونه که سلب رجس مطلق است، ایجاب طهارت هم مطلق می باشد که: «الا لله»

ز احمد تا احد یک میم فرق است همه عالم در این یک میم غرق است چنانکه در آیاتی مانند آیه کوثر کل خیرات را علی الاطلاق در انحصار حضرتش خوانده است.

«اذهاب» در اینجا بمعنی دفع است و نه رفع، چون رفع بمعنای این است که نا پاکی در اینان بوده و خدا آنرا از ایشان زدوده، و از جمله ادله دفع، عصمت مطلقه

این بزرگواران است که دست کم در طول تکلیف بوده چنانکه آیاتی از قبیل آیه (۳۲: فاطر) دلیل بر آن است، و اینجا نیز که «بیرید» معنای استمرار می دهد هرگز جائی برای فعلیت ناپاکی برای این بزرگواران نگذاشته که اذهاب بمعنای دفع است و نه رفع، در جمع ارکان اربعه این عصمت برای این بزرگواران به دلیل «انما» از کل عصمت‌های سایر معصومان برتر است.

آیه تطهیر باندازه‌ای درباره معصومان از این بیت رسالتی اهمیت دارد که بر حسب روایاتی چند پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ تا هنگام رحلتشان پیش از هر یک از نمازهای پنجگانه در برابر خانه علی و فاطمه علیها السلام این آیه را با صدای بلند قرائت می فرمودند، این روایات این جریان را از چهل شبانه روز تا هفده ماه مقرر کرده که چهل شبانه روزش دو بیست مرتبه، و هفده ماهش دوهزار و پانصد و پنجاه مرتبه است حضرتش این آیه را بر خانه دورکن نخستین اهل بیت فرعی رسالت - حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام بگونه مستمر می خواندند، و این جریان طبعاً بمنظور یاد بود و وانمود این حقیقت است که اینان پس از حضرتش - دارای عالی‌ترین مقام عصمت هستند، نکند که اهل این خانه مورد اهانت از طرف مسلمانان و پیروان قرآن قرار گیرد؟ نکند به خانه هجوم آورند و دریش را آتش زنند و پهلوی صدیقه طاهره علیها السلام را بشکنند و محسنش را سقط کنند! همچون اذان و اقامه که اعلامی پیاپی از برای نمازهای پنجگانه است، آیه تطهیر هم از هنگام نزولش تا هنگام رحلت حضرتش چنین موقعیتی یافت، که این تکرار بدین گونه هرگز نظیری در کل اسلامیات - به جز اصول سه گانه عقیدتی - ندارد، زیرا کل اسلام در این آیه جمع است، از لحاظ اینکه قرآن محمد و محمد قرآن در اینجا بشایستگی تعریف شده اند، پس این تکرار شگفت انگیز تکراری اجمالی نسبت به کل ولایتهای مطلقه اسلامی است.

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُمْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا

خَيْرًا ﴿۳۴﴾ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْأَقْبَاتِ

وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرَاتِ وَالصَّابِرَاتِ
وَالْحَشِيعَاتِ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّابِغَاتِ
وَالصَّابِغَاتِ وَالْحَفِظَاتِ فُرُوجَهُمْ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّكِرَاتِ كَثِيرًا
وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۳۵﴾

و آنچه را که از آیات خدا و (سخنان) حکمت (آمیز)ش در خانه‌های شما خوانده می‌شود، یاد کنید. همواره خدا دقیقی بسیار آگاه بوده است. ﴿۳۴﴾ به راستی مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان باایمان و مردان و زنان خاضع و مردان و زنان راستین و مردان و زنان شکیبیا و مردان و زنان خاشع و مردان و زنان صدقه دهنده (ی مال و حال و جانشان) و مردان و زنان روزه‌دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را فراوان یاد می‌کنند، خدا برای (همه‌ی) آنان پوشش و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است. ﴿۳۵﴾

آیات ۳۴ و ۳۵ - اینجا در آخر کار زنان پیامبر همچنان مورد خطاب هستند، که اضافه بر انجام وظایف منزلی باید در ارتباطی تنگاتنگ با وحی شب و روز - که بر پیامبر بزرگوار نازل می‌گردد - باشند، آری، وظیفه اینان که وحی در خانه‌هاشان فرود می‌آید از دیگران بیشتر است.

و بالاخره می‌بینیم که درین آیه ده ویژگی و فضیلت از برای هر دوی مردان و زنان مقرر گشته، که اینان بگونه‌ای همسان باید دارای این ویژگی‌های شایسته باشند، که زن بودن هرگز نقصانی در فضیلت نسبت به مرد نیست، چنانکه مرد بودن هم کمالی در فضیلت نسبت به زن نیست، زیرا فضیلت در انحصار عقیده و عمل شاسیته است و بس که "إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ" (۱۳:۴۹).

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ
الْخِيرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ
أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
مَفْعُولًا ﴿۳۷﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي
الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿۳۸﴾

و برای هیچ مرد مؤمن و نه زن مؤمنی (شایسته) نبوده است، هنگامی که خدا و رسولش امری حتمی (به ایشان) فرماید، برایشان از کار (پنهان و آشکار)شان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند، همواره دچار گمراهی آشکارگری گردیده است. ﴿۳۷﴾ و چون به کسی که خدا بر (سروسامان)ش نعمتی داده، و تو (نیز) به او نعمتی دادی، می‌گویی: «همسرت را نزدت نگهدار و از خدا پروا بدار.» و آنچه را که خدا آشکارکننده‌ی آن است در دل خود نهان می‌کنی، و از مردم پروا می‌داری، با آنکه خدا سزاوارتر بود که از او پروا بداری. پس چون زید از آن زن کام برگرفت (و عده‌ی همسرش - در صورت احتمال بارداریش سر رسید) تو را به همسری او درآوردیم، تا بر مؤمنان در ازدواجشان با زنان پسرخواندگانشان - هرگاه از آنان کام برگرفتند و ترک گفتند - هرگز تنگنایی نباشد، و فرمان خدا انجام شده بوده است. ﴿۳۸﴾ بر پیامبر برجسته - در آنچه خدا برایش حتمی کرده است - هرگز (گیرودار) طاقت‌فروسانی نبوده است. سنت خدا را که در پیشینیان از دیرباز بوده (نگهدار). و امر خدا همواره به اندازه‌ی مقرر و در خور توان (مکلفان) بوده است. ﴿۳۸﴾

آیات ۳۶ تا ۳۸ - در این آیات جریان ازدواج زینب دختر عمه رسول الله ﷺ با زید پسر حارثه مطرح است که وی زنی بزرگزاده و بسیار زیبا از بیت هاشمی بود، و این غلام غلام زاده و نازیبا از مردمی معمولی بود، که پیامبر بزرگوار ﷺ از جهاتی چند

مأموریت یافت که ازدواج میان این دو را برقرار سازد، و در آخر کار حضرتش مأمور بود که زینب را پس از طلاق یافتن از زید به ازدواج خود در آورد، که ازدواج نخست برای مصلحتی و ازدواج دوم هم برای مصلحتی دیگر بود، نخست اینکه همتائی زن و مرد در ازدواج عمده در بُعد ایمان است و نه حَسَب و نسب و جمال و مال، گرچه اینها هم در حاشیه قرار دارند، اینجا رسول الله ﷺ به امر الهی این مأموریت نخستین را عملی کرد و هنگامی که زید تصمیم گرفت همسرش را طلاق دهد پیامبر ﷺ بمنظور حفظ آبروی رسالتش در میان مردم به زید گفت همسرت را همچنان نگاهدار و از خدا پروا بدار، ولی خدا بالحنی صریح به او فرمود از مردمان مهراس و تنها از من بهراس، و من خود آبروی تو را نگهبانم.

در مرحله دوم که خدا زینب را خود به ازدواج پیامبرش در آورد به این منظور بود که در جاهلیت ازدواج با همسر پسر خوانده همچون همسر پسر صُلبی حرام بود، زید هم پیش از اسلام پسر خوانده حضرتش بود، و اسلام که بر پسر خواندگی خطی قرمز کشیده و با پیامبر این جریان را در میان نهاده، چون از نظر حکم الهی چندان پذیرفته این تازه مسلمانها نبود، و همچنان به خیال گذشته جاهلیت همسر پسر خوانده را بر پدر خوانده حرام می دانستند، پیامبر بزرگوار مأموریت یافت این جریان را خود عملی سازد، زیرا حضرتش بزرگترین آسوه از برای پذیرش و عملی ساختن احکام خدا بوده است، بنابراین ازدواج زینب با زید هم جدائیهای خیالی جاهلی را بر طرف می ساخت، و هم ازدواجش با پیامبر ازدواج حرمت ازدواج همسر پسر خوانده را عملاً از میان برداشت.

و اینکه خدا در آیه (۳۷) حضرتش را در این جریان گوئی توبیخ کرده که تو آنچه را خدا آشکار خواهد کرد بر مردمان پنهان می داری و از آن هراسمندی، حال آنکه ترس از خدا شایسته تر است، این در حقیقت توبیخ نیست، بلکه بیان حقیقتی است، زیرا وظیفه ظاهری حضرتش پیش از این وحی ویژه - بمنظور حفظ آبروی رسالتی اش در میان تازه مسلمانها - که بر این خیال خام بودند - مقتضی همین جریان بوده ولی با نزول وحی حفاظتی جریان بکلی عوض شد، و دیگر این حالت پنهانی و ترس از مردمان تداوم نیافت.

و با توضیحی بیشتر جریان این ازدواج حضرتش اکنون گرچه خود حفاظتی است از برای حکمی ربانی بر خلاف خیال جاهلیت، ولی در برابرش آبروی این رسالت در کار است، و آیا اگر کل رسالت پایمال گردد و زیر سؤال برود - حتی برای مسلمانان - خطرش بیشتر است و یا فعلاً حکمی از احکام خدا تا وقت مناسبش ترک گردد، روی این اصل رسول گرامی ﷺ وظیفه شرعی خود را پیش از وحی حفاظتی بخوبی انجام می داده است، ولی این وحی موضوع را درست به عکس کرد، که هرگز خطر پایمال شدن رسالت در کار نیست، و روی همین اصل هم خدا خود عهده‌ار این تزویج گردید که:

«زوجناکها» و چنانکه در عُرف مردان و زنان معمول است که مردها به خواستگاری زنان می‌روند نه زنان به خواستگاری مردان، و خواست مردان مقدمه ازدواج است و پذیرش این درخواست و خواستگاری با زن است، روی این مبنا درین آیه فرموده که «زوجناکها» و می‌بینیم مرد پیش از زن در بعد ازدواج آمده و نیز در آیه (۲۷:۲۸) از زبان شعیب رضی الله عنه است که: "أَلَيْسَ أُرِيدُ أَنْ أَنْكُحَ إِحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ..." و در آیاتی کلی نیز مانند "وَأَنْكُحُوا الْيَامَى ... (۳۲:۲۴) بَعْدَ أَوْلِ نِكَاحِ مَرْدَانِهِمْ وَ دَرِثَانِي زَنَانِ رُوي هَمِينِ اَصْلِ اِيْجَابِ دَرِ بَابِ زَنَانِ شُويِي مَرْبُوطِ بِي مَرْدَانِ وَ قَبُولِ رَاجِعِ بِي زَنَانِ اِسْتِ."

و باز هم از نظر عُرف باید گفت آیا زنان که خواستگاری از سويشان آغاز نمی‌شود می‌توانند ایجاب کنند و بگویند که: من خود را به ازدواج تو آوردم؟ جواب منفی است، بلکه این مردانند که از لحاظ خواستگاریشان از زنان چنان جمله‌ای از ایشان مناسب است.

البته اگر هم جریان عکس این حالت عرفی و قرآنی باشد نکاح درست است مانند زنی که خود درخواست ازدواج با حضرتش را نمود (۵۰:۳۳) ولی صحیحتر و معمولیتر در کل همانگونه است که در این آیات بدان اشاره شده.

و اصولاً در ازدواج هیچگونه لفظی هم شرط نیست نه لفظ صیغه عربی و نه غیر آن، که هیچ دلیلی هم در کتاب و سنت برای شرط هیچ لفظی برای ازدواج نداریم، تنها اگر هم لفظی در کار باشد بیانگر تصمیمی باطنی است، مثلاً «زوجناکها» که کار

خدا بوده، آیا با لفظی ربانی انجام شده و برای کدام شنونده؟ یا گفته شعیب که "ارید أن انکحک" هیچگونه دلالتی بر هیچ لفظی دارد؟ زیرا در «انکحک» گفتن نیست، بلکه عمل پیوند ازدواجی است، و این عمل دارای دو بُعد است: پنهان و آشکار، بُعد پنهانی اش تصمیم ازدواج این دو همسر است، ولی این تصمیم از کجا برای خودشان یا دیگران معلوم است؟ آگاهی به این تصمیم برای اینان باید بوسیله‌ای آشکار تحقق پذیرد که یا لفظ است، یا نوشته یا اشاره و یا عملی پیش از جریان ازدواج، مانند آنچه که در برخی روستاها رایج بوده که پیش از ازدواج رسمی اگر داماد پایش را روی پای عروس می‌نهد و عروس پایش را نمی‌کشید، پای نخستین ایجاب بود و نکشیدن عروس پایش را قبول می‌دانستند.

روی این اصول لفظ - تا چه رسد به صیغه رسمی یا لفظ عربی - هرگز شرط تحقق ازدواج نیست، بلکه تنها بیانگری از برای تصمیم درونی است، آری لفظ آسانترین و احیاناً روشنترین بیانگر تصمیم درونی ازدواج است، روی همین اصل هم کل فقهاء درباره کرها و لالها بجای لفظ - که آنرا حتمی می‌دانند - به اشاره اکتفا کرده‌اند، و اگر حتمیت لفظ کلی بود اشاره هم جایگزین آن نبود. بلکه باید عروس و داماد به شخص دیگری اشاره کنند و او از طرف ایشان به وکالت صیغه رسمی را جاری سازد.

ما شاهد دیگری از برای عدم اشتراط لفظ در زناشویی لازم نداریم، زیرا شرط بودنش دلیل می‌خواهد و نه شرط نبودنش، روی این اصل ازدواج مانند سایر معاملات است که هرگز مشروط به لفظ نمی‌باشد. و آیه "تجارة عن تراض منکم" چنانکه هیچ گونه لفظی را در داد ستدها شرط ندانسته، در ازدواج هم - که مهمترین داد و ستدهاست - شرط نمی‌داند.

در آیه (۳۸) اینجا تمامی حرجها و تنگنائیها را - در کل ابعادش که از جمله عسر است - در جهت انجام رسالت از حضرتش سلب کرده که جریانی مانند ازدواج حضرتش با زن پسر خوانده‌اش گرچه در تنگناهای جاهلیت پیشین بوده است، ولی برای حضرتش - که محور بیانگر احکام الهی است - هرگز هیچگونه حرج و تنگنائی ندارد، که حرج نپذیرفتن حکمی ربانی از هر حرجی بیشتر است، و اینجا هم با وحی

حفاظتی الهی حرج نخستین ناچیز گشته.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿۳۹﴾

(حاملان سنت ربّانی) کسانی هستند، که پیام‌های خدا را به خوبی ابلاغ می‌کنند، و از سر تعظیم از او هراس دارند، و از احدی جز خدا نمی‌هراسند، و خدا برای حساب رسی سریع و دقیق کافی است. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - در وجه کلی هرگونه حرج و ترسی از دیگران را برای تحقق بخشیدن رسالت‌های ربّانی سلب کرده که هرگز برای صاحبان رسالت الهی و در پی آنها امامان و شرعمداران در تحقق بخشیدن اوامر الهی ترس و واهمه‌ای از دیگران مورد ندارد، بر خلاف گمان برخی از شرعمداران که از ترس دیگران احياناً حکمی الهی را بیان نمی‌کنند، و این "فرض الله له" و نه «علیه» فریضه الهی را به سود رسول خوانده که بر عهده و به سود رسالتی اوست، و "سنة الله" این نفی حرج و عدم تنگنایی را برعهده رسولان وحی سنتی مداوم خواند، که تخلف از این سنت تخلفی از رسالت ربّانی است.

«حرج» کمتر از «عسر» و به معنای انجام تمامی توان است که بایستی در تحقق بخشیدن رسالت ربّانی اعمال گردد، ولی عسر که خطر و ضرر است کلاً منفی است مگر در کارهایی مانند جهاد که عسر جانی است.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۴۰﴾

محمد (هرگز) پدر هیچ یک از مردان شما نبوده، ولی فرستاده‌ی خدا و خاتم پیامبران بوده است. و خدا همواره بر هر چیزی بسی دانا بوده است. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰ - این آیه ابوت حضرتش را از کل مردان چه از نظر ابوت واقعی، و چه پسر خواندگی سلب کرده زیرا پیامبر در حال رسالت پسری نداشت، و پسر خواندگی هم منسوخ گشته بود، و تنها موقعیت حضرتش را میان کل مردمان در انحصار رسالت الهی و پایان بخشیدن نبوت و وحی قرار داده است.

و اینجا جای این نکته است که گرچه حسنین و امامان علیهم السلام همگی از رجال و نوادگان حضرت بودند لیکن «رجالکم» نبوده‌اند، بلکه رجال اهلبیت - چه معصوم و چه غیرمعصوم - همگی مربوط به دودمان حضرتش می‌باشند.

وانگهی «ماکان» در بُعد نخستین کینویت گذشته را نسبت به این جریان سلب کرده و در گذشته هم اگر حضرتش پسرانی مانند ابراهیم، طاهر و قاسم داشت در کودکی رحلت کردند و به سنّ رجولیت هم نرسیده بودند، و تنها می‌ماند پسر خواندگی زید که در عین رجولیتش ارتباط پسری از او هم سلب شده و روی این مبنا این جمله مبارکه نخست تأیید و تأکید است نسبت به آیه گذشته که زن پسر خوانده همچون زن پسر نیست که بر پدر حرام باشد، و در بُعد دیگر کلاً بر خلاف جاهلیت است - که تداوم عظمت هر بزرگی پس از رحلتش بوسیله پسرش بوده - اینجا تداوم رسالتی حضرتش را منهای هر پسری مقرر کرده، چنانکه سوره کوثر از جمله کوثرها تداوم کوثر ولادت را در حضرت صدیقه طاهره و فرزندانش علیهم السلام خوانده، و این خود از ضربات پیاپی بر پیکر جاهلیت است، آری در بعد معنوی و تربیتی از حضرتش روایت است که من و علی دو پدر این امت می‌باشیم که معنای ابوت تربیتی است و «ابا أحد من رجالکم» در «ماکان» ابوت واقعی گذشته را چه نسبی، یا پدر خواندگی و رضاعی را نسبت به «رجالکم» از حضرتش منتفی دانسته، و نسبت به آینده هم که رجال اهل البیت فرزندان واقعی آن حضرت بوده‌اند، اولاً «رجالکم» نبوده‌اند بلکه رجال بیت رسالتند، و آنگهی این فرزندان بهره‌ای هم بجز ارتباط رسالتی ندارند، که «ابوا هذه الامة» نخست ابوت واقعی در تمامی جهات نسبی است نسبت به سیزده معصوم دیگر، و در ثانی ابوت تربیتی نسبت به کل امت اسلامی با مراتبشان بوده و می‌باشد، روی این اصل بنوت نسبی تا چه رسد به غیر آن اصلی برای زندگی رجال البیت هم - بجز فضیلت رسالتی که در بعد عصمت و

امامت داشته - نیست، چنانکه "ولکن رسول الله و خاتم النبیین" تنها ارتباط ابوت معنوی و تربیت رسالتی را اصل ارتباط با حضرتش دانسته.

"خاتم النبیین" این جمله در میان آیاتی چند حضرتش را خاتم پیامبران بزرگ خوانده، و نه تنها خاتم آنها، زیرا خاتم بمعنای پایان دهنده است ولی خاتم افزون بر پایان به معنای مهر و امضا است، و در گذشته نامه‌های اشخاص بر نگینه‌های انگشترشان حک می‌شده و نقش می‌بسته، و روی این اصل حضرتش هم پایان پیامبران است و هم تصدیق کننده آنان، که اگر کسی را به مقام وحی و رسالت تصدیق نکنند این شخص رسول نیست، تا چه رسد که او را تکذیب کند، و این دوازده امتیازات حضرتش نسبت به سایر پیامبران است که هم آخرین رسول و هم مهر زیر نامه‌های رسالت است.

اصولاً وحی احکام ربانی دارای سه بُعد است: نخست نبوت، سپس رسالت و در آخر کار نبوت که خود رفعتی است در مقام رسالت، مانند کل مجتهدان که همگان در اصل اجتهاد برابرنند، ولیکن مراجع تقلیدشان در بُعد اجتهاد از دیگران برترند، نبی و کسی است که خبر وحی به او می‌رسد، و دارای رسالت نسبت به دیگران نیست مانند لقمان، و رسول کسی است که مأمور به رسالت این نبأ و حیوانی نیز هست، و این رسولان نیز گاه از ممتازان و صاحبان کتاب وحی‌اند، و گاه کتاب وحی ویژه ندارند: آنانکه دارای کتاب وحی‌اند در قرآن نبی نامید می‌شوند مانند موسی علیه السلام که "وکان رسولاً نبیاً" (۵۱:۱۹) و حضرت خاتم که در (۱۵۷:۷) "الرسول النبئی" نامیده شده و نیز اسماعیل و که در (۵۴:۱۹) بعنوان "رسولاً نبیاً" توصیف شده‌اند، و روی همین اصل لفظ (رسول) با مشتقاتش ۳۴۹ بار آمده ولیکن لفظ (نبی) تنها ۶۹ بار است، و آیاتی نیز کل نبیین را صاحب کتاب خوانده مانند: "واذ اخذ أخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة" (۸۱:۳) و این نبوت هم که امتیازی در رسالت است گاه به لفظ «الرسول» و گاه به لفظ «النبی» بگونه‌ای مفرد در اختصاص خاتم النبیین آمده است که جمعاً هشتاد و چهار بار تکرار شده است.

اینجا در پاسخ این پرسش که ختم نبوت مستلزم ختم رسالت و نبوت نیست، و روی این اصل امکان هر دو برای کسانی پس از رسول اسلام باقی است؟ نخست از

نظر و جههٔ مسلم اسلامی باید گفت که رسالت رسول خاتم همپایی با انقطاع وحی کلی تا آخر زمان تکلیف بوده است، چنانکه آیاتی از قرآن و کتب پیامبران و روایاتی متواتر از هر دو جهت بر این مطلب شاهد است، برای اطلاع به آیات ختم وحی و رسالت و نبوت به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ به کتاب **بشارات عهدین** مراجعه شود. وانگهی از نظر خود همین آیه خاتمیت «النبین» جمع دوگانه است: نبوت و نبوت، ختم نبوتش ختم رفیع‌ترین مقام رسالت است، و ختم نبوتش پایان پذیری کل وحی است، و در این میان رسالت هم که فراتر از نبوت است طبعاً منفی است، وانگهی آیاتی از قبیل (۱۵۹:۳) که «ثم جاءکم رسولٌ مصدقٌ لما معکم» حضرتش را آخرین رسول ربانی خوانده چون «کم» مشتمل بر هر دوی رسالت و نبوت است، و نفرموده «ثم جاءکم نبی» که تنها ختم نبوت باشد، بلکه «جاءکم رسول» فرموده که افزون بر ختم نبوت، ختم رسالت نیز هست.

و نیز رسالت پس از نبوت ختم هیچگونه موردی ندارد، زیرا این رسالت یا فوق این نبوت است که نبوتی برتر از این نبوت باشد و این خود بر مبنای آنچه گفتیم منفی است، و یا رسالتی برابر است که برابری در این نبوت خاتم نیز دارد، باز هم منفی است، یا رسالتی مادون این نبوت و یا هر نبوتی است، اینجا باید پرسید مقصود از این رسالت بعدی چیست، آیا بیان شرعی جدید است که این خود از لحاظ کتاب و سنت و سایر کتابهای آسمانی کلاً منفی است، بویژه آنکه آیاتی مانند «ما ننسخ من آیه او نفسها نأت بخیر منها او مثلها» (۲: ۱۰۶) برای رسالت بعدی دست کم مماثلث و همانندی با رسالت پیشین را مقرر کرده، و مفروض این است که این رسالت فروتر از رسالت پایانی است.

و اگر هم منظور از این رسالت یا رسالتهای بعدی - که گروهی هم آنرا دعوی کرده‌اند و خواهند کرد - اگر منظور تبیین همان کتاب و سنت اسلامی است، باید گفت آیا بیان این نبوت ختمیه که برتر از کل رسالتها و نبوتهاست برای تبیین احکام این شریعت آخرین کافی نیست، که رسالت مادون این مافوق را تبیین کند.

در پاسخ این که چون نظرات شرعمداران و دیگران نسبت به دلالتهای قرآن و سنت گوناگون است، برای حفظ وحدت دلالت حقهٔ کتاب و سنت رسالتی از پی

رسول اسلام لازم است، باید گفت؛ اضافه بر آنچه گفته شد که خود قرآن نور، بیان، برهان و تبیان و حجت بالغه است، و از هر سخنی حتی سخنان رسول آخرین روشنتر است، و در بالاترین قله دلالت حجج بالغه الهیه می باشد. باید گفت تفسیر این مدعیان رسالت پس از ختم این رسالت و نبوت خود مزید بر علت است، زیرا اینان نه تنها دلیلی بر رسالتشان هرگز ندارند؛ بلکه ادله بر خلافشان بسیار است، روی این اصل تبیین ویژه آنان نسبت به آیات قرآن بدون هیچگونه دلیلی و حیانی است، و روی این اصل مشمول نقصها و ابهامهایی نسبت به تفسیرهای دیگران است که بر حسب اصطلاح "زاد فی الطنبور نعمة اخرى" که این خود اختلافات را بیشتر دامن زده و آنرا افزون کرده است.

درست است که رسالتها و نبوتهای پیامبران غیر اولوالعزم پس از پیامبرانی اولوالعزم به عللی شایسته بوده که از جمله نگهبانی وحی های کتابهای اصلی این بزرگواران است که احیاناً مورد تحریفهایی واقع می شده، و این خود برای نگهداشت وحی های اصلی ضرورتی متداوم است، ولی درباره شریعت قرآن - که هرگز تحریفی در آن راه نداشته و نخواهد داشت - این جریان هم منفی است، زیرا آیات و روایات و ادله ای دیگر بگونه ای روشن هرگونه تحریف را از ساحت مقدس قرآن سلب کرده است، و حدیث هم تنها در صورت موافقت با قرآن پذیرفته می شود، و در صورت مخالفت اگر مستواتر هم باشد مطرود است، و در حال میانگینش که نه موافق و نه مخالف با قرآن باشد در صورت قطعیتش بر حسب آیاتی مانند "اطيعوا الله والرسول" پذیرفته است، که آن هم - بر حسب آیاتی مانند "ولن تجد من دونه ملتحداً" مستفاد از حروف رمزی و اشاره های قرآنی است، که در جمع وحی ربانی برای حضرتش تنها قرآنی است و دیگر هیچ.

روی این مبانی بر کل نبوتها و رسالتها و نبوتها و در جمع بر کل وحی ها ربانی که پس از خاتم النبیین ادعا شده و خواهد شده خط قرمز می کشیم، و این مختصری است از مفصل که در تفسیر الفرقان به مناسبتهای فراوان و نیز در کتاب بشارت عهدین از کتب انبیاء آمده است.^۱

۱. از جمله در آیه (۶) کتاب حبقوق نبی پس از بشارت به نبی «فارانی» از کوه حرا می فرماید «هَلِیْحُوت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴿٤٢﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا را یاد کنید، یادی بسیار. ﴿۴۱﴾ و صبح و شام او را به پاکی تنزیه کنید. ﴿۴۲﴾

آیات ۴۱ و ۴۲ - در این دو آیه مؤمنان مأموریت دارند که نقش "لا اله الا الله" را در برون و درونشان استوار دارند (الا الله) همان "اذکروا الله" است که اینجا مقدم بر "لا اله" که «سبِّحوه» است می باشد، و این تسبیح خود تنزیه حضرت اقدس الهی است از تعدد وجهاتی غیر احدیت و صمدیت حضرتش.

"اذکروا الله" امری است به یاد کردن خدا و این تنها زبان نیست که باید خدا را یاد کند، بلکه زبان تنها دستگاهی فرستنده و بیانگری از حالتی درونی است که از فطرت، عقل، عقیده، اخلاق و بالاخره عمل، یاد خدا را دریافت می کند، سپس آنرا برای خود و دیگران تبیین می نماید.

اصولاً تمام حواس و ادراکات مؤمنان باید بگونه مداوم "اذکروا الله" باشد، اینگونه ذکر در صورت مطلق بودنش همان مقام عصمت است، که معصومان چون به حقیقت و با تمام وجودشان به یاد خدا هستند، در این محضر مقدس با یاد حضرتش هرگز حتی فکر گناه هم نمی کنند، و در هر صورت باید گفت که ذکر اصولاً

→ **عُولَامُ لُو:** راههای آن قدس فارانی همیشگی است، چنانکه در انجیل یوحنا باب (۱۶:۱۲-۱۳) و نیز باب (۱۶:۱۴) به زبان سریانی فرماید:

«وَأَنَا بَيْتٌ طَالِبٌ مِنْ بَيْتِي وَ خَيْنٌ بِأَرْ قَلْبِي بَيْتٌ يَبِيلُ لُو خُونٌ دَيْبِشْ غَمُو خُونٌ هَلْ أَبْدُ»: و من از خدا می خواهم و او فارقیط دیگری: (بیمبری دیگر) به شما جهانیان خواهد داد که تا ابد با شما بماند، پارقلیطا هم هما پاربکلیطوس یونانی یعنی احمد و محمد است.

و در انجیل برنا با فصل (۴:۳۶) و فصل ۹۷ به خاتمیت تصریح کرده.

و در نَبُوؤْتُ هَيْلُ: وحی کودک که سراسر بشارت از فرار رسیدن حضرت اقدس خاتم النبیین ﷺ است به زبان انقلوس عبرانی رمز: فرماید محمداً كَأَيَّا إِعَابَا يَادُ يُطَمَعُ هُوِيَا وَيَهِي كَلْبِلِيَا: محمد بزرگ مقتدر، درخت برانزنده، خواهش کرده شده و مورد غبطه و آرزومندی فرونشاندن، نابود کننده آنچه بوده، اوست جمله و کل وی تاج است: باری است بر دوش که جمله و کل بودنش در برداشتن کل فضایل بیمبران می باشد او تاج برانزنده نبوت است بر سرو سامانشان.

کاری درونی مانند قلب و فؤاد است، که عمق روح می‌باشند، و سپس این فؤاد و قلب که فرمانده کل نیروهای برونی و درونی انسانند او را به تمام وجود تبدیل به ذکر الله می‌کنند.

اگر در درون به راستی یاد خدا باشید و لکن از نظر زبان ساکت، چندان نقصانی برای شما نیست، لکن اگر بالقلقه زبان همواره خدا را یاد کنید ولی در درونتان و عملتان خدا فراموش نمایید این خود نفاق است، و بهتر آنکه اگر درون و عملتان از ذکر خدا تهی است - و بدتر که شما یادواره‌ای شیطانی شدید - یاد زبانی خدا را نیز ترک کنید، زیرا این خود دروغی است آشکار که زبانتان خدا را یاد می‌کند لیکن در غیر زبان از حضرتش غافلید و یا به یاد شیطانید.

درست است که در برخی موارد مانند نمازها و لبیک‌ها و... ذکر زبانی لازم است، ولی در غیر این موارد ذکر زبانی لزومی ندارد، مگر اینکه بیانگر و یا مقدمه‌ای از برای ذکر درونی شما باشد، و اگر با ذکر برونی موافقت داشته باشد ذکر کامل می‌گردد، و مؤمن باید چنین بوده و سراسر وجودش نقش لاله‌الاله داشته باشد، گرچه اینگونه سلوک الی الله را درجاتی است.

اینجا «کثیراً» که توصیف ذکر است تنها مربوط به نمازها و لبیک‌ها نیست، زیرا اینها زیاد هم نیستند بلکه مقصود کثرت حال و قال ذکر است که «بکره و اصیلاً» یعنی شبانه روز مادامی که انسان بیدار است به یاد خدا باشد بلکه در خواب هم همچون معصومان.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿۴۳﴾

اوست کسی که بر شما رحمت می‌فرستد، و (نیز) فرشتگانش (برای شما از خدا رحمت می‌طلبند) تا شما را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون آورد، و (نسبت) به مؤمنان همواره رحمت‌گر بوده است. ﴿۴۳﴾

آیه ۴۳ - اینجا صلوات خدا و فرشتگان نسبت به مؤمنان یکجا یاد شده، ولی همین صلوات از این دو منشاء دوگونه است: صلوات خدا فرستادن رحمت بر مؤمنان است، و صلوات فرشتگان در خواست رحمت از خدا برای ایشان، و اصولاً صَلَاة یعنی چه؟ بهترین معنا برای صلوة در بین معانی دهگانه از نظر لغوی (صِلاء) و (صَلوَة) بعنای گیرانه نور است، بنابراین صلوات خدا بر مؤمنان ایجاد گیرانه‌ها و نورهایی افزون بر نورهای ایمانشان می‌باشد: "لیخرکم من الظلمات الی النور" چنانکه اصل صَلَاة نسبت به مؤمنان در بُعد فاعلی که همان نماز خواندن است با نمازشان ظلمات و حجابهایی را که بین آنان و خدا موجود است بر طرف می‌کنند، تا بگونه‌ای که احیاناً تمام احساسات مؤمن از کل ظلمات و حجابها خالی گشته و تمام نور می‌شود، مانند حضرت اقدس رسول الله ﷺ که قلبش تبدیل به فؤاد گشت و فؤاد همان شعله تمام عیار نور است، نخست در مقام «دنی» و سپس در مقام «تدلی».

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ وَسَلَّمَ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ، وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُونَهَا فَيَتَّعُوهُنَّ وَسِرَّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٤٩﴾

روزی که دیدارش کنند درودشان (نسبت به یکدیگر) سلام است، و برای آنان پاداشی گرامی و نیکو آماده کرده است. ﴿٤٤﴾ ای پیامبر برجسته! ما همواره تو را (به عنوان) گواه و بشارتگر و هشدار دهنده‌ای فرستادیم؛ ﴿٤٥﴾ و دعوت کننده‌ای سوی خدا - به

اجازه‌ی او - و چراغی نوربخش. ﴿۴۶﴾ و مؤمنان را مژده ده، به اینکه بی‌گمان برایشان از جانب خدا بخشایشی بزرگ است. ﴿۴۷﴾ و کافران و منافقان را فرمان مبر، و از آزارشان درگذر، و بر خدا اعتماد کن، و (تنها) کارسازی خدا کافی است. ﴿۴۸﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که زنان مؤمن را به نکاح خود در آوردید، سپس - پیش از آنکه با آنان همبستری کنید - طلاقشان دادید، دیگر بر عهده‌ی آنان برایتان عده‌ای - که آن را به شمار آرید - نیست؛ پس مالی (افزون بر نیمی از مهریشان) به آنان بدهید و (خوش و خرم) به زیبایی و زیندگی آنان را رها کنید. (و با نگرانشان بدون عسر و حرج). ﴿۴۹﴾

آیه ۴۹ - در این آیه نکاح و طلاق مؤمنان پیش از جریان همبستری با آنان و نداشتن عده مورد بحث است. نخست باید دید آیا «نکحتم المؤمنات» نکاح با زنان غیر مؤمنه و حتی کتابیه را تحریم کرده؟ پاسخ این است که «اذا» کل نکاح‌ها را در بر نمی‌گیرد، بلکه اینجا بعضی از این نکاحها که با زنان مؤمنه است به میان آمده، وانگهی در آیه مائده نکاح با زنان اهل کتاب هم در حاشیه زنان مؤمنه تجویز شده است.

و آیا این نکاح در هر صورت با شرایط حلیتش در انحصار نکاح دائم است، و یا نکاح منقطع و بلکه همسری با کنیزان را نیز شامل است؟ لفظ «نکحتم» که بمعنای ارتباط زناشویی است شامل هر سه گونه نکاح می‌باشد، ولی آیا «ثم طلقتموهن» تنها طلاق معروف را شامل است که در انحصار نکاح دائم می‌باشد، یا کل جدائیهای همسران را به هرگونه که باشد در بر می‌گیرد؟ اینجا دلیلی بر اختصاص طلاق به طلاق از نکاح دائم نداریم، بلکه شاید تنها مقصود جدائی شرعی بین دو همسر است، وانگهی بر حسب آیاتی دیگر اصولاً در جدا شدن زن از مرد پیش از عمل جنسی کلاً عده‌ای هم در کار نیست و اگر اشاره‌ای متین برای اختصاص این طلاق به طلاق دائم یا استثنایی از جدائی کنیز داشته باشیم اینجا جمله «متعوهن» مناسب است، زیرا این خود بمعنای تعارفی به همراه مهریه است، و در این آیه و آیه (۲۳۶:۲) که پرداخت این متاع تنها پیش از عمل جنسی واجب است تنها مورد طلاق از عقد دائم است، و بالاخره اگر هم طلاق در انحصار نکاح دائم باشد حکم

مذکور در سایر ازدواجها هم هست.

در هر صورت چنانکه اشاره شد احکام طلاق قبل از همبستری از نظر نبودن عده در کل جدائیهای همسران یکسان است، چه طلاق از طرف مرد باشد که احياناً رجعی است، یا از هر دو طرف باشد که مبارات است، و یا از طرف زن که خلع است، درست است که اینجا طلاق نسبت به مرد داده شده از لحاظ اینکه اصولاً طلاق بدست اوست، ولکن در حاشیه این جریان طلاق‌هائی دوگانه یا از طرف زن هم وجود دارد مثلاً در صورت عسر و عدم امکان ادامه زندگی اگر هم مرد راضی به طلاق نباشد بر حاکم شرع است که به تقاضای زن او را طلاق دهد، یا در مورد انطلاق که جدائی بدون اینکه هیچگونه لفظی از مرد یا زن صادر شود حاصل می‌گردد، مانند این که زوج کافر گردد که زوجه مسلمانش بدون هیچ شرطی از او جدا می‌شود. یا در صورت تخلف از شرط اصلی نکاح از طرف یکی از دو همسر که در زمینه صرف نظر نکردنشان باز انطلاق حاصل می‌شود، و نیز در عقد منقطع این طلاق از طرف مرد بخشش تتمه مدت است، و گاه هم انطلاق و جدایی است مانند اینکه وقت مقرر تمام شود که اینجا نیز بدون هیچ شرطی انطلاق و جدایی حاصل است، و در هر صورت کلاً محور بحث جدائی دو همسر از یکدیگر است.

”من قبل آن تمسوهن“ بمعنای جدائی ویژه‌ای است و «مَسَّ» درباره مرد نسبت به همسرش کنایه‌ای بس لطیف از عمل جنسی است. که اگر هم درباره (مَسَّ) مردان نسبت به همسرانشان تشکیکهای در کار باشد که غیر همبستری را نیز شامل شود قدر مسلمش همبستری است و چنانکه در آیاتی چند جریان نبودن عده مربوط به نبودن قطعی حمل است، و حمل هم که از صرف مَسَّ حاصل نمی‌گردد، بلکه مَسَّ ویژه که موجب حمل است منظور می‌باشد در این صورت اگر نطفه‌ای هم بدون همبستری وارد رحم همسر شود جای عده است.

و آیا این آیه با آیه بقره که ”والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء“ (۲:۲۲۸) مناقاتی - دست کم - در اطلاق و تقیید دارد، که آیه بقره در وجود عده مطلق باشد، و این آیه عده را پیش از همبستری سلب کند؟ جواب منفی است، زیرا چنانکه در آیه بقره به تفصیل گذشت آن مطلقات تنها زنانی هستند که امکان بارداری دارند، که نه

صغیره‌اند و نه یائسه، بلکه در سن بارداری می‌باشند و عمل جنسی هم با آنها انجام شده، زیرا "و لا یجل لهن أن یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن" (۲: ۲۲۸) که ضمیرش به همان مطلقات برگشت دارد. تنها رجم‌های زنانی را در بر می‌گیرد که یا احتمال حمل دارند و یا قطعاً حامله‌اند. در مورد احتمالش سه قُرء: سه حیض و سه طهارت است، و در مورد قطعیت حملش بر حَسَب آیه "حتی یضعن حملهن" (۴: ۶۵) که حتی اگر لحظه‌ای پس از طلاق هم وضع حمل کنند عده هم ندارند.

و بنابر شرط عدم مس و همبستری با همسر نسبت به عدم عده طلاق باید پرسید: آیا این همبستری از چه نظر باعث عده است. که در زمینه ترکش عده هم نیست، و آیا این همبستری اعم است از هر دو گونه‌اش چه جلو و چه از عقب - گرچه دومی حرام است - یا در انحصار اولی است؟ پاسخ پرسش دوم مربوط است به پاسخ از پرسش نخست، اینجا سه احتمال در کار است: ۱- این همبستری از لحاظ لذت است که موجب عده می‌باشد ۲- از لحاظ احترام زوجیت است، درست است که پیش از همبستری زوجیت در کار بوده و لکن با همبستری جریان زوجیت بیشتری تثبیت می‌گردد، و اینجا طرفین بایستی احترام مضاعف را نسبت به یکدیگر رعایت کنند ۳- احتمال حمل است تا چه رسد قطع به آن که در این دو مورد شکی در عده طلاق نیست، و ادله کتاب و سنت به حد کافی بر این حقیقت گواه است، لیکن بحث در دو علت نخستین است که اگر لذت موجب عده است، آیا در همبستری با صغیره و یا یائسه لذتی نیست؟ وانگهی هیچ گواهی از کتاب و سنت برای این احتمال وجود ندارد.

اما احترام زوجیت؛ نخست این احترام بر اصل زوجیت است، گرچه پیش از همبستری باشد، در ثانی آیا احترام زوجیت در عمل جنسی یک شبهه که پس از آن طلاق - با احتمال حمل - حاصل می‌گردد بیشتر است، یا با همسری که حدود نیم قرن با شما زندگی کرده و از او فرزندها و نواده‌ها داری، آیا پس از نیم قرن که یائسه گشته احترام همسریش از احترام همسر همبستر یک شبهه، کمتر گشته است، وانگهی اگر احترام زوجیت موجب عده است این احترام طرفینی است، پس مرد هم بر مبنای این احترام مانند همسرش باید عده نگهدارد! نخست احترام زوجیت پیش از

عمل جنسی هم هست و بعد از عمل جنسی بیشتر است، ولی در هر صورت احترام میان دو همسر است. و آیا اگر جریان احترام اصالت دارد زنی که از شما باردار است و بعد از لحظه‌ای پس از طلاق وضع حمل می‌کند چگونه برای او تجدید زناشویی بلافاصله بعد از حمل جایز است.

و بالاخره مانند احتمال گذشته و بلکه بدتر از آن این احتمال هم هرگز دلیلی از کتاب و سنت ندارد، روی اصل این تحلیل منطقی در اشتراط همبستری برای عده به خوبی در می‌یابیم که تنها احتمال بارداری است که موجب عده است، و در بارداری قطعی عده‌اش بر حسب نص قرآنی "حتی یضعن حملهن" است گرچه پس از کمتر از یک لحظه باشد.

وانگهی آیات و روایاتی هم بیانگر این حقیقت است که عده طلاق در انحصار احتمال حمل و یا بالاتر خود حمل است، از نظر قرآن "واللّٰئِ یَیْسُنَ مِنَ الْمَیْمِیْنِ مَنْ نَسَاءَ کَمْ لِنَ اَرْتَبِمْنَ فَعَدَّتْهُنَّ ثَلَاثَةَ اَشْهُرٍ" (۴:۶۵) که اینجا نسبت به یائسه‌ای که مشکوک است و در ظاهر به سن یأس رسیده و حیض هم نمی‌شود و لکن احتمال عقلائی حیض شدن در کار است، عده مقرر شده، و حیض هم علامت احتمال حمل است، و عده نیز تنها برای احتمال حمل لازم است. در روایات نیز با این تعبیر (مثل هذه الا تَلِدُ انما العدة من الماء) و... این مطلب کاملاً روشن است.

"فالمکم علیهن" در اینجا این عده طلاق که بر زن مقرر گشته تنها به سود مردان و تکلیف زنان می‌باشد، و سود هم در اینجا فقط احتمال حمل است، زیرا اگر سود تنها در مورد عده‌ای باشد که بتواند مرد در ضمن آن رجوع کند، این سود در صغیره و یائسه مدخوله و زنان دیگر قبل از جریان جنسی نیز تحقق دارد، بویژه در زنی که از جوانی با او ازدواج کرده‌اید و اکنون یائسه شده که طبعاً محبت و آشنایی شما با او بیشتر شده است، پس عده او هم به سود شما نزدیکتر است، روی این اصول باید گفت که عده طلاق دست کم در انحصار احتمال بارداری است و برترش یقین به آن که هر کدام را عده‌ای است.

اکنون گاه در عین همبستری با زنی که در سن بارداری است ولی مدت‌ها طول کشیده که ظاهراً عقیم می‌نماید، و یقین بر عدم بارداری اوست، آیا اینجا می‌توان

گفت که عده‌ای ندارد؟ در پاسخ باید گفت که این یقین، یقین شخصی است و با واقعیت احیاناً هماهنگی ندارد و اتفاق افتاده که ازدواجی در سالیانی موجب حمل نگشته و سپس حمل حاصل شده. آری اگر رحم بطور کلی با عمل جراحی برداشته شود، اینجا قطع صددرصد موافق با واقع است که حملی در کار نیست و نخواهد بود، و نیز اگر صُلب مرد بگونه‌ای قطعی بسته شود، این هم همانند زن است، و یا زن باردار سقط کلی کند که دیگر جنینی در رحمش باقی نباشد، و اگر مرد و زنی سه ماه یا بیشتر با هم همبستر نشده باشند، در این موارد عده‌ای هم وجود ندارد. خلاصه اینکه در مورد قطعی عدم حمل که هیچگونه احتمال خلاف وجود نداشته باشد عده‌ای هم در کار نیست.

اینجا پاسخ پرسش دوم روشن است که اگر عمل جنسی از عقب صورت گیرد و قطعاً کاری به جایگاه رحم نداشته باشد عده طلاق هم ندارد. بلی احیاناً در جریان جنسی از پشت پرشی ناخواسته به جلو صورت می‌گیرد، پس این قطع، قطع شخصی است و با واقعیت احیاناً هماهنگ نیست.

در جریان حمل اصولاً همبستری هم شرط نیست، زیرا اگر نطفه مرد را به عللی از او بگیرند و در رحم همسرش تزریق کنند باز عده طلاق محقق است، حتی اگر این جریان از طریق نامشروع تحقق یابد باز عده برای حفظ نطفه و ارتباطش با مرد معین لازم است. و در صورتی که حملی از زنی بی‌بند و بار حاصل گردد و معلوم نیست نطفه از شوهر او است یا غیر از او، اینجا هم عده محفوظ است و فرزند در صورت امکان توافق زمانی مربوط به شوهر است، و اما اگر این امکان از نظر توافق زمانی تحقق ندارد و ممکن نیست از شوهرش باشد این فرزند هم با حفظ عده حمل مربوط به مرد زناکار است، و اگر هم کلاً معلوم نیست که از کیست در صورت توافق زمانی بر حسب قاعده "الولد للفراش" فرزند ملحق به شوهر است، و اگر طلاق یافت حتی با احتمال حمل هم عده دارد تا چه رسد به قطع به آن.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ الَّذِينَ آمَنَتْ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ
يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ

وَبَنَاتٍ خَلَلْتِكِ أَلْتِي هَاجِرُنَ مَعَكَ وَأَمْرًا مُمِنتَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا
 لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ
 عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ
 عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

هان ای پیامبر برجسته! ما همواره برای تو (آن) همسرانت را که مزدهاشان را داده‌ای حلال کردیم، و کنیزانی را که خدا از غنیمت بدون جنگ بر تو به شایستگی برگشت داده و دختران عمویت را، و دختران عمه‌هایت را، و دختران دایات را، و دختران خاله‌هایت را، که (همگی) با تو مهاجرت کرده‌اند، و زن مؤمنی را که خود را (داوطلبانه) به پیامبر ببخشد، در صورتی که پیامبر بخواهد او را به همسری برگزیند، بدین حال ویژه‌ی توست، و نه دیگر مؤمنان. ما نیک می‌دانیم که در مورد زنان و کنیزانشان چه بر آنان - به گونه‌ای حتمی - مقرر کرده‌ایم، تا برای تو تنگنایی پیش نیاید. و خدا بی‌گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان بوده است. ﴿٥٠﴾

آیه ۵۰ - در این آیه و آیاتی مشابه تحلیل همسران نسبت به مردان تنها در زمینه‌ای مقرر است که مهریه‌های آنان نقداً پرداخت شده باشد، چه نسبت به رسول بزرگوار که در این آیه مورد بحث است، و چه نسبت به دیگران، و روی این اصل مردانی که نوعاً با زنانی ازدواج می‌کنند و مهریه آنان را نقد نمی‌پردازند آیا ازدواجشان حلال نیست؟ پاسخ این است که موضوع تحلیل پس از ازدواج است که با فرض و تحقق همسری تحلیل دوم در کار است مانند آیه بقره که پس از طلاق سوم آمده است: "فلا تحل حتی تنکح زوجاً غیره" (۲: ۲۳۰) که زوجیت در اینجا موضوع حکم است، و بر فرض زوجیت نکاح با او تجدید زوجیت و تحصیل حاصل است، پس نکاح با زوج تنها همبستگی با اوست.

اینجا نیز "احلنالك ازواجك" مقصودش حلّیت دوم است نه اصل زوجیت، زیرا زوجیت مفروض مسئله است در حکم تحلیل، بدین معنی که این تحلیل همبستری و پس از زوجیت است.

حلیت همبستری با زن مشروط است به اینکه یا مهریه او را پرداخته باشید که اصل جریان است، یا همسر با تأخیر مهریه تن به جریان جنسی دهد، چون در هر صورت دیر یا زود - و حتی بود و نبود مهریه - مربوط به اوست و این حکم در روایات فریقین نیز وارد است، و مبنایش هم همین آیه و آیات مشابه است، مگر در صورتی که شرط تأخیر مهریه شود که تأخیرش تا موعد مقرر جایز و همبستری با او هم در این صورت مشروط به پرداخت مهریه اش نیست.

اینجا در تحلیل ازدواج با خویشاوندانی نسبت به دختران عمومی پیامبر تنها «عمّک»: یک عمو آمده، و عمه‌های پیامبر جمع است: «عماتک» و نیز دای پیامبر یکی آمده: «خالک» و لکن خاله‌های حضرتش: «خالاتک» جمعند، چرا؟

پاسخ این است که نخست شاید در آن هنگام پیامبر یک عمو و چند عمه و یک دای و چند خاله داشته که دخترانشان برای حضرتش حلال بوده‌اند، و این حکم واحد و جمع بر مبنای واقعیت فعلی بوده است، و یا آنکه مراد از «عم» اینجا ابوطالب است که خود و دخترانش مسلمان بوده‌اند، ولی عمومی دیگرش ابولهب خود و دخترش مشرک بوده‌اند، و همین‌طور نسبت به دای پیامبر، و یا اگر هم عموها و دای‌های دیگر داشته است در آن زمان دختری که بشود با او ازدواج کرد نداشته‌اند که مثلاً شوهر داشته‌اند، یا اصولاً در آن هنگام دختری نداشته‌اند، و در صورت وجودشان هجرت این دختران مسلمان شرطی دیگر بوده است از برای ازدواج با آنان و همانگونه که در مرحله دوم میراث هجرت با ایمان شرط بود، در ازدواج همچنان شرط بوده است که مثلاً اگر کسی از این دختران مسلمان هجرت به مدینه نکرده بود ازدواج با او نیز جرم بود.

تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ وَتُؤَيِّ إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ أَبْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ
فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْيُنُهُنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا
ءَاتَيْنَهُنَّ كُلُّهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

هر کدام از زنان را که می‌خواهی (از خود) دور می‌کنی، و هر کدام را که می‌خواهی به پیش خود پناه و جای می‌دهی. بر تو گناهی نیست که هر کدام را که ترک کرده‌ای (دوباره) طلب کنی. این نزدیکتر است برای آنکه چشمانشان روشن گردد و غمگین نشوند و همه گیشان به آنچه به همه‌ی آنان داده‌ای خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا می‌داند، و خدا (همواره) بسی دانای بسیار بردبار بوده‌است. ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - راجع به جریاناتی ویژه یا عمومی دربارهٔ سلب یا ایجاب ازدواج‌هایی نسبت به حضرتش آمده است، از جمله اینکه اگر زنی با ایمان بخواهد بگونه‌ای مجانی به همسری با رسول الله ﷺ درآید دیگران حق ازدواج با آن زن را ندارند، البته این تنها در صورتی است که حضرتش تقاضای این زن را بپذیرد، و این جریان خود نشانگر این حقیقت بر خلاف معمول جاهلیت است که گمان می‌کنند این تنها مردانند که باید به خواستگاری زنان بروند، بلکه اگر زنی پاک از روی پاکی تقاضای ازدواجی با مردی پاک و بدون مهریه نماید این نه تنها جایز است، بلکه پسندیده نیز هست، و درست است که بر حسب وضع عرفی و معمولی این مردانند که به خواستگاری زنان می‌روند و آنان را با مهریه به ازدواج خود در می‌آورند، ولی این جریان استثنا پذیر است که اگر زنی با نگرشی درست ازدواجش را با مردی پاک شایسته بداند حتی بدون قرار مهریه هم می‌تواند با او ازدواج کند، و اینجا این جریان گرچه نسبت به رسول الله ﷺ ویژگی دارد که هم بدون مهریه و هم با درخواست زن ازدواجی با آن حضرت انجام شود، که دیگران هرگز پیش از این ازدواج حقی نسبت به چنان زنی ندارند مگر اینکه پیامبر بزرگوار ﷺ تصمیمی بر ازدواج با آن زن نداشته باشد، ولی در وجه کلی این جریان نسبت به دیگران جایز و شایسته است.

روی این اصل روایاتی که اینگونه ازدواج را ویژه پیامبر دانسته تنها این ویژگی در این صورت اگر هم هنوز با این زن ازدواج نکرده دیگری هرگز حق خواستگاری و ازدواج با او را ندارد، ولی اگر حضرتش تصمیم بر این ازدواج نداشته باشد دیگران در ازدواج با این زن آزادند، چنانکه "ترجی من تشاء منهن" شاهد بر این مطلب است، و این تنها ویژه پیامبر ﷺ است، پس چنین نیست که اگر زنی به شما پیشنهاد

اینگونه ازدواج بدون مهر دهد و شما تصمیم بر این ازدواج داشته باشید این تصمیم شما مانع از ازدواج دیگران با این زن باشد بلکه این اختصاص مقام رسالتی محمدی ﷺ است.

اصولاً مهریه حق مالی زن است که زیاد و کم آن یا ترکش همه در اختیار اوست، چنانکه از نظر قواعد عمومی و اقتصادی و نص همین آیه پیداست، ولی این ازدواج بدون مهر یا با مهری کمتر از حق مناسبتش اگر سفیهانه باشد باطل است.

لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا ﴿٥٢﴾

از این پس، زناشویی با زنانی دیگر، و نیز اینکه به جای آنان، زنان دیگری را جایگزین کنی، بر تو حلال نیست - هر چند زیبایی آنها تو را به شگفتی آورد - به استثنای زنانی (دیگر) که دستاوردگان [کنیزان] توانند. و خدا (همواره) بر هر چیزی مراقب بوده است. ﴿٥٢﴾

آیه ۵۲ - نیز حکمی ویژه درباره ازدواج حضرتش با زنان آمده است، که در عین حکم ویژه ایجابی برای حضرتش نسبت به ازدواج با بیش از چهار زن - که به سیزده زن رسید - و به هنگام رحلتش دارای نه زن بود و نیز با سیزده زن دیگری که ازدواج کرد و آنها را به عللی طلاق داد، در این آیه کلاً ازدواجهای دیگر بر حضرتش حرام شده که گرچه همه این زنان هم بمیرند و یا آنها را کلاً طلاق دهد و خود تنها باقی بماند، دیگر هیچ ازدواجی برای حضرتش جایز نیست.

آن ایجاب ازدواج و این سلبش که دو ویژگی در باب زناشوئی برای حضرتش می باشند تنها در بعد جریان جنسی نیست، بلکه بر مبنای سیاست رسالتی است که خدا نخست به منظور ارتباط با کل قبائل عرب آن ازدواجها را برای حضرتش حلال کرده بود، و اکنون که نتیجه این سیاست در آخر کار در اجتماع عربی محقق گردیده و حضرتش نسبت به کل اقوام عربی مدینه - که محور اصلی دعوتش بوده اند - در امان شده که خطر دعوتش کمتر و تاثیرش در آن سامان بیشتر است، پس از این جریان

دیگر هیچ ازدواجی برای حضرت حلال نیست، چنانکه عیسی بن مریم عَلَيْهَا در سراسر دعوت رسالتی اش هرگز ازدواجی نکرد، زیرا اولاً ضرورتی نداشت، و ثانیاً در کل مدّت رسالتش در حال سفر و فرار بود و نمی توانست وظایف شرعی خود را آنگونه که شایسته است نسبت به همسر و فرزند انجام دهد.

رگ رگ است این آب شیرین و آب شور

بسر خالایق می رود تا نسیخ صور

اصل و زیر بنای دعوت رسولان انجام شایسته رسالت‌های آنان است، که در جای جای زندگی هایشان در سلب و ایجاب ازدواجشان و در کارهای دیگر رسالتشان محور رسالتی آنان است و دیگر هیچ.

اینجا "ولوا عجیك حُسنهن" که اگر زیبایی زنانی دیگر پیامبر بزرگوار صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به شگفت آورد در اینصورت هم ازواج با اینگونه زنان بر حضرتش حرام است، این خود نشان می دهد که اصل نگرستن به زنان اجنبی حرام نیست، که بر حَسَب آیاتی مانند آیه نور از وجوب حجاب مستثنی است. و اگر پیامبر نباید به چهره زنان اجنبی نظر کند پس چرا "ولوا عجیك حُسنهن" آمده؟ پاسخ این است که کلاً نگرستن شگفت آور و خوش آیند نسبت به زنان اجنبیه حرام است، مجز در صورت تصمیم ازدواج با آنان، و اینجا که ازدواج با زنانی دیگر بر حضرتش حرام گشته با لفظ «لو» که بمعنی امتناع است نظر کردن حضرتش را به آنان از نظر تکلیفی محال دانسته، وانگهی چون اینجا جای این احتمال هست که شاید حرمت ازدواجهای دیگر از این نظر است که ازدواج با آنان خوشایند نبوده که زیبایی های آنان جلب توجه نمی کرده، اینجا می فرماید گرچه حضرتش بر فرض محال به آنان نظر کند و زیبایی های آنان برای حضرتش خوشایند باشد باز هم ازدواج با آنان برای حضرت حرام است.

اصولاً دوگونه از همسرهای سه گانه اینجا بر حضرتش حرام گشته: ازدواج دائم و منقطع، اما همسری با کنیزان از این حرمت به نص "الّا ما ملکتم یمینک" استثناء شده است.

"من بعد" تنها پس از مرگ آن حضرت است در صورتی که تخلفی که موجب

طلاق پیش از مرگ است نکنند، چنانکه در طلاق پیامون "سراحاً جمیلاً" گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ
غَيْرِ نَظَرٍ إِنَّهُ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا
وَلَا مُسْتَنَسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ
وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ
اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ
عَظِيمًا ﴿٥٣﴾ إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾ لَا
جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي ءَابَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ
وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ
اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! داخل خانه‌های پیامبر نشوید - مگر آنکه برای (خوردن) طعامی به شما اجازه داده شود - بی آنکه در انتظار آماده شدن آن (اجازه یا طعام) باشید؛ ولی هنگامی که دعوت شدید داخل شوید، تا چون غذا خوردید پراکنده گردید، و (نیز) در حال انس به گفتاری (در حضور حضرتش) نباشید. این (رفتار شما) پیامبر را می‌رنجانیده؛ پس از شما شرم می‌داشته است، و خدا از حق شرم نمی‌دارد. و چون از زناش چیزی خواستید، از پشت پرده‌ای از آنان بخواهید؛ این برای دل‌های شما و دل‌های آنان پاکیزه‌تر است، و برای شما هرگز (حقی) نبوده که رسول خدا را بیازارید، و هرگز نباید پس از (طلاقشان یا مرگ) وی با همسرانش ازدواج کنید (که) همواره این (کار) نزد خدا (گناهی) بزرگ بوده است. ﴿۵۳﴾ اگر چیزی را فاش کنید، یا آن را پنهان بدارید، (بدانید که) همواره خدا به هر چیزی بسی دانا

بوده است. ﴿۵۴﴾ بر ایشان [زنان پیامبر] نه در مورد پدرانشان، و نه پسرانشان، و نه برادرانشان، و نه پسران برادرانشان، و نه پسران خواهرانشان، و نه زنان [همکیش]شان و نه بردگانشان، هیچ گناهی نیست (که دیده شوند) و باید از خدا پروا بدارید که خدا همواره بر هر چیزی بسی گواه بوده است. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵- اینجا در میان محارم کسانی مانند داماد و شوهرمادر به میان نیامده‌اند، زیرا صرف داماد و یا شوهرمادر بودن موجب محرمیت برای زن نیست، چنانکه در آیه نساء این محرمیت را مقید به قید همبستری با دختر زن، و یا مادر دختری که ربیبه است دانسته، و چون این محرمان مذکور در این آیه بگونه‌ای مطلق محرمند، داماد که محرمیتش با مادر زن مشروط به همبستری با زن است - مانند دختر زن که شرط محرمیتش بیشتر است - در اینجا یاد نشده و این خود تأییدی است بر آنچه در آیه نساء گذشت که همانطوری که دختر زن در صورتی محرم است که همبستری با زن انجام شده باشد مادر زن هم چنان است، و روی این اصل "امهات نساء کم" هم بگونه‌ای مطلق نیست. و در جمع می‌بینیم که این دو محرم مشروط در جرگه محرمیت غیرمشروط در آیه نور و حرمت ازدواج غیر مشروط در آیه نساء یاد نشده‌اند، که اینجا هم برای سومین بار در ضمن محرمها نیامده‌اند.

«نساءهن» که زنان این زنانند بمعنی زنهای محرم با آنانند که از جمله زنان خدمتکار کافر می‌باشند، در نتیجه زنان کافری که در حاشیه زندگی اینان نیستند بگونه مطلق نسبت به اینان محرم نیستند، و بر حسب روایاتی چند علتش تبیین کردن خصوصیات زنان مسلمان توسط زنانی غیرمسلمان برای شوهرانشان آمده که این خود در حاشیه بی‌حجابی اینان نسبت به کافران است.

در این آیه محارم تنها پدران، پسران، پسران برادران، پسران خواهران، زنانشان و زنان زر خریدشان ذکر شده‌اند ولیکن در آیه نور شوهران، پدران، پسران شوهران، پسران شوهران، برادران، پسران برادران، پسران خواهران، زنانشان، زرخریدشان، اطفالی که دانایی و توانایی عمل جنسی را ندارند و مردانی که پیر هستند و در حاشیه زندگی شان زندگی می‌کنند و نیاز و یا جرأت جنسی هم با بانوی خانه ندارند، آن شش مورد از محارم در آیه مورد بحث احزاب، این هم دوازده مورد

در سوره نور که باز هم دو مورد دیگر از محارم بدون شرط که عموها و دایی‌ها باشند در هیچیک از این دو آیه یاد نشده‌اند، آری دو مورد دیگر که محرمیتشان مقید به همبستری با دخترانشان یا مادرانشان است تنها در آیه نساء با قید یاد شده آمده‌اند، اکنون باید دید این آیات چگونه با یکدیگر سازش دارند.

پاسخ این است که در آیه احزاب تنها محارم زنان پیامبر ﷺ یاد شده‌اند ولی این تنها محارم موجود آنانند که همان هفت دسته می‌باشند، ولی پدر شوهر و پسر شوهر نداشته‌اند، اما شوهرانشان که در محرمیت مسلم بوده است، همچنین اطفال دون تکلیف که دانایی و توانایی جریان جنسی با زنان را ندارند ولی دسته آخر که مردانی هستند که در زندگی داخلی در حاشیه‌اند و توان و یا جرأت جنسی هم ندارند درست است که اینان نیز بر حسب آیه نور کلاً محرمند اما چنین مردانی در داخله زندگی زنان پیامبر هرگز وجود نداشته‌اند، این توافق نخستین.

سپس عموها و دایی‌ها که در هیچیک از سه آیه نور و نساء و احزاب نیامده‌اند، با آنکه بر حسب ضرورت فقهی این دو از محارم بدون شرط هستند چنان می‌فهمیم که اینها هم آن گونه که دیگران محرمیت مطلقه دارند محرم نیستند یعنی عمو و دایی تا اندازه‌ای محرمند اما نه مانند شوهر، پدر، پدر شوهر و دیگران. روی این اصل در میان محارم سوره نور که بگونه‌ای مطلق محرمند در محارم سوره احزاب یاد نشده‌اند، اما دو فرد دیگر که شوهر مادر و شوهر دختر است در سوره نساء با قید دخول محرمند و بدون این قید محرم نیستند، بلکه ازدواج با آنان نیز جایز است، و چنانکه در جای خود به تفصیل تبیین کرده‌ایم همانگونه که محرمیت و حرمت ازدواج با دختران زنان مشروط به همبستری با این زنان است، راجع به مادران زنان نیز چنان است که مادامی که با زن همبستر نشده‌اید مادرش نه بر شما حرام است و نه با شما محرم.

و اما این که عدم ذکر عموها و دایی‌ها در میان محارم خود دلیل است بر عدم محرمیتشان، پاسخ این است که تنها این یاد نشدنشان در بین محرمهای بدون قید اصلی محرمیتشان را سلب نمی‌کند، و روی این اصل قرآن نصاً نسبت به محرم و نامحرم بودن اینان ساکت است، ولی در آیه نساء که این دو از محرمات اصلی

زناشویی قرار گرفته‌اند خود این حرمت لازمه‌اش محرمیت است چنانکه سنت قطعیه هم در این زمینه ثابت است. و گرچه عموماً و دائی‌ها در جمع محارم مطلق نیامده‌اند، ولی در جمع حرمت نکاح در آیه نساء دختران برادران و دختران خواهران یاد شده‌اند.

و بالاخره محرمیت دارای سه بُعد است: ۱- محرمیت مطلقه با درجاتش نسبت به محارم آیه نور ۲- محرمیت مشروط به همبستری با مادر زن و دختر زن که به شرط همبستری محرمند ۳- محرمیت بدون هیچ شرطی ولیکن بسیار فراتر از این دو محرمیت، زیرا اگر با هر یک از این محرمیت برابر بود مانند آنان یاد می‌شدند.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ
وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۵۶﴾

خدا و فرشتگانش به راستی بر پیامبر رحمت می‌فرستند. هان ای کسانی که ایمان آوردید! بر او (از خدا) رحمت بخواهید و (خود و دیگران را در برابرش) تسلیم کنید
تسلیم کردنی (شایان)، ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - اینجا مؤمنان همه‌گان مأموریت دارند که همواره بر پیامبر بزرگوار صلوات بفرستند، البته نه به این معنا که دائماً کارشان فرستان صلوات باشد، بلکه چنانکه به خدا ایمان دارند و لازمه‌اش استمرار لفظ ایمان نیست، و مقصود ایمان باطنی همیشگی و بر مبنایش ایمان عملی و لفظی است، که باید در کل چهره‌های زندگی مؤمنان نمایان باشد، صلوات بر پیامبر بزرگوار نیز چنان است، جز آنکه گاه لفظاً هم واجب است مانند صلوات در تشهد نماز و نیز به هنگامیکه نام حضرتش شنیده می‌شود، و گاه مستحب است مانند سایر دعاهای مستحب زیرا صلوات بر حضرتش نیز دعائی است بس مهم که حتماً مورد اجابت است، و برای آن حضرت ترفیع مقام و درجه، و برای فرسندۀ صلوات رحمت‌هایی ربانی از جمله اجابت دعاست، و دعاهایی که در صحیفه سجادیه و سایر دعاهای معصومان دیده می‌شود در میان صلوات بر حضرتش می‌باشد، و این خود رمزی است مهم برای

استجاب دعاها، بدین معنی که خدا حتماً دعای برای حضرتش را اجابت می‌کند، و در ضمن دعای دعاکننده نیز بر حسب مصلحت مستجاب است. در این آیه مثلی از صلوات بر حضرتش نثار است: نخست صلوات خدا که رحمت‌های پیاپی اوست بر حضرتش، و سپس صلوات فرشتگان، و بعد صلوات کل مؤمنان است که از خدا برای آن بزرگوار طلب رحمت می‌کنند، و در روایاتی متواتر آمده صلوات شایسته بر حضرتش این است که تنها اکتفاء به آن حضرت نشود، بلکه اهل بیت معصومینش نیز اضافه شوند و این خود ضمن معنای "وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا" است که از جمله تسلیم مؤمنان در برابر حضرتش پذیرفتن امرش درباره اینگونه صلوات است.

وانگهی "هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ" - که بیانگر صلوات و فرو فرستادن رحمت ربانی است بر مؤمنان - خود نماینده این حقیقت است که صلوات بر مؤمنان کلاً شایسته است، و آیا در این صورت اهل بیت معصوم رسول ﷺ که در عصمت و ایمان تالی تلو حضرتش می‌باشند شایسته و بایسته صلوات در پی آن حضرت نیستند؟! و در پاسخ این اشکال که بر این مبنا باید صلوات اضافه بر عترتش شامل همه مؤمنان نیز باشد، باید گفت: رحمت‌های همه گانی که شامل هر سه مقام است چنان است ولیکن صلوات بر رسول بمعنای درخواست رحمت ویژه مناسب با این رسالت است. و مناسبت دومش طبعاً معصومان از اهل بیت رسالت می‌باشند و نه دیگران، چنانکه در حدیث متواتر از حضرتش اشاره شد.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾

بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده، و برایشان عذابی اهانت‌بار آماده ساخته است. ﴿٥٧﴾

آیه ۵۷ - این آیه نیز اشاره‌ای است بس لطیف به اینکه اضافه نکردن اهل بیت معصومش صلوات خاطر نازنینش را آزرده می‌سازد، و این خود موجب لعنت

خداست بر کسانى که چنان مى‌کنند.

اصولاً آزار رساندن به حضرتش در کل مراحل بدتر از آزار به دیگران است، روى این اصل کسانى که از قرآن دورى جسته‌اند خود بدترین آزار رسانی را نسبت به ساحت مقدس رسالت روا داشته‌اند چنانکه "وقال الرسول یارب ان قومى اتخذوا هذا القرآن مهجوراً" (۳۰:۲۵) و این خود صغری و کبری ایست منطقی که بر مبنای این آیه گروهی که از قرآن دورند در حقیقت از متن نخستین رسالت دور مى‌باشند، و این خود آزاری است بسی مهم نسبت به حضرتش، و بر مبنای آیاتی چند - از جمله آیه مورد بحث - اذیت کنندگان به حضرتش در دنیا و آخرت ملعونند، در نتیجه کل کسانى که از معارف قرآنى دورى مى‌جویند در دنیا و آخرت ملعون خدایند که دورى معرفتى و عقیدتى و عملی را از رسالت محوری اسلام دارند. چه به کلی از قرآن دور باشند، و چه بدتر که آن را بر خلاف دلالتش طبق نظرات خود تفسیر کنند.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا
 بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿۵۸﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلْأَزْوَاجِ كَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ
 الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَذَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ
 وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿۵۹﴾

و کسانى که مردان و زنان مؤمن را - بی‌آنکه مرتکب عمل ناهنجارى شده باشند - آزار مى‌دهند، همواره بار تهمت و گناهی دنباله‌دار (و آشکارگر بر دوش‌شان) بر گرفته‌اند. ﴿۵۸﴾ هان ای پیامبر برجسته! به زنان و دخترانت، و به زنان مؤمنان بگو (که) برخى از پوشش‌های سرتاسرى خود را بر خود فروگیرند. این (خود) به آن نزدیکتر است که (به پاکدامنى) شناخته شوند؛ پس مورد آزار قرار نگیرند. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگان بوده است. ﴿۵۹﴾

آیه ۵۹ - اینجا برگرفتن جلباب که لباس سرتاسرى زنان است - چنانکه به هنگام نزول این آیه معمول بوده - دستورى است اضافه که این لباسها را بر خود به خوبى

پوشند، و از لفظ «من» که بمعنای تبعیض و بخشی از پوشش است چنان می‌نماید که پوشیدن بعضی از جاهای بدن مانند صورت و کف دست بر زنان واجب نیست، و اصل حجاب همین است که این پوشش به شناخت آنان از نظر عفاف و پاکدامنی نزدیکتر است که از طرف مردانی ناپاک تعقیب نشوند: "ذلك ادنى ان يعرفن فلا يؤذین" و در هر صورت حجاب برونی که نشانه حجاب و پاکدامنی درونی زنان است هم به مصلحت زنان است و هم مردان که در این میان ارتباطی ناشایسته اتفاق نیافتد، ولی در باره صورت و دست که "الا ما ظهر منها" است این وظیفه مردان است که به آنها نظری از روی شهوت نکنند، ولی در صورت نظر شهوانیشان مورد نهی از منکرند، و در مرحله پایانی حجاب صورت و دستها نیز هست.

در این آیه زنان و دختران حضرتش و کل زنان با ایمان مأوریت دارند که بخشی از پیراهنهای سرتاسری خود را بر خود بپوشند، زیرا قسمت اعظم این پیراهنها بیشتر قسمتهای بدن را پوشانده بود ولی احياناً قسمتهایی از جلو پیراهن همچنان باز بوده است.

اینجا "من جلا بیهن" درباره آن قسمتی از پیراهنهای سرتاسری است که بخش جلو را پوشانده و بایستی بپوشاند، چنانکه در آیه نور "ولیضربن بخرهن علی جیوبهن" نیز چنان است که بخشی از این روسری‌ها سرها را پوشانده بود ولی بخش دیگرش همچنان باز و رها، و در نتیجه گلوهاشان پیدا بوده، و اینجا «بخرهن» نظر به این قسم که روسری‌های باز و رها دارد که به آن بخش نه چهره‌هاشان را، بلکه گلوهاشان را بایستی بپوشانند، چنانکه در همین آیه نور "الا ما ظهر منها" بخشهایی که به خودی خود در هر صورت آشکار است مستثنی است که بر حسب جریان واقعی معمولی خارجی و بر حسب سنت قطعیه این "ما ظهر منها" صورت و دستهای زنان تا حد مچ‌هاشان می‌باشد که این دو بخش مورد وجوب حجاب نیست.

در حقیقت حجاب زنان سه گونه است: ۱- بخشی از بدنها و سرهایشان که خود موجود بوده است، چنانکه در این دو آیه تبیین گشته. ۲- مقداری دیگر که پوششش واجب گشته مانند گلوها و جلوی بدنها که بر مبنای این دو آیه پوشش آنها نیز واجب گشته. ۳- پوشش سرتاسری است که حتی صورتها و دستهایشان را نیز بپوشاند که

اینجا هرگز دلیلی از کتاب و سنت برای اینگونه پوشش نیست مگر در موارد از نهی از منکر.

اینجا علت وجوب این حجاب به مصلحت زنان اینگونه آمده که این پوشش که خود دلیل بر عفاف و پاکدامنی زنان است نزدیکتر است به اینکه به پاکدامنی شناخته شوند، تا در نتیجه مورد پی گیری و اذیت قرار نگیرند، چنانکه در آیه دیگر حکمت حجاب زنان به مصلحت مردان اینگونه مطرح شده که "ذَٰلِكَ لِأَنَّ لَهُم" (۳۰:۲۴) این پوشش برای طهارت مردان از نظر جنسی و شهوت بهتر و شایسته تر است، روی این اصول قانون اسلامی حجاب افزون بر حجاب باطنی و عفاف زنان و مردان، حجاب ظاهری زنان را نیز مقرر داشته تا از زیانها و برخوردهای شهوانی دورتر باشند، به همین دلیل هم آیه نور اطفالی مادون تکلیف را که توان جنسی و اطلاع بر آن را دارند نامحرم شمرده، ولی مردانی که شهوت جنسی و یا جرأت آن را ندارند همچنان محرم می شمارد، و این خود تأییدی است بر مصلحت حجاب نیز زنانی که جاذبه زنانگی ندارند "و القواعد من النساء اللّاتی لا یرجون نکاحاً فلیس علیهن جناحٌ ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة" (۶۰:۲۴) و جوب حجاب از این زنان بازنشسته را - به شرط عدم زینت و خودنمایی - برداشته شده، و در نتیجه مردان و زنان بازنشسته از جریانات جنسی به یکدیگر محرمند.

لَئِنْ لَّمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي
 الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا
 تَقِفُوا أَخَذُوا وَقَتَّلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ
 تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾ يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ
 اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

به راستی اگر منافقان و کسانی که در دل هایشان مرضی هست و زلزله افکنان (و دگرگون کنندگان) در مدینه (از کارشان) باز نایستند، همواره تو را سخت بر آنان به

گونه‌ای تنگاتنگ چیره می‌کنیم. سپس جز اندکی در جوار (و همسایگی) تو
نماید. ﴿۶۰﴾ حال آنکه اینان لعنت شدگانند، و هر کجا - با پیگیری دقیق و کارساز -
یافته شدند دستگیر و کشته شوند (چه) کشتاری! ﴿۶۱﴾ روش کسانی را که بیشتر
بوده‌اند (نگهدار و ارج بدار). برای سنت خدا هرگز جایگزینی نخواهی یافت. ﴿۶۲﴾
مردم از تو درباره‌ی ساعت (آخرت) می‌پرسند. بگو: «علم آن تنها نزد خداست.» و
چه به تو می‌فهماند؟ شاید (این) ساعت نزدیک باشد. ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - اینجا نزدیک بودن ساعت قیامت بعنوان شاید یاد شده، و این شاید خود
بمعنای باید است، چنانکه در آیاتی دیگر به این حقیقت تصریح شده که فاصله
زمان پیامبر بزرگوار ﷺ تا قیامت کمتر از فاصله آغازین تکلیف است و این شاید
هم روی اصل مماشات با منکران و شکاکان است، که دست کم از احتمال دوزخ به
دور نباشند.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكٰفِرِيْنَ وَاَعَدَّ لَهُمْ سَعِيْرًا ﴿٦٤﴾ خٰلِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا
لَّا يَجِدُوْنَ وٰلِيًّا وَّلَا نٰصِيْرًا ﴿٦٥﴾

خدا کافران را بی‌گمان لعنت نموده، و برایشان آتشی بس (سوزان و) فروزان آماده
کرده است. ﴿۶۴﴾ جاودانه در آن می‌مانند، (حال آنکه) نه سرپرستی می‌یابند و نه
یاوری. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - خلود ابدی این کافران - چنانکه مکرراً بیان کرده‌ایم - به معنای ابدیت
خلقی جهنم است، که همپای یکدیگر نابود می‌گردند.

يَوْمَ تُوَلُّوْا وُجُوْهُكُمْ فِي النَّارِ يَقُوْلُوْنَ يَا لَيْتَنَا اَطَعْنَا اللّٰهَ وَاَطَعْنَا
الرَّسُوْلًا ﴿٦٦﴾ وَاَقَالُوْا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَاَضَلُّوْنَا
السَّبِيْلًا ﴿٦٧﴾ رَبَّنَا اَتٰهُمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعٰذَابِ وَاَلْعَنُوْهُمْ لَعْنًا كَبِيْرًا ﴿٦٨﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ ءَاذُوا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا
 وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا
 سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُضِلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ
 وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ
 إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ
 وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ
 اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾

روزی که چهره‌هایشان در آتش دگرگون شود، گویند: «ای کاش ما خدا را فرمان
 می‌بردیم، و پیامبر را (نیز) اطاعت می‌کردیم.» ﴿۶۶﴾ و گفتند: «پروردگاران! ما
 همواره سران و بزرگانمان را اطاعت کردیم، پس ما را از راه (راست) به بیراهه
 بردند.» ﴿۶۷﴾ «پروردگاران! آنان را دو چندان عذاب بده و لعنتشان کن، لعنتی
 بزرگ.» ﴿۶۸﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! مانند کسانی مباشید که موسی را (با
 تهمتی) آزرده، پس خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت و نزد خدا آبرومند
 بود. ﴿۶۹﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا بدارید، و سخنی خویش‌ن‌دار و
 پاسدار بگویید؛ ﴿۷۰﴾ تا اعمالتان را به صلاح آورد، و گناهان دنباله‌دارتان را بر اینان
 بیوشاند. و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، همواره به رستگاری بی‌آزار (و)
 بزرگی دست یافته است. ﴿۷۱﴾ ما همواره امانت (آلهی و بار تکلیف) را بر آسمان‌ها و
 زمین و کوه‌ها نمایش دادیم، پس از خیانت در آن سر باز زدند، و از آن - با بزرگ
 داشتش - هراسناک شدند، پس انسان به آن خیانت کرد؛ همواره او کانون ستم و
 نادانی بوده است. ﴿۷۲﴾ (آری، چنان است) تا خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان
 مشرک را عذاب کند، و بر مردان و زنان با ایمان برگشت فرماید و خدا همواره بسی
 پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان بوده است. ﴿۷۳﴾

آیات ۷۲ و ۷۳ - این آیات بیانی شایسته در باره امانت فطرت بر اصل تکلیف است نسبت به تمامی آفریدگان، و این امانت که شامل کل جهان است همان امانت شعوری در معرفت ربانی است، چنانکه در آیه (۴۴) اسراء بخوبی بیان گشته که تمامی آفریدگان از جماد و نبات و حیوان و جن و فرشته و انسان همواره تسبیح‌گویان پروردگارند، و در دو آیه فطرت (۱۷۲:۷ و ۳۰:۳۰) در این باره درین تفسیر، و به تفضیل - در الفرقان - سخن رفته است، و بر حسب آیاتی مانند "ربنا الذی اعطى كل شیء خلقه ثم هدی" (۵۰:۳۰) این امانت کلی همان هدایت عمومی تمامی آفریدگان است، که احیاناً از آن غفلت دارند، و اینجا - بر خلاف اصل وجودشان که فراموش شدنی نیست این امانت مورد فراموشی و غفلت قرار می‌گیرد، در هر صورت عرض امانت - و نه ایجاد آن - تنها بمعنای نمایش دادن آن است برای کل آفریدگان پس از خلقتشان که هیچگاه آنرا فراموش نکنند، و چنانکه آفرینش این امانت تکلیفی با درجات گوناگونش در کل آفرینشها پیایی یکدیگر تداوم دارد، نمایش آن نیز از طرف آفریدگار دارای همین تداوم است، که نوعاً آفریدگان در عمق وجودشان و بر حسب مراتبشان خدا را می‌شناسند، و همواره از حضرتش پروا دارند، و هرگز در این امانت خیانت نمی‌کنند و این تنها انسان است که از همه آفریدگان خیانتکارتر است که "حملها الإنسان انه كان ظلوماً جهولاً" زیرا طبع امانت حفاظت و نگهبانی آن است که همانگونه که بوده یا بگونه‌ای بهتر به صاحبش تحویل داده شود، و در غیر اینصورت خیانت است، که "حملها الانسان" انسان بار این امانت را کشید به گمان آنکه بازگشتی بسوی پروردگار ندارد، تا این امانت را بگونه‌ای شایسته تحویل دهد، که یا هرگز در فکر تحویل دادنش نبوده و منکر آخرت است، و یا آنرا ضایع کرده تا خواهی نخواهی امانتی ضایع شده و مورد خیانت در آخر کار تحویل گردد.

و این جریان خیانت نسبت به نوع انسانها بر مبنای ظلوم و جهول بودنشان می‌باشد، که نهایت ستم و نادانی است با آنکه در کل ابعاد وجودیشان در "أحسن تقویم" آفریده شده‌اند، و رهبران و حیانی‌شان هم بهترین رهبران می‌باشند. آری گروه کمی از این انسانها در برابر اکثریتشان در فراترین درجات، و یا فروترین

درکاتند، که نیکانشان بهترین نیکان در میان آفریدگان و بدهایشان بدترین بدان از میان آنان می‌باشند، و حتی شیطان که از بدترین آفریدگان است در شیطنت فروتر از شیطانهایی انسانی است، و روی همین اصل هم در اینجا تنها پای خیانت انسان در برابر کل خیانتکاران بمیان آمده، و در جاهائی دیگر هم انسان در بالاترین مقامات در میان آفریده شدگان است، که شایستگانشان از کل شایستگان جهان برترند، و ناشایستگانشان نیز از همه بدان بدترند، و به لحاظ اینکه این آیه در همه ابعادش در کل قرآن بی‌نظیر است با توضیح و بررسی بیشتری، جملاتش را پیایی هم مورد دقت قرار می‌دهیم.

«أنا» خود تأکیدی است جمعی «نحن» نیست تا تنها جمع باشد و «أنتی» هم نیست تا تنها تأکید باشد، بلکه «أنا» تأکیدی در جمع است که مقصود جمع تمامی صفات ربانی است چه رحمانی جمعی و چه رحیمی ویژه برای ویژگیان، که بعبارتی دیگر این عرض و نمایش امانت ربانی بر مبنای تمامی اسماء حسنا ربوبیت است.

«الامانة» بمعنی امانت به وجه کلی معلوم است که چیزی را به کسی موقتاً تحویل دهند تا آنرا دست کم همانگونه که بوده برگشت دهد، و اینجا الف و لام در «الامانة» بمعنای جنس است، که در نتیجه اینجا امانت خاصی مقصود نیست، بنابراین کل امانتهای نمایش داده شده به کل آفریدگان مقصود است، اضافه بر اینکه این جنس کلی امانت بین «عَرَضْنَا» و «السموات و الارض و الجبال» واقع شده که نخست «عرضنا الأمانة» بمعنای کلیت و تمامیت این نمایش و سپس «السموات و الارض» بمعنای تمامی کائنات است، و بر مبنای این دو کلیت صفات ربانی و تمامی کائنات این امانت نیز دارای این دو کلیت است، کلیت ربانی اش بمعنای امانت ریشه‌ای است از طرف رب العالمین، و کلیت خلقی اش برای تمامی جهانیان است که اصولاً «السموات و الارض» در جای جای قرآن بمعنای تمامی کائنات می‌باشد، روی این اصل این امانت مال نیست که سموات و سماواتیان و ارض و ارضیان همگان دارای مال نیستند، و در میان کل آنان مبادله‌ای مالی هم در کل وجود ندارد بلکه این امانت عمومی امانت حال است و نه مال.

در این نمایش کلی دو محور وجود دارد: نخست «الامانة» و در ثانی «السموات و الارض...» که این خود اشاره‌ای است به مدلول آیاتی از قبیل «ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» (۵۰:۲۰) که هر چیز از آفریدگان دارای دو چیز است؛ نخست آفریده شدن، و سپس هدایت و رهبری همان آفریده، که هر دو در جمع رحمت‌های رحمانی و رحیمی ربانی می‌باشند.

و با توضیح بیشتر آیه (۴۴:۱۷) که کل جهان را تسبیح گوی بوسیله حمد حضرتش دانسته، ولیکن شما عاقلان این تسبیح‌ها را نمی‌فهمید، و نیز آیاتی دیگر تمام کائنات را ساجد و خاضع عندالله خوانده که تفصیلات در جاهای خود آمده، از اینجا می‌فهمیم که این «الامانة» تکلیف است، زیرا «هدی» در آیه طه و «یسبح بحمده» در آیه اسراء که بیانگر بعد دوم از کل کائنات است، پیوست با آفرینششان آفریده شده‌اند.

اینجا جای این پرسش است که اگر این امانت تکلیفی در بُعد تسبیح بحمد بوده، این خود بعنوان بعد دومین کائنات برای آنها آفریده شده، پس نمایشش که «عرضنا الامانة» به چه معنی است؟

پاسخ این است که بُعد اول که وجود موجودات است برای خودهاشان در هر صورت پیدا است، که بمعنی خود یابی در سطح معمولی است، و اما «خود» هدایت ربانی که تسبیح بحمد است، بر مبنای تکلیف، این «خود» نوعاً ناپیدا است، بخصوص در مکلفان رسمی و عاقلان، و بالاحص در انسان و جن که هواهای نفسانیشان پوشش‌هایی بر چهره این فطرت توحیدی تکلیف تسبیح بحمد می‌نهد، و با این غفلت به این امانت خیانت می‌کند، روی این اصل خدای سبحان این جریان دومین را پس از خلقتش به رُخ کل موجودات می‌کشد، و آنان را همواره بدان هشدار داده و آگاه می‌سازد، تا حجتی مضاعف بر آنان باشد، بُعد اول وجودش، و بُعد دوم عرض و نمایشش، روی این اصل تمامی کائنات در دو بُعد هر کدام در توان خود مکلفند، که همان فطرت توحیدی و هدایت بعد از خلقت است، چنانکه راجع به کل کائنات لفظ «فطرن» در قرآن آمده که «فَطَّرَ» افزون بر خلقت است، زیرا بمعنای مخلوقی دارای فطرت است، که فطرت خود کیفیت و ویژه از

خلقت می‌باشد.

و چنانکه سموات و ارض بمعنای کلی موجوداتند، پس «الجبال» چه نقشی دارد؟ پاسخ این است که احیاناً سموات و ارض با «من فیهن» ذکر شده، که گمان نرود که مقصود از این دو تنها مکانهایشان می‌باشند، و اینجا هم به وجهی دیگر «الجبال» پس از سموات و ارض آمده، زیرا در زمین نمود بیشتری دارند، که برای هر بیننده‌ای آشکارند.

این نمایش فطرت و هدایت توحیدی - که پس از خلقت آنها در پی آفرینش خود کائنات است، و اصل وجودش قابل قبول و رد نیست - امانتی جدای از اینان نیست، تا به آنها داده شود، که برخی آنرا بپذیرند و برخی هم نپذیرند، بلکه امانتی درونی است، یعنی آنچه را دارند بر ایشان بعنوان حجت دومین نمودار شده است، پس «ابین ان یحملنها» بمعنی خود داری از گرفتن این امانت نیست، چنانکه «و حملها الانسان» نیز بمعنای گرفتن این امانت نمی‌باشد، تا در نثرها و شعرهایی گفته شود:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌ قال بنام من دیوانه زدند
 که این خود دیوانگی در تفسیر امانت است، وانگهی فرشتگان که در بعد عصمت از انسانها - که اکثریتشان بدون عصمت و بلکه کافر و ظلوم و جهولند - در حمل این امانت اگر شایسته است برترند.

درست است که حمل مطلق در برگرفتن است، ولیکن باید دید طبع امانت چیست، آیا امانت گرفتنی و پس ندادنی است، یا طبعش نگهداری و پس دادن آن است، روی این اصل حمل امانت برای هر حاملی بمعنای گرفتن و پس ندادن - بگونه‌ای - شایسته است، و اگر پس دادن مُراد بود باید می‌گفت «فردها الانسان» درست است که حمل به تنها بمعنای گرفتن است، و گرفتن به همان معنای وسیع‌اش می‌باشد که پس دادنی در آن نیست، ولی همین معنی نسبت به امانت خیانت است، که جمله بعدی علت این حمل را نسبت به انسان اینگونه تبیین کرده که «انه کان ظلوماً جهولاً» و آیا ظلم و جهل است که مقتضای حمل و گرفتن امانت بوده؟ یا خیانت نسبت به امانت است که نتیجه ظلم و جهل می‌باشد.

در آیه بعدی هم در نتیجه حمل این امانت - بر مبنای ظلم و جهل انسانی -

عذاب منافقان و مشرکان به میان آمده، و نیز برگشت مؤمنان به خدا یاد شده است. این جریان و ماندنش - که به تفصیل در تفسیر *الفرقان* یاد شده - دلیل است بر ویژگی نوع انسان در برابر کل آفریدگان که برخی از آنان بدترین نوع خیانت را به امانت تکلیف داراست.

اینجا حتی پای - شیطان که بسیار ستمکار و نادان است - به میان نیامده، زیرا حیثاً شیطنت انسان و تخلف او از فطرت توحیدی و هدایت ربانی و تسبیح بحمد بقدری زیاد است که شیطنتهای دیگر در برابرش گویی شیطنت نیست، و بر حسب آیه "ثم ردناه اسفل سافلین" ظلوم و جهول بودن انسان گهگاه باندازه‌ای است که از همه پست‌ها پست‌تر می‌شود، و در مقابل "لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم" که اگر بر این احسن تقویم از نظر درونی و برونی استوار ماند، حتی از فرشتگان نیز برتر است، درست است که طبع امانت در وضع معمولی این است که همانگونه که بوده به صاحبش برگشت داده شود، ولی این امانت کلی تکلیف نسبت به کل آفریدگان در حد امکان بایستی تکامل یابد، بویژه نسبت به عاقلان و بالخصوص نسبت به انسان که در بعد استمرارش در سلوک الی الله به مقامات عالیة معرفت و عبودیت رسد. اصولاً انسان کلاً امانت الله است وجودش، هدایتش، ظاهرش، باطنش، و دارائیهای درونی و برونی‌اش: تماماً "اعطی کل شیء خلقه ثم هدی" است، از خود هیچ ندارد، هیچ نیست و نبوده است، آنچه هست از خالق هستی است، روی این اصل انسان بایستی بیش از دیگران نسبت به این امانت وفادار باشد، انسان همواره در محضر خداست، و در این محضر نباید دست از پا خطا کند، و همواره باید بیاد خدا باشد و در حال نماز و - خوشا آنانکه دائم در نمازند - بنابراین این امانت در انحصار فطرت توحیدی نیست، بلکه این فطرت خود زیر بنای کل امانت‌های درونی و برونی است و: فطرت، عقل، لب، صدر، قلب، فؤاد که مراحل ششگانه روح هستند، با حواس ظاهری انسانها همگی مایه و پایه و زیر بنای فطرت امانت الله هستند، روی این اصل «الامانة» - که بازگویی بخش زیر بنای انسانیت و دیگر آفریدگان - یعنی فطرت است - برای انسان بازگویی کل جهات درونی و برونی نیز هست.

از نظر اهمیت منحصر به فرد آیه امانت برای آخرین بار بازگشتی دقیق‌تر و عمیق‌تر به این آیه می‌کنیم، چنانکه استاد اعظم و اقدم ما مرحوم آیه‌الله العظمی شیخ محمدعلی شاه‌آبادی رحمته‌الله در طول یکسال بیانگر این آیه بود، و ما - با اختلافاتی هم که با آن بزرگوار بر مبنای بررسی وسیعتر و بیشتر - بدون هیچ‌گونه پیش‌فرض غیرمطلق و یا تحمیلی بلکه با نگرشی مستقیم - یا حضرتش نسبت به این آیه شریفه داریم - مجدداً عرض می‌کنیم:

این امانت - برخلاف آنچه فرموده‌اند - تنها امانت انسانیت نیست، زیرا اولاً امانت انسانیت به انسان داده نمی‌شود تا آنرا به دوش گیرد و یا نگیرد، چون انسان همان انسان است، و دیگر دادن امانت انسانیت به او تحصیل حاصل است، وانگهی عرض و نمایش امانت انسانیت به غیر انسانها - در ضمن انسانها - هیچگونه معنای معقول و شایسته‌ای در بر ندارد، زیرا معنای عرض انسانیت و نمایش کلی آن بر کل موجودات طبعاً بدین معناست که آنرا می‌پذیرند و یا نمی‌پذیرند، و پذیرش امانت انسانیت نسبت به غیر انسان حتی جنیان و فرشتگان - تا چه رسد به حیوانات، نباتات و جمادات - نمایشی توخالی و بی‌معناست، زیرا خدا غیر انسان را همان غیر انسان آفریده، پس چگونه می‌شود با نمایش انسانیت به غیرانسانها آنان - به خواسته خود - انسان شوند، یعنی آفریدگاران برای انسانیت خویش باشند، یا با این نمایش خدا بخواهد همگان را انسان کند، لیکن خواست خدایی برای انسان شدن غیر انسان نیازی به این نمایش هرگز ندارد، و اگر خدا می‌خواست همه آفریدگان را انسان کند از آغاز چنان می‌کرد، ولی حکمت ربانی مقتضی اختلاف درجات کائنات گردیده.

آری - چنانکه گذشت - امانت همان امانت فطرت، شعور و معرفت است، که بر حسب آیاتی - بویژه آیه اسراء - تمامی آفریدگاران دارای حالت شعور و تسبیح بحمد با درجات گوناگونند، و این خود هدایت ربانی است پس از آفرینش ربانی، چنانکه در آیه طه گذشت.

در جمع عرض امانت بمعنای آفرینش مجدد آن نیست، زیرا عرض نمایش موجودی مخفی است، که در چهره‌اش غیباری نشسته، و خلق و آفریدن چیز

جدیدی نیست، و در پیش حمل آن گرفتنش نیست، زیرا گرفتن در لغت عرب «اخذ» است، و نه «حمل» و این نمایش امانت شعور و تکلیف نسبت به کل آفریدگان طبعاً پس از وجودشان بوده است، و نه پیش از آن، و نیز نسبت به موجوداتی که در ظاهر ثابتند و تحولی ماهیتی ندارند، این عرض برای یکبار که آفرینش آغازینشان باشد کافی است، ولی نباتات، حیوانات، انسانها، جنیان و فرشتگان هر یک در آغاز وجودشان دست کم عرض این امانت و نشانگری آن بوده، ولی چون این امانت خود فطرت است، و هر چه از حالات موجودی تحول یابد و یا نابود گردد این فطرت تسبیح بحمد همچنان باقی است، روی این اصل این عرض و نمایش تکلیف از آغاز تکلیف تا بهنگام مرگش ادامه دارد، چنانکه مثلاً فطرت خداشناس و خدا خواه انسان - حتی نسبت به مشرکان و ملحدان و معاندان - این فطرت احیاناً بگونه‌ای ناخود آگاه عیان می‌گردد، چنانکه در آیاتی این معنی تکرار گشته که در آن هنگامه که دستشان از همه جا کوتاه می‌گردد، در حال اضطراب و پریشانی سخت فریاد خداخواهی بطور ناخود آگاه از درونشان بر می‌خیزد "اذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين" (۶۵:۲۹).

شواهدی بر جریان این امانت و نشانه‌اش گذشت، که اکنون با چهره‌های دیگر تکرار می‌شود:

۱- اگر این امانت نمایش نیست، بلکه مورد بخشش و اعطا است، این بخشش چه تکوینی باشد و چه تشریحی هرگز قابل رد نیست، چگونه آفریده‌ای از آفریدگان - گرچه نیرمندترین و برترینشان باشد - توان رد تکوینی و یا حتی تشریحی ربانی را دارد - و ما می‌بینیم که در اینجا امانت مورد خیانت و نگهداری در دو بُعد قرار گرفته، در صورتی که امر تکوینی خدا و تشریحی‌اش صددرصد واقعیت دارد، و اختیار قبول و ردش برای احدی نیست، روی این اصل عرض این امانت همان نمایش امانت شعور و تکلیف است که پس از ایجادش در ضمن وجود اصلی موجود مغفول و مجهول نماند.

۲- «ليعدّب» درباره منافقان و مشرکان و «يتوب» درباره مؤمنان که در آیه بعدی آمده است، خود گواهی دیگر برای این حقیقت است، که این امانت همان امانت

معرفت و تکلیف است، که گروهی آنرا به دوش کشیده و بطور شایسته برگشت نمی دهند، و این خود خیانت است، و گروهی آنرا در هر صورت برگشت می دهند که این حفظ امانت است. ۳- "انه کان ظلوماً جهولاً" که انسان را معدن ظلم و کانون جهالت دانسته - و این خود سبب حمل امانت است - نیز بیانگر این است که حمل امانت خود خیانتی بزرگ می باشد، زیرا - چنانکه بارها گفته شد - طبع امانت حداقل برگشت دادن آن به همان حالت پیشین است به صاحبش، روی این اصل حملش که بر دوش گرفتنش و برگشت ندادنش و یا برگشت دادنش بگونه فاسد و ناشایست است و یا اینکه صاحب امانت آنرا به اجبار باز پس گیرد و حامل امانت با اختیار حاضر به برگشت دادن آن نباشد، همه و همه خیانت است، و خیانت در امانت هم مختلف است: گاه اصلاً حامل آن حاضر به تحویل آن به صاحبش نیست، مگر آنکه به زور و اجبار از وی بازستاند، مانند لحظه مرگ انسان که با حالت الحاد یا شرک و یا هر گونه کفری جان بدهد، اینجا بگونه ای ناخواسته و ناخود آگاه این امانتی را که تحویل نداده تحویل پذیرفته است، و یا این امانت را ضایع کرده چه به اختیار تحویل بدهد یا به اجبار که این هم در هر دو صورت خیانت به امانت است، و حداقل در حفظ امانت باید آنرا همانگونه که در آغاز گرفته تحویل صاحبش دهد، و حداکثر که مربوط به مکلفان رسمی می باشد این است که بر مبنای تکاملی فطری، شرعی، عقلی، عقیدتی، اخلاقی و عملی آنگونه که امکان دارد این امانت را تکامل دهد، تا با حالت کمال آنرا به صاحبش تحویل دهد.

درست است که در میان آفریدگان غیر انسان خیانت‌هایی کم و بیش در این امانت تکلیف وجود دارد که فروترش در حیوانات و فراترش در جنیان و بیشتر از همه در شیطانها است، اما در جمع این خیانتها در برابر خیانت‌های انسانی کم‌رنگ است. چنانکه در طرف مقابل که امانت وحی است، آنچنان درجاتی وجود دارد که احیاناً در عین وحی بودنشان در برابر وحی محمدی ﷺ حتی شایسته لفظ وحی نیستند، چنانکه راجع به پنج وحی بر پنج پیامبر اولوالعزم در مقابل "والذی او حینا الیک" نسبت به خاتم الانبیاء ﷺ - در جمع مخاطب و حیانی - برای نوح ﷺ «وصی»: مفرد و غایب، و برای ابراهیم و موسی و عیسی ﷺ «وصینا» جمع صفات

ربانی آمده است.

در مقابل در جات وحی، خیانتها و شیطنت‌ها را نیز درکاتی است، مثلاً شیطنت شیطانها در برابر شیطنت‌های عمیق برخی انسانها گویی شیطنت نیست، تا چه رسد به شیطنتهای غیر شیطانهای رسمی، و روی همین اصل اینجا "فحملها الانسان" آمده که حتی شیطان در این خیانت بزرگ قرین با انسان نشده است، انسان خائن احیاناً بدترین بی عقلی و شیطنت را دارد، بی عقلی بمعنای نادانی کردن در عین دانایی، و شیطنت به معنای اعمال و افکار شیطانی اش در عین هدایت فطری و عقلی، ولی شیطان در هر صورت شیطان است، یا چندان بی عقلی نمی‌کند، یا بی عقلی اش کمتر از انسان است، عاقلانه شیطنت می‌کند، ولی این انسان ظلوم جهول به نادانی خود آگاهانه شیطنت و بی عقلی می‌کند، از جمله نمونه‌های تفاوت بین این دو شیطنت "و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملاً دون ذلك" (۸۲:۲۱) است که شیطانهایی از کارگران سلیمان علیه السلام بوده‌اند، که احیاناً شیطنت نمی‌کردند، ولی شیطانهای ظلوم و جهول انسانی هرگز کارگر کسی بجز هواهای نفسانی خود در سالوس خودبینی، خودراهی و خودخواهی نیستند، که این خود اسفل سافلین است.

و آیا این انسان همین انسان زمین است یا انسانهای آسمانی را نیز در بر دارد، بر مبنای آیه شریفه (۲۹:۴۲) خدا عاقلانی را پس از آفرینششان در زمین و آسمان پخش کرده و بر حسب آیه "و فضلنا هم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً" (۷۰:۱۷) در کل برابری بین انسانهای آسمانی و زمینی را مقرر داشته، که در زشت و زیبا برابری، وانگهی آیاتی که لفظ انسان بگونه‌ای کلی مورد بحث است، چنانکه انسانهای زمینی را شامل است انسانهای آسمانی را نیز در بر دارد، و پاسخ بر این مبنی مثبت است.

سایر موجودات به ویژه جمادات و نباتات از شعور و اختیار بسی کمتر از انسان برخوردارند، و روی همین مبنا خیانتهایی هم که در امانت شعور و تکلیف دارند، بسیار کم‌رنگ است، ولی انسان که برخوردار از بالاترین شعور و اختیار و تکلیف است، روی همین مبنا آزادیش هم در خیانتهایش بیشتر است، بنابراین این انسان -

احیاناً - خائن‌ترین موجودات است؟ زیرا برخوردار از اختیار بیشتری است، ولی در برابر برخورداریش از کمالات متصل و منفصلش - درونی و برونی اش - انتظار عدم خیانت از این انسان بیشتر از سایر آفریگان است.

در پایان بحث این جریان تکرار می‌گردد که هر موجودی از آغاز وجودش در پرتو شعور و تکلیف مورد نمایش این امانت است، ولی مکلفان رسمی مانند جنیان و انسان از هنگام عقلشان مورد عرض و نمایش این امانت تکلیف می‌باشند، که هر فردی یا افرادی از انسانها که همزمان و همسان به تکلیف رسمی رسیده‌اند از آغاز تکلیف و در طول زمان تکلیف تاهنگام مرگ این نمایش امانت ربانی برای آنها خواه‌ناخواه محقق است، پس «عرضنا» زمان ویژه‌ای ندارد، که این جریان در یک زمان قرار گرفته باشد، بلکه همزمان با یکدیگر در مکلفان رسمی و غیر رسمی است.

و در پاسخ اینکه اگر این استمرار در کل زمانهای تکلیف برقرار است، چرا به لفظ مضارع نیامده؟ پاسخ این است که این ماضی هم ماضی تکلیف را شامل است، و هم مضارع محقق‌الوقوع آنرا که «عرضنا» هر دو را در بر دارد، و چون این عرض فقط در زمان گذشته نیست، بلکه در همه زمانهاست تعبیری زیباتر و فصیحتر و بلیغ‌تر از "انا عرضنا" هرگز وجود ندارد.

سورة سبأ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي
الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

همه‌ی سپاس‌ها و ویژه‌ی خدایی است که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است
تنها از اوست، و در آخرت هرگونه سپاس برای اوست، و (هم) اوست بسی دانای

حکیم. ﴿١﴾

آیه ۱ - "الحمد لله..." درباره‌ی حق حمد است تکویناً و استحاقش تشریحاً در
سراسر جهان تکلیف "وله الحمد في الآخرة" حمد کلی به روز رستاخیز
است که هرگز استثنائی هم ندارد، حتی درباره‌ی جهنمیان، چنانکه "له
الحمد" است، زیرا رحمت پروردگار حتی الامکان شامل دوزخیان نیز
می‌گردد، بدین معنی که کمتر از استحقاقشان عذاب می‌شوند،

چنانکه از آیاتی دیگر هم نمودارست، گرچه در جهنم اهل حمد نیستند، و اگر هم باشند برایشان سودی ندارد.

يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا
يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ
قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عِلْمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي
السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُّبِينٍ ﴿٣﴾

آنچه در زمین فرو می‌رود، و آنچه از آن بر می‌آید، و آنچه از آسمان فرود می‌آید، و آنچه در آن بالا می‌رود (همه را) می‌داند، و اوست رحمت‌گر بر ویژگان (و)، بسی پوشنده (ی نقصان)، ﴿۲﴾ و کسانی که کافر شدند، گفتند: «ساعت (قیامت) برایمان نخواهد آمد.» بگو: «چرا، سوگند به پروردگارم (که) همواره برایتان بی‌گمان خواهد آمد. (همان) دانای نهان (ها) است وزن ذره‌ای - نه در آسمان‌ها و نه در زمین - از وی پوشیده نیست، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن است مگر اینکه در کتابی روشن‌گر است.» ﴿۳﴾

آیه ۳ - در این آیه «و ربی» قسم به ربوبیت ویژه ربانی است نسبت به حضرت رسول ﷺ که خود قسم به دو دلیل است: قال و حال، نخست حضرتش که خود دلیلی بر رسالت ربانی اش می‌باشد، چنانکه رسولان مسیح عليه السلام در برابر منکران گفتند: "رَبُّنَا يَعْلَمُ اَنَا اَلَيْكُمْ لَمْ سَلُون" (۱۶:۳۶) دوم اینکه برفرض عدم قبول این رسالت ربانی، رستاخیز و ثواب و عقابش خود مقتضای ربوبیت است، همچنین خدا تعالى خود نسبت به تمامی جریانها آگاه است، علاوه بر اینها صداها و سیماهای مکلفان در کتابی است که به قدرت ربانی استنساخ می‌شده است (۲۹:۴۵).

«مبین»: روشنگر - در "کتاب مبین" - در کل ابعاد در حد امکان و توان دریافتش برای کل مکلفان می باشد.

آری مطالبی بسیار است که در اختصاص ذات الوهیت است که در کل ما بیانگر آنها نیستیم، لکن در کل همه جهان هستی بیانگر و نشانگر الوهیت و ربوبیت است.

لِيُجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِيْٓ ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ اُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ اَلِيمٍ ﴿۵﴾ وَيَرَى الَّذِيْنَ اٰتُوْا الْعِلْمَ الَّذِيْٓ اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَّبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِيْٓ اِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيْزِ الْحَمِيْدِ ﴿۶﴾

تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمانشان) کرده اند پاداش دهد؛ آنانند که پوشش و روزی گرامی و فراخ برایشان خواهد بود. ﴿۴﴾ و کسانی که در (ابطال) آیات ما به حال درمانده کردن (مان)! کوشیدند، برایشان عذابی از اضطرابی بسی دردناک است. ﴿۵﴾ و کسانی که بهره‌ی دانش (و بینش) یافته‌اند، می‌بینند آنچه از جانب پروردگارت سویت نازل شده، او تمامی حق است، و به راه آن عزیز ستوده (در کل جهات) راهبری می‌کند. ﴿۶﴾

آیه ۶ - این آیه علم را وسیله‌ای محکم برای و حیانی بودن قرآن دانسته، علم و حیانی‌ش در مورد علمهای اهل کتاب روشن است، که بر مبنای آگاهی بر پایه وحی و بشاراتی چند تصدیق وحی قرآنی برایشان در اولویت است، و در حاشیه این علم تمام علوم بشری، حتی علوم مادی است که بانگرشی مستقیم و دور از شهوتها و تجاهلها و عنادها نمایانگر و حیانی بودن قرآن است، بویژه علوم می که با کوششها و کاوشهای دانشمندان به مراحل رسیده و قرآن آنها و بیش از آنها را بازگو می‌کند، و بالاخره میان قرآن و علم شایسته تلازم و هماهنگی تنگاتنگ وجود دارد، قرآن همیشه امام: پیشوا و پیشرو کل علوم عالمان جهانست.

و آیا دیگر مکلفان از علم و رؤیت و حیانی بودن قرآن بی بهره‌اند؟ هرگز! زیرا علم

فطری بر مبنای عقل نخستین حجت درونی ربانی است، روی این اصل «العلم» هر سه نوع عالم را در بر دارد، گرچه دارای درجاتی می‌باشد که هر اندازه علم برتر و بیشتر باشد ربانی بودن قرآن نیز برایشان بیشتر است، که علمای کتابی و علوم دیگر و نیز سایر مکلفان با درجات عقلی‌شان همه و همه باید چنان رؤیت و برداشتی را داشته باشند، که قرآن حق مطلق است، و «هو الحق» - نه (هو حق) - بدین معناست که این آشنایان با وحی غیرقرآنی که حق غیرمطلق است قرآن را حقی مطلق می‌بینند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبْسِكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِّمَّزِقٍ
 إِنَّكُمْ لِنِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾ أَفَتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ
 لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا
 بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَأُ نَحْصِفْ بِهِمْ
 الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطَ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن فِي ذَٰلِكَ لَآيَةٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ
 مُّبِينٍ ﴿٩﴾

و کسانی که کفر ورزیدند، گفتند: «آیا راهنمایان کنیم بر (شناسایی) مردی که شما را خبر مهمی می‌دهد: هنگامی که کاملاً متلاشی شدید، همواره در آفرینشی نوین خواهید بود؟» ﴿٧﴾ «آیا (این مرد) بر خدا دروغی بر بسته یا جنونی در اوست؟» (نه!) بلکه آنان که به آخرت ایمان ندارند در ژرفای عذاب و گمراهی دور و درازند. ﴿٨﴾ پس آیا به آنچه از آسمان و زمین رو در رویشان و پشت (سر)شان است ننگریسته‌اند؟ اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم، یا پاره‌سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم. همواره در این (تهدید) برای هر بنده‌ی پیایی بازگشت‌کننده‌ی (سوی خدا) نشانه‌ای است. ﴿٩﴾

آیه ۹ - (ف) در «ما بین ایدیهم و ما خلفهم» عطفی است به محذوفی معروف که در

برابر رؤیت بروننی، رؤیتی است درونی: فطری، عقلی و علمی.

"ما بین ایدیه‌م و ما خلفهم" خود دلیلی است لطیف بر حجم کروی یا بیضوی زمین، زیرا "ما بین ایدیه‌م" کل افقهای دایره‌ای برای هر انسان است، و نه تنها روبه‌روی خود و پشت خودشان، زیرا از دست راست و چپشان نیز آگاهند، روی این اصل «ما خلفهم» نیز افق مقابل تحتانی است، برابر افق فوقانی که برای تمامی ساکنان زمین این دو افق وجود دارد.

"ما بین ایدیه‌م" - که به معنای روبه‌رو بودن و برابری زمین نسبت به بینندگان است - در صورت مسطح بودن زمین دیگر جایی برای «ما خلفهم» نیست، زیرا اگر زمین مسطح بود با چشم مسلح تمامی آن در دائرة افقیش دیدنی بود، روی این اصل «ما خلفهم» افزون بر "ما بین ایدیه‌م" اشاره‌ای بس لطیف است بر حجم کروی یا بیضوی زمین، نسبت به آسمان هم "ما بین ایدیه‌م" همان افق دایره‌ای فوقانی است و «ما خلفهم» نیز افق دایره‌ای تحتانی است که بالجمله زمین در فضا قرار دارد.

اینجا جای این سؤال است که "أفلم یروا" توییخی نسبت به ترک این دو رؤیت است، و حال آنکه افق تحتانی که «ما خلفهم» است بهنگام وحی از نظر علم بر همگان مخفی بوده است؟

پاسخ این است که اهل کتاب بر مبنای کتب وحی باید به این حقیقت آگاه باشند، و دیگران نیز با معاشرت با اینان درک چنان مطلبی برایشان میسور بوده است، در ثانی این خود ترغیبی است برای کل مکلفان که در طول زمان با کاوش‌های علمی شان باید با حقایقی از این قبیل آشنا شوند، چنانکه در آیاتی مانند (۱۰:۱۰) امر به نگرش در آسمانها و زمین شده، و سپس درباره آینده این نگرش می‌فرماید «چه بسا نشانه‌هایی در آسمانهاست که بر آنها عبور و مرور می‌کنند ولی از آنها روی گردانند» (۱۰۵:۱۲) که اشاره‌ای به سفرهای فضایی و کیهانی است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّالَهُ
 الْحَدِيدَ ﴿۱۲﴾ أَنْ أَعْمَلَ سَبْعَتِ وَقَدِرُ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَلِحًا إِنِّي

بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱﴾

و همانا به داوود از جانب خویش همواره فضیلتی دادیم (و گفتیم): «ای کوهها! با او سوی خدا بازگشتی پیاپی کنید.» و پرندگان را (گفتیم که با او هماهنگی نمایید) و آهن را برای او نرم گردانیدیم، ﴿۱۱﴾ (و گفتیم) که: «زره‌هایی فراخ بساز و حلقه‌ها (شان) را درست اندازه‌گیری کن. و کار شایسته‌ای کنید، زیرا من به آنچه انجام می‌دهید بسی بینایم.» ﴿۱۱﴾

آیات ۱۰ و ۱۱ - گزارشی مختصر از فضیلت‌ها و امتیازات و حیانی حضرت داوود به میان آمده، که کوهها با او در رجوع الی الله هماهنگی داشته، و آهن برایش نرم گشته است.

وَلِسَلِيمَانَ الْأَرْيَحِ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَّاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ
وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَن يَزِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا
نَدِقُّهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿۱۲﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَّحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ
وَجَفَّانٍ كَأَلْوَابٍ وَقُدُورٍ رَّاسِيَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ
مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۳﴾

و باد را برای سلیمان (راهوار کردیم) رفتن آن بامدادان یک ماه، و برگشتش یک ماه (راه) بود. و معدن مس را برای او روان گردانیدیم و برخی از جنیان به فرمان پروردگارشان پیش او کار می‌کردند، در حالی که هر کس از آنان از دستورمان سر برتابد، از عذاب شعله‌ور سوزان به او می‌چشانیم. ﴿۱۲﴾ (آن جنیان) برای او آنچه می‌خواست - از محراب‌ها و مجسمه‌ها و ظروف (بزرگ) مانند حوضچه‌ها و دیگرهای فرورفته در زمین - می‌ساختند. ای خاندان داوود! شکر بزرگ انجام دهید. و اندکی از بندگانه بسیار سپاسگزارند. ﴿۱۳﴾

آیات ۱۲ و ۱۳ - این دو آیه ضمن گزارشهایی شگفت‌انگیز از حضرت سلیمان علیه السلام ساختن مجسمه‌هایی را از خواسته‌های حضرتش قرار داده که جنیان برایش می‌ساخته‌اند، و لفظ «تماثیل» جمع تمثال به همان معنای مجسمه، و ممتازترینش مجسمه انسان است، چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: "ما هذه التماثیل التي انتم لها عاكفون" (۵۲:۲۱) که قطعاً تماثیل انسان بود که مورد عبادت و پرستش قومش بود و اگر هم «تماثیل» مجسمه‌های حیوانات و درختان را نیز شامل باشد، مجسمه‌های انسانها قدر مسلم و معقولش می‌باشند، که در اینصورت اطلاق «تماثیل» نسبت به مجسمه انسان نص است، ولی برای مجسمه سازی حیوانات و درختان چندان غرض عقلائی در کار نیست، زیرا درختان همیشه هستند و برای حیوانات هم موقعیتی نیست که برایشان مجسمه ساخته شود، مگر برای بازیچه کودکان یا تفنن دیگران.

و چنانکه در آیاتی مانند (۵۲:۲۱) گذشت قطعاً مقصود مجسمه انسانی است که مورد پرستش بوده و به همین جهت هم حرام است، ولی مجسمه‌های بزرگان بعنوان یادواره بزرگیشان رُحجان هم دارد که مورد مشیت سلیمان علیه السلام واقع شده است.

از آنجا که سلیمان علیه السلام پیرو شریعت تورات بوده و این مجسمه‌سازی هم در قرآن نسخ شده، همچنان استمرار دارد و قابل نسخ با روایت هم نیست، زیرا ساختن مجسمه‌های معبود کلاً حرام و غیر آن کلاً حلال است، و روایاتی هم که آنرا منع کرده یا به معنای مجسمه سازی برای پرستش است، و یا با مخالفت با قرآن پذیرفته نیست، بویژه با علل علیلی که در برخی از آنها آمده که سازنده مجسمه حیوان یا انسان به روز رستاخیز وادار می‌شود که روحی در آنها بدمد، و این خود دلیل اصلی حرمت مجسمه سازی دانسته شده که شرکت با خداست، با آنکه این سازمان هرگز شرکیتی با خدا نیست که در عین محال بودن شرکت با خدا، در صورتی شرکت است که در آن روح بدمد، در ثانی کسانی مانند مسیح علیه السلام چنان مأموریتی یافتند که مجسمه حیوانی بسازند، تا با اراده الهی حیوان شوند، و اگر هر سازمانی نیمه‌کاره شرکت جستن با خداست درختکاری هم چنان است، زیرا مثلاً جنگلها ساخته

خداست، پس جنگلهای مصنوعی حرام است!
 در این میان عمده روح نباتی، حیوانی و انسانی است که تنها در قبضه قدرت الهی است، و اگر هم برای غیر خدا ممکن بود، شرکت واقعی با خدا نبود، و خدا هم با واقعیتهای ممکن و حلال مخالف نیست.
 در هر صورت فتوای به حرمت مجسمه سازی بر خلاف قرآن، عقل و علم است، و هرگز قابل پذیرش نیست.
 مجسمه انسان دارای انواعی است: ۱- مرغوب و حیوانی مانند مجسمه عیسوی و سلیمانی که موجب تذکرات و یا دیداری از ملکوت و واقعیت ربانی زنده کردن مردگان است. ۲- مرغوب شیطانی که در بعد عبودیتش شرک و در بعد احترامش گناه است. ۳- مجسمه های گوناگون دیگر که نه این است و نه آن، و اگر خالی از اسراف و تبذیر باشد میانگین وجوب و حرمت است.

فَلَمَّا فَضَّيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ
 مِنسَاتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَن لَّو كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي
 الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾ لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ
 وَشِمَالٍ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَأَشْكُرُوا لَهُ بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ ﴿١٥﴾
 فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ
 أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿١٦﴾ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِمَا كَفَرُوا
 وَهَلْ نُجْزِي إِلَّا الْكُفُورَ ﴿١٧﴾ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَىٰ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا
 قُرَىٰ ظَهْرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا ءَامِنِينَ ﴿١٨﴾
 فَقَالُوا رَبَّنَا بَعُدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ
 وَمَزَقْنَاهُمْ كُلٌّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١٩﴾ وَلَقَدْ

صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۰﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِّن سُلْطٰنٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُّؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۲۱﴾

پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم، جز جنبنده‌ای خاکی [موریانه] حال آنکه عصای او را می‌خورد، جنیان را از مرگ او آگاه نگردانید. پس چون سلیمان فرو افتاد برای جنیان روشن گردید که اگر غیب می‌دانستند، در عذاب خفت بار کننده (باقی) نمی‌ماندند. ﴿۱۴﴾ همواره برای (مردمان) سبأ در محل سکونتشان بس نشانه‌ای (نشانگر حقیقت) بسود: دو باغ از (سمت) راست و چپ. (به آنان گفتیم): «از روزی پروردگارتان بخورید، و برای او شکر کنید. (این) شهری است پاکیزه و (آن) خدایی است بسی پوشاننده.» ﴿۱۵﴾ پس روی گردانیدند، در نتیجه بر آنان سیل (سد) عَرم را روانه کردیم، و دو باغ آنها را به دو باغ (دیگر) که میوه‌های تلخ و شوره‌گز و چیزکی از اندکی سدر داشت تبدیل کردیم. ﴿۱۶﴾ این (عقوبت) را به (سزای) آنچه کفر و کفران نمودند به آنان جزا دادیم. و آیا جز کافر بسی ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟ ﴿۱۷﴾ و میان آنان و میان آبادی‌ها (شان) که در آنها برکت نهاده بودیم، آبادی‌هایی آشکار متصل به هم قرار دادیم و در آنها پیمایش (راه میانه) را، به اندازه، مقرر داشتیم. (و گفتیم): «در این راه‌ها، شبها و روزها در حالت (امن و) امان بگردید.» ﴿۱۸﴾ پس (از آن) گفتند: «پروردگاران! میان (جایگاه‌های) سفرهایمان فاصله بینداز.» و بر خویشان ستم کردند. پس آنها را (برای آیندگان، نمونه‌ی) حکایت‌هایی تازه گردانیدیم، و به کلی تار و مارشان کردیم، بی‌چون در این (ماجرا) برای هر شکیبایی بسیار سپاسگزار نشانه‌هایی است. ﴿۱۹﴾ و بی‌گمان شیطان گمان خود را در مورد آنان بی‌امان راست آورد. پس جز گروهی از مؤمنان (دیگران) از او پیروی کردند. ﴿۲۰﴾ و شیطان را بر آنان هیچ‌گونه تسلطی نبود، جز آنکه کسی را که به آخرت ایمان دارد، از کسی که درباره‌ی آن در تردید است نشانه‌گذاریم. و پروردگار تو بر هر چیزی بسی نگاهبان است. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - «لِنَعْلَمَ» از عِلْم بمعنای علامتگذاری است و نه عِلْم، زیرا - چنانکه بارها تکرار شد - عِلْم یک مفعولی و عِلْم دو مفعولی است، از نظر معنوی هم حدوث عِلْم برای علام الغیوب برخلاف کتاب سنت و عقل است.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شَرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ ﴿۲۲﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۲۳﴾

بگو: « کسانی را که جز خدا (معبود خود) پنداشته‌اید بخوانید؛ هم وزن ذره‌ای را - نه در آسمان‌ها و نه در زمین - مالک نیستند، و در آن دو هیچ شرکتی (هم با خدا) ندارند، و برای آنان هیچ پشتیبانی (هم) نیست.» ﴿۲۲﴾ و شفاعتگری در پیشگاه او سودشان نمی‌دهد، مگر برای کسی که خدا برایش اجازه داد. تا هنگامی که هراسی سخت تجاوزگر بر دل‌هایشان گرفته شد، گفتند: «پروردگارتان چه فرمود؟» گفتند: «حقیقت را؛ و اوست بلندمرتبه‌ی بزرگ.» ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - اینجا «الشفاعة» و نه (شفاعة) بمعنای شفاعت شایسته است که آن هم بدون اذن خدا تحقق نمی‌یابد، تا چه رسد به شفاعت‌های ناشایسته که اذن ربانی نسبت به آنها محال است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۴﴾

بگو: « کیست (که) شما را از آسمان‌ها و زمین روزی می‌دهد؟» بگو: «خداست؛ و در حقیقت یا ما یا شما بر راهی راست یا گمراهی‌ای آشکارگریم.» ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - "اَنَا اَوْ اِيَاكُمْ" که هدایت و ضلالت را در این میان بیان کرده، ادبی ربانی در حال استدلال و احتجاج است، و اصولاً اهل حق با برهانهای روشن و قانع کننده با گمراهان بی برهان روبه رو می شوند، و اینگونه نیست که از آغاز خود را بر حق بدانند و طرف مقابل را بر باطل، بلکه در آخر کار هم منطقشان اینگونه مؤدبانه است که بالاخره هدایت یا ضلالت در میان ما وجود دارد، و باید با دلایل روشن با ترک ضلالت بسوی هدایت ربانی راه یابیم.

و اینکه ضلال با مبین و روشنگر توصیف گشته بدین جهت است که گمراهی مشرکان هم به خودی خود و هم با این براهین ربانی روشنگر است، که برای خردمندان شکی در گمراهی آنان نیست، و اینجا نسبت به هدایت «علی»: سیطره آمده ولی نسبت به ضلالت «فی» البته هر دو در یک بُعد هستند جز آنکه در این هدایت سیطره است یعنی امکان گمراهی نیست، و "ضلالت مبین" هم ژرفا و غرقاب گمراهی است، و در حقیقت اینجا دو جریان بسیار روشن در برابر یکدیگرند که هدایتها و ضلالتهای دیگر اینجا مورد نظر نیستند.

قُلْ لَا تَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿۲۶﴾ قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَهْتَمُّ بِهِمْ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲۷﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾

بگو: « (شما) از آنچه ما جرم کرده ایم بازخواست نمی شوید، و (ما نیز) از آنچه شما انجام می دهید بازخواست نمی شویم. » ﴿۲۵﴾ بگو: «پروردگاران میان ما و شما جمع خواهد کرد؛ سپس میان ما به بحق جدایی می افکند و اوست بسی کارگشای بسیار دانا. » ﴿۲۶﴾ بگو: « کسانی را که (به گمانتان به عنوان) شریکانی به او ملحق گردانیده اید، به من نشان دهید. » چنان نیست؛ بلکه اوست خدای عزیز حکیم. ﴿۲۷﴾ و ما تو را جز (به عنوان) بشارتگر و هشداردهنده ای برای نگهبانی کامل مردمان (از گزند این و آن)

نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردمان نمی‌دانند. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - «کافه» - در اینجا و در سایر جاها - نه به معنی تمام و عموم است، و نه کفایت، بلکه از اصل کَف و بازداری است، و (تاء) در «کافه» مبالغه‌ای است برای این بازداری، که این رسالت آخرین همهٔ مردمان را تا آخر زمان تکلیف از تمامی زشتیها و نابسامانیها باز می‌دارد، و دستهای تطاول را که از هر جهت بسوی مسلمانان دراز است بسته و بی‌اثر می‌کند، و سلامتی در کل جهات را در زندگی به آنان ارزانی می‌دارد، چنانکه در آیاتی مانند (۲۰۸:۲) همگان را امر می‌کند که در این سلم قدم گذارند، و این خود اضافه بر عمومیت دعوت این رسالت دلیلی هم بر خاتمیت آن است، که اگر رسالت‌های گذشته در بخشی از زمان بازدارنده از نابسامانیها بوده‌اند، این رسالت تا پایان زمان بیش از اینان بازدارنده است، چنانکه این مبالغه همین را تاکید و تأیید می‌کند، بنابراین اسلام خط قرمزی کلی بر کل رسالت‌های خیالی بعدی کشیده است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۸﴾ قُل لَّكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ
لَّا تَسْتَحْزِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿۲۹﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ
تُؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ
مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ
أَسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۰﴾ قَالَ الَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضِعُّوا أَمْحَنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ
بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿۳۱﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ
الَيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا
النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ

يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾

و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، این وعده [هنگامه] چه هنگامی است؟» ﴿۳۳﴾
 بگو: «وعده گاه برای شما روزی است که نه ساعتی [لحظه‌ای] از آن درنگ توانید
 خواست و نه پیشی توانید جست.» ﴿۳۴﴾ و کسانی که کافر شدند گفتند: «نه به این
 قرآن و نه به آن کتاب‌هایی که روبه‌روی آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد.» و ای
 کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت می‌باشند می‌دید
 (که چگونه) برخی از آنان با برخی سخن رد و بدل می‌کنند؛ کسانی که مستضعف و
 زیردست بودند به کسانی که مستکبر و زبردست بودند، می‌گویند: «اگر شما نبودید
 بی‌گمان ما (از) مؤمنان بودیم.» ﴿۳۵﴾ کسانی که بزرگ‌خواهی و زبردستی کردند، به
 کسانی که زیردست شدند، گفتند: «مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آنکه
 سویتان آمد - بازداشتیم؟ (نه)، بلکه خودتان (از) مجرمان بوده‌اید.» ﴿۳۶﴾ و کسانی که
 زیردست شدند به کسانی که زبردستی کردند، گفتند: «(نه)، بلکه نیرنگ شب و روز
 (شما بود) چون ما را وادار می‌کردید که به خدا کافر شویم، و برای او همپایان و
 همتایانی قرار دهیم.» و هنگامی که عذاب را دیدند پشیمانی خود را پنهان کردند، و
 در گردن‌های کسانی که کافر شده‌اند غل‌ها نهادیم؛ آیا جز به آنچه انجام می‌داده‌اند
 پاداش داده می‌شوند. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - این زنجیرهایی را که خدا در گردن‌های کافران نهاده، هر سه نشئه دنیا، بزرگ
 و قیامت را در بر دارد، که در دنیا در اثر کفرشان خدا هم در گردن‌هایشان غل‌های
 جهالت نهاده، تا اگر هم بخواهند راه یابند نتوانند، چنانکه آیتی مانند "فَلَمَّا زَاغُوا زَاغًا
 اللَّهُ قَلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) بیانگر این حقیقت است، و هم اینانند که بهنگام فرود آمدن
 عذاب همچنان بر کفرشان باقی ماندند، گرچه در نهان پشیمان شدند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ
 كَافِرُونَ ﴿۳۴﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۳۵﴾ قُلْ

إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِاللَّيِّ تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْعُرْفَةِ ءَامُونَ ﴿٣٧﴾

و (ما) در هیچ گروهی هشداردهنده‌ای نفرستادیم جز آنکه فرو رفتگان (نادان) در نعمت‌ها (یشان) گفتند: «ما همواره به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم.» ﴿٣٦﴾ و گفتند: «ما در دارایی و فرزندان (مان از شما) افزون‌تریم، و ما (هرگز از) عذاب شومندان نیستیم.» ﴿٣٥﴾ بگو: «پروردگارم همواره روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می‌گرداند؛ ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» ﴿٣٤﴾ و اموال و فرزندان آنان چیزی نیستند که شما را به پیشگاه ما نزدیک گردانند، مگر کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد. پس برای آنان چند برابر آنچه انجام داده‌اند پاداشی است و حال آنکه آنان در غرفه‌ها (شان) در امانند. ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - اینجا ایمان و عمل شایسته ایمان زیربنای قرب الی الله در برخورد با اموال و اولاد دانسته شده، و جزای «ضعف» - که چند برابر است برای آنهاست، و این چند برابر حداقل بر حسب آیاتی مانند "عشر امثالها" ده برابر است و "لدنیا مزید" هم آنرا بیشتر و بیشتر می‌کند که بر حسب درجات اعمال می‌باشد.

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي ءَايَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٣٩﴾ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا سُبْحٰنَكَ أَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

و کسانی که در (زرفای) آیات و نشانه‌های ما (به حال نشیب و فرازشان) در حال عاجز کردنشان! شتابان می‌کوشند (هم) آنانند احضارشدگان (برای حساب و عذاب)، ﴿۳۸﴾ بگو: «پروردگارم بی‌گمان، روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند، و هر چه را انفاق کنی عوضش را (هم) او می‌دهد. حال آنکه او بهترین روزی‌دهندگان است.» ﴿۳۹﴾ و (یاد کن) روزی را که (خدا) همه‌ی آنان را گرد هم می‌آورد، سپس به فرشتگان می‌فرماید: «آیا اینان بودند که تنها شما را می‌پرستیدند؟» ﴿۴۰﴾ گفتند: «منزه‌ی تو، سرپرست ما تنها تویی (و) نه آنان! بلکه اینان جنیان را می‌پرستیده‌اند؛ حال آنکه بیشترشان به آنان ایمان دارند.» ﴿۴۱﴾

آیه ۴۱ - در این آیه از فرشتگانی - که مورد پرستش برخی مشرکان واقع می‌شدند - سؤال می‌شود که آیا اینان شما را می‌پرستیده‌اند؟ گویند: هرگز! بلکه این مشرکان جنیان را می‌پرستیده‌اند، اینجا جای این پرسش است که آیا این تضاد نیست که پرستش کنندگان فرشتگان به تعبیر این فرشتگان همان پرستش کنندگان جنیان بودند؟ پاسخ این است که مشرکان و بلکه موحدان هم دسترسی به فرشتگان ندارند، تا آنان را بپرستند، بلکه بر مبنای پرستش مرئی همان جنیان بودند که برای این مشرکان خود را فرشته معرفی می‌کردند و مورد پرستش قرار می‌گرفتند، چنانکه در آیه‌ای مانند (۶:۷۲) پناه بردن مردانی از انس به مرانی از جن مطرح است که این پناهندگی در بعد پذیرش مطلق از آنان به حساب عبادتشان آمده، و این جنیان هم برای پذیرش بیشتر سخنانشان همواره ادعا می‌کردند که ما از فرشتگانیم، و آنچه به شما می‌گوئیم وحی ربانی است.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
 ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۴۲﴾ وَإِذَا تُثْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا
 بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانُوا يَعْبُدُونَ ءَابَاءُكُمْ
 وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا أِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ

هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾ وَمَا أَتَيْنَهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا
إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا
ءَاتَيْنَهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ قُلْ إِنَّمَا أَعْظُمُ بَوْحِدَةَ أَنْ
تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفُرْدِي ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا
نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾

پس امروز شما برای یکدیگر سود و زیانی ندارید، و به کسانی که ستم کرده‌اند می‌گوییم: «بپشید عذاب آتشی را که بدان (حق را) دروغ می‌شمرده‌اید.» ﴿٤٣﴾ و هنگامی که آیاتمان به روشنایی بر آنان خوانده می‌شود گویند: «این جز مردی نیست که می‌خواهد شما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارد.» و (نیز) می‌گویند: «این جز دروغی برافته نیست.» و کسانی که کافر شدند، درباره‌ی حقّ - چون سویشان آمد - گفتند: «این جز افسونی آشکارگر نیست.» ﴿٤٤﴾ ما کتاب‌هایی به آنان نداده بودیم (تا) آن‌ها را یادگیرند، و پیش از تو (هم تا زمان عیسی) هشداردهنده‌ای سویشان نفرستادیم. ﴿٤٥﴾ و کسانی که پیش از اینان بودند، (نیز رسولان را) تکذیب کردند، در حالی که اینان به ده یک آنچه بدیشان داده بودیم نرسیدند، پس فرستادگان مرا تکذیب کردند؛ پس کیفر من چگونه بود؟ ﴿٤٦﴾ بگو: «من تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم (که) دو دو و یک یک برای خدا به پاخیزید، سپس بیندیشید که مصاحب (و) همراه شما هیچگونه دیوانگی‌ای ندارد. او برای شما - برابر عذاب سختی (که در پیش است) جز هشداردهنده‌ای بیش نیست.» ﴿٤٦﴾

آیه ۴۶ - این آیه موعظه‌ی الهی را منحصر به یک موعظه دانسته که دوتا دوتا و یکی یکی برای خدا قیام کردن است، اینجا «مثنی» بر «فردی» مقدم است، زیرا قیام جمعی و اجتماعی لله در کل ابعادش مؤثرتر است، ولی اگر قیام جمعی و حتی دوگانه میسر نشد مانع از قیامهای فردی نیست، البته بشرط اینکه تمامی آنها «لله»

باشد، و معارضه و تضادی نابسامان در بر نداشته باشد، و بالاخره اگر اختلافاتی سطحی - و نه عمقی - مانند قیام اجتماعی ایمانی شد، همگان مأمورند با تمامی نیرو و قیامهای فردی را ترک نکنند، که در جمع اینهم جمع است، گرچه شکل جمعی و اجتماعی ندارد.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

بگو: «هر مزدی که از شما خواستم پس همان به سود خودتان است. مزد من جز بر خدا نیست، و او بر هر چیزی بسی گواه است.» ﴿٤٧﴾

آیه ٤٧ - این آیه اجری را که رسول الله ﷺ مستثنای از کل اجرا خواسته "ما سألتم من أجر" که همان "المودة في القربى" در آیه دیگر است، در حقیقت از اجر بودن بیرونش دانسته، زیرا به سود خود شماسست، چنانکه در آیه دیگر این سود بدین گونه تبیین گشته که "إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا" (٥٧:٢٥) بدین معنی که این اجر دوستی نزدیکتران رسالتی به حضرتش برای کسانی است که راهی بسوی پروردگارشان می خواهند، و چنانکه خود آن حضرت نخستین راه و راهبر بسوی حضرت حق ﷻ است، این معصومان نیز راهگشای به سوی صراط مستقیم محمدی ﷺ می باشند که همه و همه راه بسوی خداست.

قُلْ إِنْ رَّبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَٰمُ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾

بگو: «بی گمان، پروردگارم با تمامی حقیقت (بر باطل) فرو می افکند (و حق را فراتر می کند. او) بسی دانای پنهان هاست.» ﴿٤٨﴾

آیه ٤٨ - چون «يقذف» متعدی است، حرف جر در «بالحق» برای سببیت است که در جمع "يقذف بالحق" بدین معناست که خدا کل حق را به وسیله خود حق در پرتو ربوبیتش بر کل باطل فرو می افکند، و به گونه ای که "مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعْبَدُ" (٤٩):

باطل سراسر نابود می‌گردد، و هرگز سری بلند نمی‌کند.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ ﴿۴۹﴾

بگو: «تمامی حق آمد و (دیگر) هیچ باطلی سر نمی‌گیرد، و (خود را) برگشت (هم)

نمی‌دهد.» ﴿۴۹﴾

آیه ۴۹ - این "جاء الحق" شامل کل رسالتهاست بویژه رسالت آخرین که کل حق است، و این هم دارای دو بُعد می‌باشد: بُعد نخستین آن حق رسالتی محمدی ﷺ است که حیثاً مزاحمتهایی و جعلهایی از طرف باطل در برابرش بوده و خواهد بود، بُعد دومش تحقق این حق است در کل مراحلش که در زمان ولی امر (صلوات الله علیه) خواهد بود و در آن زمان هیچ باطلی هرگز زمینه و توانی برای مبارزه با حق ندارد، بلکه کلاً ناچیز می‌گردد، و چنانکه در خبر است که بهنگام ولادت وجود مقدس آن حضرت بر بازوی مبارکش نوشته بود: "قل جاء الحق که این نویدی است برای سومین و آخرین مرحله پیدایش حق و تحققش در کل جهان تکلیف، و این دو فعل "یبدئ و یعید" که متعدی هستند مفعولشان همان باطل است که این باطل نه آغازگر خود است و نه گذشته‌اش را بر می‌گرداند.

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي

إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿۵۰﴾

بگو: «اگر گمراه شوم، تنها به زیان خودم گمراه می‌شوم و اگر راه یابم (این) از (برکت) چیزی است که پروردگارم سویم وحی می‌کند. همانا او بسی شنوای نزدیک

است.» ﴿۵۰﴾

آیه ۵۰ - در "فإنما أضل على نفسي" - که زیان و گمراهی احتمالی خود را تنها علیه خودش دانسته - مورد این پرسش است که در دعوی رسالت گمراه زیان خودش بالاتر از زیان سایر مکلفان است که از او پیروی می‌کنند.

پاسخش این است که این مدعی رسالت یا دارای ادله رسالتی هست و یا نیست، در هر دو صورت بویژه صورت نخست مقتضای رحمت ربانی این است که او را رسوا کند، تا به بیراهه کشانده نشوند، چنانکه در آیات (۴۴-۴۵:۶۹) آمده که اگر این پیامبر بر فرض محال سخنانی را به ما نسبت دهد که ما نگفته‌ایم، او را با دست قدرت بر می‌گیریم، و رگ حیاتی این رسالت درونیش را قطع می‌کنیم، که در جمع در اینصورت خدا دروغ او را بر ملا و هویدا می‌سازد تا هرگز کسانی به او گرایش پیدا نکنند، روی این اصل پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ که دارای بالاترین و روشن‌ترین دلیل رسالتی خودی و وحیانی قرآن است، خود دلیلی قطعی بر بی‌راهه نبودن اوست، بنابراین انحصار زیان در بُعد ضلالت احتمالی این رسول تنها علیه خود اوست، که به کل مفتضح می‌شود، و در این صورت مکلفان هرگز زیانی در این دعوی رسالت نمی‌بینند، زیرا دروغش آشکار گشته است، در صورت دوم هم که دعوی رسالت بدون دلیلی رسالتی باشد، این خود دلیلی خودی بر بطلان دعوی اوست، و در جمع زیانی اصلی برای مکلفان در برابر این دعوی نیست.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَا قُوَّةَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿۵۱﴾ وَقَالُوا ءَأَمَّنَّا
بِهِ ؕ وَآنَىٰ لَهُمُ التَّنَاوُسُ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ
وَيَقْدِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿۵۳﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ﴿۵۴﴾

و ای کاش می‌دیدید چون (کافران) وحشت زده‌اند، پس هرگز گریزی نمانده است، و از جایی نزدیک گرفته (و گرفتار) شدند. ﴿۵۱﴾ و گفتند: «به او ایمان آوردیم.» و چه زمانی از جایی (چنان) دور، دست یافتن (به ایمان) برایشان (میسر) است؟ ﴿۵۲﴾ حال آنکه از پیش همواره منکر آن شدند، و از جایی دور به غیب (تیر تهمت در تاریکی) به سوی غیب می‌افکنند. ﴿۵۳﴾ و میان آنان و میان آنچه اشتها دارند فاصله‌ای شد؛ همان‌گونه که از دیرباز با امثال ایشان چنان رفت. به راستی اینان در شکی (به

گمانشان) مستند بوده‌اند. ﴿۵۴﴾

آیه ۵۴ - «اشیاع» جمع شیعه به معنای دنباله‌رو و همانند است، و این همانندی دارای سه بُعد است: حال، ماضی و استقبال، که در جمع به معنای همانندی و همراهی دو گروه است، و در اینجا «اشیاعهم» همان همانندهای گذشته است، زیرا "من قبل" دلیل بر این گذشته است.

سوره فاطر

نام این سوره خود اسمی است از اسماء الله که با صیغه‌های گوناگون در بیست جای قرآن تکرار گشته، و معنای لغویش دو بعد جدا سازنده و تکوین جهان بر فطرت توحید ست که این خود دو تکوین است زیرا فرق است بین فاطر، و جاعل و خالق و اوصافی از این قبیل، فاطر مجموعه‌ای از خلقت و جداسازی بر مبنای فطرت توحیدی است، گرچه در حاشیه‌اش شامل فطر و جدائی ماده نخستین - نیز بر همان مبنای توحید - از عدم مطلق است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكَةِ رُسُلًا أُولَى
أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلُثَ وَرُبْعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

کل ستایش‌ها خدای را سزااست (که) آفریدگار آسمان‌ها و زمین است با فطرت

(توحیدی) وقرار دهنده‌ی فرشتگان رسولانی (که) دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند، هر چه بخواهد در آفرینش می‌افزاید. همانا خدا بر هر چیزی

تواناست. ﴿۱﴾

آیه ۱ - این آیه خدا را "فاطر السموات و الارض" خوانده که فطر و جداسازی نخستینش جدا کردن آسمان و زمین است از ماده نخستین آفرینش که در آیه هفتم سوره هود مبدأ آفرینش آسمانها و زمین خوانده شده، و نیز فطر به معنای فطرت که همه آفریدگان را بر فطرت توحید آفریده، چنانکه در آیاتی مانند (۴۴:۱۷) همگان را تسبیح گوین خدا خوانده است، فطر و جداسازی آسمانها و زمین از ماده نخستین در بعد کیفیت است که این ماده از همان ماده برخوردار است، ولی نسبت به فرشتگان بعد از فاطر، جاعل فرموده، و این خود اشاره‌ای است به این که آفرینش فرشتگان از ماده نخستین جداسازی ماده‌ای از آن ماده با اختلاف کیفیت نیست، بلکه این خود جداسازی مادی است، ملائکه که نور نادیده می‌باشند کم و کیفشان با ماده نخستین فرقها دارد، همانند ارواح انسانها که چکیده‌هایی است از بدنهایشان با اختلافی در کم و کیفشان، و فرشتگان نیز چنانند که کلاً همچون ارواح انسانها بدون بدنهایی از ماده مرئی می‌باشند، و روی همین اصول در این آیه "سماوات و ارض" که کل جهان ماده است با ملائکه برابری نابرابر شده‌اند، و درست است که ارواح انسانها نیز نه جدا ساخته کمی و کیفی از ماده اولیه جهان و نه از آسمانها و زمین نیستند، بلکه جدا ساخته پایانی از پایان خلقت چنینی انسانند، ولی "فاطر السموات و الارض" به جداسازی نخستین این جهان از ماده اولیه اشاره‌ای دارد، و شاید تفاوت بین فرشتگان و ارواح انسانها این باشد که فرشتگان همگام آسماها و زمین از ماده نخستین جداسازی گشته‌اند، ولی ارواح انسانها پس از کمال جنینی از همان جدا ساخته شده‌اند، زیرا تدبیرات فرعی آسمانها و زمین بر مبنای آیاتی چند بر عهده همین فرشتگان و کارگزاران ربانی است، و شاید هم پس از آفرینش ماده نخستین با فاصله‌ای ناچیز این فرشتگان از همان ماده نخستین بگونه جدا شدن ارواح انسانها از بدنهایشان جدا شده‌اند.

«الملائكة» که باصطلاح جمع محلی به (ال) است حالتی استغراقی دارد که کل

فرشتگان را شامل است، و اینان کلاً رسولان و فرستادگان خدایند، چه در حمل تشریح بر پیامبران و چه در کارگزاری‌های دیگر جهان، و در جمع همگان به شغل رسالت‌هایی الهی اشتغال دارند.

”أولى اجنحة“ که دارای بال و پره‌های دو گانه یا سه گانه یا چهار گانه‌اند و ”یزید فی الخلق ما يشاء“ بیش از آنها است که ”فی الخلق“ هم زیاده بالهای فرشتگان را شامل است و هم بالها و جسمها و جانهای دیگر آفریدگاران را، چنانکه آیاتی از قبیل ”والسماء بنیناها باييد و انا لموسعون“ (۴۷:۵۱) خود گواهی است بر توسعه گام به گام جهان که آفریدگار هرگز توقفی در تحولات کمی و کیفی جهان ندارد که ”وکل یوم هو فی شأن“ (۲۹:۵۵): حضرتش در هر واحد زمان ربوبی به کاری مشغول است.

این بالها مانند اندامهای فرشتگان نورانی است با نورانیتی نادیده، مگر برای بر صاحبان وحی و هم‌گانشان که دیده‌گان بصیرتی و حتی بصری آنان از جانهای فرشتگان جانان‌تر است.

ملائکه با صیغه‌هایی گوناگون هشتاد بار در جای جای قرآن با مناسبت‌های فراوان تکرار شده‌اند، که هر یک بجای خود تبیین می‌گردد.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ
مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾

هر رحمتی را که خدا برای مردمان برگشاید، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست، و آنچه را که باز بدارد، پس از بازگرفتن (ش) هیچ گشاینده‌ای ندارد، و اوست بسی با عزت سنجیده کار. ﴿۲﴾

آیه ۲ - این آیه از ادله توحید افعالی حضرت اقدس الهی ﷻ است که اگر رحمتی به روی آفریدگانی بگشاید هرگز احدی جلودار آن نیست، و آنچه را امساک کند نیز احدی گشاینده آن نیست، زیرا او در عزت و حکمت یگانه است، و چنانکه آیاتی از قبیل (۱۷:۱۰۰) و (۹:۳۸) بر این حقیقت گواه است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللَّهِ
يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِنَّا تُؤْفَكُونَ ﴿۳﴾

هان ای مردمان! نعمتِ خدا را بر خود یاد کنید، آیا غیر از خدا آفریدگاری هست
(که) شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هرگز خدایی جز او نیست. پس چه زمان
و چگونه (از حق) به گزاف رانده می‌شوید؟! ﴿۳﴾

آیه ۳- اینجا "هل من خالق غیر الله" خالقیت و آفرینش ربانی را در انحصار حضرتش
دانسته، و روی این اصل اگر لفظ خلقت در پدید شدن آیاتی ربانی بدست رسولانی
مانند حضرت مسیح علیه السلام به میان آمده، این خود حقیقت خالقیت نیست، بلکه
وساطتی ظاهری در بعضی خلقت‌هاست چنانکه در آیات مربوطه‌اش «باذنی»
تکرار گشته که «اذن» همان اصل آفرینش است، و عیسی تنها همپای این آفرینش
ربانی مأمور است که در جسم گلین پرنده بدمد تا با این دمیدن در نخستین بار این
گل تبدیل به جسم پرنده گردد، و در بار دوم روحی در بدنش ایجاد شود چنانکه
«باذنی» هم در هر دو بار تکرار گشته.

وَإِنْ يَكْذِبُونَكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۴﴾
يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ
بِاللَّهِ الْعُرُورُ ﴿۵﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا
حِزْبَهُ وَلِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿۶﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ
وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿۷﴾ أَفَمَنْ
زُيِّنَ لَهُ سُوءٌ عَمَلِهِ فَرَءَاهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿۸﴾
وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَمُسْقِنَهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ

الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ الْتُشُورُ ﴿١﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ
جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ
يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يُبَوِّرُ ﴿١١﴾

و اگر تو را تکذیب می‌کنند، پیش از تو (هم) همواره فرستادگانی تکذیب شده‌اند. و تمامی امور تنها سوی خدا بازگردانیده می‌شود. ﴿۱﴾ هان ای مردمان! بی‌گمان وعده‌ی خدا حق است. پس (زنهار) تا (این) زندگی دنیا شما را هرگز فریب ندهد، و زنهار (تا شیطان) بسیار فریبنده، شما را درباره‌ی خدا نفریبید. ﴿۵﴾ شیطان بی‌چون برای شما دشمنی (بزرگ) است. پس شما (نیز) او را به دشمنی برگزید. (او) فقط دار و دسته‌ی خود را می‌خواند تا آنان از یاران آتش سوزان زبانه‌دار باشند. ﴿۶﴾ برای کسانی که کافر شدند، عذابی سخت است. و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده‌اند، برای آنان پوشش و پاداشی بزرگ است. ﴿۷﴾ پس آیا کسی که زشتی کردارش برایش آراسته شده، سپس آن را زیبا دیده (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ پس خدا همواره هر که را بخواهد گمراه می‌کند، و هر که را بخواهد به راه می‌آورد. پس مبادا به حال حسرت‌هایی (گوناگون) بر آنان، جانت (از میان) برود. خدا همواره به آنچه می‌سازند بسی دانا است. ﴿۸﴾ و خدا کسی است که بادها را روانه کرد؛ پس (آن‌ها) ابری را پراکنده می‌نمایند. و (ما) آن را سوی سرزمینی مرده رانندیم. سپس آن زمین را بدان (وسیله) پس از مرگش زنده کردیم. رستاخیز (تان نیز) چنان است. ﴿۹﴾ هر کس عزت می‌خواسته است پس عزت یکسره از آن خداست. سخنان پاکیزه تنها سوی او بالا می‌رود، و کار شایسته را (خدا) رفعت می‌بخشد. و کسانی که بدی‌ها را مکرآمیز انجام می‌دهند، برایشان عذابی سخت است، و نیرنگشان همچنان تباه می‌گردد. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۰ - «کلم» مذکر کلمه است با این تفاوت که تائیت «کلمه» اشاره‌ای به وحدت است ولی «کلم» به معنی جنسی است که تمامی کلمات خدا پسند را در بر دارد، و ریشه و زیر بنای تمامی آنها کلمه طیبه "لا اله الا الله" است، و از لحاظ اینکه عمل صالح پس از "کلم طیب" آمده معنی "الكلم الطيب" اینجا همان الفاظ پاکیزه خدا پسند است و بس.

«یصعد» در این «الکلم الطیب» صعود و بالا رفتن خودی است که بالا برنده‌ای هم نمی‌خواهد، زیرا این کلم طیب است، که پیش از عمل صالح در تمام ابعاد لفظی، عقیدتی، اخلاقی و نیت بر مبنای فطرت و عقل و شریعت دارای پاکیزگی کلی است، و روی همین اصل هم به خودی خود «آیه» بسوی حضرت اقدس الهی ﷺ که منهای زمان و مکان می‌باشد و اینها سوی مکانت و موقعیت ربانی است «یصعد»: بالا می‌رود اما «العمل الصالح» که «یرفعه» اینجا نخست بالا برنده این عمل صالح خداست که بدنبال «الکلم الطیب» با تناسب و شایستگی با همان کلم طیب بالا می‌رود، زیرا مجرد عمل صالح نه بالا می‌رود و نه بالا برده می‌شود بلکه مبدء بالا رفتنش در هر صورت کلم طیب است.

سپس فاعل دوم که خود عملی صالح است کلم طیب را برتر و بالاتر می‌کند. گرچه کلم طیب که عمل صالح را بدنبال دارد به خودی خود بالا رونده است ولی با همپائی عمل صالح بالاتر می‌رود.

و اینجا اگر کلم طیب با ترک عمل صالح باشد اصولاً بالا رفتنی هم نیست چون در این صورت طیب نیست، چنانکه عمل هم بدون کلم طیب بالا رفتنی نیست، ولی کلم طیب با عدم دسترسی به عمل صالح خود به خود بالا رفتنی است، و در صورت دسترسی به عمل صالح و انجامش با همین وسیله بالاتر می‌رود، و بالاخره چنانکه در آیاتی مانند (۱۱:۵۸) آمده است خدا مؤمنان و عالمان ربانی را با درجاتی بالا می‌برد، و از جمله آیه (۲۴:۱۴) است که اصل کلمه طیبیه را ثابت در زمینه دل‌های موحدان و فرعش را در سماء ربانیت دانسته.

در جمع کلم طیب همان ولایة الله و ولایة اهل الله است همچون رسول الله ﷺ و عترت معصومش ﷺ، در هر دو بعد درونی و برونی.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ
أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا
فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۱۱﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذَبٌ

فَرَاتٌ سَابِغٌ شَرَابُهُ، وَهَذَا مِلْحٌ أَجَاجٌ وَمِنْ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا
وَتَسْتَخْرِجُونَ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَازِرَ لَتَبْتَغُوا مِنْ
فَضْلِهِ، وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۲﴾

و خدا شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه‌ای. سپس شما را جفت جفت گردانید، و هیچ ماده‌ای (انسانی یا حیوانی، جنی، نباتی و یا جمادی) باری بر نمی‌گیرد و باری نمی‌نهد مگر به علم او، و هیچ سالخورده‌ای عمری دراز نمی‌یابد و از عمرش کاسته نمی‌شود، مگر آنکه در کتاب (علم خدا) است. همواره، این (کار سخت) بر خدا آسان است! ﴿۱۲﴾ و آن دو دریا (با هم) یکسان نیستند: این یک، گوارای تشنگی‌زدا (و نوشیدنش (نیز) گواراست؛ و آن یک، شور تلخ (و تشنگی‌زا). و از هر یک گوشتی تازه می‌خورید و زیوری که آن را می‌پوشید بیرون می‌آورید؛ و کشتی‌ها را در آن، موج‌شکن می‌بینی، تا از فضل او (روزی خود را) جستجو کنید. و شاید شما سپاس بگذارید. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - اینجا "لحماً طریاً" مانند آیاتی مشابه تمامی گوشت‌های دریائی را حلال دانسته زیرا «تأکلون» مطلق است، و اگر قیدی دیگر در کار بود اینجا و یا جاهایی دیگر بیان می‌شد، و در آیاتی چند تنها درنده و خبیث استننا شده و ماهی بدون فلس نه درنده است و نه خبیث.

يُوجِ الْأَيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُوجِ النَّهَارَ فِي الْأَيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا
يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ
دُونِهِ، مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَا
يَسْمَعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ
مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ

الْحَمِيدُ ﴿۱۵﴾

شب را در روز فرو می‌برد، و روز را در شب فرو می‌برد، و آفتاب و ماه را تسخیر کرده (که) هر یک تا هنگامی معین روانند؛ این است خدا پروردگار شما؛ پادشاهی تنها از آن اوست. و کسانی را که به جز او می‌خوانید (و می‌خواهید) مالک سوراخی از هسته‌ی خرمایی (هم) نیستند. ﴿۱۳﴾ اگر آنها را بخوانید، درخواست شما را نمی‌شنوند، و اگر (هم) بشنوند برایتان اجابت نمی‌کنند، و روز قیامت (این شریکان خدا)! شرکتان را (نسبت به خودشان) انکار (و انکار) می‌کنند. و هیچ کس چون او [خدا] آگاه] تو را از مهمات آگاه نمی‌کند. ﴿۱۴﴾ هان ای مردمان! شما همه به خدا نیازمندید و تنها خدا (ست که) او بی‌نیاز ستوده است. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - این آیه مهر ذاتی فقر را بر کل تمامی هستی انسانها زده، که نه تنها ذواتی موصوف به فقرند، بلکه مثلث ذات و صفات و افعالشان فقر است. زیرا «انتم» خود مشتمل بر این مثلث است، و همین انسان که بر حسب آیاتی چند اشرف کائنات است با این فقر کلی بیانگر فقر و تهی دستی کل کائنات می‌باشد، چنانکه در آیه (۵۱:۴۹) تمامی کائنات را زوجین و مرکب دانسته و همان‌گونه که در جای خود به تفصیل سخن رفته است خود ترکیب دلیلی قطعی بر فقر ذاتی همه کائنات است. فقر در انسان، و سایر کائنات به معنی حرفی است که به خودی، خود هرگز چیزی و پیشیزی ندارند، و در کل نیازمند به غنی ذاتی سرمدی می‌باشند. و آیا فقیر، فقر فقیری دیگر را می‌تواند بر طرف سازد و یا به خودی خود این فقر بر طرف می‌شود، و یا آنکه در صورت وجود و صفات و افعالش، خود نمادی است بر ضرورت وجود غنی علی الاطلاق که همواره پشتوانه اصلی کل کائنات است که اگر نازی کند از دم فرو ریزند قالبها، و چنانکه اگر او آنها را به وجود نمی‌آورد همچنان معدوم بودند، اگر هم پس از ایجادشان آنان را به کلی رها مانند قبل از وجود به کلی معدوم می‌شوند.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿۱۶﴾ وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿۱۷﴾

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جِهَلِهَا لَا يَحْمِلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ ۗ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١٩﴾ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾ وَلَا الظُّلُّ وَلَا الْحُرُورُ ﴿٢١﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

اگر بخواهد شما را می‌برد و خلقی نوین (بر سر کار) می‌آورد. ﴿۱۶﴾ و این (امر مهم) برای خدا دشوار نیست. ﴿۱۷﴾ و هیچ باربردارنده‌ای بار (گناه) دیگری را بر نمی‌دارد، و اگر گران‌باری (دیگری را به یاری) سوی (برداشتن) بارش فراخواند چیزی از آن برداشته نمی‌شود؛ هر چند نزدیکترین نزدیکان (ش) باشد. (تو) تنها کسانی را که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند و نماز بر پا داشتند، هشدار می‌دهی؛ و هر کس پاکیزگی برگیرد تنها برای خود پاکیزگی بر می‌گیرد، و فرجام، تنها سوی خداست. ﴿۱۸﴾ و نابینا و بینا یکسان نیستند، ﴿۱۹﴾ و نه تاریکی‌ها و نه روشنایی، ﴿۲۰﴾ و نه سایه و نه گرمای شدید. ﴿۲۱﴾ و نه زندگان و نه مردگان (اینان)، یکسان نیستند. همواره خداست که هر که را بخواهد شنوا می‌گرداند؛ و تو (هرگز) شنواکننده‌ی کسانی که در گورهایند نیستی. ﴿۲۲﴾

آیات ۱۹ تا ۲۲ - نخست میان کور و بینا برابری را از میان برده، و سپس این نابرابری را برای هر یک از ظلمات و نور، سایه‌خنک و گرما، زندگان و مردگان، دانسته، روی این اصل که کل کوران در کوری برابر و نیز کل بینایان در اصل بینائی برابرند، ولی دیگران دو گونه نابرابری دارند، نخست نابرابری میان خود تاریکیها و خود روشنیها و ... و سپس نابرابری میان تمامی تاریکیها و روشنیها و ... و روی همین اصل هم «لا» در غیر کور و بینا آمده و برای کور و بینا و نیامده است.

إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿۲۳﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ
إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿۲۴﴾

تو جز هشداردهنده‌ای (بیش) نیستی. ﴿۲۳﴾ همواره ما تو را به تمامی حق، در حال
بشارتگری و هشدار دادن گسیل داشتیم، و هیچ امتی نبوده مگر اینکه در آن
هشداردهنده‌ای (و حیانی یا غیر و حیانی) بوده است. ﴿۲۴﴾

آیه ۲۴ - برای هر امتی نذیر و هشدار دهنده‌ای مقرر شده و آیه (۵۱:۲۵) آنرا برای هر
قریه‌ای دانسته، و آیه (۵۹:۲۸) رسالت‌های ربانی را در مراکز قری و مجتمعات مکلفان
می‌داند، که در جمع امت در انحصار یک قریه نیست بلکه مجموعه‌ای از قری نیز
می‌توانند یک امت را تشکیل دهند که رسولشان در مرکز و محور این آبادیها قرار
دارد.

«رسولاً» هم اعم است از ولایت عزم که در انحصار پنج نفر است که امت هر یک
تمامی مکلفانند می‌باشند و هر یک از این پنج نفر در مرکز مجتمعات و مساکن
مکلفان قرار دارند، چنانکه برای رسالت آخرین مکّه مکرمه ام‌القری نامیده شده. که
«القری» تمامی مجتمعات مکلفان در زمین و آسمانست، و نیز رسالت‌های دیگر که
فرع رسالت‌های اصلی است و در کل زمانها به استثنای رسالت آخرین در مراکز
گوناگون مبلغان رسالتی همان رسالت‌های اصلی بوده‌اند، چه در زمانهای خود
اولی‌العزم و چه پس از رحلتشان تا زمان آمدن ولی عزمی دیگر.

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ
وَالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿۲۵﴾ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ
نَكِيرِ ﴿۲۶﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ شَجَرًا مُتَخَلِّفًا
أَلْوَنَهَا وَمِنْ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿۲۷﴾
وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَأَلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ

مِنْ عِبَادِهِ الّٰلْمَعْمُورُ اِنَّ اِلٰهَ عَزِيزٌ غَفُوْرٌ ﴿۲۸﴾

و اگر تو را تکذیب می‌کنند، بی‌گمان کسانی که پیش از آنها (نیز کافر) بودند (پیامبران ما را) تکذیب کردند. پیامبرانشان دلایل آشکار و نوشته‌ها و کتاب روشنگر برایشان آوردند. ﴿۲۵﴾ سپس کسانی را که کافر شده بودند فروگرفتم؛ پس چگونه بود انکار (و انگار) من؟ ﴿۲۶﴾ آیا ندیدی که خدا بی‌گمان از آسمان آبی فرود آورد، پس به (وسیله‌ی) آن میوه‌هایی که رنگ‌هایشان گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوه‌ها، راه‌های [رگه‌های] سپید و گلگون که رنگ‌هایشان گوناگون و (همچون) کلاغ‌های سیاه است بیرون آوردیم. ﴿۲۷﴾ و برخی از مردمان و جانوران و دام‌ها رنگ‌هایشان گوناگون است. از بندگان خدا تنها دانایان (خدانشناس) از او هراسانند. آری، همواره خدا بسی ارجمند پوشنده است. ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - این آیه خشیت و هراس از خدا را در انحصار عالمان دانسته، با اینکه بسیاری از عالمان بی‌خدایان و یا خدا ناترسان‌اند؟ اینجا به مناسبت خشیت علمای بالله مقصودند. که معرفت الله با درجاتش درجاتی از خشیت را در بر دارد، بویژه اینکه اختلاف رنگهای جانداران خود نمادی است از تصمیم و اراده آفریدگارشان، و در جمع نشانه‌های ربانی در آفریدگان خود دلیلی بر ربوبیت و در نتیجه خشیت از رب است.

در ثانی اصولاً علم و شناخت جهان خود راهی است عالمانه برای شناخت آفریدگار جهان، گرچه گروهی از دانش پژوهان از این جریان غفلت دارند و بر خلاف این نمادها از راه شناخت خدا منحرفند، و بالاخره نادانی در جریان دانشی از جهان هستی هرگز از وسائل شناخت خدا و خشیت از او نیست.

البته علمی که وسیله شناخت خداست در انحصار علم اصطلاحی نیست، بلکه نگرش در نشانه‌های درونی و برونی در هر صورت با درجات کاوش و کوشش در این راه بهترین وسیله شناخت خداست، ولی افزونی علوم اصطلاحی بر این علم عقلی این معرفت را طبعاً افزون‌تر می‌کند، به شرط اینکه این دانش خود حجاب و مانعی از علم نخست هم نباشد که واویلاه.

بالاخره معرفت الله از هر راهی که بدست آید نتیجه اش خشیت و هراسی از خداست، و این خود علم ایمان است که چنان پیامدی دارد چنانکه آیاتی مانند (۱۳:۹۶) این حقیقت را تأیید می کند که ایمان سبب خشیت است، و نیز آیاتی دیگر از قبیل (۵۲:۲۴) اعمالی ایمانی را نیز موجب این خشیت دانسته، و چه بسیارند عالمان اصطلاحی که جهلشان درباره ایمان و عمل ایمان کشنده روح معرفت و خشیت است.

خشیت هراسی است همراه با تعظیم و بزرگداشت که خود حالتی قلبی است، و قلب هم نسبت به سایر قوی و حواس عاقلان فرمانده است.

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا
وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تَجَرَّةً لَّنْ تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُؤْفِقَهُمُ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن
فَضْلِهِ إِنَّهُ عَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ
الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا
الْكِتَابَ الَّذِينَ أَصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ
وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُأْذِنُ اللَّهُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

بی گمان، کسانی که کتاب خدا را می خوانند، و از آن پیروی می کنند، و نماز بر پا داشتند. و از آنچه بدیشان روزی داده ایم - نهان و آشکاران - انفاق کردند، (اینان) امید به تجارتی بسته اند که هرگز زوال نمی پذیرد. ﴿۲۹﴾ تا پاداششان را به شایستگی بدیشان عطا کند، و از فزون بخشی خود در حق آنان بیفزاید. همواره اوست بسی پوشنده ی بسیار شکرگزار. ﴿۳۰﴾ و آنچه از کتاب [قرآن] سوی تو وحی کردیم، (هم) او تمام حق است، حال آنکه تصدیق کننده است آنچه را در برابر اوست. همواره خدا نسبت به بندگانش بسی آگاهی بسیار بیناست. ﴿۳۱﴾ سپس (این) کتاب را به (آن) کسان از بندگان خود که (آنان را) برگزیدیم، به میراث دادیم. پس برخی از بندگان ما بر خود ستمکارند، و برخی (از ایشان) میانه رو (: عادل) و برخی (هم) از آنان در تمامی

کارهای نیک به فرمان خدا (در میان همگان) پیشگامند. و این خود همان فضیلت بزرگ است (که دارای امتیاز بی مانند پس از رسول گرامی است). ﴿۳۳﴾

آیه ۳۱ - اینجا وحی قرآن را برای رسول گرامی اسلام به میان آورده سپس آیه (۳۲) همین قرآن را برای گروهی دیگر پس از حضرتش میراثی خاص معرفی کرده است. این میراث تنها میراث تکلیفی نیست که تمامی مؤمنان و حتی شکاکان نسبت به وحی را در بر می‌گیرد چنانکه آیه (۵۴:۴۰) و (۱۴:۴۲) و نظائرشان چنان است، تا چه رسد که تمامی مکلفان را در بر گیرد که واجب است به کتاب و حیاتی ایمان آورند. بلکه این وارثان قرآن پس از رسول قرآن همانند او از فرمانداران معصوم قرآنی پس از حضرتش می‌باشند، زیرا مثلث اوصافشان خود دلائلی روشن بر این حقیقت است:

نخست «عبادنا» که بندگی شان را نسبت به خدا محرز و سرآغاز این موهبت دانسته، گرچه در کل شامل تمامی مؤمنان است، ولی دایره این عبودیت را تنگ‌تر کرده که «الذین اصطفینا»: اینان برگزیدگان از بندگان خدایند، اصطفاء و گزینش ربانی هم در سراسر قرآن به معنی عصمت است، به جز اصطفاء در پادشاهی که در آیه (۲۴۷:۲) بدان اشاره شده و این هم عصمت در پادشاهی است، ولی همین اصطفاء بگونه مطلق در سراسر قرآن بیانگر عصمت مطلقه شرعی است که حتی بالاترین عدالت را هم شامل نیست، چنانکه همین «عبادنا» اینجا به سه دسته «ظالم لنفسه»، «مقتصد» و «سابق بالخیرات» تقسیم گشته، و آیا در این میان ظالمان از همین برگزیدگان و وارثان قرآند؟ یا بالاتر مقتصدان و میانه‌روهایند که نه فاسقند و نه معصوم، و یا مقصود معصومانند که در این میان مورد اصطفاء و گزینش الهی قرار گرفته‌اند و به دنباله رسول قرآن رسالت و دعوت معصوم قرآنی را تداوم بخشند.

این توصیف آخرین «سابق بالخیرات» نسبت به آن برگزیدگان ربانی معصوم برایشان مقامی والاتر از کل معصومان معرفی کرده که بالاترین مقام عصمت در میان تمامی معصومان بجز رسول قرآن‌اند، زیرا «الخیرات» تمامی خیرات را در مثلث زمان شامل است، و «سابق» هم سبقت زمانی نیست، زیرا سبقت زمانی هرگز فضیلتی نیست تا افضلیتی را در بر داشته باشد، وانگهی اینان همان وارثان بعدی

قرآنند که پس از رسول اسلام با این میراث مفتخرند، روی این اصل این وارثان قرآن همان پیشی‌گیرندگان در کل خیرات در میان کل برگزیدگان عصمت و رسالتند، و از لحاظ اینکه رسالت به حضرت محمد ﷺ پایان یافته، این برگزیدگان سبقت در میان کل خیرات از تمامی برگزیدگان الهی در طول تاریخ عصمت از کل معصومان برترند، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند آیه تطهیر بر این حقیقت دلالت دارد. و آیا سنیان چنین مقامی را، و حتی عصمت فروتر از هر عصمتی را، برای سه خلیفه و یا چهار امام فقاقت - تا چه رسد به دیگران - مدعی هستند، پاسخ کلاً منفی است. زیرا خطاهای قاصرانه و یا مقصرانه اینان خود نفی عصمت بلکه سلب عدالت است؛ و آیا کسانی دیگر بجز دوازده امام معصوم با صدیقه طاهره علیهم‌السلام در طول تاریخ اسلام به مقام عصمت تا چه رسد به بالاترین مقام عصمت رسیده است؛ پاسخ کلاً در هر دو مورد به اتفاق شیعه و سنی منفی است، تنها این احتمال می‌ماند که این اخبار ربانی از چنان وراثتی حقیقت ندارد، این هم کفر است. در نتیجه چنانکه روایات متواتره شیعه و سنی این بزرگواران را به نام و نشان معرفی کرده. اینان همان وارثان و فرمانداران معصوم قرآنند که بر مبنای "سابق بالخیرات" پس از رسول قرآن در بالاترین مقامات عصمت می‌باشند، ک این پیش‌گرفتنشان از کل معصومان "باذن الله" است، و آیا در گزینش و اذن الهی اشتباه و خللی ممکن است؟

و "اذن الله" در جای جای قرآن مانند (۴۹:۲۳) درباره رسول خاتم، و مانند (۵۱:۴۲) برای کل رسولان و (۳:۱۰) برای تمامی شافعان، و در (۶۵:۲۲) برای نگهداشت زمین و آسمان کلاً در ابعاد عصمت ربانی است. و در آخر کار "ذلک هو الفضل الکبیر" این وراثت رسالتی را - همانند خود دین رسالت - فضل بزرگ از طرف خدا دانسته است.

در این مثلث «عبادنا» که در کل مشترک در ایمانند، نخست ستمگران نسبت به خودشان و نه به دیگران یاد شده‌اند که اکثریت مؤمنان غیر متعدی را در بر دارند، سپس عادلانند که از اینان بسی کمترند، و در آخر کار این برگزیدگان ممتازند که پس از رسول قرآن تنها فرمانداران و وارثان قرآن نسبت به عموم مؤمنانند.

جَنَّتْ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا
 وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ
 رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا
 نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَى
 عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾
 وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ
 أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا
 لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾

(در) باغ‌های همیشگی (که) به آنها در خواهند آمد، در آنجا با دستبندهایی از زر و مروارید زیور یابند، و در آنجا جامه‌هاشان پرنیان است. ﴿۳۳﴾ و گفتند: «تمامی سپاس تنها خدایی را سزااست که اندوه را از ما بزود. به‌راستی پروردگاران، بی‌گمان بسی پوشنده‌ی شکرگزار است.» ﴿۳۴﴾ «کسی که ما را به فضل خویش در سرای اقامتگاه ابدی جای داد. در اینجا رنجی به ما نرسد، و در اینجا درماندگی و سختی به ما دست ندهد.» ﴿۳۵﴾ و (اما) کسانی که کافر شدند، آتش جهنم برایشان خواهد بود. در آن حکم (به مرگ) بر ایشان (جاری) نمی‌شود تا بمیرند و نه از عذاب آن از آنان کاسته شود. (آری) هر کافر سخت‌انکاری را چنان کیفر می‌دهیم. ﴿۳۶﴾ حال آنکه آنان در آنجا با هم سخت فریاد برمی‌آورند: «پروردگاران! ما را (از این آتشبار) بیرون بیا، تا غیر از آنچه می‌کرده‌ایم، کار شایسته کنیم.» آیا و مگر شما را آن اندازه عمر ندادیم که هر کس باید در آن عبرت گیرد، عبرت گرفته؛ حال آنکه برای شما هشداردهنده آمد؟ پس (عذاب را) بچشید که برای ستمگران هیچ یآوری نیست. ﴿۳۷﴾

آیات ۳۶ و ۳۷ - نخست مرگ در جهنم را از گروهی سلب کرده، که مرگشان را بطور کلی نفی نکرده، بلکه تنها در جهنم مرگ را از اینان سلب کرده، که تا جهنم باقی

است اینان نیز زنده‌اند، ولی همین جهنم که به مقتضای عدل الهی و آیاتی چند بالاخره خاموش شدنی است، این جهنمیان نیز همراهش خاموش می‌شوند، و البته اینان همان آخرین جهنمیانند که گیرانه‌های آخرین جهنم‌اند که به آتش خود به اندازه استحقاقشان می‌سوزند، ولی جهنمیان دیگری هم هستند که چون هرگز شایسته بهشت نیستند و نیز گناهشان در کم و کیف و زمان از اینان کمتر است بر مبنای عدل الهی پیش از خاموش شدن جهنم خاموش می‌شوند.

حقیقتی دیگر در آیه (۳۷) است که تنها عمر کفرآمیزی موجب عذاب است که فرصت تذکر حقیقت در آن بوده ولی در آن غفلت داشته است، ولی کسانی که چنان فرصتی را نه از لحاظ عمرشان و نه از لحاظ محیطشان نداشته‌اند و بدون تقصیر با حالت کفرشان مرده‌اند، اینان اهل عذاب نیستند، بجز مشرکان که تنها یک آن تفکرشان آنان را به راه می‌آورد ولی تقصیر کرده‌اند، و در هر صورت هر اندازه مجال زمانی و جو تفکر فراهم‌تر باشد حجت الهی هم روشنتر و ثابت‌تر است، و اگر هم مجالی هرگز نیست کفر از روی قصور - با استثنای شرک که کلاً از روی تقصیر است - مورد عذاب نخواهد بود، بلکه بی‌تکلیفان مانند دیوانگان و کودکان جائی از بهشت خواهند داشت، زیرا جهنم ویژه مقصرانی است که راهی دیگر برای عقوبت کاملشان نیست.

مجال تفکر در هر جهتی درونی و برونی و زمانی هر اندازه بیشتر باشد مسئولیت هم بیشتر است و هر چه کمتر می‌باشد، تا آنجا که هرگز مجالی برای تفکر نبوده که هر مجال مسئولیت هم نیست، گرچه عاقل باشد، زیرا تنها عقل مورد مسئولیت نیست چنانکه آیاتی مانند (۱۷:۱۵) بر این حقیقت گواه است که عذاب در انحصار وصول رسالت است برای مکلفان، و نه تنها عاقل بودن آنان.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۳۸﴾
هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلْقًا فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ
الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا

خَسَارًا ﴿۳۹﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَ كُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي
 مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا
 فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنَّ يَعْدُو الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿۴۰﴾
 إِنَّ اللَّهَ يُسِئُكَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ
 أَمْسَكْتَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿۴۱﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ
 جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِهْدَى الْأُمَمَ فَلَمَّا
 جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿۴۲﴾ اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ
 وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن
 تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿۴۳﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي
 الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ
 قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ
 كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿۴۴﴾ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ
 ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَإِنَّ
 اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿۴۵﴾

بی‌گمان خدا (ست که) دانای نهان آسمان‌ها و زمین است. به‌راستی اوست که به راز
 ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿۳۹﴾ اوست کسی که شما را در زمین جانشین (گذشتگان و
 یکدیگر) گردانید. پس هر کس کفر ورزد در نتیجه کفرش به زیان (خود) اوست و
 کافران را کفرشان جز دشمنی‌ای نزد پروردگارشان نمی‌افزاید، و کافران را کفرشان
 غیر از زبانی نمی‌افزاید. ﴿۳۹﴾ بگو: «آیا شریکان خودتان را دیدید: کسانی را که به
 جای خدا می‌خوانید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریدند؟ یا آنان در

(سازمان) آسمان‌ها (با خدا) همکاری داشته‌اند؟ یا به ایشان کتابی دادیم، پس آنان دلیلی روشن بر (حقانیت) خود از آن دارند؟» (نه) بلکه ستمکاران جز فریبی به یکدیگر وعده نمی‌دهند. ﴿۴۰﴾ خدا همانا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد، تا (در فضا و بر یکدیگر) فرو نیفتند، و اگر فرو افتند بعد از او هیچ کس آنها را نگه نمی‌دارد. همانا او بسی بردبار بسیار پوشنده بوده است. ﴿۴۱﴾ و با سوگندهای سخت شان به خدا سوگند یاد کردند: اگر به راستی هشداردهنده‌ای برایشان بیاید، بی‌گمان از هر یک از اُمّت‌ها (دیگر) به درستی راه‌یافته‌تر شوند. پس چون هشداردهنده‌ای برای ایشان آمد، جز بر نفرت شدیدشان نیفزود. ﴿۴۲﴾ (این) در حال استکبار و گردنکشی در زمین و نیرنگ زشتشان بود، و نیرنگ زشت جز (دامن) صاحبش را فرو برنگیرد. پس آیا جز سُنّت (و سرنوشتِ شوم) پیشینیان را می‌نگرند و انتظار می‌برند؟ پس هرگز برای سُنّت خدا تبدیلی نتوانی یافت، و هرگز برای سنت خدا تحویلی نتوانی یافت. ﴿۴۳﴾ آیا و در زمین نگردیدند، تا فرجام (کار) کسانی را که پیش از ایشان (زیسته) و نیرومندتر از ایشان (هم) بوده‌اند بنگرند؟ و خدا (چنان) نبوده است که چیزی در آسمان‌ها و زمین او را عاجز کند. همانا او بسی دانا و بسیار توانا (هست و) بوده است. ﴿۴۴﴾ و اگر خدا مردم را به (سزای) آنچه انجام داده‌اند (در دنیا) مؤاخذه کند، هیچ جنبنده‌ای را بر پشت زمین باقی نگذارد؛ ولی تا مدتی معین مهلتشان می‌دهد و چون اجلشان فرا رسد، همانا خدا به بندگانش بینا بوده است. ﴿۴۵﴾

سورة یسّٰ

این سوره بر اساس اصول سه گانه عقیدتی استوار است، و چون قرآن هر سه اصل را در بر دارد از این رو آغازگر سوره همان قرآن است و روی همین اصل هم در روایاتی قلب قرآن و ریحانه آن و بلکه قلب القلب نامیده شده است، بدین معنی که قرآن خود قلب و محور کل کتب وحی است و سوره یس نسبت به قرآن نیز قلب است. «یس» این جمله گرچه از حروف مقطعه رمزیه قرآن و رمزی است بین خدا و صاحب وحی، جز آنکه اینجا مانند بعضی از جاهای دیگر اشاره ای بس لطیف به رمزی از رموز آن نمایان است، زیرا «انک» که خطاب به پیامبر گرامی اسلام ﷺ است، اشاره به خطابی پیش از آن می باشد، و از پیش هم جز «یس» جمله ای بدین مناسبت وجود ندارد، و نیز «والقرآن الحکیم» که قسمی است به قرآن پر از حکمت - و این خود سوگند به بهترین برهان است - قبل و بعدش از موارد اثباتی این قسم می باشند، بعدش «انک لمن المرسلین...» که بالاترین رسالت وحی را بر مبنای قرآن و حکمت آن برای حضرتش ثابت کرده، روی این اصل مدعای پسینش پیش درآمدی است از براهین این رسالت ممتاز که «یا» خطاب است و «سین» مخاطب و به مناسبت های گذشته «سین» - چنانکه در روایاتی چند نیز آمده - به معنی «سامع الوحی» و نیز «سید المرسلین» است، و روی این اصل اینجا مثلثی ترسیم گردیده که ضلع نخستش شنیدن وحی ربانی است، و در حقیقت کل دریافت های رسالتی رسول الله ﷺ سمع وحی و شنیدن آن است که در کل شخصیت حضرتش

همان شنیدن وحی ربانی است و نه تنها شنیدن معمولی نسبت به وحی معمولی، بلکه با سه تأکید «ان»، «لام»، «علی» در «انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم» ابعاد تازه‌ای بر این رسالت قرآنی افزوده است.

اینجا بعد سومش که «علی صراط مستقیم» است و نه «للسراط» یا «الی صراط مستقیم» آن حضرت را دارای چیرگی و علوی بر صراط مستقیم دانسته، گرچه رسالتش نسبت به کل مکلفان جهان «الی صراط مستقیم» است یعنی: بسوی آن، و یا: للسراط المستقیم، است یعنی بگونه‌ای مماس با صراط مستقیم باشند که بعد اولش مربوط به عموم مؤمنان است و بعد دومش در اختصاص کسانی است که تالی تلو این رسالت بزرگند، ولی خود صاحب این رسالت «علی صراط مستقیم» است، و نه به سوی آن، و نه حتی برابر و مماس با آن، بلکه در کل دارای چیرگی کلی بر این صراط مستقیم که قرآن و سنت قطعیه مستفاد از آن است می‌باشد.

«والقرآن الحکیم» که به صورت قسم آمده، این خود توجه دادن به برترین برهان روشن است برای اثبات این دو حقیقت که قرآن با حکمت کلی‌اش بهترین دلیل از برای این دو مدعا است که آفتاب آمده دلیل آفتاب. آفتاب وحی قرآنی تابشی بس والا و بالا برای پیدایش و نمایانگری این رسالت بزرگ دارد.

«صراط مستقیم» در عین وحدتش دارای هفت چهره پیاپی یکدیگر و گام به گام برای تکمیل این شخصیت بزرگ است، که صورت انسانیت، صراط عبودیت و ایمان، صراط اعتصام بالله، صراط هدایت الله، و رسالت الله، و اسلام الله و توحید وحید حقیقی نسبت به حضرت اقدس الله ﷺ است که این هفت گام همگی بیانگر همان صراط مستقیم می‌باشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یس ﴿۱﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿۵﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

یس. ﴿۱﴾ سوگند به قرآن سرشار از (هرگونه) حکمت [؛ پیوند شایسته‌ی گسسته‌ها]. ﴿۲﴾ همانا تو همواره از (جمله‌ی) پیامبرانی؛ ﴿۳﴾ بر راهی راست چیره و استواری؛ ﴿۴﴾ (قرآنی را که) فروفرستاده‌ای از جانب (آن) عزیز رحمت‌گر بر ویژگان است؛ ﴿۵﴾

آیه ۵- "تنزیل العزیز الرحیم" تنزیل که به معنای فرو فرستادن تدریجی است در اصل مربوط به قرآن است که به تدریج نازل گشته و در حاشیه‌اش رسول قرآن است که مقامات رسالتی و حیش نیز به تدریج نازل گشته، روی این اصل هر دوی تنزیل قرآن محمد و محمد قرآن را شامل است، و این دو صفت عزیز و رحیم بدین مناسبت است که این دو تنزیل صادر از مقام عزت و رحمت ویژه است که این رحمت ویژه صادر از آن عزت ویژه ربانی است، و بر حسب آیاتی مانند (۱۰۷:۲۱) حضرتش "رحمة للعالمین" است، که در جمع خدای عزیز رحیم، کتاب عزیز رحیم را بر پیامبر عزیز رحیم فرو فرستاده است.

بلکه نصب «تنزیل» هر دوی قرآن محمد و محمد قرآن را هم پا و یکجا نزول یافته تدریجی ربانی دانسته، که این نازل و منزل در حقیقت یکی است. و بر حسب آیه نور "نور علی نور" است، که نورانیت قلب محمدی پذیرای نور قرآن به تمام معنی است.

لُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿۶﴾

تا قومی را هشدار دهی که پدرانشان هشدار داده نشدند. پس آنان (همچنان) در (ژرفای) غفلتند. ﴿۶﴾

آیه ۶- اینجا مورد انذار نخست گروهی هستند که نه خود و نه پدرانشان انذار رسالتی نشده‌اند، و نیز بر حسب آیاتی مانند (۹۷:۱۹) قومی خشن‌اند، و این ثالث سألوس بر مبنای درکات سه گانه شان لبه تیز انذار رسول الله ﷺ می‌باشند.

و اینجا جای این پرسش است که آیا رسالت اسلامی ویژه ایشان است؟ پاسخ این است که این انذار بر مبنای سه ضلع نابرابر است، کوتاهترین و سخت‌ترین ضلع آن "عشیرتک الأقربین"، سپس همانانند که اینجا درکل مورد انذارند، پس آنگه کل مردمان و تمامی جهانیان چنانکه آیه (۱:۲۵) بدان تصریح کرده است. و چون این سیاست گام به گام در هشدار رسول الله ﷺ نسبت به گونه‌گونه مکلفان بوده؟ در جمع از این جهت است که انذار رسالتی در صورتی - که در نزدیکیان که بسی سخت باورند - اگر اثر کند، در دیگران اثرش بیشتر است. زیرا ایشان که در عین سخت باوریشان از نزدیکیان آن حضرت بوده‌اند و شب و روز با حضرتش معاشرت داشته‌اند ایمانشان خودگواهی روش است اولاً بر طهارت صد در صدش و ثانیاً در عمق راستین دعوتش تا بالاخره این سیاست در گام‌های رسالتی اش مؤثر افتد.

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۷﴾

بی‌چون، گفته‌ای (خدا) بی‌گمان به زیان بیشترشان محقق گردیده است. پس ایشان

ایمان نمی‌آورند. ﴿۷﴾

آیه ۷- اینجا دو جریان بازگو شده، نخست "حق القول" که کلمه تکوینی کفر و عذاب بر همین کفر است، در ثانی «لا یؤمنون» بدان تفریع گشته، و آیا این جبر نیست که در اثر اراده الهی همچنان کافر بمانند و در نتیجه ایمان نیاورند و عذاب شوند؟ پاسخ این است که این اراده الهی بر مبنای اصرار ایشان است بر عدم ایمان، چنانکه آیات بعد، از جمله "سواء علیهم" بیانگر این واقعیت است که چون ایشان هرگز ایمان نمی‌آورند، خدا هم به پاداش عنادشان قلبهایشان را فرو بسته تا دیگر توان ایمان هم نداشته باشند که این جزایی دنیوی است.

پیامد این جزاء این است که خدا در درونشان غل و زنجیرهایی که مانع از تمایل به ایمان است قرار داده، و در نتیجه "فهم مقمحون" همچنان در بی‌ایمانی‌شان خواه ناخواه استوارند، و نیز بر حسب آیه‌ئ که خدا از پیشاپیش و پشت سرشان سد و مانعی

از نگرش درست نهاده، که اولش مربوط به جهان آخرت است و دومش دنیا، که هم آخرت را درست نمی‌بینند و هم دنیا را، و در جمع "فأغشينا هم" سراسر ادراکات انسانی شان فروهشته و همه وجودشان را پرده غفلت و جهالت فراگرفته است. در آن هنگامه "لیلة الدار" که مشرکان می‌خواستند حضرتش را از پای در آورند که با خواندن این آیه مشتی خاک بر چهره این ناپاکان بپاشد، چنان کرد و چنین شد که در برابرشان بسوی غار روان گردید.

بالاخره چنانکه در آیه ده آمده، انذار و ترک انذار نسبت به آنان برابر است، و اینجا دو نکته بسی جالب جلب نظر می‌کند، نخست این اخبار غیبی که ایشان چنانند و رسول گرامی همین آیه را بر آنان - چنانکه بر دیگران - همی خواند، و اگر اینان برای تکذیب این رسالت می‌خواستند کاری انجام دهند دست کم لفظاً هم ایمان می‌آوردند، و این از نشانه‌های و حیانی و قرآنی است.

سپس این برابری انذار و عدم انذارشان در ترک ایمانشان نسبت به خودشان است و نه نسبت به رسول الله ﷺ زیرا اولاً «علیهم» است و در ثانی آیاتی مانند "عذراً أو نذراً" (۱۰۰: ۸۸) در هر حال انذار را بر صاحب رسالت واجب کرده، گرچه بدانند که هرگز تأثیری هم ندارد، این خود حجت مضاعف ربانی است که عذاب را نیز مضاعف می‌کند، چنانکه در جریان حیلۀ یهودیان روز شنبه در صید ماهیان که گروهی آنان را از حیلۀ گری نهی کردند و گروهی دیگر این ناهیان را از این نهی نهی نمودند، بر مبنای اینکه شما می‌دانید اینان اهل عذابند و هرگز از حیلۀ گریشان دست برنمی‌دارند، پس چرا نهیشان می‌کنید، در پاسخ گفتند: "معدرةً الی ربکم و لعلمهم یحذرون" (۷: ۱۶۶) که بعد اولش همین استمرار حجت است بر ایشان، روی این اصل در باب نهی از منکر هرگز شرط احتمال تأثیر هم وجود ندارد، چنانکه در آیات مربوطه اش یاد شده.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿۸﴾ وَ جَعَلْنَا

مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿۹﴾

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰﴾ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ
 اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿۱۱﴾

ما همواره در گردن‌هاشان، (گردن‌گیرها و) غل‌هایی نهادیم. پس آنها تا چانه‌هاشان است. پس هم‌اینان (با چشم‌های بسته از روی شرمساری) گردن‌هاشان بسته و در بند و زنجیر بلند و راستاست. ﴿۱۰﴾ و ما روی آنان بی‌گمان سدی، و پشت (سر)شان سدی نهادیم. در نتیجه پرده‌ای بر (سراسر وجود)شان فرو گسترده‌ایم. پس اینان (هرگز) نمی‌بینند. ﴿۱۱﴾ و آنان را چه بیم دهی (و) چه بیم ندهی (کوردلی‌شان یکسان است): ایمان نخواهند آورد. ﴿۱۰﴾ تو تنها کسی را هشدار می‌دهی که این یادواره را پیروی کرد، و در پنهانی از خدای رحمان در پنهان هراسید. پس او را به پوشش و اجری پراکرامت [بی‌شمار و پدیدار] نوید ده. ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - اینجا انذار و هشدار در انحصار کسانی آمده که از یادواره‌ها تذکر یابند و از آفریدگار جهان در غیبت مطلق حضرتش و غیبت احیانی مکلفان، از او خشیت داشته باشند، در این صورت جای این پرسش است که این ویژگی با آیاتی از قبیل آیه شمش که گذشت منافاتی کلی دارد، زیرا بیشتر آنان معاندین بوده‌اند. پاسخ این است که انذار دارای دو بعد است: نخست کار رسول الله ﷺ است که در هر صورت چه نسبت به فروترین مردم و یا فزاترین‌شان و یا در این میان میانگین بین آنان، این هشدار رسالتی در این مثلث وظیفه رسول است، لیکن تأثیر این هشدار در انحصار کسانی است که از یادواره‌ها پیروی کنند و نه سرپیچی، و از خدای غیب در غیب از مردمان و در غیب دل‌هاشان بهرسانند، چنانکه در آیه هفتم از همین سوره آمده است "لینذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين" حتماً مورد هشدار کسانی هستند که زنده‌اند و زندگی انسانی، فطری عقلی، فکری و ... دارند، که این خود پیروی ذکر است، ذکرهاى درونى که برشمردیم، و ذکرهاى برونى آفاقی که آیات بینات آفرینش است و این هر دو زمینه‌ای است پر بار از برای پیروی ذکر و یادواره رسالتی که نتیجه‌اش به ایمان و خشیت از حضرت رب منان ﷻ است. بر این اساس "انما تنذر" منظور انذار اثر بخش است، گرچه بی‌اثرش هم واجب است.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ

فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿۱۲﴾

آری! ما (همین) ماییم که همواره مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را از پیش فرستاده‌اند و (نیز) آثارشان را ثبت و ضبط می‌کنیم، و هر چیزی را در پیشوا و امامی روشنگر برشمرده‌ایم. ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - درین آیهٔ احیای مردگان در انحصار حضرت رحمان عز و جل قرار گرفته و این خود دارای ابعادی گوناگون است که گام نخستینش زنده کردن جنین است، سپس احیاناً زنده کردن گروهی از رجعت‌کنندگان است در دولت جهانشمول مهدوی علیه السلام و در آخر کار زنده کردن تمامی مردگان است پس از بی‌هوش کردنشان در برزخ، چنانچه دو آیهٔ صعقه و فزع خود برهانی است روشن بر بی‌هوشی زندگان در پایان برزخ که پس از آن رستاخیز و زنده شدن همگان است.

کتابت ربانی نسبت به آنچه را مکلفان از پیش فرستاده‌اند و نیز آثارشان در چهار دستگاه گیرندهٔ صدا و سیماهاست، دستگاههایی ناطق عاقل مانند شهدای بر اعمال چه فرشتگان و چه پیامبران و امامان، سپس دستگاههای صامت غیر عاقل مانند اعضای مکلفان و زمین و فضای آن که به ارادهٔ الهی این دو گونه عمل ثبت و ضبط می‌گردند، و فرق میان "ما قدموا" و «آثارهم» هم این است که بخش نخست اعمال زشت و زیبایشان است که از پیش فرستاده‌اند و آثاری هم بر جای نهاده، و بخش دوم اعمالی است که گرچه مانند اینها فرستاده می‌شوند ولی دارای آثاری است که همچنان در جمع مکلفان و غیر مکلفان آثار زشت و زیبایشان پایدار است. "امام مبین" که در برگیرنده همه چیز است اعم است از امام مطلق و مطلق امام، امام مطلق همان علم ربانی است که بر همه چیز احاطه دارد، سپس مطلق امام که کلیتی نسبی دارد و نه کلی، قرآن است و رسول قرآن و ائمهٔ قرآن که مشتمل‌اند بر وحی شریعت و احیاناً موضوعاتی چند که در تماس با اثبات شریعت و حقانیت رسالت است.

وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۱۳﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا
إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ﴿۱۴﴾
قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ
إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿۱۵﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿۱۶﴾

و (داستان) ساکنان مجتمعی را که (آن) رسولان بدانجا آمدند برایشان مثلی بزن. ﴿۱۳﴾
چون دو تن از ایشان را سوی آنان فرستادیم، پس آن دو را دروغگو پنداشتند. پس با
(فرستاده‌ی) سومین تأیید (شان) کردیم. پس (رسولان) گفتند: «ما همواره سوی شما
فرستاده شده‌ایم.» ﴿۱۴﴾ (ناباوران آن دیار) گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید، و
(خدای) رحمان چیزی نفرستاده، و شما جز دروغ نمی‌پردازید.» ﴿۱۵﴾ گفتند:
«پروردگاران می‌داند که ما بی‌گمان به‌راستی سويتان فرستاده شده‌ایم.» ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - اینجا از جمله ادله رسالت این سه رسول "ربنا يعلم" دانسته شده، و آیا این
خود ادعایی بیش است که خدا می‌داند ما فرستاده‌ او هستیم، و این تکذیب
کنندگان که خدا را هم چندان باور ندارند و اگر هم باور دارند چگونه می‌دانند که
خدا می‌داند ایشان رسولان اویند؟ پاسخ این است که «نا» که به معنی رسولان
است خود نخستین دلیل رسالت آنان است زیرا با نگرشی درست تربیت ویژه ربانی
در آنان آشکار است که اگر آیات ربانی برونی برای اثبات این رسالتها به نظر ایشان
کافی نبود، و یا مورد نگرشی درست نمی‌بود اکنون نشانه‌های خودی و درونی در
میان است که به گفتار و رفتارمان درست بنگرید و ببینید که آیا ربانی است و یا
بشری، بشر که مبتلا به جهالت‌ها، دروغ‌گوئی‌ها، تضادها و تناقض‌هاست و اگر هم
کاری برای کسانی انجام دهد در برابرش مزدی می‌طلبد، اما ما هرگز اینچنین
نیستیم، چنانکه توضیحش در آیه بیست و یک به زبان آن شخص که از دورترین
نقاط شهر به کمک این رسولان آمده بود پیدا است، که بر دو محور تکیه زده نخست
اینکه در برابر این کوششهای بسیار سخت و خستگی ناپذیر و مقابل این همه
ناباوریه‌ها و تکذیب‌ها هرگز مزدی نمی‌طلبند، و نیز راه یافته بسوی حق‌اند که هم در

بعد سلبِ مادیتِ مطلق‌اند و هم در بعد ایجابِ هدایتِ ربّانی، در هر صورت اینان بسوی خدائی دعوت می‌کنند که مردم را به فطرت توحید آفریده چنانکه در آیه بیست و دوم آمده است که این فطرت خود اولین یادوارهٔ حقانی است.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿۱۷﴾ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَتِلْكَ مِنْ عَذَابِ الْإِلْمِ ﴿۱۸﴾ قَالُوا طَيَّرْنَاكُمْ مَعَكُمْ أَلَمْ نَكُفِّرْكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿۱۹﴾ وَجَاءَ مِنْ أَفْصَا الْمَدْيَنَةِ رَجُلٌ يُسَعَى قَالَ يَاقَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿۲۰﴾ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۲۱﴾ وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۲۲﴾ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿۲۳﴾ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۲۴﴾ إِنِّي ءَامَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿۲۵﴾

«و بر ما جز رسانیدن رسای آشکارگر (پیام ربّانی) نیست.» ﴿۱۷﴾ (گفتند): «ما همانا شما را شگون بد زده ایم. اگر دست برندارید، بی‌امان به سختی سنگ‌بارانتان می‌کنیم، و همواره عذاب دردناکی از ما بی‌چون به شما خواهد رسید.» ﴿۱۸﴾ (رسولان) گفتند: «شومی شما با خود شماست. آیا اگر تذکر داده شدید (باز به ما شگون بد می‌زنید؟ نه!) بلکه شما (در انکار حقیقت) قومی اسرافکارید.» ﴿۱۹﴾ و (در این میان) مردی از دورترین جای قریه دوان دوان آمد (و) گفت: «ای قوم من! از فرستادگان پیروی کنید.» ﴿۲۰﴾ «از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند، حال آنکه خودشان (نیز) به خوبی راه یافته‌اند.» ﴿۲۱﴾ «مرا چیست؛ کسی را نپرستم که به فطرت (توحیدی) ام آفرید، و شما تنها سوی او بازگشت می‌یابید؟» ﴿۲۲﴾ «آیا به جای او خدایانی را برگزیم، که اگر (خدای) رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان هرگز به حالم سودی می‌بخشد، و نه آنان مرا می‌رهانند؟» ﴿۲۳﴾ «همواره در

آن هنگام (و هنگامه) بی چون (غرق) در گمراهی آشکارگری هستیم.» ﴿۲۴﴾
 «به راستی من به پروردگارتان ایمان آوردم. پس (اقرار) مرا بشنوید.» ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - در این آیه - این شخص شخص شخیص پس از ادله مذکور در برابر رسولان و این مکذبان - به ایمان خود تصریح کرده و از آیه بیست و ششم که "قيل ادخل الجنة" چنان می نماید که او را درجا کشتند و این خطاب ربانی که اکنون داخل بهشت شو، او هم در پاسخ همی گفت که کاش این گونه که من دانستم این مکذبان هم می دانستند، چنان می نماید که انسان پس از مردن و یا کشته شدن همچنان زنده است و این بهشت هم همان بهشت برزخی است.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾ بِمَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي
 مِنَ الْمَكْرَمِينَ ﴿۲۷﴾ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ
 وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿۲۸﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَ حِدَةً فَإِذَا هُمْ خَمِدُونَ ﴿۲۹﴾

(بدو) گفته شد: «به بهشت در آی.» گفت: «ای کاش گروهم (حقیقت را) می دانستند»: ﴿۲۶﴾ «به آنچه پروردگارم برایم پوشش نهاد، و در زمره‌ی گرامیانم قرارم داد.» ﴿۲۷﴾ پس از (شهادت) وی، هیچ سپاهی از آسمان بر قومش فرود نیاوردیم، و (پیش از این هم) فرو فرستنده نبوده ایم. ﴿۲۸﴾ تنها یک فریاد (مرگبار) بود و بس؛ ناگهان اینان خاموش شونده اند. ﴿۲۹﴾

آیات ۲۸ و ۲۹ - این آیات چنان می نماید که این مکذبان با فریادی جانکاه جان دادند و آتش وجودشان همچنان خاموش گردید، درست بر خلاف روایاتی که یک صدا می گویند که پادشاه آن سامان و اهل کشورش ایمان آوردند. اینجا تنها یاور این رسولان مردی است که از دورترین نقاط شهر با کمال شجاعت و فتوت و قوت برهان به میان آمده و این خود اشاره است به اینکه مردم داخل شهر که تحت سلطه پادشاه منحرف بوده اند به علل گرفتاریهای گوناگونشان و غل و زنجیرهای حکومتی نخواستند که جان برکف در جریان دعوت رسولان شرکت کنند، و نیز دلیل است

بر اینکه این دعوت رسالتی تمامی اهل آن شهر را در بر گرفته بود که این شخص از دورترین نقاط آن به میان آمد، و این رجل همان رجل است چه نام او را بدانیم یا ندانیم و بر مبنای روایاتی چند چه حبیب نجار باشد چه زارع، چه رخت شوی و چه غار نشین، غرض این بعد درخشان جانفشانی است که یک تنه از میان کل این شهر نشینان، چه نزدیک و چه دور به کمک این پیامبران آمد.

يَحْسِرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾
 أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِنْ كُلُّ
 لَمَّا جَمِيعٌ لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا
 مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

دریغا بر (این) بندگان! هیچ فرستاده‌ای سويشان نمی‌آید مگر آنکه او را مسخره می‌کرده‌اند. ﴿۳۰﴾ آیا و ندیدند چه بسیار نسل‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم، که بی‌گمان آنان سوی ایشان باز نمی‌گردند؟ ﴿۳۱﴾ و همواره همه‌ی آنان در آن هنگام (و هنگامه) به پیشگاهمان احضار شده‌اند. ﴿۳۲﴾ و زمین مرده، نمادی است برای (مساعد)شان: آن را زنده گردانیدیم، و دانه‌ای از آن برون آوردیم، پس از آن می‌خورند. ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - از این آیه به بعد به بعد گامهایی است معرفتی که نشانگر ربانیت و وحدت خدا و حقانیت روز جزاء و در این بین رسالت‌های ربانی است. آغازش از همان آیه سی و سه است که قضیه زنده کردن مردگان پیش آمده و شگفتی تکذیب‌کنندگان را درباره زندگی آخرین از میان بر می‌دارد که خدا زمین را در مرحله نخست با فرو ریختن آب آسمانی و رام کردن آن از حرکات ناهنجارش آماده زنده‌گی نباتات، حیوانات و سایر زندگان کرد، سپس بگونه‌ای پیایی زندگان را می‌میراند و مردگان را زنده می‌کند و این جریان تلفیقی زنده کردن و میراندن تا پایان زمان تکلیف ادامه دارد، و آیا این خود گواهی روشن بر زنده کردن مردگان نیست؟! آری با چند اولویت

اینها گواهانی درخشان بر زنده کردن پس از مرگ کلی مردگان‌اند: ۱- اینکه این زنده کردن‌ها برای بهره‌گیری جاندارانی مانند انسان است که در عین حال بهره‌کلی دستاوردهایشان به آنها نمی‌رسد و آیا بهره‌صد در صد این دست‌آوردها پس از مرگ بیشتر و برتر نیست؟ اینجا هم اگر کاهشی در نتایج کوشش‌های مکلفان باشد جبران‌پذیر است، ولی پس از مرگ پاداش‌ها صد در صد می‌باشد، وانگهی آیا زنده کردن نخستین و بدون سابقه سخت‌تر است یا زنده کردن‌های پس از آن، بویژه به منظور پاداش کل اعمال زشت و زیبای مکلفان که بر حسب آیاتی از قبیل "هواهن علیہ" این زنده کردن آسان‌تر است، گرچه سخت و آسان هر دو برای خدا آسان و یکسان است.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿۳۴﴾
 لِيَأْكُلُوا مِن ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿۳۵﴾

و در آن (زمین) باغ‌هایی از درختان سردرهم خرما و انگورها قرار دادیم، و چشمه‌هایی در آن بسیار روان کردیم؛ ﴿۳۴﴾ تا از میوه‌ی وبازده‌ی آن - و (از) کارکرد دست‌های خودشان و یا آنچه خود به دست نیاورده‌اند - بخورند. آیا پس (باز هم) سپاس نمی‌گزارند؟ ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵- «ما» در "و ما عملت ایدیهم" دارای دو معنی است؛ نخست به معنی نفی که اینان در زندگی دنیا از ثمرات آن بهره می‌گیرند و حال آنکه کلاً دستاوردهای آنان نیست، بلکه تنها بخش ناچیزی از آن در اثر کوشش ایشان می‌باشد و این خود نعمتی است ربانی، و پس از مرگ نیز ثواب کار چندان است و جزای گناهکاران کمتر از گناهانشان. وجه دوم «ما» موصوله است بدین معنی که از دستاوردهایشان بهره می‌گیرند، در هر صورت بهره‌گیری از دستاوردها و افزون بر آن تنها جای پاداش می‌باشد.

«واو» در احتمال اول حالیه است و در احتمال دوم عاطفه و هر دو معنی مقصود است.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ
وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

منزه است کسی که از آنچه زمین می‌رویاند، و (نیز) از خودشان و از آنچه نمی‌دانند،
همه را جفت‌ها آفرید. ﴿٣٦﴾

آیه ۳۶ - «ازواج» در اینجا عبارة اخرای کل آفریدگان است که کلاً مخلوقند و خود
این زوجیت و دوگانگی که لازمه ذاتی ماده و مادیات است دست ردی محکم است
بر آفریدگان خیالی مجرد از ماده و مادیت! چنانکه در آیه "و من کل شیء خلقنا
زوجین" (۴۹:۵۱) به تفصیل سخن رفته است.

"مما لا يعلمون" در برگیرنده کل آفریدگانی است که در زمان نزول قرآن نبوده‌اند، یا
برای انسانها وجود آنها یا کیفیت وجودیشان روشن نبوده و در آینده هم از چند حال
خارج نیست؛ یا پدیده‌هایی جدیداند مانند کل اختراعات و اکتشافات بشری، و یا
کیفیت‌هایی است از آفریدگانی که در گذشته برای ما روشن نبوده، و یا در آخر کار
پدیده‌ها و یا غیر پدیده‌هایی است که نه اصلشان برایمان معلوم است و نه کیفیت
وجودشان، زیرا ما هرگز مطلق نیستیم و در تکامل علمی هم هیچگاه مطلق نخواهیم
بود، درست است که بر مبنای طبع فعال بشری و "یا ایها الانسان انک کادح الی ربک
کدحاً فملاقیه" (۹:۸۴) ما در حد توانمان مأمور به کوشش و کاوشیم، لکن هیچگاه
مطلق نخواهیم بود و بر حسب آنچه علمای علوم تجربی اعتراف دارند علم
بشریت تا کنون به نیروی جاذبه عمومی تا اندازه‌ای دست یافته که این خود از
صدها نیروهایی است که "مما لا يعلمون" می‌باشند.

وَأَيُّهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَحُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

و نشانه‌ای (دیگر) برای آنها (افق) شب است که روز را (مانند پوست) از آن
برمی‌کنیم. پس به ناگاه آنان در تاریکی فرو رونده‌اند. ﴿٣٧﴾

آیه ۳۷ - اینجا نشانه‌ای دیگر برای اثبات امکان زندگی پس از مرگ، شب

است، که از او لباس روز گنده می شود و آیا شب لباس روز را در بر دارد که شب و روز با هم جمع اند و برای مجزا شدن شب از روز، لباس روز از او گنده می شود؟ پاسخ این است که مورد و جایگاه شب و روز جو است که در اصل نه شب است و نه روز، روی این اصل نخستین مرحله وجودی همان جو و فضا است و پیش از آنکه خورشید بر آن بتابد طبعاً تاریک است، روی این اصل تاریکی اصل دوم است، سپس بر این جو تاریک لباس روز پوشانده می شود که شب در مرحله پس از فضا - که نه تاریک است و نه روشن - جای خود را به روز می دهد، اکنون لباس روز فضا کننده می شود و با این جریان تاریکی جای روشنی را می گیرد.

روی این اصل «اللیل» در اینجا به معنای فضا و جایگاه شب و روز است که در اصل نه تاریک است و نه روشن، و به یک معنی پیش از نور پاشی خورشید تاریک است، و اگر این نور آن آن گرفته شود همان شب نخستین باز می گردد.

و این خود مثالی است از برای زندگی و مرگ که این دو از پی یکدیگر می آیند. و این خود گواهی عینی است بر امکان و تحقق زندگی ها پس از مرگ ها و مرگ ها پس از زندگی ها که به عبارت دیگر این دو با هم توأمند.

انسان هم که می میرد افق زندگی اش از افق مرگ جدا می گردد و نه آنکه به کلی نابود شود، چنانکه آفاق و فضاها نور و تاریکی را در پی یکدیگر بطور مستمر دارند.

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۳۸﴾

و خورشید برای قرارگاهی (ویژه) روانه است (این) تقدیر [اندازه گیری] آن عزیز بسی دانا همین است. ﴿۳۸﴾

آیه ۳۸ - در این آیه جریان و روان بودن خورشید مطرح است که "لمستقر لها" این جریان برای قرار گرفتن و قرارگاه آن است و نه "الی مستقر لها" که "الی مستقر" مانند «لا مستقر» هر دو در اینجا بیجاست، زیرا استقرار که جایگاه زمانی و مکانی است خود لازمه لاینفک خورشید است که در دنیا و آخرت این استقرارها برقرار می‌باشد، استقرار نخست فلک معینی است که در درون آن خورشید در گردش است، این استقرار مکانی اش و زمانی اش، و در آخر کار استقرار و ایستگاه وجودی آن است که "اذا الشمس كورت" (۱:۸۱) دستگاه خورشیدی در هم فرو می‌پیچد، و استقرار سوم سازمان جدید خورشیدی است که بر مبنای "لا یرون فیها شمساً و لا زمهیراً" (۱۳:۷۶) که مربوط به اهل بهشت می‌باشد همین خورشید فانی شده مجدد مانند سایر فانی‌ها برگشت می‌کند چون «لا یرون» دلیل است بر اینکه خورشید و زمهریر در آن هنگام وجود دارند اما زیانشان به بهشتیان نمی‌رسد.

اینجا اگر چه علم گردش زمین را به دور خورشید ثابت می‌کند ولی لازمه اش نفی جریان خورشیدی در فلک خود نیست، زیرا چنانکه خواهد آمد "و کل فی فلک یسبحون" هر یک از زمین و خورشید و ماه در فلکی معین در اقیانوس فضا شناورند. و مقصود از فلک همان جاده فضایی یا مسیر حرکت سیارات است که کل سیارات و کهکشانها بر جاده‌های معین فضایی گردشهای ویژه و گوناگونی دارند که بر همین اساس با هم برخوردی هم ندارند، و اگر زمان یا مکان این گردش کننده‌ها کم یا زیاد گردد، این همان قیامت ستارگان است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿۳۹﴾

و ماه آن را (در) منزلگاههایی به اندازه نهادیم، تا چون شاخک خشک خوشه‌ی خرما برگشت. ﴿۳۹﴾

آیه ۳۹ - این آیه برای ماه منزلگاههایی مقرر کرده که در آخر کار هر ماه در منزل

آخرینش از دیده ناپدید می‌گردد و سپس مانند برگ خشک شده خرما بگونه‌ای بسیار باریک در اول ماه برمی‌گردد، و این چهره‌های کم و زیاد ناپدید شدن ماه همه و همه از نظر دید ظاهری است وگرنه قرص ماه هرگز در دنیا کم و زیاد و یا نابود نمی‌گردد، و این نیز خود آیت و نشانه‌ای روشن برای توأم بودن زندگی و مرگ انسانها است که مکلفان در ظاهر دیدشان می‌میرند و نابود می‌شوند ولی ارواح‌شان با بدن‌های برزخی‌شان همچنان زنده‌اند! چنانکه خواب خود نمونه‌ای برای این جریان می‌باشد، و اینها خود نمایانگر این حقیقت است که مردن همچون خواب به معنای فنای کلی نیست، بلکه روح چنانکه در حالت بیداری و خواب موجود است پس از مرگ نیز همچنان موجود خواهد بود، گرچه تفاوتی در این میان از لحاظ کم و زیاد جدائی روح از بدن وجود دارد.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۴۰﴾

نه خورشید را سِزَد که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی‌گیرنده است، و هر کدام (از زمین و ماه و خورشید) در گردونه‌ای (فضایی) شناورند. ﴿۴۰﴾

آیه ۴۰- اینجا ناشایستگی همپا بودن خورشید با ماه و نیز پیشی گرفتن شب از روز به میان آمده و چنانکه از پیش هم گذشت زمین و خورشید و ماه هر یک در جاده فضایی ویژه خود در اقیانوس کیهان شناورند.

حرکت خورشید و ماه یکسان نیست که اگر یکسان بود جهان دچار ویرانی می‌گشت و قیامتش بر پا می‌شد، همچنین شب که پس از دور شدن خورشید است از افق ویژه‌اش از روز پیشی نمی‌گیرد، زیرا این پیشی گرفتن به معنای این است که شب پیش از زمان مقررش پایان یابد و خورشید بجایش درخشش کند بدین معنی که گردشهای زمین مختل گردد و این نیز مانند همسان بودن حرکت خورشید و ماه نتیجه‌اش ویران شدن جهان است.

وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

و نشانه‌ای (دیگر) برایشان اینکه ما آنان را به درستی به حالت ذریه در کشتی انباشته (در صلب‌های پدران و رحم‌های مادران) سوار کردیم. ﴿٤١﴾ و (نیز) از مانند آن برایشان - آنچه بر آن سواری گیرند - آفریدیم. ﴿٤٢﴾ و اگر بخواهیم غرقشان می‌کنیم، پس هیچ فریادرسی برایشان نیست، و نه اینان نجات می‌یابند. ﴿٤٣﴾ مگر (اینکه) تا چندی رحمتی و برخورداری‌ای از ما (برگیرند)، ﴿٤٤﴾

آیات ۴۱ تا ۴۴ - اینجا به عنوان آیتی دیگر بر مبدأ و معاد جریان "ذریتهم فی الفلک المشحون" به میان آمده، اول باید دید فلک مشحون که کشتی مملو از جمعیت است کدام است؟ در کل قرآن سی و دو مرتبه «فلک» به میان آمده و در این میان سه مرتبه توصیف به «مشحون» گردیده، یک مرتبه‌اش مسلماً کشتی نوح است، چنانکه در آیه (۱۱۹:۲۶) آمده و یک مرتبه‌اش مربوط به یونس است، و بقیه بقیه فلک‌های مشحونند و اینجا اولی است که باید دید آیا همان کشتی نوح است، چون "الفلک المشحون" مطلق است و تنها یک کشتی است، اینجا باید گفت مقصود کشتی نوح است که مملو از گروهی ویژه بوده که تمام نجات یافتگان در کشتی را در بر دارد، روی این اصل باید دید معنی «ذریتهم» چیست؟ معلوم است که «هم» دست کم همان انسانهای موجود زمان وحی قرآنی هستند، و آیا ذریه آنان همان فرزندانشان می‌باشند، با آنکه خودهاشان نیز در کشتی نوح نبوده‌اند! و یا مقصود از «ذریتهم» اجدادشان هستند چنانکه ادیبی بزرگوار همچون طبرسی در مجمع البیان فرموده، و حال آن که ذریه در لغت هرگز به معنای «جد» نیامده است، و در سی و یک آیه دیگر نیز به معنای فرزندان و یا معنی مناسب دیگر همانند آن آمده است، وانگهی در بر گرفتن کشتی نوح اجداد و یا فرزندان این موجودین زمان نزول قرآن را هرگز دلالتی بر مبدأ و معاد ندارد، بلکه در این حمل ذریه یک فرق عادی است که دارای چنان دلالت‌هایی می‌باشد، اینجا باید گفت «ذریتهم» از باب اضافه خودی است، که خود

انسانها به خودشان به معنی دو موقعیت اضافه شده‌اند که «هم» همان حالت موجودشان و «ذریه» همان حالت نخستین است که در صلب‌های پدران و رحم‌های مادران بوده‌اند، مانند «انفسهم» و گواهی دیگر بر این معنی آیه (۱۲:۶۹) است که «انا لما طغى الماء حملناکم فى الجارية» (۱۱:۶۹) به هنگام طغیان آب جهان‌شمول در طوفان نوح ما شما را در کشتی نوح حمل کردیم، و حال آنکه در آن هنگام اینان وجود فعلی نداشته‌اند، بلکه همچنان در صلب‌های آن پدران و رحم‌های آن مادران بوده‌اند و این خود لطف ویژه ربانی است که در آن حال که چندان چیزی هم نبوده‌اند آنان را در کشتی نوح حمل کرده. این معنای اصلی ذریتهم است، و سپس تمام انسانهایی که از زمان کشتی نوح تا آخر زمان تکلیف بوجود آیند همگان مشمول «ذریتهم» می‌باشند.

و اینجا «من مثله» آفرینش مانند کشتی نوح سایر کشتی‌ها و خودروهای دریائی و زیردریائی و زمینی و هوائی را شامل است. که این خود نعمتی است بیکران نسبت به کل مکلفان، چنانکه «و یخلق ما لا تعلمون» نیز دلیل بر استمرار این آفرینش است.

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۴۵﴾ وَ مَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿۴۶﴾ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۴۷﴾ وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۴۸﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿۴۹﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿۵۰﴾ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿۵۱﴾

و هنگامی (که) به ایشان گفته شود: «آنچه را در پیش رو و پشت سر دارید (هراس و پاس دارید، شاید مورد رحمت (پروردگار) قرار گیرید» (نمی‌شنوند). ﴿۴۵﴾ و هیچ

نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان ایشان را نمی‌آید، جز اینکه از آن رویگردان بوده‌اند. ﴿٤٤﴾ و چون به آنان گفته شود: «از آنچه خدا روزیتان داده انفاق کنید»، کسانی که کافر شدند، برای آنان که ایمان آوردند، گویند: «آیا کسی را بخورانیم که اگر خدا می‌خواست (خودش) وی را می‌خورانید؟ شما جز در گمراهی آشکارگری (بیش) نیستید.» ﴿٤٧﴾ و می‌گویند: «اگر (از) راستان بوده‌اید، پس این وعده کی خواهد بود؟» ﴿٤٨﴾ جز یک فریاد (مرگبار) را نظر و انتظار ندارند، (تا) هنگامی که سرگرم جدالند درگیردشان. ﴿٤٩﴾ پس (آن‌گاه) نه می‌توانند سفارشی کنند، و نه سوی کسان خود برگردند. ﴿٥٠﴾ و در صور بوق [جهان با صدای رعد آسای روح‌افزا] دمیده شد، پس به ناگاه از گورها (شان) شتابان سوی پروردگارشان (از گورستان‌ها) شان جدا شوند. ﴿٥١﴾

آیه ٥١ - «صور» در اینجا به معنای جایگاه صدای دلخراش جهانی است که گاه می‌میراند و گاهی هم زنده می‌کند که جانکاه یا جان‌خواه است، و اینجا مقصود دومین است.

«اجداث» جمع جدّث و جایگاه مردگان است که در جای جای جهان چه زیر خاک و یا روی آن در دریاها و یا در دود و غبارها بدنهایشان پراکنده گردیده، روی این اصل مقصود تنها قبرهای خاکین و زیر خاک نیست، سپس «ینسلون» تنها به معنای جدای شدن این مردگان از حالت مرگ نیست، بلکه به معنی جدائی‌هایی ویژه‌ای است که نسبت به ارواحشان و بدنهایشان اتفاق می‌افتد، جدائی ارواحشان نخست از حالت بیهوشی مطلق است که «فصعق من فی السموات و من فی الارض» (٤٨:٣٩) سپس جدا شدن از بدهای برزخیشان می‌باشد که در پان زندگی برزخ است و نیز جدا شدن ذرات اصل بدنهایشان که در طول تکلیف با آنان بوده از اجزائی بیگانه، چه اجزاء اصلی بدنهای دیگران که با آنان مخلوط گشته و چه اجزائی مهمان که اصلتی در بدنهای خودشان نداشته، و بالاخره اجزاء اصلی هرکسی از جای جای گوناگون جهان از دیگر اجزاء انتسال و انفصال می‌یابد، روی این اصل «ینسلون» که شامل ارواح و اجساد است شامل مثلثی از این انفصال‌ها و جدائی‌های ویژه نیز می‌باشد که در بخشهای معاد جسمانی و رد شبه آکل و مأکول به تفصیل تبیین

کرده ایم.

قَالُوا يَتَوَيَّلْنَا مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ
الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

گفتند: «ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟» (به آنان گویند):
«این است همان وعده‌ی رحمان، و پیامبران راست گفتند.» ﴿٥٢﴾

آیه ۵۲ - اینجا جایگاه برزخی به عنوان مرقد و اتاق خواب نامیده شده و چون
بیداری انسان در اتاق ویژه خواب خیلی کمتر از حالت خواب اوست، اتاقهای
برزخی نیز چنین است که برزخیان بخش معظم زمان را در خوابند، چنانکه آیات
برزخی درباره جهنمیان و بهشتیان برزخی دارای تصریحاتی بر همین مبنا است،
مثلاً درباره جهنمیان مانند "النار يعرضون عليها غدواً وعشياً" (۴۶:۴۰) اینان
صبحگاهان و عصرگاهان به معرض آتش هستند، و راجع به بهشتیان مانند "ولهم
فيها رزقهم بكرة وعشياً" (۶۲:۱۹).

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ فَالْيَوْمَ
لَا تُظَلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾ إِنَّ أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى
الْأَرَآئِكِ مُتَكِّئُونَ ﴿٥٦﴾

(این) به جز یک فریادی (جانخواه) نبود، پس ناگهان همگان در پیشگاهمان
حاضر شده‌اند. ﴿٥٣﴾ پس امروز بر هیچ کسی هیچ ستمی نمی‌رود، و جز آنچه
می‌کرده‌اید پاداشی نخواهید یافت. ﴿٥٤﴾ همانا امروز، بهشتیان کار و باری خوش در
پیش دارند. ﴿٥٥﴾ آنان با همگانشان در (زیر) سایه‌هایی بر تخت‌ها(یشان)
تکیه کننده‌اند. ﴿٥٦﴾

آیه ۵۶ - «ازواجهم» اینجا تنها به معنی هم‌گنان و همراهان بهشتیان است و نه خصوص همسرانشان، چنانکه در آیه صافات آمده «احشروا الذین ظلموا و ازواجهم فاهدوهم الی صراط المجیم» (۲۳:۳۷) و بالاخره زوج و ازواج در قرآن تنها به معنای همسر نیست، بلکه در آیاتی چند همه اجزاء جهان را نسبت به یکدیگر ازواج خوانده مانند «خلق الازواج کلها»، «و من کل شی خلقنا زوجین» وانگهی اگر در آیه مورد بحث ازواج همان همسران باشند باید دید این همسران مانند خود این بهشتیان اهل بهشتند یا اهل دوزخ؟ اگر اهل بهشت هستند مشمول «هم» می‌باشند که اصحاب الجنة هستند و دیگر ازواجهم جائی ندارد، و اگر هم اهل جهنم هستند جایشان نیز همان جهنم است. چنانکه آیاتی بر این حقیقت صراحت دارد که زوجیت و همسری پیامدش نه شقاوت است و نه سعادت، فرعون بس شقی بود و همسرش بسیار سعید، و لوط و نوح که از پیامبران الهی بودند زناشان به نص قرآن از اهل آتش بوده‌اند.

روی این اصل «ازواجهم» اینجا پیروان فرعی بهشتیانند که چنانکه در عالم تکلیف در سعادت پیرو آنان بوده‌اند و آنان اصالت داشته‌اند، در قیامت نیز چنانند چه همسرانشان باشند و چه بیگانگان، چنانکه در آیه صافات نیز «الذین ظلموا» بنیانگذاران و مشعل داران ستم هستند و «ازواجهم» پیروانشان، چه از همسرانشان چه از بیگانگان.

لَهُمْ فِيهَا فَكِهَةٌ وَ لَهُمْ مِمَّا يَدْعُونَ ﴿۵۷﴾ سَلَّمَ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ ﴿۵۸﴾
 وَ أَمْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿۵۹﴾ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَسْبِيَّ ءَادَمَ أَن
 لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۶۰﴾

در آنجا برای آنان میوه‌ای است و در آنجا هر آن چه بخواهند هست. ﴿۵۷﴾ از جانب پروردگاری رحیم سخنی سلامت‌وار برایشان است. ﴿۵۸﴾ و ای گناهکاران! امروز (از بی‌گناهان) جدا و نمایان شوید. ﴿۵۹﴾ ای فرزندان آدم! مگر با شما عهد (فطری، عقلانی و وحیانی) نکردم که شیطان را نپرستید، بی‌گمان وی دشمنی آشکارگر برای

شماست؟ ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰- در اینجا پیمان عمومی ربانی با بنی آدم به میان آمده که شامل کل پیمانهای تکوینی و تشریحی است، تکوینی اش نخست پیمان فطرت که در آیات فطرت به تفصیل آمده است که کل انسانها بر سرشت و فطرت توحید آفریده شده اند و سپس پیمانهای عقلانی و علمی و دریافت های این دو از آیات آفرینش که اینها در جمع پیمانهای پیوسته یا گسسته ربانی به عنوان یادواره های انسانها نسبت به توحید است، سپس پیمانهای تشریحی که کل آیات وحیانی نازل شده بر پیامبران الهی است، و این پیمانها در کل دو نقش نفی و اثبات لا "إله" را در "لا تعبدوا الشیطان" و "الا الله" را در «اعبدونی» و در نتیجه "هذا صراط مستقیم" می دهند.

اینجا عالی به عنوان ذر هرگز وجود ندارد، چنانکه در آیه ذریه و فطرت به تفصیل بیان گشته و مختصراً باید گفت که اگر عالمی پیش از آفرینش انسان به نام عالم ذر موجود بود، و خدا هم با انسانها در آن عالم پیمان گرفته بود، این خود هرگز برهان و حجتی ربانی علیه انسانها نیست، زیرا احدی چنان عالمی را هرگز بیاد ندارد، بلکه این خود عالم فطرت است که دست تکوین با قلمی نورانی بر ذریه ارواح که زیر بناهای آنها به معنای فطرتها است نقش نورانی لا اله الا الله را نبشته است و نیز «ذر» به معنای مورچه است و نه ذریه!

وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۶۱﴾ وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿۶۲﴾ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۶۳﴾ أَصَلُّوْهَا أَلْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۶۴﴾

و اینکه مرا پرستید، این راهی است بس راست! ﴿۶۱﴾ و (شیطان) بی چون گروهی سخت و انبوه از میان شما را بی گمان گمراه کرد. آیا عقلهای خود (تان) را نمی توانستید درست به کار بگیرید؟ ﴿۶۲﴾ این جهنمی است که به شما وعده داده می شده است! ﴿۶۳﴾ به (جرم) آنکه کفر می ورزیدید، اکنون آن را بیفروزید! ﴿۶۴﴾

آیه ۶۴ - «اصلوها الیوم» صلی چنانکه بارها گذشته و خواهد آمد به معنای ورود در آتش نیست، بلکه به معنای گیراندن آن است و این خود دلیلی دیگر است بر آنچه از پیش گذشت که در «هم» و «ازواجهم» مقصود از «هم» جهنمیان اصلی و مقصود از «ازواجهم» کسانی هستند که در حاشیه آنان منحرف شده بوند، که «اصلوها» در اختصاص جهنمیان اصلی و مشعلداران ضلالت است.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَعْيُنَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

امروز بر دهان‌هایشان مُهر می‌نهم، درحالی که دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان بدانچه (در راه و روششان) فراهم می‌ساخته‌اند گواهی می‌دهند. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - این کافران امروز زبان‌هایشان بسته است و سخن‌هایشان در آن میان سخنان زبانی و اختیاری نیست، بلکه گواهی‌مانند دستها و پاهایشان که دستگاههای گیرنده اعمالشان بوده‌اند به سخن می‌آیند، البته سخن نمایانگر اعمالشان، و چنانکه در آیاتی دیگر درباره انعکاس اعمال آمده، اعضای مکلفان اضافه بر زمین و فضای آن و افزون بر فرشتگان و دیگر گواهان همه و همه دستگاههای گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای اعمال مکلفانند.

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾
 وَ لَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾
 وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

و اگر بخواهیم، همانا بر چشم‌هایشان مُهر (نابینایی) می‌زنیم، پس در آن راه راست راهوار (بهشت) بر هم پیشی جویند؛ پس (راه راست را) کی و کجا می‌توانند

ببینند؟ ﴿۶۶﴾ و اگر بخواهیم، ایشان را بی‌گمان - در عین توان و موقعیتشان - مسخ می‌کنیم (به گونه‌ای) که نه بتوانند بروند و نه برگردند. ﴿۶۷﴾ و هر که را عمر دراز دهیم، او را در آفرینش و میان آفریدگان - (به جز معصومان) فروکاسته (و نگویند) گردانیم. آیا پس خردورزی نمی‌کنید؟ ﴿۶۸﴾ و (ما) به او شعر نیاموختیم و شایسته‌ی او (هم) نیست. این (پیامبر، خود) جز یادواره و قرآنی روشنگر نیست. ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹ - اینجا تعلیم شعر را به کلی از حضرت اقدس رسول ﷺ سلب کرده که شایسته او هم نیست، زیرا در شعر زیبانگاری‌هایی افزون بر حقیقت است و گاهی هم حقیقت را وارونه نشان می‌دهد، بلکه این قرآن سراسر نثر است و در عین حال بالاترین حقایق را با روشنترین بیان تبیین کرده، و اینجا «هو» همان رسول گرامسی است که از او شاعری سلب گشته و آنگاه او را تنها یادواره و قرآنی روشنگر خوانده که حضرتش ذکر و قرآنی مبین است که خواندن صفحات زندگی این رسول گرامسی همان خواندن قرآن است، زیرا او حتماً نمایانگر قرآن است چنانکه از ابن عباس پرسیدند «اخلاق رسول چگونه بوده؟» در پاسخ گفت «اخلاقش سراسر قرآن بوده است» و در جمله‌ای مختصر می‌توان گفت که قرآن محمد و محمد قرآن دو نشانه بارز ربانی بر این رسالت آخرین می‌باشند. چنانکه در «تذیل العزیز الرحیم» نیز گذشت که حضرتش همپای قرآن نزول یافته از طرف خدای با عزت و حکمت است.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۷۰﴾

تا هر که را (از نظر فطری، عقلانی و دانایی) زنده بوده است هشدار دهد، و گفته‌ی (خدا) بر (علیه) کافران محقق گردد. ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - اینجا فرودگاه انزال قرآن تنها حیات انسانی و مانند انسان از مکلفان و ناموده شده و نه حیوانی‌اش که حیوانات بسیارند و انسانهای حیوان‌تر از حیوان نیز بی‌شمار، و این لفظ «الکافرین» که پس از «حیاً» آمده مرگ انسانیت را ویژه کافران و زندگانی‌اش را ویژه مؤمنان خوانده، بدین معنی که هر که در پی ترقی و تعالی است

و زمینه‌های رشد انسانی و ایمانی دارد، او همچنان فرودگاه آیات و حیاتی و زنده است، اما بی‌ایمانان که خود معاند با ایمان و رستگاری‌اند در عین زندگیشان مرده‌اند. از آیه ٧٨ تا آخر سوره تتمه بحث درباره زندگی پس از مرگ است، در آیه هفتاد و هشت که نقل از استنکار زنده شدن استخوانهای خاک شده است و در پاسخ فرموده: که این استخوانهای خاک شده را همان کس که در آغاز زنده کرده پس از خاک شدن نیز زنده می‌کند، این خد دلیل بر جند مطلب است:

١- حداقل استخوانهای مکلفان که اصل وجودی آنان است در رستاخیز مجدداً زنده می‌شود.

٢- مسأله فقهی حیات در استخوانها است، که بر خلاف آنچه گروهی از فقیهان گمان برده‌اند که چون استخوان میت دارای حیات نیست، نجس هم نیست، باید گفت که حیات در استخوانها قویتر از حیات در سایر اجزای انسان است.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَمًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾
 وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
 وَمَشَارِبٌ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ
 يُبْصِرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾
 فَلَا يَحْزَنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ
 أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ
 خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظْمَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا
 أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ
 نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ
 وَ الْأَرْضِ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

آیا و ندیدند - : در نیافتند - که ما به راستی با دستاوردهای خویش برای ایشان نعمت‌هایی حیوانی آفریدیم؛ پس آنان مالک آنها‌یند؟ ﴿۷۱﴾ و آنها را برایشان رام گردانیدیم، پس از آنها سواری می‌گیرند و از همان‌ها می‌خورند. ﴿۷۲﴾ و برایشان در آن‌ها سودها و نوشیدنی‌هاست. پس آیا سپاس نمی‌گزارند؟ ﴿۷۳﴾ و غیر از خدا(ی یگانه) خدا(یانی (به پرستش) برگرفتند، تا شاید (به وسیله‌ی آنان) یاری شوند. ﴿۷۴﴾ (ولی آن بتان) نمی‌توانند آنان را باری کنند، حال آنکه اینان (چون) سپاهی برایشان (در نگهبانیشان) احضار شده‌اند. ﴿۷۵﴾ پس، گفتار آنان تو را غمگین نگرداند (زیرا) ما آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند، می‌دانیم. ﴿۷۶﴾ آیا و مگر آدمی ندیده است که ما او را به راستی از نطفه‌ای آفریدیم. پس به ناگاه وی ستیزه‌گری آشکارگر است. ﴿۷۷﴾ و برای ما مثلی زد - حال آنکه آفرینش خود را فراموش کرد. - گفت: «چه کسی این استخوان‌ها را در حالی که (پوسیده و) خاکستر شده‌اند زنده می‌کند؟» ﴿۷۸﴾ بگو: «همان کس که نخستین بار آنها را - بدون سابقه - پدید آورد، آنها را زنده می‌کند و اوست که به هر (گونه) آفرینشی بسی داناست.» ﴿۷۹﴾ کسی که برایتان از درخت سبزه‌فام ترین (سبزه‌ها) اخگری نهاد، که از آن ناگهان (آتشی) می‌افروزید. ﴿۸۰﴾ آیا و کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده توانا نیست که (باز) مانند آنها را بیافریند؟ آری، اوست بسیار آفریننده‌ی بسی دانا. ﴿۸۱﴾

آیه ۸۱ - "ان یخلق مثلهم" بیانگر آفرینش مثل‌های انسان‌هاست که در جای جای قرآن همین تعبیر تکرار شده، و مثل در این مورد به معنی همانند و شکل بدن‌های انسان‌هاست، بدین معنی که خدا این بدن‌های خاک شده را به مانند چهره‌های نخستینشان باز می‌گرداند، و نه آنکه اعاده‌ی معدوم کند، یعنی عین چهره‌های گذشته را مجدداً بیافریند، بلکه مواد جسمانی انسان‌ها همان مواد است، ولی چهره‌ای جدید با همین مواد آفریده می‌شود، و بر حسب روایتی از امام صادق علیه السلام در معنی آیه "و قالوا اذا ضللنا فی الارض ءانا لقی خلق جدید" شخصی از حضرتش پرسید که آن چهره قدیم گذشته بود، چهره جدید چه گناهی دارد؟ حضرت خشتی را بر گرفت و آنرا خرد کرد و سپس به حالت اولش آورد و فرمود "هی هی و هی غیرها" این همان خشت و هم غیر آن است، همان است در اجزای اصلی جسمانی‌اش، و غیر آن

است در شکل و همانندیش، اینجا هم این آشکال بدنها نیستند که اعمالی زشت یا زیبا کرده‌اند، بلکه خود بدنهایند در این چهره‌ها که به دستور ارواحشان چنین و چنان کرده‌اند، خود ارواح بی‌کم و کاست، با اجزا اصلی مکلفان در چهره جدید همسان با چهره‌های نخستین‌شان در رستاخیز به میان خواهند آمد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ وُكُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَانَ الَّذِي
بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

هنگامی که چیزی را اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: «شو»، پس (بی‌درنگ) می‌شود. ﴿۸۲﴾ پس منزّه است آن کسی که ملکوت (و واقعیت کلی) هر چیزی در دست (علم و قدرت و رحمت) اوست. و تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید. ﴿۸۳﴾

آیه ۸۳ - اینجا "بیده ملکوت کل شی" که حقیقت هر چیزی به دست اوست، به معنای دست علم و قدرت است، که همانگونه که چهره ظاهری و آشکار هر چیزی در دست اوست، ملکوت و حقیقت آنها نیز بدست او می‌باشد.

«ملکوت» دارای سه زاویه است، زاویه عمومی در رابطه با کل مکلفان می‌باشد که واجب است هر چه بیشتر و دقیق‌تر در حقیقت موجودات بنگرند تا فقر ذاتی آنها را بخوبی دریابند، و این خود بخش نخست از ملکوت آفریدگان است، که در دسترس کل مکلفان و مورد مأموریت آنان می‌باشد، چنانکه آیاتی مانند (۱۸۵:۷) بیانگر آن است.

بخش دوم ملکوتی بالاتر و والاتر است که در اختصاص اراده و وحی ربانی می‌باشد چنانکه "و کذلک نری ابراهیم ملکوا السموات و الارض" (۷۵:۶) و بخش سوم - چنانکه در آیه مورد بحث آمده - حقیقت صد در صد آفریدگان است، که از نظر علم و قدرت ویژه حضرت اقدس الهی ﷻ می‌باشد و احدی را بهره‌ای از این ملکوت آخرین نسبت به هیچ آفریده‌ای هرگز نیست، چنانکه آیاتی هم مانند (۸۸:۲۳) آن را تبیین کرده است.

سورة صافات

آیات سه گانه آغاز این سوره به صورت قَسَم و به سیرت برهان ادله سه گانه ای را بر وحدت و ربوبیت خدا به میان آورده که در حقیقت این سوگندها بر مبنای ادله ای است که خود مورد سوگند می باشند، و اصولاً قسم برای دیگران در زمینه فقدان دلیل است، ولی خدا - که آفریدگار هر دلیل و مدلول است - که هرگز نیازی به هیچ چیزی ندارد - قسم هایش نیز در مورد فقدان دلیل نیست.

جهان آفرینش کلاً در نهادین وجودش فریادگر توحید و ربوبیت خداست، و اینجا مثلثی از دلایل کونی بر این حقیقت آمده است: نخست نیروهائی صفا آندر صفا چه از فرشتگان که "إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ" (۱۶۶:۳۷) و چه انسانهای مؤمن و صاحبان انسانی وحی یا جنیان و یا سایر نیروهای ربّانی از آفریدگان که در جمع نیروهائی هستند که در سراسر جهان آفرینش صفا آندر صفا در انتظار او امر ربّانی می باشند، و این هماهنگی همین نیروها خود دلیلی است بر وحدت الوهیت و ربانیت.

سپس در پی این نیروها جریانیه است سلبیه که نیروهائی زجرکننده و مانع و نگهدارنده نسبت به فرامین ربّانی است و در آخر کار سومین مرحله که یا دواره های ربّانی اعم از تکوینی و تشریحی است، تکوینی اش یا دواره کل جهان آفرینش است که بدون هیچ اختلافی دلالتی بس ژوف بر وحدت الوهیت و ربّانیت دارند، و سپس کل فرشتگان و کل پیامبران - که پیامشان همواره یگانه است - نیز این ندای تکوینی

توحیدی را تأیید می‌کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ۝ فَالزَّجْرَاتِ زَجْرًا ۝ فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ۝

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

سوگند به صف‌بستگان، صف‌بستنی (زیبا). ۱ پس به زجر کنندگان، زجر کردنی
(بی‌مهابا)، ۲ پس به خوانندگان و پیروان یادواره‌ای (و حیانی راهنما). ۳

آیات ۱ تا ۳ - حرف «فاء» در آیه دوم و سوم - که تفریعی است بر قسم نخستین ترتیبی سه گانه است، نخست بخش ایجابی کارگزاران ربانی، سپس بخش سلبی اش، که در جمع نقش (لآله الاالله) است، جز آنکه اینجا (الاالله) مقدم بر (لآله) می‌باشد و پس از این دو مرحله نتیجه‌ای است که «فالتالیات ذکرًا» می‌باشد، و تلاوت هم خواندن و دعوت و هم پیگیری کردن یا دواره ربانی است، و وحدت در این سه جهت خود دلیل است بر وحدت ربانی، که اگر ربوبیت متعدد بود اینها نیز اختلاف داشتند.

إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوْحِدٌ ۝ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ ۝

(که) به راستی معبود شما به‌درستی یگانه (ی) است (بی‌همتا)! ۴ پروردگار
آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است و پروردگار خاورها! ۵

آیه ۵ - اینجا جمع «مشارق» که در جای دیگر «مغارب» نیز آمده - چنانکه در سوره الرحمن به تفصیل خواهد آمد - مشرقها و مغربهای خورشیدها، ماهها و ستارگان مراد است، و نیز مشرقهای هر یک بویژه خورشید، که هر روز بر حسب افقهای

گوناگونش مشرقها و مغربهایی دارد.

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾ وَحِفْظًا مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ
مَّارِدٍ ﴿٧﴾ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾
دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ
تَاقِبٌ ﴿١٠﴾

ما نزدیکترین آسمان (به این زمین) را به زیوری آراستیم (که همان) کل ستارگان
[: درخشان و غیر درخشان] است! ﴿٦﴾ و (آنها را) برای نگهداری از هر شیطان
سرکشی به پاسداری گماشتیم! ﴿٧﴾ (بدان گونه که) نمی توانند به (سخنان) انبوه برتران
(و) بالاتران [: فرشتگان] در بالاترین جایگاهشان گوش فرا دهند، و از هر سو با
نیزه‌های آتشین) فرو انداخته می شوند. ﴿٨﴾ حال آنکه رانده شده‌اند، و برایشان
عذابی دایم و خالص است. ﴿٩﴾ مگر کسی که به شنودی دزدانه (و) سریع (سخنانی را)
دزدید، پس شهابی شکافنده از پی او بتاخت! ﴿١٠﴾

آیات ۶ تا ۱۰ - جریان ستارگان آسمان نخستین است که گهگاهی برای طرد شیطانها
از شنیدن صداهای وحی در ملاء اعلیٰ بوسیله آنها با نیزه‌های آتشین هدف گرفته
می شوند، و اینجاست نکاتی چند است:

۱- «الکواکب» - که جمع محلی به لام است - کل ستارگان آسمان را در بر دارد،
اعم از آنچه با چشم عادی پیدا است، و آنچه که حتی با مسلح‌ترین چشمها هم قابل
دیدن نیست، و میانگین این دو ستارگانی است که با چشمهای مسلح دیدنی
می باشند.

۲- «الدنیا» صفت «السماء» است، بدین معنی که نزدیکترین آسمان به زمینیان به
زیینت کل ستارگان آراسته شده، و این آراستگی در ابعادی چند است که از جمله
نگهبانی آنان است از شیاطین متمرد تا هرگز نتوانند به صداهای و حیانی ملاء اعلیٰ
گوش فرا دهند، و اگر هم بدان نزدیک شوند از سوی همین ستارگان مسلح به رگبار

بسته می‌شوند، و اگر هم در این میان سخنی و حیانی را سرقت کنند نیزه‌ای آتشین آنان را در بر گرفته و هلاکشان خواهد ساخت، که در جمع هرگز بهره‌ای از وحی ربانی نداشته باشند، و این جریان از آغاز آفرینش آسمان و ستارگان و شیطانها همچنان ادامه دارد.

در سراسر قرآن دوازده آیه بیانگر فعالیت‌های این نیزه‌های آتشی آسمانی است که با الفاظی گوناگون از آنها تعبیر شده و هر یک در جای خودش مورد بحث است.
۸- این «لَا يَسْمَعُونَ» که یا از باب تفعّل است و یا افعلّال، در هر دو صورت به معنای شنودی در آخرین توانشان می‌باشد، که کلاً نمی‌توانند سخنان و حیانی ملاء اعلی را بشنوند.

فَاسْتَفْتِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنِ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّن طِينٍ لَّازِبٍ ﴿١١﴾
 بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً
 يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾ وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ أَعَدَّا مِثْنًا وَكُنَّا تَرَابًا
 وَعِظْمًا أَعَنَّا لِمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾ أَوَّابًا وَأَنَا الْوَلُونَ ﴿١٧﴾ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ
 دَخْرُونَ ﴿١٨﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا
 هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْذِبُونَ ﴿٢١﴾
 أَحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِّن دُونِ اللَّهِ
 فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾

پس (از اینان) رأیی نوین بخواه؛ آیا ایشان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی (دیگر) که آفریدیم؟ ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم. ﴿۱۱﴾ بلکه عجب داشتی و (آنها) ریشخند می‌کنند! ﴿۱۲﴾ و هنگامی که یادآوری شوند یاد نمی‌کنند. ﴿۱۳﴾ و هنگامی (هم) که آیتی ببینند در پی تمسخر آیند! ﴿۱۴﴾ و گویند: «این جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿۱۵﴾ «آیا چون مُردیم و خاک و استخوان‌هایی بودیم، آیا به‌راستی و بی‌چون

برانگیخته می شویم؟» ﴿۱۶﴾ «آیا و پدران نخستینمان (نیز برانگیخته می گردند)؟» ﴿۱۷﴾
 بگو: «آری! و شما (نیز) خوار و بی مقدارید!» ﴿۱۸﴾ پس آن (فریاد جان افزا) تنها یک
 فریاد برگزیده است (و بس!) پس ناگهان آنان می نگرند! ﴿۱۹﴾ و گویند: «ای وای بر ما!
 این روز بروز طاعت است!» ﴿۲۰﴾ (گفته شود) «این است روز جدایی (کسان از
 ناکسان) که بدان تکذیب می کردید.» ﴿۲۱﴾ «کسانی را که ستم کرده اند و همردیفانشان
 و آنچه را می پرستیده اند.» ﴿۲۲﴾ «غیر از خدا، گرد آورید و سوی راه مستقیم جهنم
 رهبریشان کنید!» ﴿۲۳﴾

**آیات ۲۲ و ۲۳ - اینجا ستمکاران بسوی جهنم رانده می شوند، و در پی
 آنان «ازواجهم» آمده، و آیا مقصود همسران آنانند؟ ولی اگر خود از
 ستمکارانند مشمول همانان خواهند بود، و چرا جدا یاد شده اند، و
 اگر از شایستگانند چرا به گناه همسرانشان عذاب شوند؟**

پاسخ این است که زوج در قرآن تنها به معنای همسر معمولی در بُعد
 ازدواج نیست، بلکه همه همگامان و همراهان زوج یکدیگرند، و
 اینجا دو دسته از ستمکاران راهی جهنم اند: نخست مشعل داران ستم
 که گیرانه های جهنم اند، سپس پیروانشان که به دنبالشان سراسر
 زندگی خود را به ستم گذرانده اند.

در جمع آیه بیانگر این حقیقت است که سردمداران ستم با پیروان و
 معبودانشان در عذاب مشترکند، زوجیت دارای دو بُعد است:
 عمومی و خصوصی، عمومی اش همگامی و همسانی درونی کل
 آفریدگان است، چنانکه "و من کل شیء خلقنا زوجین" این دوگانگی را
 بگونه ای همسان برای کل آفریدگان تشبیه کرده است، چنانکه در
 جای خود مفصل بیان گشته، سپس زوجیت های خصوصی است که
 یا همسانند و یا گوناگون؛ بخش اول شرکت در علوم، صنایع و افکار
 برای کسانی که بگونه ای یکسان با هم در این جریانات شرکت دارند،

سپس زوجیتی ناهمسان مانند پیروان ستمکاران اصلی که ستمشان پیرو آنان است.

در اینجا خود «ظلموا» بیانگر «ازواجهم» می باشد که مقصود پیروان ظلم است و این "و ما كانوا یعبدون" نیز هر دوی طواغیت و اصنام را شامل است، که در کل این معبودان و عابدانشان بسوی جهنم روان خواهند شد. و مسؤولیت و پرسشی که در آیه (۲۴) نسبت به اینان خواهد بود تنها نسبت به معبودان بی جان پرسشی برای بروز حقیقت است، چنانکه در آیاتی چند آمده، ولی نسبت به طواغیت همچون عابدانشان سؤال در بُعد مسؤولیت است که "ما لکم لا تنصرون" و بر حسب آیه (۲۴) هر سه دسته به حساب اعمال خود مسؤلند.

وَقَفُّوْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ ﴿۲۴﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْصُرُوْنَ ﴿۲۵﴾ بَلْ هُمْ اَلْيَوْمَ
مُسْتَسْلِمُوْنَ ﴿۲۶﴾ وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ يَتَسَاءَلُوْنَ ﴿۲۷﴾ قَالُوْا اِنَّكُمْ
كُنْتُمْ تَاْتُوْنَنَا عَنِ الْاٰلِهِيْنَ ﴿۲۸﴾ قَالُوْا بَلْ لَمْ تَكُوْنُوْا مُؤْمِنِيْنَ ﴿۲۹﴾ وَاَمَّا كَانْ لَنَا
عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طٰغِيْنَ ﴿۳۰﴾

«و بازداشتشان نمایید، (که) آنان همواره مورد بازخواستند!» ﴿۲۴﴾ «برایتان چیست: [چه بیماری است] که همدیگر را یاری نمی کنید؟!» ﴿۲۵﴾ بلکه امروز آنان به ناچار از در تسلیم درآمده اند! ﴿۲۶﴾ و بعضی روی به بعضی دیگر آوردند حال آنکه از یکدیگر می پرسند! ﴿۲۷﴾ (و) گویند: «شما (با باطنی دروغین) از در راستی با ما در می آمده اید.» ﴿۲۸﴾ گویند: «(نه!) بلکه خودتان با ایمان نبوده اید.» ﴿۲۹﴾ «و ما را بر شما هیچ سلطه ای نبود، بلکه خودتان سرکش بوده اید.» ﴿۳۰﴾

آیات ۲۵ تا ۳۰ - در تأیید معنای زوجیت و بیانگر همین حقیقت است که چرا شما از

یکدیگر کمک نمی‌گیرید، چنانکه در عالم تکلیف شما پیروان ستم از ستمگران اصلی کمک می‌گرفتید؟

اینجا پیروان به ستمکاران اصلی می‌گویند: شما برای گمراه کردن ما از راهی راست نما که راه - گمراهی - عقل، فطرت و شریعت بوده بگونه‌ای و از گونه‌ای که گوئی بر همین مبانی می‌باشد همی نمودار می‌شدید، که کژیها را بعنوان راستی‌ها نشان می‌دادید.

پاسخ این ستمکاران یک جمله است که شما خود مؤمن نبوده‌اید ما هم برای شما برهانی روشن نداشته‌ایم، بلکه زمینه انحراف در خودتان موجود بوده که با دعوت‌های ما بدون هیچ برهانی روشن گمراه شدید.

و این تساءل و پرسش طرفینی در آیه (۲۷) دارای سه بُعد است: ستمکاران، پیروانشان و طواغیت، که این پرسش در این میان گوناگون متحقق خواهد شد.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿۳۱﴾ فَأَعْوَيْنُكُمْ إِنَّا كُنَّا غٰوِينَ ﴿۳۲﴾
فَأَمَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿۳۳﴾

«پس گفته‌ی پروردگاران بر ما پابرجا و درست آمد؛ ما همواره بی‌چون چشنده‌ی عذابیم!» ﴿۳۱﴾ «پس شما را گمراه کردیم، (زیرا) بی‌گمان خودمان (هم) گمراه بوده‌ایم!» ﴿۳۲﴾ در نتیجه، آنان در آن روز بی‌امان در (ژرفای) عذاب شریک یکدیگرند! ﴿۳۳﴾

آیه ۳۳ - آنان را در عذاب مشترک و هماهنگ دانسته، گرچه عذاب هر کس همگام و همسان با ستم خود اوست، چنانکه در آیه ۳۹ جزا را به اندازه عمل و بروز حقیقت خود عمل دانسته که "ما کنتم تعملون" یعنی عمل‌هاتان خود پاداش شماست، نخست آنکه صداها و سیماهای اعمالتان را - که در دستگاه‌های گیرنده ربّانی ثبت و ضبط شده - خواهید دید و شنید، و سپس همین اعمال به حقیقت و ملکوت خود نمودار گشته و همانها وسیله عذابتان خواهد بود، و بالاخره اشتراک اصلی در عذاب ستمکاران اصلی و پیروانشان و مهمتر طواغیت را در بر دارد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا ءِلهَتَنَا لَشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾ إِنَّكُمْ لَذَاقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْلَاصِينَ ﴿٤٠﴾ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾ فَوَاكِهَ وَهُم مُّكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾ عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿٤٥﴾ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنزَفُونَ ﴿٤٧﴾

(آری) ما به راستی با مجرمان چنان می‌کنیم! ﴿۳۴﴾ بی‌گمان همانان بودند (که) وقتی به ایشان گفته شود: «خدایی جز خدای یگانه نیست» بزرگ‌خواهی می‌کنند (و سر باز می‌زنند). ﴿۳۵﴾ و گویند: «آیا ما به راستی برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم؟!» ﴿۳۶﴾ بلکه تمامی حق (و حقیقت) را (به میان) آورده و فرستادگان (خدا) را تصدیق نموده است. ﴿۳۷﴾ بی‌امان، شما همی چشندوی عذابی پر درد هستید! ﴿۳۸﴾ و جز آنچه می‌کرده‌اید جزا نمی‌یابید! ﴿۳۹﴾ مگر بندگان پاک شده‌ی (از طرف) خدا! ﴿۴۰﴾ ایشان برایشان روزی‌ای معلوم است: ﴿۴۱﴾ (از انواع) میوه‌ها! حال آنکه آنان گرامی شده‌اند. ﴿۴۲﴾ در باغ‌های پر نعمت! ﴿۴۳﴾ (تکیه‌زنان) بر تخت‌هایی در حالی‌که برابر یکدیگرند. ﴿۴۴﴾ با جامی از نوشابه‌ای روان (که) پیرامونشان به گردش می‌آید؛ ﴿۴۵﴾ (که) سپید است و نوشندگان را لذتی (خاص) می‌دهد. ﴿۴۶﴾ نه در آن هلاکتی ناخودآگاه است، و نه ایشان به وسیله‌ی آن (از عقل) تهی می‌گردند! ﴿۴۷﴾

آیات ۴۰ و ۴۱ و ۴۶ و ۴۷ - اینجا "عباد الله المخلصین" - که تنها معصومانند - با رحمت ویژه ربانی از کل انحرافات و کژیها به دورند، این استثنا بدین معنی است که همگان در زشت و زیبای اعمالشان تا حدودی معین پاداش و جزا می‌بینند، گرچه جزای بدکاران بر مبنای "رحمتی وسعت کل شیء" کمتر از استحقاقشان است، البته تا جائی که ستمی بر نیکوکاران نباشد، سپس پاداش نیکوکاران دست کم ده برابر است که

”من جاء بالحسنة فله عشر امثالها“ (۱۶:۶) و برتر از آن که ”ولدینا مزید“ (۳۵:۵۰) ولی بالاخره پاداششان هرچه باشد محدود و معین است، ولی مخلصین - که اینجا از کل مستثنا شده اند - پاداششان نامحدود است زیرا اخلاصشان نیز نامحدود بوده که بر حسب آیه (۴۱) ”اولئك لهم رزقٌ معلومٌ“ رزق این بزرگواران تنها نزد خدا معلوم است. از جمله نعمتهای شایان و بی پایان که در این آیات برایشان برشمرده آشامیدنی بسیار سفید رنگ و لذیذ است که به احترام این بزرگواران در اینجا نامش به میان نیامده و در جاهائی دیگر به لفظ خمر یاد شده که آنجا در لفظ خمر است و لکن در اثر ضد آن می باشد، زیرا خمر بمعنای پوشنده است که اگر پوشنده عقل و معرفت باشد همان شراب معمولی دنیاست، و اگر پوشنده نفس اماره و بی معرفتی ها باشد، که پوششی است برای تمامی کاستی ها در بهشت خدا، این همان خمر آخرت است، و اینجا با جمله ”لا فیها عوْلٌ و لا هم عنها یزفون“ (۴۷) این حقیقت بیان گشته است.

وَ عِنْدَهُمْ قَصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ﴿۴۸﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ ﴿۴۹﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۵۰﴾ قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿۵۱﴾ يَقُولُ أَأِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿۵۲﴾ أَءِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَّعِظْمًا أَءَنَّا لَمَدِينُونَ ﴿۵۳﴾ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُّطَّلِعُونَ ﴿۵۴﴾ فَاطَّلَعَ فَرَءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿۵۵﴾ قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدَّتْ لَتُرْدِينِ ﴿۵۶﴾ وَ لَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿۵۷﴾ أَفَأَنْخَنِ بِمِيتِينَ ﴿۵۸﴾ إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۵۹﴾

و در نزدشان (زنانی) با چشمان فرو هشتهی درشتند! ﴿۴۸﴾ گویی ایشان به راستی تخم هایی پنهانند، ﴿۴۹﴾ پس برخیشان به برخی روی نموده، در حالی که از همدیگر پرس و جو می کنند. ﴿۵۰﴾ گوینده ای از آنان گفت: «به راستی من (در دنیا) همنشینی داشتم،» ﴿۵۱﴾ «(که به من) می گوید: آیا واقعاً تو بی گمان از تصدیق کنندگانی؟» ﴿۵۲﴾

«آیا هنگامی (که) ما مردیم و خاک و استخوان‌هایی بودیم، آیا بی‌چون ما به‌درستی جزا یافته ایم؟» ﴿۵۲﴾ گفت: «آیا شما سر بر (جهنم) آورنده اید؟» ﴿۵۳﴾ پس سر بر آورد تا او را در وسط آتش فروزان دید! ﴿۵۴﴾ گفت: «به خدا سوگند، چیزی نمانده بود که تو مرا بی‌چون به سقوط کشانی.» ﴿۵۵﴾ «و اگر نعمت پروردگارم نبود، بی‌گمان من (نیز) از احضارشدگان (برای پرسش و در آن آتش) بودم.» ﴿۵۶﴾ (و از روی شوق می‌گوید): «آیا پس ما دیگر (از) میرندگان نیستیم؟» ﴿۵۷﴾ «جز همان مرگ نخستینمان؟ و ما هرگز از معذبان نیستیم!؟» ﴿۵۸﴾

آیات ۵۸ و ۵۹ - دست کم مرگ یک مرحله‌ای است که این یک مرحله در اختصاص معصومان است که «الّا من شاء الله» هستند، و این بزرگواران از همان حالت حیات برزخی به حیات برتر و دائمی قیامت منتقل می‌شوند، و بیانگر اینکه کل معصومان مشمول چنان رحمتی می‌باشند سخن مخلصین است که اینجا موت را در انحصار مرگ نخستین دانسته‌اند، مرگ در برزخ هم که بر حسب دو آیه مربوطه اش صعقه و فزع باشد و مهمتر از مرگ دنیوی است شامل این بزرگواران نیست.

و در پاسخ این ایراد که آیاتی چند دلالت برزنده شدن این بزرگواران و گروهی دیگر در رجعت دارد که طبعاً مرگ هم برای انتقال مجدد به برزخ شاملشان هست. پس «الّا موتتنا الاولی» منافی با این دو مرگ است.

باید گفت که «الاولی» در مقابل مرگ آخرتی این بزرگواران که منفی است مرگ دنیوی است، و این «موتتنا» جنس مرگ است که برای اینان در دنیا تحقق یافته و می‌یابد، سپس در عالم برزخ مرگی - تا چه رسد صعقه - گریبانشان را نمی‌گیرد و در بهشت هم ابدیت دارند، روی این اصل در سه‌گونه مرگ دنیوی و برزخی و اخروی تنها مرگ نخستین که دنیوی است شامل این بزرگواران است، و در آیه (۵۶:۴۲) همین «الموتة الاولی» برای متقیان است، که بر مبنای آیه مورد بحث مقصود همین «مخلصین» اند.

ایراد دیگر این است که اینجا مخلصین تنها این پرسش را دارند که آیا ما به جز مرگ از زندگی دنیا مرگی دیگر نداریم؟ و پاسخی هم پس از آن اینجا نیست، پاسخ این است که ترک جواب از این سؤال خود این جریان را تثبیت می‌کند، که آری از

رحمتهای بزرگ ربانی نسبت به این بزرگواران فقط مرگ دنیوی و بقاء زندگی در بهشت است، و آیه (۶۰ تا ۶۲) و (۴۲ : ۵۶) هم این حقیقت را تأیید می‌کند.

إِنَّ هَذَا هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۶۰﴾ لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿۶۱﴾

«به‌راستی همواره این همان کامیابی سالم بزرگ است!» ﴿۶۰﴾ پس برای همانند این (پاداش) باید عمل کنندگان عمل کنند. ﴿۶۱﴾

آیه ۶۱ - "مثل هذا" مقتضای مماثلت اعمال سایر مکلفان است با این بزرگواران، در حالیکه این مماثلت هرگز ممکن نیست؟ پاسخ این است که این مماثلت ناممکن همسان بودن صد در صد است و نه فروتر، که کل مؤمنان با درجاتشان از نظر عقیده و عمل همانندی با معصومان دارند، و اصولاً مقتضای مماثلت همانندی صد در صد نیست، مگر در صورت امکان، و اینجا تأسی علمی، عقیدتی و عملی مکلفان - بویژه مؤمنان را - نسبت به معصومان در حد توان واجب کرده است، چنانکه آیاتی مانند "و سابقوا لی مغفرة من ربکم" بیانگر این حقیقت است.

أَذْلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ ﴿۶۲﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿۶۳﴾

آیا این (منزلگاه والا) برای پذیرایی واردان بهتر است، یا درخت زقوم؟! ﴿۶۲﴾ همواره، ما آن را برای ستمگران مایه‌ی آزمایشی آتشین گردانیدیم. ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - اصل فتنه ذوب کردن طلائی است ناخالص که آنرا ذوب می‌کنند تا خالص شود، و فتنه‌های ربانی نسبت به مکلفان به منظور امتحان است که با کوشش در عالم تکلیف محقق می‌شود، ولی در جهنم برزخ و آخرت این فتنه تنها سوزش بدون امتحان است.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿۶۴﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ

الشَّيَاطِينِ ﴿۶۵﴾

آن بی‌گمان (همان) درختی است که در (ژرفای) آتش سوزان برون می‌تند. ﴿۶۴﴾ ثمره‌ی آغازینش گویی همانا سرهای شیاطین است. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - اینجا شکوفه‌های این درختان جهنمی به رعوس الشیاطین تشبیه شده است، و آیا ما خود شیاطین را می‌بینیم تا از سرهاشان مطلع باشیم؟ نخست باید گفت که شیاطین بطور مطلق شیاطانهای انس و جن را بر دارد، و شیاطین انسی احیاناً شیطانتر از شیاطین جنی می‌باشند، وانگهی اگر هم مقصود تنها شیاطین جن باشند، درست است که ما آنها را ندیده‌ایم، ولی خود کلمه شیاطین دلیل است براینکه سرهاشان بسیار زشت است.

فَأَنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَالْئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾ إِنَّهُمْ الْفَوَءَاءُ بَاءَهُمْ صَالِينَ ﴿٦٩﴾ فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُّنذِرِينَ ﴿٧٢﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ ﴿٧٣﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْلَاصِينَ ﴿٧٤﴾ وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلْنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾ وَنَحْنُ لَهُ وَآهْلُهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾ سَلَّمَ عَلَىٰ نُوْحٍ فِي الْعَلَمِينَ ﴿٧٩﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾ ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخِرِينَ ﴿٨٢﴾

پس بی‌گمان آنان [دوزخیان] بی‌چون خورنده از آن و پُرکننده‌ی شکم‌هاشان از آنند. ﴿۶۶﴾ سپس ایشان را (افزون) بر آن، بی‌امان به راستی آمیخته‌ای از مایعی بس جوشان است. ﴿۶۷﴾ سپس همواره بازگشتشان بی‌امان سوی آتش بسی زبانه‌دار سوزان است. ﴿۶۸﴾ آنان همانا پدران خود را گمراه یافتند. ﴿۶۹﴾ پس (هم) ایشان بر پی‌شان با سرعتی برق‌آسا ترسان و شتاب‌زده‌اند! ﴿۷۰﴾ و بی‌گمان پیش از آنان بیشتر پیشینیان

همی به گمراهی افتادند. ﴿۷۱﴾ و همواره در میانشان بسی هشداردهندگان فرستادیم. ﴿۷۲﴾ پس بنگر (که) فرجام هشدارشدگان چگونه بوده است؛ ﴿۷۳﴾ به جز بندگان پاک شده (ی از طرف) خدا. ﴿۷۴﴾ و همانا نوح، ما را به درستی ندا در داد. پس به راستی چه نیک اجابت کننده بوده ایم. ﴿۷۵﴾ و او و کسانش را از اندوه بس بزرگ رهانیدیم. ﴿۷۶﴾ و تنها فرزندان (شایسته) و پیروانش را باقی گذاشتیم. ﴿۷۷﴾ و در میان آیندگان بر او (آوازه‌ی نیک) بر جای نهادیم. ﴿۷۸﴾ سلامی (ربانی) بر نوح در (میان) جهانیان! ﴿۷۹﴾ ما همانا این گونه نیکوکاران را پاداش (شایسته) می دهیم. ﴿۸۰﴾ به راستی او از بندگان باایمان ماست. ﴿۸۱﴾ سپس دیگران را غرق کردیم. ﴿۸۲﴾

آیات ۷۵ تا ۸۲ - در این آیات بطور مختصر جریان نوح علیه السلام به میان آمده، مثلاً در غرقاب هلاکت کافران تنها اهلش و ذریه اش نجات یافته اند، و مقصود تنها اهلیت ایمان و ذریه و دودمان ایمانند که نزدیکترین اهل و ذریه بی ایمانش که زن و پسرش بوده اند با دیگر کافران غرق شدند چنانکه آیاتی مانند "ذریه من حملنا مع نوح..." (۳:۱۷) گواه است.

و این "فی العالمین" در آیه (۷۹) - که برای پیامبران زیرین نیامده است - روی این اصل می باشد که نخست زحمات حضرتش بعنوان نخستین پیامبر اولوالعزم از این یادشدگان بیشتر بوده، و نیز پیامبری هم در زمانشان نمی شناسیم، و نوح از زمان آدم تا زمان خودش همانندی نداشته است، چنانکه عذاب جهانشمول در زمان حضرتش نیز همانند نداشته. و اینجا «العالمین» در سه بعد قبل از خودش و زمان خودش و نیز ما بعدش تا زمان حضرت ابراهیم را شامل است.

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ﴿۸۲﴾

و بی گمان، ابراهیم به راستی از پیروان او بود. ﴿۸۲﴾

آیه ۸۳ - اینجا ابراهیم علیه السلام از پیروان نوح دانسته شده و چون نبوتش از نبوت حضرت نوح علیه السلام برتر است پیروی اش نیز از وی برتر است، و این پیروی شخصی نیست که نوح امام و ابراهیم مأمومش باشد، بلکه پیروی از شخصیت رسالتی نوح است، و

روی این اصل این پیروی بدین معناست که این دو بزرگوار همپایه و همسایه در صراط مستقیم شریعت ربانی بوده‌اند، و هرگز دوگانگی یا بیگانگی در راه رسالت ربانی نداشته‌اند، بنابراین پیروی کسی از دیگری دارای یکی از سه بعد است: یا با یکدیگر برابرند مانند دو نفر که در ایمان برابری دارند، ولی یکی پیش از دیگری بوده که دومی در ایمان پیرو اولی است، یا اینکه شخص پیرو مأموم و دیگری امام است، مانند (۱۵:۲۸) که پیرو موسی علیه السلام علیه دشمن خود از حضرتش یاری جست، و یا آنکه این پیرو از دیگری برتر است که اینجا پیروی شخصیت ایمانی است و نه شخص، و پیروی ابراهیم از حضرت نوح علیه السلام به همین معناست. بنابراین زمان و مکان در این میان مطرح نیست، مثلاً در آیه (۹۵:۳) پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نسبت به کل پیامبران امام دانسته شده، با آنکه پس از تمامی آنان مبعوث شده، بنابراین امامان معصوم علیهم السلام نیز که در پی حضرتش دارای بالاترین مقام عصمت می‌باشند بر کل پیامبران الهی و فرشتگان امامت دارند، زیرا در شخصیت ایمانی زمان و مکان مطرح نیست.

إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿۸۴﴾ إِذْ قَالَ لِأَيُّهَا وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿۸۵﴾
 أَنْفِكَ أَلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿۸۶﴾ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ فَنَظَرَ
 نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿۸۸﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿۸۹﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿۹۰﴾ فَرَاغَ إِلَى
 آلهِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿۹۱﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿۹۲﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا
 بِالْيَمِينِ ﴿۹۳﴾ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿۹۴﴾

چون با دلی بسیار سالم به (پیشگاه) پروردگارش آمد. ﴿۸۴﴾ چون به پدر (تربیتی) خود و قوم خود گفت: «چه چیزی را می‌پرستید؟» ﴿۸۵﴾ «آیا به گزاف و انحراف معبوداتی (دروغین) را مادون خدا(ی راستین) می‌خواهید؟! ﴿۸۶﴾ «پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟» ﴿۸۷﴾ پس (آن‌گاه) نظری (ظاهری) در ستارگان افکند. ﴿۸۸﴾ پس گفت: «من به راستی بیمارم!» ﴿۸۹﴾ پس پشت‌کنان از او روی برتافتند! ﴿۹۰﴾ پس نهانی با

حیله‌ای (ایسمانی) به سوی خدایانشان تمایل کرد. پس گفت: «آیا (غذا) نمی‌خورید؟» ﴿۹۱﴾ «شما را چه شده که سخن نمی‌گویید؟!» ﴿۹۲﴾ پس با دست راست (راستا) به گونه‌ای پنهان و حیله‌گرانه بر (سرها) شان کوبید! ﴿۹۳﴾ پس (مشرکان) شتابان سویش روان شدند. ﴿۹۴﴾

آیات ۸۴ تا ۹۴ - اینجا جریان پیروی رسالتی ابراهیم بدین معنی تفسیر شده که با دلی بسیار سالم بسوی پروردگارش روان گشت.

در جریان رهسپار شدن نمرودیان به بیرون شهر برای برگذاری عیدشان که طبعاً ابراهیم علیه السلام هم بایستی به همراهشان روان گردد - حضرتش به دو منظور: - عدم شرکت با آنان و نیز شکستن بتان در غیابشان - چاره‌ای بس لطیف اندیشید، زیرا در انتظار چنین موقعیتی بود که بتها را یکسره سرنگون سازد، چنانکه در آیه (۵۷:۲۱) به آنان فرمود: به خدا سوگند پس از آنکه شهر را ترک گوئید بتها را زیر و زبر خواهم کرد، اکنون این فرصت بدستش آمده و آیا چه کند که با آنان رهسپار نگردد، اینجا چنانکه در آیات بعدی آمده توریه‌وار به ستارگان نظری افکند و آنگاه به اینان گفت: من بسیار بیمارم، و با عذر بیماری آنان را ترک گفت.

و آیا بیماری با نگرش در ستارگان چه ارتباطی دارد؟ پاسخ این است که اینان از ستاره پرستان بودند، و ابراهیم با هماهنگی ظاهری که گوئی ستارگان را مانند اینان خدایانی پنداشته، با این نگرش در برابرشان پیامد بیماری را برای خود ادعا کرد. اما ابراهیم که بیمار نبود، و آیا اینجا دروغی مصلحت‌آمیز گفت؟ هرگز! بلکه توریه نمود، بدین معنی که ظاهر سخنش بیماری تن است ولی قصدش از بیماری، بیماری روح و وجدان توحیدی‌اش بوده که با این همه دعوت روشن به توحید ربانی چگونه اینان همچنان بر گمراهی شرک استوارند، و همچنین همانند این توریه که مقصود از بیماری مرگ می‌باشد که من همی خواهم مرد، یا بالاخره در آینده‌ای بیمار خواهم شد.

بالاخره در این خلوت حضرت ابراهیم علیه السلام کار بتان را یکسره ساخت و آنگاه تبر را برگردن بت بزرگ نهاد، چنانکه در آیه (۸۵:۲۱) آمده که شاید بهنگام برگشتشان از همان بت بزرگ پرسند: این کیست که چنین و چنان کرده است؟ و چون برگشتند و

ویرانگاه بتها را دیدند، بر حسب آیاتی از سوره انبیاء، که در جای خود بیان گشته، از یکدیگر همی پرسیدند: که هر کس با بتان چنان کرده حقاً از ستمکاران است، در این میان گفته شد: ما جوانی را شنیدیم بنام ابراهیم که از این بتان به بدی یاد می‌کرد، پس او را در برابر دیدگان همگان احضار کنید، آنگاه به وی گفتند: ابراهیم! آیا تو چنان کرده‌ای؟! گفت: این کار بزرگ بتان است، اگر اینان سخن می‌گویند از ایشان بپرسید که چه کس چنین کرده، از اینجا به بعد تصمیم گرفتند که دل‌های آتش گرفته خود را با آتش زدن ابراهیم جبران کنند.

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿۹۵﴾

(ابراهیم) گفت: «آیا آنچه را (خود) می‌تراشید، می‌پرستید؟» ﴿۹۵﴾

آیه ۹۵ - اینجا جای احتجاج قوی ابراهیمی علیه بت پرستان بود که آیا آنچه را خود می‌تراشید می‌پرستید؟! او در آیه بعدی مثلثی از آفرینش را در انحصار خدا دانسته؛ نخست «کم» که سازنده‌های بت‌های بت‌های سپس "و ما تعملون که - در صورت موصوله بودن «ما» - مقصود همان بتها هستند، و در حاشیه‌اش که «ما» مصدریه باشد تمامی اعمال اینان از آفریدگان خداست، البته معنای نخست اینجا در محور است بدلیل «ما تنحوتون» و معنای سوم وجهه‌ای عمومی دارد، بدین معنی که همانگونه که خدا آفریدگار شما و بت‌هایتان می‌باشد، کل اعمالتان نیز آفریده خداست، جز آنکه آفرینش اعمال مکلفان به معنای اجبار نیست.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿۹۶﴾ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿۹۷﴾
فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿۹۸﴾ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي

سَيِّدِينَ ﴿۹۹﴾

«حال آنکه خدا شما و آنچه را که می‌سازید آفریده است!» ﴿۹۶﴾ گفتند: «برایش سازمانی (جهنمی) بسازید، پس او را در (آن) جهنم بیفکنید.» ﴿۹۷﴾ پس خواستند به او

نیرنگی بزنند. پس ما آنان را پست‌ترین (آفریدگان) گردانیدیم. ﴿۹۸﴾ و (ابراهیم) گفت:
«من همواره سوی پروردگارم رهسپارم. زودا (که) مرا راه نماید» ﴿۹۹﴾

آیه ۹۹ - این آیه - در عین اختصارش - مثلثی از جریان ابراهیمی را در کوشش و کار و کاوشش در بر دارد؛ نخست «انی ذاهب» - که ذهاب خود حرکتی بسوی کامل است، دوم «الی ربی» که این کامل پروردگا ابراهیم است، که پرورش ابراهیمی دارد، و اگر رب العالمین بود، این پرورش هم عمومیت داشت، و لکن این ذهاب ابراهیمی، در قله‌ای از قله‌های عصمت ولایت عزم، امامت بر عده‌ای از پیامبران است، و سپس «سپه‌دین» زود است مرا به این مقام رهبری کند، و این هدایت آینده، هدایت امامت ابراهیمی است، و نه هدایت اصل نبوت و رسالت و نبوت، چنانکه در آیه (۱۲۴:۲) آمده است که ابراهیم علیه السلام پیش از مقام نبوت با امتحاناتی ربانی به مقام امامت رسالتی و نبوتی رسید، که «قال انی جا علك للناس اماماً» و از جمله این هدایت‌های آینده جریان ذبح اسماعیل است.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۰۰﴾ فَبَشِّرْنَهُ بِنُحْمٍ حَلِيمٍ ﴿۱۰۱﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ
السَّعْيَ قَالَ يَبْنَؤُا اِنِّي اَرَى فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَاَنْظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ
يَا بَتِ اَفْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللّٰهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۱۰۲﴾ فَلَمَّا
اَسْلَمَا وَ تَلَّهٗ لِ الْجَبِينِ ﴿۱۰۳﴾ وَ نَدَيْنَهُ اَنْ يَّابْرٰهِيْمُ ﴿۱۰۴﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيَا
اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۰۵﴾ اِنَّ هٰذَا لَهٗو الْبَلٰوَةُ الْمُبِيْنَةُ ﴿۱۰۶﴾

«پروردگارم! برایم (فرزندی) از شایستگان (پیامبران) ببخش.» ﴿۱۰۰﴾ پس او را به پسری بردبار مزده دادیم. ﴿۱۰۱﴾ پس هنگامی که با او به سعی (میان صفا و مروه) رسید، گفت: «فرزندم! من بی‌گمان در خواب (چنان) می‌بینم که تو را بی‌چون سر می‌برم. پس بنگر چه (در) نظر داری؟» گفت: «پدرم! آنچه را مأموری به انجام رسان! زودا اگر خدا بخواهد، مرا از شکیبایان خواهی یافت.» ﴿۱۰۲﴾ پس چون هر دو تن (در برابر امر خدا) سر تسلیم فرود آوردند، و پسرک را به پیشانی (بر خاک) افکند، ﴿۱۰۳﴾ و او را

ندا در دادیم: «ای ابراهیم!» ﴿۱۰۴﴾ «رؤیای خود را به راستی راست آوردی! ما بی‌گمان نیکوکاران را چنان پاداش می‌دهیم!» ﴿۱۰۵﴾ به درستی این همانا آزمایش روشنگر است! ﴿۱۰۶﴾

آیات ۱۰۲ تا ۱۰۶ - اینجا ان شاء الله ضمیر محوری مشیت در «معه» اسماعیل است، و با آنکه صد در صد چنان مشیتی را داشت با نگرش خود کفائی خود نظر نیافکند بلکه مشیت الهی را محور اصلی و زیر بنای مثبت مشیت خود دانسته است، و چنانکه اینگونه ادب محوریت و تسلیم درباره پیامبر عظیم‌الشان اسلام نیز چنان آمده که «و لا تقولن له بشیی انی فاعل ذالک عذا الا ان یشاء الله» (۱۸:۲۳).

و ابراهیم بر حسب آیه ۱۰۰ از پروردگار تقاضای فرزندی شایسته کرد و چنان شد که خواست، - اسماعیل فرزند بزرگش بود و چون به حد رشد رسید، خدا ابراهیم را مورد امتحانی بزرگتر قرار داد، و این جریان کشتن اسماعیل به امر خدا بود.

ابراهیم با پسر گفت: پسرکم! من بارها در خواب می‌بینم که ترا ذبح می‌کنم، تابا لآخره در این خوابهای وحیانی مأموریت یافته‌ام ترا ذبح کنم، تو خود بنگر که نظرت در این باره چیست؟ اسماعیل بی‌درنگ گفت: پدرم! به آنچه مأموریت یافته‌ای عمل کن، که مرا از صابران خواهی یافت.

این دو دل‌باخته در برابر امر خدا صد در صد تسلیم شدند، و بدون هیچ پرسشی از محضر ربانی - نه در ظاهر و نه در باطن - به امر خدا تن در دادند، و اینجا اگر ابراهیم مأمور به خودکشی بود برایش آسانتر از این بود که فرزند دل‌بند یگانه‌اش را با دست خود سر ببرد، ابراهیم و پیروش اسماعیل، چنان در برابر این امر ربانی تسلیم شدند که هرگز استفهام و استعلامی هم حتی در خیالشان نسبت به این جریان پیش نیامد.

ابراهیم کارد تیزش را با نیرویی هر چه تمامتر برگردن اسماعیل می‌فشرد، ولی این کارد هرگز نمی‌برید و حتی خدشه‌ای هم نمی‌آورد، و حقیقت این است که بر حسب روایتی سخن کارد این بوده است که «الخلیل یأمرنی و الجلیل ینهانی» پنهانی ابراهیم خلیل به من فرمان می‌دهد، ولی خدای جلیل مرا باز می‌دارد، که اینجا بر

حسب آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ خدایش ندا می دهد ابراهیم! تو فرمان و حیانی خوابت را راست آوردی و در این راستا استوار بودی، روی این اصل این جریان امتحانی بیش نبود که تا چه اندازه ابراهیم بی چون و چرا در برابر خدا تسلیم است و چنانکه در آیه ۱۰۶ آمده این خود ابتلایی بسیار بزرگ و آشکار بوده که حقیقت مقام تسلیم حضرتش را نسبت به خدا بیانگر است.

وَفَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ ﴿۱۰۷﴾

و او را در ازای کشتن [قربانی] بزرگی رها نمودیم. ﴿۱۰۷﴾

آیه ۱۰۷ - بجای کشتن اسماعیل قربانی دیگری به میان آمد که اینجا "ذبح عظیم" خوانده شده، و آیا - چنانکه در روایاتی آمده - این ذبح عظیم - که بجای ذبح اسماعیل بوده - درباره حضرت حسین بن علی علیه السلام است؟ هرگز! زیرا اولاً ذبح حضرتش به فرمان ربانی نبوده، وانگهی حضرت حسین بن علی علیه السلام بسیار برتر و والاتر از اسماعیل علیه السلام است، پس چگونه بجای او فدا و ذبح می گردد؟! یا مقصود گوسفندی بوده که بجای حضرتش فدا و قربانی شده؟ ولی این هم که عظیم نیست. اسماعیل کجا و گوسفندی کجا که به هر میناسبتی ذبح می شود، بلکه در این میان می توان گفت: این ذبح عظیم استمرار و تداوم قربانی های حج برای خداست در منی و غیر آن که بسی از نظر ظاهر و باطن پر معناست. ظاهرش سیر کردن گرسنگانی از میهمانان در مانده خداست، و نیز نگرستن سیل های خون در این میان که قربانی کنندگان با دیدن این سیل خون در راه خدا از خون دادن و خونریزی در راه او هرگز نهراسند، و معنای معنوی دو مینش این است که خدایا من خود را در راه تو آماده کشته شدن کرده ام، که همه چیزم را در راهت فدا کنم، چنانکه ابراهیم اینگونه مأموریت یافت، ولی چنانکه جریان ابراهیم خود امتحانی عمیق بود و نه کشتن اسماعیل، من هم بجای خودکشی در راهت که در شریعت تو ممنوع است - آنچه در امکان دارم از حیوانات حلال گوشت در راه تو ذبح می کنم که در جمع قربانیها در این مثلث ذبح عظیم است، البته بزرگتر از ذبح امتحانی اسماعیل نیست، بلکه

استمرارهایی با عظمت است که در طول خط تکلیف این قربانی حلال در بُعد اخیرش به چهره ذبح حیواناتی حلال گوشت صورت گیرد، و در ابعادی قوی‌تر جهات معنوی این قربانی مراعات شود، و بالاخره در نقطه آخرینش در جهاد فی سبیل الله برای جانبازی در راه خدا آماده شود.

وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿۱۰۸﴾

و در (میان) آیندگان بر او (آوازه‌ی نیک) بر جای گذاشتیم. ﴿۱۰۸﴾

آیه ۱۰۸ - این آیه بیانگر همین حقیقت است که این جریان را در دیگران استمرار دادیم و این قربانی شخصی به قربانی همگانی خدا استمرار می‌پذیرد. در جریان ذبح اسماعیل بر حسب روایاتی شیطان در برابر ابراهیم نمودار شد و در میان جایگاههای رمی جهرات در مونی با ابراهیم همی گفت که این فرزند را برای چه اینگونه آماده ذبح کرده‌ای، اینکه گناهی ندارد و این خیال خود دستوری شیطانی است، که اینجا ابراهیم علیه السلام مأمور شد هفت ریگ به شیطان بیافکند، و او را طرد کند، و این جمرات با اشارات عمیقش سنتی مستمر در طول رسالات الهی گردید.

سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿۱۰۹﴾

سلامی (ربانی) بر ابراهیم! ﴿۱۰۹﴾

آیه ۱۰۹ - در آیات (۱۰۹) تا (۱۳۲) پس از سلامهائی بر نوح و ابراهیم علیهما السلام و موسی و هارون علیهم السلام سلامی هم بر الیاسین علیه السلام است. از آیه (۷۶) تا (۱۴۸) گزارشهائی از پیامبرانی به بیان آمده البته به نص آیه (۷۱) تنها پیامبران اولین مرادند و نه آخرین مانند عیسی و رسول بزرگوار اسلام . و آیه در (۷۲) «فیهم» گزارش رسالتی را تنها ویژه رسولان نخستین کرده که هرگز شامل رسول آخرین نیست، یا در برابر آخرین که اولین تمام رسولان گذشته را جز پیام

آخرین در بر دارد و از جمله ادله براینکه اولین مطلق است یاد موسی و هارون است که از انبیاء اوسط محسوبند.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾ وَبَشَّرْنَاهُ
بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾ وَبَرَكَنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن
ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ
وَ هَارُونَ ﴿١١٤﴾ وَجَعَلْنَاهُمَا قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَنَصَرْنَاهُمْ
فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾ وَءَاتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾

(ما) نیکوکاران را بدین سان پاداش می‌دهیم. ﴿۱۱۰﴾ بی‌گمان، او از بندگان باایمان
ماست. ﴿۱۱۱﴾ و او را به (ولادت) اسحاق - حال آنکه پیامبری برجسته از (جمله‌ی)
شایستگان است - مرزده دادیم. ﴿۱۱۲﴾ و بر (سر و سامان) او و اسحاق برکت فرو
ریختیم. حال آنکه از نسل آن دو برخی نیکوکار و برخی - به گونه‌ای آشکارگر، به
خود - ستمکار است. ﴿۱۱۳﴾ و به راستی بر موسی و هارون بسی منت نهادیم. ﴿۱۱۴﴾ و آن
دو و قومشان را از بلای بزرگ رهانیدیم. ﴿۱۱۵﴾ و آنان را یاری دادیم، پس (هم) آنان
چیرگان (بر ستمکاران) بوده‌اند. ﴿۱۱۶﴾ و آن دو را کتاب روشنی‌خواه دادیم. ﴿۱۱۷﴾

آیه ۱۱۷ - این کتاب مستبین - و نه مبین - که مقصود تورات موسی است فرقی با
کتاب مبین که قرآن است چیست؟ پاسخ اینست که کتاب مبین ربانی خود بیانگر
وحی است ولی کتاب مستبین که گرفته‌ای از وحی است ممکن است خود بیانگر
و حیانی خودش نباشد، چنانکه تورات در حال عدم تحریفش مبین و حیانی نبود، تا
چه رسد به پس از تحریفش بدین معنی که کل کتابهای و حیانی مستبین‌اند و نه مبین
و بیانگر وحی، و تنها بیانگر و حیانی بودنشان نشانه‌های ربانی رسالتی است مانند
معجزات موسی علیه السلام ولی قرآن خود فرقان است و افزون بر و حیانی بودنش به
خودی خود بیانگر و حیانی بودن خود می‌باشد.

وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

و هر دو را به راه راست - به گونه‌ای مماس - رهبری کردیم. ﴿١١٨﴾

آیه ۱۱۸ - این "هدیناهما الصراط المستقیم" که هدایتش در اختصاص موسی و هارون قرار گرفته از دو جهت است: نخست مقصود هدایت رسالتی ایندو بزرگوار است نه دیگران، و انگهی اینجا «هدیناهما» است که نظر به واقعیت تحقق یافته این هدایت دارد، و انگهی «الی» و «ال» که بیانگر واسطه‌ای در هدایت صراط مستقیم است اینجا وجود ندارد، بلکه بگونه‌ای مستقیم واقعیت این هدایت برخود صراط مستقیم نقش بسته است، و روی این اصل این هدایت که هدایت عصمت است در انحصار این دو بزرگوار بوده است.

و تَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْأَخْرَبِ ﴿١١٩﴾ سَلَّمْ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّنَا
 كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ
 الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا آلَ تَبْتُونَ ﴿١٢٤﴾ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَ تَذَرُونَ
 أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾ فَكَذَّبُوهُ
 فَأْتَهُمْ مَحْضُرُونَ ﴿١٢٧﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْلَاصِينَ ﴿١٢٨﴾ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي
 الْأَخْرَبِ ﴿١٢٩﴾ سَلَّمْ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ ﴿١٣٠﴾

و بر آن دو در (میان) آیندگان (نام نیک) وا گذاشتیم. ﴿١١٩﴾ سلامی (ربانی) بر موسی و هارون! ﴿١٢٠﴾ بی‌گمان ما نیکوکاران را چنان پاداش می‌دهیم. ﴿١٢١﴾ همانا آنان از بندگان باایمان مایند. ﴿١٢٢﴾ و به راستی الیاس به درستی از فرستادگان ماست. ﴿١٢٣﴾ چون به قوم خود گفت: «آیا پروا نمی‌دارید؟» ﴿١٢٤﴾ «آیا (بت) بعل را می‌خوانید (و می‌پرستید) و بهترین آفرینندگان را وامی‌گذارید؟!» ﴿١٢٥﴾ «خدا، پروردگارتان و پروردگار پدران نخستینتان را!» ﴿١٢٦﴾ پس او را تکذیب کردند، پس (هم) ایشان همانا (برای حساب) احضار شدگانند. ﴿١٢٧﴾ مگر بندگان اخلاص یافته‌ی (از سوی) خدا (که بی حساب در

رحمتند). ﴿۱۲۸﴾ و بر (سر و سامان)ش در (میان) آیندگان (آوازه‌ی نیک) و گذاشتیم. ﴿۱۲۹﴾ درودی (ربانی) بر آل یاسین! ﴿۱۳۰﴾

آیه ۱۳۰ - آیا چنانکه در روایاتی آمده اینجا آل یاسین جمع است؟ با آنکه الیاسین مفرد است، چنانکه در آیه (۱۳۲) «انه» ضمیر مفرد است و مرجعش همین الیاسین است، و اگر لفظ آل یاسین بود باید «انهم» بود، این بعد لفظی، در بُعد معنوی هم درست است که مقام آل یاسین پس از خود حضرت یاسین از تمامی پیامبران والاتر است و شایسته سلام بالاتر می‌باشند، ولی اینجا نسبت به خود یاسین هم سلامی نیامده، با آنکه همو محور اصلی سلام ربانی است، وانگهی یاسین چنانکه در آغاز سوره «یس» گذشت خود خطابی است به رسول گرامی اسلام ﷺ بدین معنی که "یا سید المرسلین، یا سامع الوحی" و روی این اصل اگر هم سلامی بر آل حضرتش باشد عبارت صحیحش در تصریحش (سلام علی آل محمد) است و در رمزش که اینجا جایش نیست "آل یاسین" است نه «الیاسین».

در هر صورت اینجا آل یاسین بجای الیاسین برخلاف نصّ لفظی و معنوی قرآن است.

در اینصورت الیاسین هم - مانند سایر پیامبران که اینجا بر آنان سلام یاد شده از پیامبران شایسته سلام است، چه او را بشناسیم و یا نشناسیم.

إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۳۱﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۲﴾ وَإِنَّ لَوْطًا
 مِّنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳۴﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي
 الْعَبْرِينَ ﴿۱۳۵﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿۱۳۶﴾ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُّصْبِحِينَ ﴿۱۳۷﴾
 وَبِاللَّيْلِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۳۸﴾ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۹﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ
 الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾

ما بی‌گمان نیکوکاران را این‌گونه پاداش می‌دهیم. ﴿۱۳۱﴾ به‌راستی او از بندگان باایمان ماست. ﴿۱۳۲﴾ و به‌راستی، لوط همانا از زمره‌ی فرستادگان (ما) است. ﴿۱۳۳﴾ چون او را و

همه‌ی کسانش را رهانیدیم. ﴿۱۳۴﴾ جز زنی سالخورده (و) ناتوان که در میان باقی ماندگان (از گمراهان) بود. ﴿۱۳۵﴾ سپس دیگران را نابود کردیم. ﴿۱۳۶﴾ و بی‌گمان، شما همواره بر آنان صبحگاهان. ﴿۱۳۷﴾ و شامگاهان می‌گذرید! آیا پس خردورزی نمی‌کنید؟! ﴿۱۳۸﴾ و به‌راستی، یونس همانا از زمره‌ی فرستادگان (ما) است. ﴿۱۳۹﴾ چون سوی آن کشتی پُر (از سرنشین) بگریخت! ﴿۱۴۰﴾

آیه ۱۴۰ - گزارشی است از جریان فرار کردن یونس از امتش که مورد وعده نزدیک عذاب شده بودند.

یونس با نامهایی چون "صاحب الحوت" و "ذالنون" در قرآن یاد شده، و اینجاست جریان زندانی اش در شکم ماهی به میان آمده، و چرا اینگونه زندانی شد و در شکم ماهی خدا را تسبیح و از او طلب مغفرت و پوشش کرد؟ مگر این پیامبر از جریان فرار از آن کافران گناهی مرتکب شده بود چنانکه "انی كنت من الظالمین" در سوره انبیاء گوئی او را در این جریان ستمکار خوانده؟ پاسخ این است که چون قومش تا آستانه عذاب ایمان نیاوردند فرار را برقرار ترجیح داد، تا همراه آنان مشمول عذاب نگردد، ولی این فرار در عین حکم ظاهری اش که فرار از تبهکاران و معذب شدن با آنان بود قاعده این بود که این هم به فرمان الهی صورت می‌گرفت، پس این فرار بدون فرمان الهی در حال نبوتش در باطن نسبت به حضرتش ظلمی محسوب می‌گردد، گرچه نسبت به دیگران که صاحبان وحی نیستند هرگز چنین فراری ظلم نیست، بلکه خلافش ظلم است، ولی پیامبر یا کسی که مانند یونس در آستانه رسالت رسمی است کجا و دیگران کجا.

پس از نجات یافتن از شکم ماهی "و ارسلناه الى مائة الفٍ او يزيدون" بیانگر این حقیقت است که حضرتش یا در آن هنگامه تنها در آستانه رسالت بوده و سپس پس از آزادی و استغفارش رسماً به سمت رسالت رسیده، و یا تنها رسالتی جزئی داشته و اکنون این رسالت به کلیت گرائیده است.

و آیا «أُو» که برای تردید است اینجا به معنای تردید ربانی است در تعداد صدهزار یا بیشتر این رسالت؟

پاسخ این است که اینان در ابتدای آن رسالت صدهزار بوده‌اند، و در استمرارش

افزون گشته‌اند و روی این مبنا هرگز تردیدی در تعداد امت این رسالت نیست، بلکه نظر به افزوده شدن امتش می‌باشد. بنابراین در اینجا «اُو» برای تقسیم است و نه تردید.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾ فَلَوْلَا
 أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

پس با آنان قرعه انداخت (و) در نتیجه از رانده شدگان (از آن) بود. ﴿١٤١﴾ (او را به دریا افکندند.) پس (آن) ماهی بزرگ او را بلعید، در حالی که او نکوهش کننده (ی خود) بود! ﴿١٤٢﴾ پس اگر او از زمره‌ی تسبیح کنندگان نبود. ﴿١٤٣﴾ بی‌گمان تا روزی که برانگیخته می‌شوند، در شکم آن ماهی (همچنان) می‌ماند! ﴿١٤٤﴾

آیات ۱۴۳ و ۱۴۴ - این دو آیه تصریح می‌کند که اگر یونس در این زندان از تسبیح گویان و پوزش خواهان نبود تا روز رستاخیز در شکم ماهی می‌ماند، و این خود دلیل است بر دو امکان: ۱- زنده ماندن این ماهی تا رستاخیز ۲- زنده ماندن یونس در شکم ماهی تا همان هنگام، و این امکانیت در دو بُعدش - بویژه در اینگونه زنده ماندن یونس - دلیلی بسیار روشن است بر امکان زائدالوصف زندگی حضرت قائم (صلوات الله علیه) در مدت میلیونها برابر عمر معمولی انسان.

اینجا اگر زنده بودن انسانی را در شکم ماهی که هرگز فضای استنشاق در دو بُعد آب و شکم ماهی وجود ندارد حداکثر پنج دقیقه حساب کنیم، سالش نود و سه هزار و سیصد و هفتاد برابر است و از زمان یونس تا زمان ماکه حدود ده هزار سال است با ضرب کردن این دو عدد در یکدیگر می‌شود: $10/000 = 933/700/000$ $\times 93/370$ و اگر هم این عدد را ضرب در عمر معمولی یکصد ساله انسان کنیم دو صفر بر این عدد اضافه می‌گردد یعنی نهصد و سی و سه میلیارد و هفتصد میلیون سال، که امکان استمرار زندگی حضرتش تا زمان ظهورش همین چند میلیارد سال امکان دارد، تا چه رسد روز رستاخیز که بر همگان مجهول است.

ولی حضرت ولی امر (صلوات الله علیه) - که در مقامات معنوی و مصلحت بقائش برای

تشکیل دولت جهانشمول آخرین اسلامی بسی برتر است از زندانی شخیص یونس در شکم ماهی - اکنون تنها ۱۱۶۵ سال از عمر شریفش می‌گذرد، یعنی تنها حدود شانزده برابر عمر معمولی، تا چه رسد به میلیاردها برابر که امکانش از جریان یونس پیداست.

روی این اصل سخن با بیان، بهائیان و امثالشان در استبعاد طول عمر حضرتش بسی بی‌جاست، چنانکه در جریان عزیز هم‌گذشت، ولی جریان یونس مهمترین و بیشترین امکانیت مضاعف بودن عمر معمولی را ثابت می‌کند.

فَبَدَّنْهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ يَّقُطِينِ ﴿١٤٦﴾
 وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾ فَآمَنُوا فَتَوَعَّظْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٤٨﴾
 فَاسْتَفْتِهِمُ الرَّبُّكَ الْبَنَاتُ وَهُمْ الْبَنُونَ ﴿١٤٩﴾ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾ أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ أَصْطَفَىٰ الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾
 أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمْ لَكُمْ سُلْطَنٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾ فَأَتُوا بِكُتُبِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٥٧﴾ وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْلَاصِينَ ﴿١٦٠﴾

پس او را در حالی که ناخوش بود، به ساحل (عریان و بی‌سامان) افکندیم! ﴿١٤٥﴾ و بر (سر و سامان)ش درختی از کدو بن رویانندیم. ﴿١٤٦﴾ و او را سوی یکصد هزار (نفر) یا بیشتر (به رسالت) فرستادیم. ﴿١٤٧﴾ پس ایمان آوردند. در نتیجه تا چندی برخوردارشان کردیم. ﴿١٤٨﴾ پس، از مشرکان جویای رأیی نوین شو. آیا پروردگارت را دختران و آنان را پسران است؟! ﴿١٤٩﴾ یا فرشتگان را مادینه آفریدیم، حال آنکه آنان شاهد بودند؟! ﴿١٥٠﴾ هانا! (که) آنان از (گراف و) انحرافشان بی‌گمان گویند: ﴿١٥١﴾ «خدا (فرزند) بزاد!» در حالی که آنان بی‌گمان دروغ‌گویند! ﴿١٥٢﴾ آیا (خدا) دختران را بر

پسران برگزیده است؟ ﴿۱۵۳﴾ شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟ ﴿۱۵۴﴾ آیا پس (از این هم) متذکر نمی‌شوید؟! ﴿۱۵۵﴾ یا برایتان (در دعوائتان) سلطه‌ای آشکارگر است؟ ﴿۱۵۶﴾ پس اگر (از) راستان بوده‌اید، کتاب (وحیانی)تان را بیاورید. ﴿۱۵۷﴾ و بین خدا و جنیان نسبی قرار دادند، حال آنکه به راستی جنیان نیک دانسته‌اند (که برای حساب پس‌دادن) همواره خودشان بی‌چون احضار شونده‌اند. ﴿۱۵۸﴾ خدا منزّه است از آنچه (به غلط و نارسایی) توصیف می‌کنند. ﴿۱۵۹﴾ به جز بندگان اخلاص شده‌ی (ی) از سوی خدا که او را به حقیقت توصیف می‌کند، ﴿۱۶۰﴾

آیات ۱۵۸ تا ۱۶۰ - «نَسْبًا» اشاره به این خیال باطل است که گروهی از مشرکان بین خدا و جنیان مناسبتی تولیدی گمان کرده‌اند، که اینان نیز مانند فرشتگان در گمان دیگران از فرزندان خدایند.

”عَمَّا يَصِفُونَ“ حضرت اقدس الهی را از تمامی توصیفات مبرا دانسته، مگر آنچه بندگان مخلص درباره خدا شناسایی دارند، و اینجا استثنا استثنای منقطع است که این بزرگواران هرگز خدا را توصیف نمی‌کنند، چنانکه در تمامی قرآن هیچگونه وصفی از برای خدا یاد نشده، بلکه آنچه بجز ذات حضرتش می‌باشد بنام اسماء الله یاد شده، و فرق بین این دو این است که صفت ظاهر در حالتی زائد بر ذات است و ذات حق ﷻ دارای وحدت حقیقی است و زائدی بر ذاتش هرگز وجود ندارد، و بهترین تعبیر از جریانات درونی ذاتی حق ﷻ که هم عین یکدیگرند و هم عین ذات لفظ اسم است، حق ﷻ دارای اسمائی ذاتی و اسمائی فعلی است، اسماء ذاتی‌اش: حیات، علم و قدرت است که سه اسم و مسماایش همان ذات یگانه خداست، که در اینجا دو وحدت حقیقی وجود دارد؛ نخست وحدت بین این سه اسم که علم همان حیات است و حیات همان قدرت است و قدرت هم همان علم است، وحدت دوم وحدت حقیقی این اسماء سه گانه با ذات حق ﷻ می‌باشد، سپس اسماء فعل است که کلاً نشأت گرفته از اسماء ذاتی و بالاخره از ذات حق است و این به عبارات دیگر این اسماء فعلی حادث برونی می‌باشند، که در حد فاعلی اسماء الله فاعلی می‌باشند، و در حد مفعولی اسماء الله مفعولی‌اند، و در این بُعد تمامی جهان هستی اسماء مفعولی خدایند.

تا اینجا بر مبنای این است که استثناء منفصل باشد، و در صورتی هم که این استثناء متصل باشد توصیف مخلصین نسبت به حضرت اقدس الهی مانند توصیفهای دیگران نیست که مانند سایر اوصاف آنها را عارض بر ذات حق بدانند، بلکه توصیفی است اسمی چنانکه بیان گشت

فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَعْلِينَ ﴿١٦٢﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ

الْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾

پس همانا، شما و آنچه (که شما آن را) می پرستید، ﴿١٦١﴾ بر (ضد) او [خدا] فتنه گر نتوانید بود. ﴿١٦٢﴾ مگر کسی که آتشافروز (دوزخ) پرسوز است! ﴿١٦٣﴾

آیه ۱۶۳ - "صال الجحیم" - بر خلاف آنچه گمان می شود - به معنای ورود در جحیم نیست، بلکه از (صَلَّى) به معنای گیراندن جهنم است چنانکه آیاتی از قبیل "لا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى" (۱۵:۹۲) دلیل بر این مطلب است، زیرا اگر اینجا «یصلاها» به معنای دخول باشد جهنم در انحصار «أشقى» خواهد بود، و حال آنکه شقی ها نیز در حاشیه اشقی ها از جهنمیانند.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ
 الْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾ وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾
 لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٩﴾ فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾ وَلَقَدْ
 سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِن جُنَدُنَا
 لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

و هیچ یک از ما (فرشتگان) نیست، مگر (اینکه) برای او مقام و مرتبه ای معلوم است. ﴿١٦٤﴾ و به راستی، ما ایم که (برای انجام فرمان خدا) به درستی صف اندر صقیم. ﴿١٦٥﴾ و همانا ما، خودمان همواره تسبیح گوئیم. ﴿١٦٦﴾ و گرچه آنان بی امان

می‌گفته‌اند: ﴿۱۶۷﴾ «اگر همواره یادواره‌ای از پیشینیان نردمان بود،» ﴿۱۶۸﴾ «بی‌چون بندگان خالص شده‌ی خدا بوده‌ایم!» ﴿۱۶۹﴾ در نتیجه به آن کافر شدند، پس در آینده‌ای دور خواهند دانست! ﴿۱۷۰﴾ و به راستی و درستی کلمه‌ی ما برای بندگان فرستاده‌شده‌ی ما از پیش (چنان) رفته است. ﴿۱۷۱﴾ (که) آنان به راستی (بر دشمنانشان) بی‌گمان یاری شده‌اند. ﴿۱۷۲﴾ و بی‌گمان سپاهمان (هم) ایشان پیروزمندند. ﴿۱۷۳﴾

آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳ - این سه آیه بیانگر این حقیقت است که فرستادگان خدا در آخر کار غلبه‌ای کلی دارند، چنانکه در سوره مؤمن آیه ۵۱ این غلبه و چیرگی را اضافه بر آن نسبت به مؤمنان نیز در دنیا و آخرت تصریح کرده است، غلبهٔ اخرویش معلوم، ولی غلبهٔ دنیوی‌اش که از هر نظری کمرنگ می‌نموده است اینجا در آخر کار غلبه‌ای کلی و جهان‌شمول در قیام حضرت قائم آل محمد ﷺ خواهد شد، که «ان» و «لام» با دو تأکید این غلبه را در همین جهان تکلیف تأکید می‌کند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۷۴﴾ وَأَبْصَرَهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿۱۷۵﴾ أَفَبِعَذَابِنَا
يَسْتَعْجِلُونَ ﴿۱۷۶﴾ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ﴿۱۷۷﴾ وَتَوَلَّ
عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۱۷۸﴾ وَأَبْصَرَهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿۱۷۹﴾ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ
الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾ وَسَلَّمَ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾

پس تا مدتی (معین) از آنان روی برتاب. ﴿۱۷۴﴾ و آنان را بنگر. پس (همانان) در دور زمان خواهند نگریست. ﴿۱۷۵﴾ پس آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند؟ ﴿۱۷۶﴾ پس، آن‌گاه که (عذابمان) به جایگاه و پایگاه و سیعشان فرود آید، چه بد صبحگاهی برای هشدارشدگان است! ﴿۱۷۷﴾ و از ایشان تا مدتی روی برتاب. ﴿۱۷۸﴾ و بنگر. پس در دور زمان خواهند نگریست! ﴿۱۷۹﴾ منزّه است پروردگار تو، پروردگار با عزت، از آنچه وصف می‌کنند. ﴿۱۸۰﴾ و سلامی بر تمامی فرستادگان (مان)! ﴿۱۸۱﴾

آیه ۱۸۱ - "و سلام علی المرسلین" این «سلام» هم سلام ربانی را در بردارد و هم سلامهای مکلفین را، چه مؤمنان و چه غیر آنان، سلام مؤمنان معلوم است، ولی

کافران در آخر کار در دولت جهانشمول بر تمامی مرسلین سلام دارند، اما این سلامشان ثمری ندارد و انگهی سلام اخروی برتر و والاتر خواهد بود.

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۸۲﴾

و تمامی ستایش ویژهی خدای جهانیان است. ﴿۱۸۲﴾

سورة طّٰ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

صّ وَالْقُرْءَانِ ذِی الذِّکْرِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

ص. سوگند به قرآن دارای یادواره. ﴿١﴾

آیه ۱ - این آیه قرآن را کانونی بس عمیق از کل یادواره‌های ربانی خوانده، و در آیاتی دیگر آنرا تجسمی کامل از آنها دانسته است، ولی در برابر این کتاب: ذکر، نور، بیان، تبیان و برهان، گروهی از کوردلان به شگفت آمده‌اند، که قرآن و رسول قرآن چرا خدایان گوناگون را در انحصار یک خدا دانسته‌اند. آری! و این یگانگی را پنداری باطل بر شمرده‌اند، تا جائی که بر حسب آیه هفتم همی گویند که ما این یاوه جعلی را در گروهی دیگر نشنیده‌ایم، و آیا این گروه دیگر کل انسانهای تاریخ هستند، در صورتیکه رسولان و امتهای رسالتی در این میان بسی درخشان بوده‌اند، و یا مقصود از این گروه دیگر مسیحیان و یهودیان و ... منحرفند، که همچون مشرکان خدایانی گوناگون منظور داشته‌اند، و این خود روش مستمر کوردلان و گمراهان است، که

همواره در پی همانندهاشان روانند، و همچگونه چشمی بسوی دیگران نمی اندازند که گوئی همه انسانها مانند اینان کلاً گمراهند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ
فَنَادُوا وَاوَلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾

بلکه آنان که کفر ورزیدند در (ژرفای) بزرگمنشی، (مخالفت) و جداسازی (از حق) اند. ﴿٢﴾ چه بسیار از نسل‌هایی (که) پیش از ایشان هلاک (شان) کردیم. پس (ما را) به فریاد خواندند، حال آنکه دیگر مجال گریزی نبود. ﴿٣﴾

آیه ۳ - تحدیداتی ربانی نسبت به اینان شده، از جمله تعجیزشان در آیه دهم است، که آیا اینان برکل جهان سیطره دارند، تا با وسائل ویژه‌اش در آسمانها سیر کنند، اینجا اسباب بمعنای وسایل سیر کیهانی است، چه در درون هر یک از آفریدگان، که از نظر علم و قدرت در سراسر وجودشان دست یابند، و چه در درون جهان با وسایلی که از نظر علم و قدرت بر آنها دست یابند، و با از نظر طول و عرض جهان با وسائلی که آنرا ببیمایند، و روی این اصل لفظ «الأسباب» اینجا و جاهائی دیگر - مانند اسباب ذوالقرنین و اسبابی به گمان فرعون خود اشاره به این حقیقت است، که در سراسر جهان وسائلی پنهان برای رهروان وجود دارد، چه وسائلی که در پرتو علم نمودار می‌گردد، و چه آنچه در انحصار راهنمایی‌های وحی است، و در زاویه سوم از مثلث اسباب به قاعده و زیر بنایش می‌رسیم که اسباب ربانی است، یعنی وسایل سیر پنهانی جهانی و کیهانی که نه تنها از حدود علم بیرون است، بلکه فراتر از وحی ربانی، و در اختصاص حضرتش می‌باشد.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكُفْرُونَ هَذَا سِحْرٌ
كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجْعَلُ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾
وَأَنْطَلِقُ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ آمْسُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ

يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ﴿٧﴾ أَمْ نَزَلُ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ لَهُمْ فِي شَكِّكَ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُو قُوا عَذَابِ ﴿٨﴾ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾

و از اینکه هشداردهنده‌ای از خودشان برایشان آمد در شگفت شدند، و کافران گفتند: «این ساحری بس دروغ پرداز است.» ﴿٤﴾ «آیا خدایان (متعدد) را خدایی یکتا قرار داده؟ این به راستی چیزی بسیار شگفت‌انگیز است.» ﴿٥﴾ و بزرگانشان (از این گبرودار خستند و) رستند (و گفتند): «بروید و بر خدایان خود شکیبایی کنید. این (انحصار طلبی) همواره چیزی است (که بر ضد ما) اراده می‌شود.» ﴿٦﴾ «ما این را در گروه دیگر نشنیدیم. این به جز (بافته‌ای) جعلی نیست.» ﴿٧﴾ «آیا از میان ما یادواره [قرآن] تنها بر او نازل شده؟» بلکه آنان درباره‌ی یادواره‌ی من دودل‌اند. بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند. ﴿٨﴾ (آیا اینان خود خدایانند؟) یا گنجینه‌های رحمت پروردگار باعزت و عظمت بخشایشگرت نزد ایشان است؟ ﴿٩﴾ یا فرمانروایی آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است از آنان است؟ پس باید در اسباب (آسمانی) بالا روند (تا هر چه خواهند دریابند)! ﴿١٠﴾ (این) سپاهکی از دسته‌های دشمن در آنجا در هم شکستنی‌اند. ﴿١١﴾ پیش از ایشان (هم) قوم نوح و عاد و فرعون صاحب بنیان‌ها و نیروها و میخ‌بن‌ها، (پیامبران را) تکذیب کردند. ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - اینجا فرعون «ذوالاوتاد» خوانده شده، یعنی صاحب و کانون میخ‌ها که در دو بیخش، کل نیروهای مادی است در حد امکان انسان، و سپس میخ‌های عذاب، و چنانکه در خبر است از جمله زن با ایمانش بود، که او را چهار میخ کرد، تا به خدائیش اعتراف و خدای جهان را انکار کند، ولی او چنان نکرد، و همی گفت:

پروردگارا برای من نزد خودت خانه‌ای در بهشت بنا کن، و مرا از فرعون و کارش بَرهان. (۱۱:۶۶)

وَأَمْوَدُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَبُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾ إِنَّ كُلَّ إِلَّا
 كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابٌ ﴿١٤﴾ وَمَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مِمَّا هَا
 مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾ أَصْبِرْ
 عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَادْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾ إِنَّا سَخَّرْنَا
 الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ
 أَوَّابٌ ﴿١٩﴾ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَعَاتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾ وَهَلْ
 أَتَيْتِكَ نَبُوءَ الْخِطْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ
 مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَعْئِ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ
 وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ
 وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾
 قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعِجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ
 لِيَبْغِيَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ
 مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾
 فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٢٥﴾ يٰدَاوُدُ إِنَّا
 جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ
 فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدًا بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٣٦﴾

و ثمودیان و لوطیان و اصحاب آیکه: درختان انبوه سر درهم (نیز به تکذیب پرداختند). اینان احزاب (تکذیب کننده) اند. ﴿٣٣﴾ هیچ کدام نبودند جز اینکه پیامبران (ما) را تکذیب کردند. پس عقوبت من (بر آنان) به جا و پای برجا آمد. ﴿٣٤﴾ و اینان جز یک فریاد (مرگبار) را انتظار نمی‌برند و نمی‌نگرند (که) هیچ راحت و برگشتی ندارد. ﴿٣٥﴾ و گفتند: «پروردگاران! پیش از (رسیدن) روز حساب، باشتاب بهره‌ی قطعی (از عذابمان) را برایمان برسان.» ﴿٣٦﴾ بر آنچه می‌گویند صبر کن، و داوود، بنده‌ی ما را (که) دارای امکانات و نیروهای گوناگون بود به یاد آور؛ (آری) او بسیار بازگشت کننده (سوی خدا) بود. ﴿٣٧﴾ ما همواره کوه‌ها را با او مسخر ساختیم. حال آنکه شامگاهان و بامدادان خدا را نیایش می‌کنند. ﴿٣٨﴾ و پرندگان را (نیز با او مسخر کردیم) که بر گردش گردآورده شده‌اند (و) همگان برایش بسی بازگشت‌کننده‌اند. ﴿٣٩﴾ و پادشاهیش را استوار کردیم، و او را حکمت و خطابه‌ی فیصله‌دهنده دادیم. ﴿٤٠﴾ و آیا خبرِ مهم دشمنان، چون از محراب (داوود به سختی) بالا رفتند، به تو رسید؟ ﴿٤١﴾ چون (ناگهان) بر (سر) داوود درآمدند، پس او از آنان به هراس افتاد. گفتند: «مترس (ما) دو دشمنیم؛ یکی از ما بر دیگری تجاوز کرده. پس میان ما به حق داوری کن، و افراط و پراکنده‌گویی مکن، و ما را به میانه‌ی راه راست رهبری کن.» ﴿٤٢﴾ «به‌راستی این برادر من است. او را تود و نه میش و مرا یک میش است. پس (به من) گفت آن (یک) را (هم) به من واگذار، و در سخن (ش) با من چیرگی و زورگویی کرد.» ﴿٤٣﴾ (داوود) گفت: «همانا او در مطالبه‌ی میش تو - (اضافه) بر میش‌های خودش - بر تو همواره ستم کرده. و بی‌گمان بسیاری از شریکان به همدیگر بی‌چون ستم روا می‌دارند؛ جز کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان اندکند.» و داوود گمان (درستی) برد که ما او را بی‌گمان سخت آزمایش کرده‌ایم. پس از پروردگارش پوشش خواست، و در حال رکوعش (به سجده) فرو افتاد و (سوی پروردگار) پیایی بازگشت. ﴿٤٤﴾ پس برای او این (ماجرا) را پوشاندیم. و به‌راستی برای او پیش ما بسی تقرب و بازگشتی خوش است. ﴿٤٥﴾ (به او گفتیم): «داوود! ما تو را در زمین جانشینی (رسالتی از رسولان) گردانیدیم؛ پس میان

مردمان بحق حکم کن، و از هوای نفس پیروی مکن، که از راه راهوار خدا گمراهت کند.» بی‌گمان کسانی که از راه راستای خدا به در می‌روند - به (سزای) آنکه روز حساب را فراموش کرده‌اند - برایشان عذابی سخت است ﴿۱۷﴾

آیات ۱۷ تا ۲۶ - بیانگر جریاناتی از زندگی حضرت داوود علیه السلام است، که از جمله آنها جمع میان دو رهبری سیاسی و دینی است، و حضرتش دارای این دو فرماندهی ربانی بوده است، در این ده آیه آن حضرت با ده ویژگی معرفی گشته، که از جمله «ذالاید» است، بدین معنی که دارای نیروهائی گوناگون بوده، از جمله آنها - چنانکه در این آیات یاد شده - افزون بر دو نیروی فرماندهی این است که پروردگار کوهها و پرندگان را در کنارش تسبیح گویان به همراهش نمود، که صدای تسبیحشان را شبا روز می‌شنید، و اینجا "انه اواب" را علت «ذالاید» خوانده، که بازگشت پیاپی آن حضرت بسوی خدا، رحمت «ذالاید» را که آیدای ربانیت است برایش ارزانی داشته.

در این میان یک خطای کوچک از حضرتش نقل کرده، که طبعاً با برداشتن وحی رسالتی موضوعی بگونه‌ای موقت شتابزده بدون وحی مبتلای به حکمی شده: در آنهنگام که دو نفر از بالای محرابش ناگهان پدیدار گشته‌اند، که از این جریان حضرتش بهراسید، گفتند: مترس ما دو نفر در جریانی درگیریم، با حکم حق میانمان فیصله ده، این برادر من که نودونه بز دارد و مرا تنها یک بز است، به من می‌گوید آنرا هم به من ده، داود بدون تحقیق موضوعی شتابان چنان حکم کرد که او مانند بسیاری از شریکان به تو ستم کرده، و پس از این حکم با قرائنی چنان گمان کرد که خدا او را بدین وسیله آزموده، پس استغفار کرده و به سجود افتاد، خدا هم او را بخشود، زیرا "ان کله عندنا لزلقی و حُسن مآب": حضرتش دارای دو مبنای ریشه‌ای در زندگی اش بود: نخست از مقربان خدا بود، و سپس شبا روز بسوی او بازگشت و توجه داشت.

اینجا مجعولاتی چند از روایات این بزها را تفسیر به زنها کرده، و این خود برخلاف ادب و فصاحت است، که پروردگار خالق ادب، با بی‌ادبی از زنان تعبیر به بز کند.

آری داوود چنان حکم کرد، و حکمش هم روی این مبنا درست بود، ولی خدا بر مبنای موقعیت معنوی حضرتش - گرچه حکمش موافق عدالت بود - ولی حکم رسول بدون وحی درست نیست - اینجا نه تنها او را بخشود بلکه بر حسب آیه ۲۶ خلافتی رسالتی را به او واگذار کرد، و این خلافت بر خلاف آنچه گمان شده، جانشینی از حضرت اقدس الهی نیست، زیرا خدا نه می‌میرد و نه ناتوان می‌شود و نه هیچ نقصانی دیگر در او پدیدار می‌شود که نیازی به جانشینی در زمین داشته باشد، بلکه این خلافت و جانشینی و حیانی حضرتش از پیامبر و پیامبران گذشته است به حکم خدا که در نتیجه "فأحكم بين الناس بالحق": میان مردمان - چه در بُعد دینی و چه در بُعد سیاسی - با حق و حیانی همچنان حکم کن "ولا تتبع الهوى" هوای غیر وحی را منع کرده گرچه هوای عقل و حق و حتی هوای شورای بدون وحی باشد.

از اینجا پیداست که داوود به هنگام خطایش در این موضوع هنوز به این مقام خلافت نرسیده بود، بلکه در شرف این جریان بوده است، روی این اصل این خطای موضوعی کوچک ناخواسته هم پیش از خلافتش بوده، و از گناه آدم پیش از رسالتش بسی کمتر است، بلکه اصلاً گناه نیست، زیرا آدم بر خلاف هشدار ربانی از شجره منیه چشمید، ولی داوود به حکم عقل و بر مبنای عصبانی شدنش نسبت به این ظلم مدعا، شتابزده مبتلای به این حکم شد، در هر صورت این ده منقبت ممتاز برای حضرتش و از برای ناچیز کردن این خطای موضوعی کوچک کافی است.

اینجا سخن از سلیمان است که به عنوان بخششی ربانی برای داوود در آیات یازده گانه ۳۰ تا ۴۰ از او سخن رفته است، در آغاز در مثلثی بس والا از او مدح شده: ۱ - چنانکه گذشت حضرتش هبه‌ای است ربانی «وهبنا» ۲ - "نعم العبد": چه بنده خوبی است و ۳ - "إنه أواب" بسی بسوی خدا بازگشت دارد، و در جمع سلیمان است که به لغت عبرانی به معنای پر از سلامتی است، سپس جریان سان دیدن حضرتش به میان آمده، و این خود نمونه‌ای از نمونه‌های این سه ویژگی ممتاز معنوی حضرتش نسبت به حضرت اقدس الهی است، که در حال سلطنتش و سان دیدن قشون پر اهمیتش، و نگرستن بهترین اسبهای ورزیده جنگی اش، از خدا هرگز

غافل نشد، بلکه بر حسب آیه ۳۲ در حال سان دیدن همی گفتم: من تنها بر مبنای یاد خدا "عن ذکر ربی" دوستدار این اسبان و این سان عظیم هستم، آن بدید و این بگفتم، تا سیاهی شب در رسید، به مأمورانم گفتم این اسبان را برگردانید تا مجدداً با دیدن آنها یاد خدا را تکرار کنم، و با محبتی بسیار دست به پاها و گردنهایشان کشید.

اینجا باید پرسید: که آیا در این آیات هرگز بحثی از نماز و غروب خورشید بوده است؟ روایاتی جعلی چنین می‌گویند که جریان این سان دیدن حضرتش را بگونه‌ای از یاد خدا غافل کرد که نماز عصرش را به فراموشی سپرد، و چون دید خورشید غروب کرده به مأمورانم گفتم: خورشید را برگردانید تا نماز عصرم را بجای آورم! این روایات و این یاهو سرائی‌ها را روی این مبنا دارند که جریان جعلی دیگری را راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام باثبات رسانند، چنانکه در بابی مستقل مشتمل بر ۲۲ روایت در بحار الانوار آمده است، که حضرتش به عللی واهی! نماز عصر را ترک گفت تا خورشید غروب کرد، سپس خدا خورشید را برگرداند تا نماز عصر قضا شده اداء گردد، و چنانکه در کتاب *غوص فی البحار* آورده‌ایم این جریان را با ده دلیل رد کرده‌ایم از جمله اینکه آیا با برگشتن خورشید - اضافه بر پیامد انفجار جهان و قیامت - کائنات آیا زمان گذشته بر می‌گردد؟!!!!

وانگهی اگر حضرتش بحساب سان دیدن یاد خدا را فراموش کرده که این خود گناهی بزرگ است، آیا در اینصورت شایسته است که در گذشته و آینده این جریان مورد عنایت ویژه پروردگار ندارد گذشته‌اش اینکه حضرتش از بخششهای ویژه ربانی به داوود بوده، و چه بسیار بنده خوبی است و آینده‌اش قدرت فزاینده سلطنت و تسخیر بادها و به خدمت گرفتن شیاطین است.

و نیز اینکه فرمود: آنها را به من بازگردانید، اینها اگر خورشید بوده است - و اینان هم توان برگشت دادن خورشید را داشته‌اند؟ - سپس چگونه در این بازگشت دست به پاها و گردنهایشان کشید، آیا برای خورشید فرودگاه زمینی است، و نیز مانند اسبان گردنها و پاها دارد؟ و بالاخره این خرافه‌ای است از خرافات که ساحت قدس دو معصوم و الامقام بویژه امام علی علیه السلام را به انحراف آلوده ساخته، و جریان سلیمان را

با این تحمیل زشت و نابسامان در این آیه راهگشای همانندش به علی علیه السلام کرده است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا
 فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾
 كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾
 وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾ إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ
 الصَّفِينَةُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى
 تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾ رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾
 وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است باطل نیافریدیم. این گمان کسانی است که کافر شدند. پس وای از آتش برای کسانی که کافر شدند! ﴿٢٧﴾ یا (مگر) کسانی را که (به خدا) گرویده و کارهای شایسته کردند، چون مفسدان در زمین می‌نهیم، یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می‌دهیم؟ ﴿٢٨﴾ کتابی که آن را سوی تو نازل کردیم مبارک است، تا آیاتش را ببینند، و برای اینکه خردمندان ویژه (بدان) پسند گیرند. ﴿٢٩﴾ و سلیمان را به داوود بخشیدیم. چه نیکو بنده‌ای است. به‌راستی او (سوی آفریدگار) بسی رهسپار است. ﴿٣٠﴾ چون شاه‌نگام، اسب‌های اصیل صف‌اندرصف برایش به نمایش گذارده شدند، ﴿٣١﴾ پس (سلیمان) گفت: «من به‌راستی دوستی آن خیر [اسب‌های جهاد] را دوست داشته‌ام [برگزیده‌ام] (که) نشأت گرفته و برخاسته از یاد پروردگار من است. تا اینکه (آن اسبان) در پرده (ی شب) پنهان گشتند.» ﴿٣٢﴾ (گفت:) «اسب‌ها را نزد من باز آورید.» پس شروع کرد به دست کشیدن بر ساق‌ها و گردن‌هایشان. ﴿٣٣﴾ و همواره سلیمان را بسی آزمودیم، و بر تختش جسدی

بیفکنندیم؛ سپس (به سوی ما) پی‌درپی برگشت. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - اینجا سلیمان همانند داوود بگونه‌ای دیگر مورد آزمون است، و در میان احتمالاتی چند - که در تفسیر مفصل الفرقان آوردیم - بمناسبت در خواست بعدیش چنین نمودار است، که این جسد که بر تخت سلیمان افکنده شده جسد بی روح همان فرزندش بود، که همی آرزو داشت پس از مرگش جانشینش گردد، اینجا "ثم" اناب^۱ بیانگر این حالت است که از این جریان بسی نگران شد، سپس در مقام تسلیم و رضا از خدا پوزش طلبید، چنان که در آیه ۳۵ آمده، و پس از این پروردگار سلطنتی بی نظیر خواست که بعد از حضرتش برای احدی از سلاطین اتفاق نیفتد.

و آیا این خود بخلی است که در جریان عزت و سلطنتش همچنان بی نظیر باشد؟ هرگز! زیرا این خود بر خلاف عصمت نبوت - و بلکه برخلاف ایمان - است، وانگهی اجابت این دعا از طرف حق خود نتیجه‌ای است بر حقانیتش.

اینجا همانند در خواست متقیان والامقام که ما را پیشوای پرهیزکاران نِه (۷۴:۲۵) حضرتش تنها تقاضای والاترین سلطنت را در طول زمان کرده، و طبعاً این تقاضا با اجازه پروردگار بوده است، و این خود هرگز منافاتی با سلطه رسالتی سایر پیامبران بویژه حضرت مسیح صلی الله علیه و آله و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و نیز سلطه خلافت رسالت محمدی صلی الله علیه و آله بویژه نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و قائم آل محمد (عج) ندارد، زیرا این سلطه‌ها هرگز حالت پادشاهی نداشته‌اند، مثلاً حضرت ولی امر صلی الله علیه و آله - که حکومتش جهان شمول است - زندگی ظاهریش همچون فقرا خواهد بود، که هرگز حالت ظاهری سلطنت را ندارد، و روی این اصل خواست سلیمان والاتراز مقامات این بزرگوران نیست، بویژه آنکه خود حضرتش در کتاب وحیش (۱۶:۵) پس از توصیفاتی بسیار والا از برای محبوب یگانه‌اش به زبان عبرانی گوید: (حِکْمُو مَمَّقِیمِمْ وَ کُوْلُو مَحْمَدِیمِمْ زِه دُوْدِی وَ زِه رَعِی بِنْتِ یُرْشَالَامِ): دهانش شیرین است، و تمامش محمد است، این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.^۱

۱. مقصود از شیرینی دهان، حلاوت زبان و فصاحت و بلاغت بیان شیوای آن حضرت است که بزرگترین فصحا و سخنوران بلیغ را به زانو آورده بود، و بهترین نمونه آن قرآن مجید است که اضافه بر تمام مراحل اعجاز، از نظر

و در جمع مقامات پسندیده ربانی دو گونه است، رسالت ربانی و سلطنت ربانی، و مورد درخواست سلیمان بالاترین رسالتها نبوده که با رسالت دو ولی عزم عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منافات داشته باشد، بلکه سلطنت در پرتو نبوتی دون ولایت عزم بوده است، و چنین جریانی هم در انحصار سلیمان عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده و هست. اینجا خدا در پاسخ در خواستش - چنانکه در آیات ۳۶ تا ۴۰ آمده - باد را در تسخیر او نهاده، و گروهی از شیاطین را در ساختمانها و غواصی از خدمتگذارانش کرده، و گروهی دیگر از آنان را - که تخلف می کرده اند - در بند و زنجیرشان نموده، و در پایان فرموده این بخشش بی حساب ما است، در آن تصرف کن، البته چون اینجا حساب عصمت در کار است خود این بی حساب به حساب عصمت است، و در آخر کار صحه ای بر کُل جریانات حضرتش نهاده، که نزد ما بسی والامقام و مقرب و دارای بازگشتهای بسیار زیبنده است.

آیا همین سلیمان - که نامش نیز به معنای پُر از سلامتی است - در حال سان دیدن اسبان نمازش را بفراموشی می سپارد، یا بر حسب آنچه در تورات آمده برای هریک از هزار زن بت پرستش عبادتگاهی بر سر تپه های حَرَم می سازد؟! اینها خرافاتی



سبک آیات و ترتیب جملات نیز فوق قدرت بشر است.

تمامش مَحْمَد است

از جمله فوق مستفاد میشود که حضرت سلیمان از توصیف محبوب خود عاجز مانده و با این تعبیر اشاره اجمالی به تمامی اوصاف جمیل و وی کرده فرمود: «تمامش مَحْمَد است» یعنی محبوب من هم نامش مَحْمَد است و هم صورت و سیرتش، خُلُقش پسندیده و گفتار و کردارش حمیده و بطور کلی تمامش «مَحْمَد» و پسندیده است. این محبوب من است و یار منست ای دختران اورشلیم نه شما که بزبانی و دلربائی ظاهر زودگذر خود می بالید، شما نه، بلکه آن شخص محبوب واقعی منست که از هر جهت پسندیده و مَحْمَد بتمام جهاتست. لفظ مَحْمَد در بشارت فوق محتمل است نیز راجع به حضرت مَحْمَد بن الحسن عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد که تمامش مَحْمَد است و محامد پیمبران و برگزیده صفات و امتیازات آنان در وی جمع است، و چنانکه در آیه ۱ اشاره فرموده، آنحضرت بهنگام قیام در میان ده هزار سرباز قوی پنجه می باشد و در روایات اسلام نیز وارد شده که آنحضرت قیام نکند «حَتَّ يَكْمُلُ لَهُ الْعَقْدُ وَ هُوَ عَشْرَةُ الْآلِافِ» تا آنکه لشکرش به ده هزار برسد. و این عدد منافات با عدد سیصد و سیزده که بعنوان اصحاب آنحضرت معرفی شده اند ندارد، زیرا در برخی روایات تصریح شده که: هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَّةِ، آنان پرچمداران و افسران ارشد قائم آل مَحْمَد می باشد. ۱. بشارات عهدین ص ۱۶۴.

است اسرائیلی که احیاناً در میان روایات اسلامی نیز نفوذ کرده است. "بغیر حساب" مربوط به هر دو جمله «عطائنا» و «فامنن او امسک» است، که هم عطای ربانی سلیمانی بی مرز و حساب است، و هم سلب و ایجاب سلیمان نسبت به این عطا بی حساب است، آری برای این هر دو بی حساب، حساب مرز عصمت ربانی و سلیمانی وجود دارد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ
 الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَاب ﴿٣٦﴾
 وَالشَّيْطَانَ كُلًّا بِنَاءٍ وَغَوَاصٍ ﴿٣٧﴾ وَءَاخِرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾
 هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ
 وَحُسْنَ مَّآبٍ ﴿٤٠﴾ وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ
 الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾ أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ
 وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾ وَوَهَبْنَا لَهُ إِهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لَأُولَى
 الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ إِنََّّا وَجَدْنَاهُ
 صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾

گفت: «پروردگرم! پوششی برایم بده، و ملکی به من ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد. به درستی تو (همین) تو بسی بخشنده‌ای.» ﴿٣٥﴾ پس باد را در اختیار او قرار دادیم، حال آنکه هر جا به درستی برفت به فرمان او به نرمی و راهواری روان می‌شد. ﴿٣٦﴾ و شیطان‌ها(ی رام) را (نیز که) هر یک را بنا و غواصند؛ ﴿٣٧﴾ و دیگرانی (از شیطان‌ها) را که با زنجیرها سخت بسته شده بودند (تحت فرمانش درآوردیم). ﴿٣٨﴾ (گفتیم): «این بخشش ماست. پس (آن را) بی‌شمار منت بگذار یا نگاه دار.» ﴿٣٩﴾ و بی‌گمان برای او در پیشگاهمان به‌راستی تقرب و فرجامی نیکوست. ﴿٤٠﴾

و بنده‌ی ما ایوب را به یاد آر، چون پروردگارش را ندا در داد: «شیطان همواره مرا به رنج‌ها و عذابی بزرگ مبتلا کرده.» ﴿۴۱﴾ (به او گفتیم:) «با پای خود روان شو (که این شستنیگاهی سرد و آشامیدنی است.» ﴿۴۲﴾ و (دوباره) کسانش و مانندشان را - همراهشان - بدو بخشیدیم، تا رحمتی از جانبمان و یادواره‌ای برای خردمندان باشد. ﴿۴۳﴾ و (به او گفتیم:) «یک بسته ترکه‌ی نازک نرم به دستت بگیر. پس (همسرت را) با آن (به نرمی) بزن، و سوگند(ت) را مشکن.» ما همواره او را شکایا یافتیم. چه نیکو بنده‌ای! به راستی او بسیار بازگشت کننده‌ای (سوی ما) است. ﴿۴۴﴾

آیات ۴۱ تا ۴۴ - برای دومین و آخرین بار - پس از آنکه در سوره انبیاء آمده - گزارشی درباره حضرت ایوب است، و چنانکه در آیات سوره انبیاء تنها ناراحتی‌های شدیدش را برای حضرت حق گزارش می‌دهد، اینجا هم عرضه می‌دارد: پروردگارا شیطان با من چنین و چنان کرده، در پاسخ مأموریت یافت که از این آب پاکیزه بخور، و خود را بشوی، و دسته‌ای از ریحان بگیر، و به آرامی بر همسرت بنواز، که سوگندت درباره او نقض نشود.

جریانش این بود که حضرتش پس از دست دادن کل کسانش، و دوری گرفتن این و آن از حضرتش، حتی همسر مهریانش نیز چندی از او جدا شد، که طاقش تاق شده بود، و نه آنکه او را به خود واگذارده باشد، و اکنون این همسر برگشته، و ایوب که چنان قسم یاد کرده بود که بر او صد تازیانه زند، خدایش چنان فرمود که: بجای یکصد تازیانه دسته‌ای از چوبهای ریحان به همان عدد در دست گیرد، و با ملایمت به بدن همسرش بنوازد.

اینجا هم جریاتی جعلی در کتابهای اسرائیلی علیه حضرتش می‌بینید، که او را با شکوه‌هایی چند حتی از ایمان هم برون رانده، تا چه رسد از عدالت و رسالت و عصمتش، و بر خلاف این خرافات اسرائیلی اینجا با جمله جمیل «عبدنا» و «نعم العبدانه اواب» حضرتش را بنده‌ای بسیار والا و ممتاز خوانده شده، و کلمه «عبدنا» این «نعم» و «اواب» را دو بُعد سلب و ایجاب در کل جریانات و حالات زندگی‌اش در برابر حق تعالی تثبیت کرده، «نا» در «عبدنا» کل عبودیت‌های شایسته را نسبت به حضرتش در برابر حق تثبیت نموده، که این خود مقتضی «نعم العبدانه اواب» گشته،

چنانکه درباره سلیمان نیز عین همین جمله گذاشت، که صحنه‌ای بسی زیبا بر کمال بنده گی و اخلاصشان نهاده است.
جریاناتی دیگر تا آخر این سوره آمده است، که درباره پیامبرانی دیگر و نیز آفرینش آدم نخستین و برخورد شایسته فرشتگان و ناشایسته شیطان با حضرتش بوده، که در گذشته بگونه‌ای مفصل گذشت.

وَأَذْكُرُ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِيَ الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرَ ﴿٤٥﴾
 إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ
 الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾ وَأَذْكُرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾
 هَذَا ذِكْرٌ وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مُمْتَحَنَةً لَّهُمْ
 الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾ مُتَّكِنِينَ فِيهَا يُدْعُونَ فِيهَا بِفَكَهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾
 وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَثَرَابٍ ﴿٥٢﴾ هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ
 الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ﴿٥٤﴾ هَذَا وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ
 مَآبٍ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٥٦﴾ هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٍ
 وَغَسَّاقٍ ﴿٥٧﴾ وَآخِرُ مِنْ شَكْلِهِمْ أَزْوَاجٌ ﴿٥٨﴾ هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَعَكُمْ لَا
 مَرْحَبًا بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ ﴿٥٩﴾ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ أَنْتُمْ
 قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَرِّدْهُ عَذَابًا
 ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾ وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ
 الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾ إِنَّ ذَلِكَ
 لَحَقُّ تَخَاصُّمِ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ

الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٦٦﴾ قُلْ
 هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ
 الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾ إِذْ قَالَ
 رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي خَلَقْتُ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ
 مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾

و بندگانمان ابراهیم و اسحاق و یعقوب را - که نیرومندان و دیده‌وران بودند - به
 یاد آور. ﴿٦٥﴾ ما همواره آنان را با پاک‌سازی ویژه‌ای - (که) یادآوری سرای دنیا و
 آخرت است - خالص گردانیدیم. ﴿٦٦﴾ و آنان به‌راستی در پیشگاهمان بی‌گمان از
 برگزیدگان (و) نیکانند. ﴿٦٧﴾ و اسماعیل و یسع و ذاکفل را به یاد آور و (اینان)
 همگان از نیکانند. ﴿٦٨﴾ این یادواره‌ای است (بزرگ) و همواره برای پرهیزگاران
 بی‌گمان بازگشتی بیایی و بسیار نیک است: ﴿٦٩﴾ باغ‌های با درختان سردرهم جاودان،
 حال آنکه درب‌ها (شان) برایشان بسی گشوده است. ﴿٧٠﴾ در آنجا تکیه‌زنان، میوه‌های
 فراوان و نوشیدنی (شان را) بخواهند. ﴿٧١﴾ و در نزدشان (همسرانی) با چشمان
 فروهشته، همسال و همسانند. ﴿٧٢﴾ این است آنچه برای روز حساب وعده داده
 می‌شوید. ﴿٥٢﴾ (می‌گویند: «همواره، این به‌راستی روزی ماست (که) آن را هیچ نابودی
 نیست.» ﴿٥٢﴾ این است (حال بهشتیان) و برای طغیانگران بی‌گمان بدترین بازگشتی بی
 امان است، ﴿٥٥﴾ جهنم را (که) می‌افروزندش. پس چه بد آرامگاهی است. ﴿٥٦﴾ این!
 جوشاب و چرکابی بسی گلوگیر است. پس باید آن را بچشند. ﴿٥٧﴾ و از همین‌گونه،
 نوعی دیگر جفت‌ها: همانندهاست! ﴿٥٨﴾ این گروهی است که با شما ناگزیر (در
 آتش) درمی‌آیند (و) هیچ‌گونه شادباشی برایشان نیست. بی‌گمان آنان
 آتش‌افروزاند. ﴿٥٩﴾ گفتند: «بلکه شما هرگز شادباشی برایتان نیست، شما آن را بر
 ایمان پیش فرستادید. پس چه بد فرارگاهی است.» ﴿٦٠﴾ گفتند: «پروردگاران! هر
 کس این (عذاب) را برای ما پیش فرستاد، عذابش را در آتش چندان کن.» ﴿٦١﴾ و گفتند:
 «ما را چه شده است، که مردانی را که ما آنان را از (زمره‌ی) اشرار برمی‌شمرده‌ایم

(اینجا) نمی‌بینیم؟ ﴿۶۲﴾ «آیا آنان را (در دنیا) به ریشخند می‌گرفتیم، یا چشم‌ها(ی‌مان) از آنان منحرف و منحرف شده است؟» ﴿۶۳﴾ این (ذلت) به‌راستی راست و بسی پای‌برجاست: مجادله‌ی اهل آتش. ﴿۶۴﴾ بگو: «من تنها هشداردهنده‌ای هستم، و جز خدای یگانه‌ی قهار معبودی دگر نیست.» ﴿۶۵﴾ پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است. (همان) عزیز بسی پوشنده. ﴿۶۶﴾ بگو: «آن خبری مهم (و) بزرگ است.» ﴿۶۷﴾ «شما از آن روی برمی‌تابید.» ﴿۶۸﴾ «مرا درباره‌ی ملائعالی هیچ آگاهی نبوده است، چون با هم مجادله می‌کردند.» ﴿۶۹﴾ «به سوی من هیچ (چیزی) وحی نمی‌شود، جز اینکه تنها من به‌راستی هشدار دهنده‌ای روشنگرم.» ﴿۷۰﴾ چون پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بی‌گمان آفریننده‌ی بشری از گل هستم.» ﴿۷۱﴾ «پس هنگامی‌که درستش کردم و از روح (برگزیده‌ی آفرینش)م در او دمیدم، سجده‌کنان برای او (نسبت به من) فرو افتید.» ﴿۷۲﴾

آیه ۷۲ - "من روحی" اینجا به معنای برخی از روح خدا نیست، زیرا اولاً خدا دارای روح نیست، و در ثانی مرکب نمی‌باشد تا بعضی از آن در بدن آدم نفخ گردد، و در هر حال جسم نیست، تا قابل انتقال باشد، بلکه اینجا اضافه تشریفی مخلوق نسبت به خالق است یعنی روحی ممتاز را ارواح در بدن آدم دمیدم، و از نظر ادبی هم اضافه گوناگون است که گاه اضافه خودی است چه صد درصد باشد مانند نفسی: خودم، و گاه درصد است مانند دستم، و گاهی هم اضافه گیری است، مانند اضافه مصنوع به صانع و مخلوق به خالق و اینجا «روحی» اضافه آخرین است، و گرچه تمامی ارواح از آفریدگان خدایند، لیکن روح انسان برترین آنهاست، و این روح آفریده ربانی به ادله‌ای - از جمله نفخ آن در بدن انسان - هرگز مجرد نیست، زیرا مجرد نه مکانی است و نه قابل انتقال است و نفخ فیه من روحه (۹:۳۲) چنانکه گذشت - به احتمالی دیگر هم - روح برخاسته از خود انسان است، افزون بر اضافه تشریفی به خدا.

و این نفخ روح در آدم سومین مرحله رشد اوست، که نخست تنظیم خاک ویژه انسانی است به هیكل انسان، سپس تبدیل این هیكل خاکین به بدن انسان، که هر دو مشمول «سَوِّئْتُهُ» می‌باشند، زیرا آفرینش روح کلاً پس از کمال جسمانی - و خود

برداشته‌ای از جسم - انسان است چنانکه در (۲۳: ۱۴) "ثم انشأناه خلقاً آخر": ایجاد خلق آخرین - یعنی روح - را برخاسته از بدن انسانی دانسته، و روی این اصل اینجا که تعبیر به نفخ شده و نه انشاء، این نفخ پس از انشاء است، که نخست روح انسان را از همان بدن انسان ایجاد فرمود، و سپس همان رادر همان بدن دمید.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۷۳﴾ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿۷۵﴾

پس فرشتگان همه گان با هم سجده کردند. ﴿۷۳﴾ مگر ابلیس (که) تکبر جست و از کافران بود. ﴿۷۴﴾ فرمود: «ای ابلیس! چه چیز تو را مانع شد برای چیزی که به دو دست (قدرت و رحمت) خویش آفریدم سجده کنی؟ آیا تکبر نمودی یا از مهتران و برجستگان بوده‌ای؟» ﴿۷۵﴾

آیه ۷۵ - این «عالین» به معنای برترین، اشاره به علو اعلای آفرینش است، که در اختصاص نسل آخرین انسانی زمینی و آسمانی است، به دلیل "و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلاً" (۱۷: ۷۰) که اینان همان قلیلی می‌باشند که در آسمانها می‌باشند، و برابر با ما انسانهای زمینی هستند.

اینجا چون سجده سجده شکر است برابر خدا، به احترام آدم که معلم ملائکه بوده است، روی این اصل در سه بعد برتری یا برابری یا فروتر تنها بعد سوم است، که بایستی سجده شکر انجام دهند، بدین معنا که شاکر بایستی فروتر از سبب شکر باشد، و نه برابر یا برتر، و اینجا شیطان در دو بعد مورد توبیخ است: ۱- استکبار، که تو نسبت به برتر از خودت کبر ورزیده‌ای و ۲- یا تو با او برابر و یا از او برتری که این سجده را ترک کرده‌ای؟

و این نا برابری ممتاز معنوی آدم نسبت به شیطان بسی بالا و والا است، که آدم حتی از فرشتگان برتر است، تا چه رسد به جنیان و سپس شیطان.

«بیدی» بمعنای دو دست است، به استثنای دست جسمانی و نیروی مادی که هرگز برای خدا نیست، کل نیروهای ربانی را در بر دارد، و چون خدا تمام نیروی ممتاز ربانی را در بالاترین مرحله امکان و توان انسان در آفرینش جسم و جانش بروز داده است - زیرا در مورد خلقت او احسن الخالقین است که در احسن تقویم آفریده - اینجا پیدا است که آفرینشی فراتر از انسان هرگز ممکن نیست، زیرا اگر چنان آفرینشی ممکن بود، نخست مقتضای رحمت بیکران ربانی این بود که آن را نیز بیافریند، وانگهی از نظر دلالت‌های قرآنی آفرینش این انسان آخرین بگونه‌ای مطلق در مثلث زمانی برترین آفرینشها در دو جنبه جسمانی و روحانی است، این معنایی عمیق و فراگیر از برای «یدی» می‌باشد، سپس در حاشیه‌اش ید سلب و ایجاب، و رحمت و غضب است، سلبش، نفی کل نابسامانی‌ها در جنبه جسمی و استعداد روحی است، و ایجابش ایجاد کل برتری‌های جسمانی و روحانی است، اما دو دست رحمت و غضب، از جمله اشاره‌ای است به دو بعد شیطانی و انسانی انسان، که انسانیتش در احسن تقویم است و شیطانیش در اسفل سافلین.

اینجا "ان تسجد" است و در جایی دیگر "ان لاتسجد" و هر دو به یک معناست، با اختلاف تعبیر، ولی اینجا «عن» محذوف است، که چه چیز تو را از سجده کردن، بازداشت، و آنجا حذفی هم در کار نیست، چه تو را بازداشت که سجده نکنی؟ بدین معنا که چه چیز مانع شد که امر خدا را انجام ندهی، و در نتیجه این سجده را ترک کنی.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ﴿٧٦﴾ قَالَ فَأَخْرَجْ مِنْهَا
فَأَنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾ وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي
إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

گفت: «من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.» ﴿٧٦﴾ فرمود:
«پس، از آن (باغ) برون شو، پس تو بی‌گمان رانده شده‌ای.» ﴿٧٧﴾ «و تا روز بروز طاعت
[قیامت] همواره بر تو لعنت و دورباش من است.» ﴿٧٨﴾ گفت: «پروردگارم! پس مرا

تا روزی که (تمامی مکلفان چه از انسان و چه حیوان) برانگیخته می‌شوند مهلت

«۵۵» ﴿۷۹﴾

آیه ۷۹ - شیطان در خواست کرد که تا هنگام رستاخیز مرا مهلت ده، ولی این مهلت بر حسب آیه (۸۱) "الی یوم الوقت المعلوم" است، که روز مرگ کل مکلفان می‌باشد، و نه رستاخیز، بدین معنی که تو با دیگر مکلفان بهنگام قیامت مرگ - که نخستین قیامت است - خواهی مرد، و نه تا روز رستاخیز که میان این دو یوم فاصله است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿۸۰﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿۸۱﴾ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ
لَأُعَوِّبَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۲﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۸۳﴾

فرمود: «پس بی‌گمان، تو از مهلت‌یافتگانی» ﴿۸۰﴾ «تا روز وقت معلوم» [:قیامت مرگ]. ﴿۸۱﴾ گفت: «پس به عزّتت سوگند (که) همگان را بی‌گمان بسی گمراه می‌کنم.» ﴿۸۲﴾ «مگر بندگان اخلاص یافته‌ی از طرف حضرتت را.» ﴿۸۳﴾

آیه ۸۳ - بر حسب گفته شیطان تنها عباد مخلصین - که معصومانند - از اغواء شیطان در امانند، و آیا مادون آنان که نخست عباد مخلصین و عادلان می‌باشند، و نیز مؤمنان غیر عادل با کافران، این هر سه از گمراه شدگان و در نتیجه از جهنمیان‌اند؟ پاسخش در آیه ۸۵ آمده که "من تبعك منهم اجمعين" تنها پیروان شیطان را از جهنمیان دانسته زیرا (هم) در (منهم) همان غیر مخلصین‌اند، و (من) که برای تبعیض است، این معنی را به ما می‌فهماند که غیر مخلصین در کل جهنمیان نیستند، بلکه تنها (من تبعك) یعنی پیروان مطلق شیطانند، و آیا عادلان که مخلصین‌اند پیروان شیطانند؟ و آیا مؤمنان غیر مخلص که زندگی‌شان بر مبنای ایمان است - گرچه عصیانهایی هم دارند - از پیروان شیطانند؟ هرگز! پیروان شیطان تنها کسانی‌اند که حالت درونی و برونی‌شان کلاً یا اکثراً شیطانی است، ولی مؤمنانی که در فروترین درجات ایمان هستند، اگر با همین ایمان جان بسپارند، اینان جزو پیروان شیطان نیستند، گرچه عذابهایی هم در صورت عدم شفاعت و عدم توبه شامل حالشان بشود، ولی در آخر کار روانه بهشت خواهند شد، چنانکه در سوره

حجر آیه ۳۹ و ۴۰ همین جریان تکرار شده، که تنها بندگان مخلص از گمراهی شیطان نجات می‌یابند، و این تهدید شیطان است لیکن این تهدید در آیه ۴۲ است که بر بندگان من هرگز سلطه کلی نداری مگر پیروان گمراهت که این (عبادی) کل بندگان خدا را در کل شامل است، چه مخلصین چه مخلصین، و چه مؤمنینی که احیاناً فسق می‌کنند، و تنها پیروان گمراه شیطان استثنا شده‌اند، که همان کافران مطلق و معاندند، و در آیاتی چند حتی یهودیان، نصرانیان و التقاطیان بشرط ایمان و عدم عناد از نجات یافتگانند: "ان الذین آمنوا و الذین هاروا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم و لآخر فلهم اجرهم" (۶۲:۲).

و چنانکه بتفصیل گذشت اگر عنادی باحق نباشد، در صورت قصور و حتی تقصیر بدون عناد یهودیان و نصرانیان و حتی التقاطیانی که ایمان و عمل صالحی دارند از نجات یافتگانند، و اصولاً جهنم تنها جای معاندان است و دیگران بشرط ایمان و قصور، و حتی تقصیری خالی از عناد - مانند غیر مکلفان - همه و همه از اهل بهشت خواهند بود.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿۸۴﴾

فرمود: «پس (من) حق هستم) و (همه‌ی) حق را می‌گویم (که): ﴿۸۴﴾»

آیه ۸۴ - «الحق» - بمعنای تمام حق و حقیقت - خبری است برای مبتدایی محذوف، که «انا»: من می‌باشد، یعنی: من تمام حقم، سپس "والحق اقول" بدین معناست که گفته‌ام نیز تمام حق است، آنچه گفتمی است و من به عنوان ربوبیت برای هشدار و بیداری مکلفان می‌گویم - سراسر حق است.

لَا مَلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۸۵﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿۸۶﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۸۷﴾ وَ لَتَعْلَمَنَّ

نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿۸۸﴾

«همواره جهنم را از تو و از هر کس از آنان که تو را پیروی کرد، از همه گیشان، بی‌گمان خواهم انباشت.» ﴿۸۵﴾ بگو: «(من) هیچ مزدی بر این (قرآن) از شما نمی‌خواهم. و من از کسانی نیستم که خود را (برای شما بی‌جهت) به زحمت و رنج طاقت‌فرسا افکنم.» ﴿۸۶﴾ «این (قرآن) جز یادواره‌ای برای جهانیان نیست.» ﴿۸۷﴾ و همواره پس از چندی خیر بزرگش را به‌راستی خواهید دانست.» ﴿۸۸﴾

سورة زهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

(این) فرو فرستاده‌ی تدریجی کتاب (قرآن) از جانب خدای عزیز حکیم است. ﴿١﴾

آیه ۱ - در تنزیل کتاب از نظر ادبی و معنوی دو وجه است: نخست اینکه تنزیل خبر است برای "بسم الله الرحيم الرحمن" زیرا تنزیل به معنای تدریج و تفصیل است، بسم الله نیز نخستین تنزیل اجمالی لفظی کل قرآن است. که بر تمام معانی آن دلالتی بس مجمل و مختصر دارد، احتمال دوم اینست که تنزیل کتاب مبتدا و "من الله العزيز الحكيم" خبر است و این خود به معنای آخرین تنزیل کتاب می‌باشد، و در هر دو صورت کتاب همان قرآن است در علم الهی پیش از نزولش بر قلب رسول الله ﷺ و در مرحله دوم همین قرآن است که در شب قدر بر قلب نورانی محمدی ﷺ نازل گردید و تفصیلش در بعد لفظ اجمالی بسم الله و سپس سوره حمد، و در آخر کار و در کل قرآن، همه آن است. و این دو وصف عزت و حکمت به تناسب مراتب تنزیل

و حکمت ربانی است.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾

ما (این) کتاب را به راستی با تمامی حق سوی تو فرود آوردیم. پس خدا را - در حالی

که طاعت (خود) را برای او خالص کننده‌ای - عبادت کن. ﴿٢﴾

آیه ۲ - «بالحق» در فرود آمدن کتاب هم به معنای سببیت حقانی این نزول است و هم مصاحبتش با تمامی حق که هم نزولش بر این دو مبنا حق است و هم فرودگاه و مورد نزولش قلب تمام حق محمدی ﷺ است.

«الدین» اینجا و در آیه (۳) و نیز در کل آیاتی که مشتمل بر این کلمه است تنها به معنای طاعت و پیروی است چه حق باشد مانند این دو آیه که طاعت خالصانه و بی شائبه از حضرت حق است، و چه باطل باشد که طاعت غیر حق است.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحَانَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٤﴾

هان (که) دین خالص تنها از آن خداست، و کسانی که به جای او اولیایی (: سرپرستان و دوستانی) برای خود برگرفته‌اند (به بهانه‌ی اینکه) ما آنها را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی‌پرستیم، البته خدا میان آنان درباره‌ی آنچه که بر سر آن اختلاف دارند داوری می‌کند. به راستی خدا کسی را که دروغ پرداز بسی ناسپاس است هدایت نمی‌کند. ﴿٣﴾ اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد. هر آینه از (میان) آنچه می‌آفریند آنچه را می‌خواست برمی‌گزید. منزّه است او. اوست خدای یگانه‌ی بسی چیره. ﴿٤﴾

آیه ۴ - اینجا بر فرض محال نسبت به انتخاب فرزند برای خدا - چه بر مبنای ولادت از حضرتش و چه فرزند خواندگی! - در پاسخ این سؤال است که چرا خدا چنین و چنان کند، باید گفت، آیا برای آنکه وارثی داشته باشد که او خود وارث همگان است، یا برای او کمکی باشد که او کمک کل آفریدگان است، یا از وحشت رهایی یابد که این وحشت از ترس معارضان است، روی این اصل چرا فرزندی به ولادت یا پسر خواندگی انتخاب کند، و در هر صورت اگر مقصود از اتخاذ ولد برگزیدن کسی است از برای رهبری دیگران، این خود گزینش فرزندی نیست، بلکه گزینش رسالتی است، و بعد از تمامی این مراحل، اگر هم فرزندی بخواهد، تنها به خواست خود اوست و نه به خواست دیگران که برایش فرزندی انتخاب کنند آنهم چنانکه در آیاتی مانند: (۴۰:۱۷) آمده، فرزند مؤنث برای او و فرزند مذکر برای خویش برگزینند، و در کل صورتها اتخاذ ولد نه از نظر ذاتی و نه از نظر انتخابی و فرزند خواندگی که خود مجازی است نسبت به حقیقت، در هر دو صورت امکان ندارد.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ
النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى أَلَا هُوَ
الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿۵﴾ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ
لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَّةً أَزْوَاجًا يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّنْ بَعْدِ
خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي
تُصْرَفُونَ ﴿۶﴾ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ
وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۷﴾ وَإِذَا
مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا

كَانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَتَّبِعْ
بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿٨﴾ أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءِآنَاءَ اللَّيْلِ
سَاجِدًا وَقَابِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو أَرْحَمَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ
يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٩﴾

آسمان‌ها و زمین را به تمامی حق آفرید. شب را بر روز در پیچد، و روز را بر شب در پیچد. و خورشید و ماه را تسخیر کرد، (چنان‌که) هر کدام تا زمانی معین روانند. هان (که) او (تنها) همان عزیز بسی پوشاننده است. ﴿۵﴾ شما را از نفسی (: شخصی) واحد آفرید، سپس جفتش را از او قرار داد، و برای شما از دام‌ها (ی نعمت‌وار) هشت (فرد) جفت (و همتا) فرود آورد. شما را در شکم‌های مادرانتان آفرینشی پس از آفرینشی (دیگر) در تاریکی‌های سه‌گانه [: پوست روی بدن‌تان. و شکم و رحم] می‌آفریند. این است خدا، پروردگارتان (که) فرمانروایی (و حکومت مطلق) تنها از آن اوست. معبودی جز او نیست. پس چگونه و کجا از حق برگردانیده می‌شوید؟ ﴿۶﴾ اگر کفر یا کفران می‌ورزید، پس خدا بی‌گمان از شما بی‌نیاز است. و برای بندگانش کفر و کفران را خوش نمی‌دارد، و اگر سپاس دارید آن را برایتان می‌پسندد. و هیچ (بار) بردارنده‌ای بار (گناه) دیگری را بر نمی‌دارد. آنگاه بازگشت شما سوی پروردگارتان است. پس شما را به آنچه می‌کردید خبری مهم می‌دهد. همانا او به (راز) ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿۷﴾ و چون به انسان آسیبی در رسد، پروردگارش را می‌خواند، درحالی که سوی او بازگشت‌کننده است. سپس چون او را از جانب خود نعمتی در اختیارش نهد آنچه را از خدا درخواست می‌کرده فراموش می‌کند، و برای خدا همتیانی قرار می‌دهد تا (خود و دیگران را) از راه او سرگشته گرداند. بگو: «با کفرت اندکی برخوردار شو، که همانا تو از همراهان آتشی.» ﴿۸﴾ (آیا چنان کسی بهتر است) یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام برای خدا خاشع است. در حالی که از آخرت می‌هراسد، و رحمت پروردگارش را امید دارد؟ بگو: «آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» تنها خردمندان ژرف‌نگرند که (حق را)

به خوبی یاد می‌کنند. ﴿۹﴾

آیه ۹ - این پرسش که آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند؟ اینجا درباره هر علمی نیست زیرا مثلاً علم گمراه کننده از عدمش هرگز بهتر نیست و اینجا جهل بر علم مقدم است، بلکه علم معرفه الله است، که بر هر علم و جهلی برتر است که "ان اکرمکم عندالله اتقاکم" (۱۳:۴۹) تنها تقوای بیشتر میزان برتری است، و علمی که خود اصل تقوی است همچون معرفه الله و نیز علمی که راهنمای تقوی و عهده دار عمل به آنست بر سایر علمها تقدم دارد، ولی علم دین که بدون عمل باشد از جهل به آن فروتر است.

درباره علومى که نفی و اثباتی نسبت به دین ندارند و دارای سود دنیوی می‌باشند، پس از مرحله علم نخستین طبعاً از جهل به آن برتر است و احیاناً برای تحصیل معیشت واجب و برای توسعه اش مستحب است.

روی این اصل صرف علم به گونه ای مطلق از جهل مطلق برتر نیست، بلکه برتری علم و غیر علم تنها در بعد تقوی است و پس.

مثلاً کسانی که "یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون" (۷:۳۰) که علم منحصر به زندگی دنیا را مضموم دانسته زیرا پیامدش غفلت از رستاخیز است، اینجا جهل به دنیا که این پیامد را ندارد از این علم برتر است.

شیطان از نظر علم دنیوی و بلکه علم خالی از تقوای اخروی از همگان - به جز معصومان و عالمان مادونشان - برتر است، و آیا این برتری او را از خداپرستان برتر می‌کند؟

اینجا حقیقت معنای این حدیث نمودار است که «ما عالمانیم و شیعیانمان متعلمان، و سایر مردمان خاشاک بر روی سیلابند یا ما عالمانیم، دشمنانمان جاهلان و شیعیانمان دارای مغز و اندیشه اند که دانش غیر تقوی را که خود موجب طغیان و گمراهی است به عنوان خاشاک و دشمنی با بیت رسالت و وحی دانسته.

در بعد نخستین علم که علم بر مبنای تقوی است در خبر است که «علم سه گونه است: کتاب، سنت و نمی دانم» و درباره علم خالی از دین و علم خالی از ضد دین چنین آمده که «علم را گرچه در چین باشد جويا شوید» ولی علمی که ضد تقوی

است از هر جهلی بدتر است.

قُلْ يٰعِبَادِ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوْا رَبَّكُمْ لِّلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّاَرْضُ اللّٰهِ وَّسِعَةٌ اِنَّمَا يُوَفِّي الصّٰبِرِيْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾

بگو: «ای بندگان من که ایمان آوردید! پروردگارتان را پروا بدارید. برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده‌اند نیکی است، و زمین خدا (برای تقوی) فراخ است. تنها شکیبایان پاداش خود را بی حساب خواهند یافت.» ﴿۱۰﴾

آیه ۱۰ - اینجا «تقوی» - که زیر بنای علمی تقوی آور است - در پهنای زمین مورد امر الهی است، که در هر جا توان تقوی وجود دارد همانجا جایگاه مؤمنان است، چه تقوای خودی و چه واداشتن دیگران به تقوی، و اگر توان تقوی در کار نباشد به جز محیط تقوی جای زندگی مؤمنان نیست.

قُلْ اِنِّيْٓ اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ مُخْلِصًا لِّهُ الدِّيْنَ ﴿١١﴾ وَاُمِرْتُ لِاَنْ اَكُوْنَ اَوَّلَ الْمُسْلِمِيْنَ ﴿١٢﴾ قُلْ اِنِّيْٓ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ﴿١٣﴾ قُلِ اللّٰهُ اَعْبُدْ مُخْلِصًا لِّهُ دِيْنِيْ ﴿١٤﴾ فَاَعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ قُلْ اِنَّ الْخٰسِرِيْنَ الَّذِيْنَ خَسِرُوْا اَنْفُسَهُمْ وَاٰهْلِيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا ذٰلِكَ هُوَ الْخٰسِرَانُ الْمُبِيْنُ ﴿١٥﴾ لَهُمْ مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَاٰهْلِيْهِمْ ظُلَلٌ ذٰلِكَ يُخَوِّفُ اللّٰهَ بِهٖ عِبَادَهُوْا يٰعِبَادِ فَاتَّقُوْنَ ﴿١٦﴾ وَاَلَّذِيْنَ اٰجْتَنَبُوْا الطّٰغُوْتَ اَنْ يَّعْبُدُوْهَا وَاَنۡاْبُوْا اِلَى اللّٰهِ لَهُمُ الْبُشْرٰى فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗٓ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْاٰلُوبٰٓئِبُ ﴿١٨﴾

بگو: «من به راستی معمور شدم که خدا را - در حالی که طاعتم را تنها برای او خالص گردانیده‌ام - بپرستم» ﴿۱۱﴾ «و مأمور شدم به آنکه (برابرش) نخستین تسلیم‌کنندگان خود باشم» ﴿۱۲﴾ بگو: «من اگر به پروردگارم عصیان ورزم، از عذاب روزی بزرگ بسی می‌ترسم» ﴿۱۳﴾ بگو: «تنها خدا را می‌پرستم. در حالی که دینم [طاعتم] را برای او خالص و بی‌آلایش گرداننده‌ام» ﴿۱۴﴾ «پس هر چه را از مادونش می‌خواهید، بپرستید!» (ولی به آنان) بگو: «زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و کسانی‌شان (برای) روز قیامت زیان رسانده‌اند. هان! این زیان بزرگ (هم) آن خسران آشکارگر است» ﴿۱۵﴾ برایشان از بالای سر (ها) شان چترهایی از آتش است، و از زیر (پاها) شان (نیز) چترهایی آتشین است. این (کیفری) است که خدا بندگان را به آن بیم می‌دهد. ای بندگان من! پس مرا پروا کنید. ﴿۱۶﴾ و کسانی که خود را از طغیانگران بسی دور داشته‌اند، (که) ایشان را بپرستند، و سوی خدا بازگشته‌اند، آنان را مژده باد. پس بندگانم را بشارت ده، ﴿۱۷﴾ کسانی که به سخن (حق) گوش فرا می‌دهند، پس بهترینش را پیروی می‌کنند. اینانند که خدایشان (آنان را) راه نموده، و ایشانند، (هم) اینان اندیشمندان خالص. ﴿۱۸﴾

آیه ۱۷ و ۱۸ - در این آیات زمینه‌ای بس شایسته و بایسته را برای تقوای حقیقی بازگو کرده که نخست پرهیز از پرستش و یا پیروی از طغیانگران است که نقش «لا اله» دارد، و سپس «الا اله» که شنیدن سخنان زیبا و پیروی از زیباترینش معرفی شده است. که نه تنها شنیدن و نه تنها عملی بدون شنیدن، زیرا نخست دانستن است و سپس عمل کردن، و اگر عمل صالح بدون دانستن امکان‌پذیر بود تنها همین عمل مورد امر بود و بس، بجز معرفه‌الله که زیربنای هرگونه علم و عملی در راه خداست. استماع به معنی فراگرفتن از روی کوشش و کاوش است، و «قول» رأی و نظر است و نه تنها سخن، که مرده یا زنده بودن، حضور یا غیاب، گفته و نوشته یا شنوده و ... همه و همه در پرتو «قول» اینجا مقصود است.

و آیا «قول» اعم از هرگونه نظری است چه بد یا خوب؟ هرگز، زیرا اولاً این عمومیت گفتار برای عموم مؤمنان نیست که سخنان گمراه‌کننده را بشنوند و گمراه نشوند، بلکه این خود ویژه عالمان است، و در ثانی «احسنه» در برابر «حسن»

است، و نه بد و گمراه کننده که حسنی ندارد تا سخن حق از او احسن و بهتر باشد، گرچه برای ویژگیان بمنظور نقض آن نیک بلکه نیکتر از نشنیدنش می باشد. و در جمع پیروی احسن شرط ایمان عاقلانه است که نخست قرآن است و در حاشیه اش سنت قطعی و دیگر هیچ.

و آیا در این دو محور شریعت حسن و احسن وجود دارد که احسنش مورد امر و حسنش مورد نهی باشد. که در نتیجه بعضی از شریعت قرآن و سنت که باید پیروی کرد و بعضی دیگر را مردود دانست؟

اینجا «قول» قول وحی در کتاب و سنت نیست، زیرا آیاتی مانند «واتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم» (۳۹: ۵۵) تمامی قرآن را احسن مطلق می داند، که خود در بعد متنی بهترین کتاب است و سنتش نیز بهترین سنت است که برای کل مکلفان پیروی از این کتاب و سنت در طول زمان و عرض مکان تکلیف واجب است. و سنتش هم - در کل - بر مبنای وحی گویا، و یا وحی رمزی قرآنی است که در اختصاص معصومان محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

بلکه مقصود اقوال عالمان و شرعمداران کتاب و سنت است که پیروی بهترین نظرات در میان آنان بر دیگران واجب است.

زیرا کسانی که بر محور کتاب و سنت رأی می دهند دارای درجاتی می باشند که که اگر در موارد اختلاف مشورتی در میانشان تحقق نپذیرد احسن الاقوال که در انحصار اعلم اتقی است تنها مورد پیروی است، و در صورت مشورت که ضرورتی اسلامی است رأی اکثر مناط است، و اگر یکی اعلم و دیگری اتقی است دومی شایسته تقلید است زیرا تقوی تعهد آور است و علم نمایانگر، و اولی از دومی به حق نزدیکتر است.

قول احسن بر دو مبنای علم و تقوی است که اعلم از نظر دریافت حکم خدا و اتقی از نظر تعهد بر دیگران مقدم است.

از اینجا پیدا است که مسائل غیر ضروری کلاً مورد استنباط و واجب همگانی است، که دست کم تقلید از روی بینش و استنباط است که علم و تقوای مرجع تقلید بر مبنای کتاب و سنت بایستی از همگان برتر باشد و دیگر هیچ.

زنده بودن مرجع تقلید برتر شرط نیست بلکه زنده بودن رأیش مناط اصلی تقلید است، هر که رأیش زنده‌تر و نزدیکتر به حق است همو مرجع تقلید است گرچه مرده و در اقلیت باشد، و هر که فروتر باشد تقلیدش حرام است گرچه زنده و در اکثریت باشد.

این از نظر مقلدان، و فراتر از آنان مجتهدان نیز نباید خودرأی باشند، بلکه پس از استنباط شایسته از کتاب و سنت با مراجعه به آراء دیگر مجتهدان بایستی بهترین آراء را در نظر بگیرند، و در هر صورت جدیت خستگی ناپذیر به منظور دستیابی به قول احسن و وظیفه کل مکلفان است.

در جمع از آیه "فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون بالبینات والزیر..." (۴۳:۱۶) به خوبی پیداست که پرسش از دانایان، عالمان و شرعمداران تنها بر مبنای "بینات و زبر" است که ادله روشن و نوشته وحی مصدر اصلی و محوری هر گونه سؤال شرعی است، و دیگر هیچ.

أَفَنُ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ۖ لَكِنَّ الَّذِينَ
 اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عُرفٌ مَّبِينَةٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ أَلْعِيَادَ ۖ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
 فَسَلَكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهْرِجُ
 فَتَرَاهُ مَصْفُورًا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطًّا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۖ
 أَفَنُ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ
 قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۖ اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ
 الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَبِهًا مَّثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ
 تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ

مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿۲۳﴾

آیا پس کسی که فرمان عذاب بر او به حق و ثابت آمده (کجا روی رهایی دارد)؟ آیا تو کسی را که (همواره) در آتش است می‌رهانی؟ ﴿۱۹﴾ لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشتند برایشان غرفه‌هایی است که از بالای آنها غرفه‌هایی (دیگر) بنا شده (و) نهرها از زیر آن (غرفه)ها روان است. وعده‌ی خدا را (بپذیر که) خدا خلاف وعده نمی‌کند. ﴿۲۰﴾ آیا ندیدی که خدا به راستی از آسمان، آبی فرود آورد. پس آن را به چشمه‌هایی که در (طبقات زیرین) زمین است نفوذ داد؛ آن‌گاه با آن کشتزاری را که رنگ‌های آن گوناگون است بیرون می‌آورد. سپس (آن کشتزارها) به هیجان آمده. پس آن را بسی زرد می‌بینی، سپس خاشاکش می‌گرداند. بی‌گمان در این (دگرگونی‌ها) برای خردمندان ژرف‌نگر یادواره‌ای است. ﴿۲۱﴾ پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای (پذیرش) اسلام گشوده، پس او (هم) بر نوری از پروردگارش سلطه و سیطره دارد (همانند فردی تاریک‌دل است)؟ پس وای بر سخت‌دلان از یاد خدا. اینانند که در ژرفای گمراهی آشکارگردند. ﴿۲۲﴾ خدا زیباترین حدیث (وحیانی) را (به صورت) کتابی متشابه (که آیاتش همانند با یکدیگرند) نازل کرده. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست‌های بدنشان از آن می‌لرزد (و سخت می‌شود و) سپس پوست‌هاشان و دل‌هاشان سوی یاد خدا نرم می‌گردد. این است هدایت خدا. هر که را بخواهد به وسیله‌ی آن (قرآن) راه می‌نماید. و هر که را خدا گمراه گذارد او را راهبری نیست. ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - اینجا قرآن "احسن الحدیث" نامیده شده است، و در آخر کار دل‌های پروادارندگان و ترسایان از حضرت اقدس الهی را همچنان به لرزه می‌آورد و سپس با آرامش و نرمش وحی به آنها نرمی می‌بخشد.

و آیا کل آیات قرآن متشابه است چنانکه اینجا بدین وصف آمده، و یا کلاً محکم است که "کتاب احکمت آیاتہ ... (۱:۱۱) و یا بر حسب آیه تقسیم (۷:۳) بعضی

محکم و بعضی متشابه‌اند؟

اصولاً تشابه به معنی اشتباه در معنی و عدم دلالت روشن نیست، بلکه به معنی همانندی است، که در آیه تقسیم مقصود همانندی ظاهری میان لغات و صفات است بین خالق و مخلوق، چنانکه در الفاظی مشترک مانند: وجود - علم - قدرت - اراده - ید و مانندشان می‌باشد، که این خود با دقت و بررسی درست و باریک بینی در آیات مربوطه، و یا نگرش به آیات محکومات مربوطه برطرف می‌شود چنانکه در جای خود مشروحاً ذکر شده است.

و محکم بودن کل قرآن نیز دارای دو بعد است، نخست در برابر تفصیل است چنانکه در آیه هود آمده که فشرذگی قرآن در بعد نزول آن در شب قدر مراد است، سپس با چهره تفصیلی آن بر حضرتش نازل گردید.

و تشابه و همانندی کل آیات قرآن چنانکه در آیه مورد بحث آمده، که تشابه درونیش که همانندی قشری و لیبی آنها با یکدیگر است، و کلاً نشانه‌ها و آیات ربانی است، و در این نشانگری همپا و یکسانست، چه در فصاحت، بلاغت، و چه در معانی، حقایق، و در کل جهات لفظی و معنوی تشابه و همانندی صدرصد وجود دارد.

«مثانی» هم که از جمله معانی عطف و پیوستگی است این تشابه را تأیید می‌کند، و از جمله تکرار است که هم مشتمل بر تکرار حقایق ربانی با چهره‌های گوناگون است، و هم بر زبانها و گوشها و افکار در طول زمان تکرار می‌شود و هرگز گزندی در طول زمان و پیشرفت علم در بنیان قویمش وارد نمی‌کند، و هم از ثناء است و کلاً ثناء و حمد خدا و مورد ثنای دانایان و رهروان حقیقت است.

این تشابهی درونی و خودی است، و از جهت برونیش نخست با سایر و حیهایی ربانی در اصل و حیانی بودن تشابه و همانندی دارد گر چه از همه آنها برتر است، و در ابعاد تکوینی با فطرت، عقل و علم شایسته متشابه است. و نیز با کل تکوین و آفرینش هماهنگی تنگاتنگ دارد، و در کل با کل حقایق تکوینی و تشریحی هماهنگی دارد و امام و پیشرو همه است.

أَفَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا
 مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ
 لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ
 أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ
 مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ قُرءَ أَنَا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾
 ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ
 يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٩﴾ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ
 مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿٣١﴾ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
 كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ هُوَ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى
 لِلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ
 الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٤﴾ لِيُكَفِّرَ
 اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿٣٥﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ
 وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾

پس آیا آن کس که (به جای دست‌ها) با چهره‌ی خود گزند عذاب را (در) روز قیامت
 به سختی دفع می‌کند، (مانند کسی است که از عذاب ایمن است)؟ و به ستمگران گفته
 شد: «آنچه را که دستاوردتان بوده است بچشید.» ﴿٣٤﴾ کسانی (هم) که پیش از آنان
 بودند تکذیب کردند، پس از آنجا که دقت و باریک‌بینی نمی‌کردند، (نابهنگام) عذاب
 برایشان آمد. ﴿٣٥﴾ پس خدا در زندگی دنیا خواری (و رسوایی) را به آنان چشاند. و
 اگر می‌دانسته‌اند به راستی عذاب آخرت بزرگ‌تر است. ﴿٣٦﴾ و بی‌گمان در این قرآن از

هرگونه مثلی به راستی برای مردمان (و سایر مطلقان) آوردیم، شاید آنان پسند گیرند. ﴿۳۷﴾ قرآنی روشن (بیان) را بی هیچ کژی (فرو فرستادیم). شاید آنان پروا کنند. ﴿۳۸﴾ خدا مثلی زده: مردی که چند نفر (خواجه) با یکدیگر در (مالکیت) او ناسازگارند. و مردی که تنها فرمانبر یک مرد است؛ آیا این دو در مثل همانند یکدیگرند؟ سپاس خدای را. (نه) بلکه بیشترشان نمی‌دانند. ﴿۳۹﴾ همانا تو مرده‌ای و آنان همواره مرده‌اند. ﴿۴۰﴾ سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد. ﴿۴۱﴾ پس کیست ستمگرتر از کسی که بر خدا دروغ بست، و حق را چون سوبش آمد - با همان آن را - تکذیب کرد. آیا در جهنم جایگاه و پناهگاهی برای کافران نیست؟ ﴿۴۲﴾ و آن کس (انی) که با راستی آمد (ند) و بدان تصدیق نمود (ند)، همانانند که خودشان پرهیزگارانند. ﴿۴۳﴾ برایشان، هر چه بخواهند پیش پروردگارشان است. این پاداش نیکی‌کنندگان است. ﴿۴۴﴾ تا خدا بدترین عملی را که کرده‌اند از ایشان بزدايد، و آنان را به بهترین کاری که می‌کرده‌اند، پاداش دهد. ﴿۴۵﴾ آیا خدا برای بنده‌اش کافی نیست؟ حال آنکه (کافران) تو را از آنها که غیر او بند می‌ترسانند، و هر که را خدا گمراه گرداند هرگز برایش هیچ راهبری نیست. ﴿۴۶﴾

آیه ۳۶ - اینجا خدا را برای بندگان کافی دانسته، و کفایت خود به معنی بی‌نیازی نسبت به دیگری است، روی این اصل در غیر خدا نه کفایت کلی است و نه شرکت در کفایت، که اولی الحاد است و دومی شرک، و دعاهایی مانند "یا محمد یا علی اکفیانی فانکما کافیای" هرگز پذیرفته نیست، آری نصرت و یاری و همیاری در ابعاد غیرالهی لازمه زندگی بشری است، چنانکه "وانصرانی فانکما ناصرای" پذیرفته است، ولی کفایت فراتر از نصرت است و در انحصار خداست.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿۳۷﴾
 وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ
 مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ
 أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ

الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾ قُلْ يَتَقَوْمِ أَعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّا
أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا
يُضِلُّهُ عَلَيْهِمَا ۗ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا
وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ
الْآخَرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

و هر که را خدا هدایت کند هرگز برایش گمراه کننده‌ای نیست. مگر خدا عزیزی
دارای انتقام نیست؟ ﴿۳۷﴾ و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمان‌ها و زمین را
آفریده؟» بی‌چون به راستی گویند: «خدا». بگو: «آیا پس دیدید اگر خدا بخواهد
زیانی به من رساند، آنچه را به جای خدا می‌خوانید آیا آنان برطرف کنندگان زیان
او هستند؟ یا (اگر) رحمتی برایم بخواهد آیا آنان بازدارندگان رحمتش می‌باشند؟»
بگو: «خدا مرا بس است. توکل کنندگان تنها بر او توکل می‌کنند.» ﴿۳۸﴾ بگو: «ای قوم
من! شما بر (حسب) امکانتان (به کژی) عمل کنید، من (نیز) همواره (به راستی)
عمل کننده‌ام. پس در آینده‌ای دور خواهید دانست (که):» ﴿۳۹﴾ «چه کسی را عذابی که
رسوایش می‌کند خواهد آمد، و عذابی پایدار بر او حلول می‌کند.» ﴿۴۰﴾ ما همانا (این)
کتاب را برای (هدایت) مردم به تمامی حق بر تو فرو فرستادیم. پس هرکس هدایت
شود، به سود خود اوست، و هرکس گمراه شود به زیان خودش گمراه می‌شود. و تو بر
آنها وکیل نیستی. ﴿۴۱﴾ خدا جان‌های مردمان را هنگام مرگشان به تمامی همی
می‌ستاند، و جان‌هایی (انسانی) را که در خوابشان نمرده‌اند (نا تمام) می‌ستاند. پس
جان‌های آنان را که مرگ را برشان حتمی کرده (برون بدن) نگاه می‌دارد، و آن
دیگران را تا هنگامی معین (به زندگی دنیا) باز پس می‌فرستد. قطعاً در این (امر) برای
مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی (از قدرت و رحمت خدا) است. ﴿۴۲﴾

آیه ۴۲ - این آیه بعضاً در بعد توفی همچون آیه (۶۳:۶) است، اینجا توفی و میراندن

ویژه خداست، و ملک الموت و سایر فرشتگان موت هم تنها به اذن خدا کارگزاران گرفتن جانها می‌باشند.

«أنفس» همان جانهای انسانی و غیرانسانی است، توفی هم - که به معنای گرفتن کامل است و نه فوت و نابودی کامل - دارای چهار مرحله است، دو مرحله دنیوی و دو مرحله دیگر اخروی است، دنیوی نخست مانند توفی مسیح ﷺ است که به سلامت از میان ظالمانی که قصد جانش را داشتند به آسمان صعود داده شد، و در ثانی خواب است که جان انسانی - و نه حیوانی و نباتی - موقتاً از بدنش فاصله می‌گیرد، و اینجا حالت خواب است که اگر در همان حالت مرگش فرا رسد «فیمسک...» این جان انسانی همچنان بیرون بدن امساک و نگهبانی می‌شود و سپس جان حیوانی و نباتی از میان می‌رود، و لفظ «یمسک» نمایانگر تجاذب میان روح انسانی و سایر اجزاء دوگانه انسان است که به هنگام مرگ از برگشتنش جلوگیری می‌شود، ولی اگر مرگش در این حالت فرا نرسیده به انسان بازگردانده می‌شود، و مرحله چهارم صعقه و بیهوشی است که به جز "من شاء الله" فراگیر همگان است، و سپس برای رستاخیز به هوش می‌آیند و به بدن اخروی ملحق می‌گردند.

أَمْ آتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبَهُمْ أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا
وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ
إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾

غیر از خدا شفاعتگرانی (برای خودشان) گرفته‌اند؟ بگو: «آیا هر چند اختیار چیزی را ندارند. و خردورزی (هم) نمی‌کنند؟» ﴿۴۳﴾ بگو: «شفاعت یکسره از آن خداست. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها برای اوست. سپس تنها سوی او بازگردانیده می‌شوید.» ﴿۴۴﴾

آیه ۴۴ - اینجا تمامی شفاعتها ویژه خدا دانسته شده، و آیاتی هم که احیاناً شفاعتی برای غیر خدا به میان آورده آن را در انحصار رضایت و اذن او دانسته گرچه

هیچگونه شفاعتی در تکوین و تشریح برای غیر خدا هرگز نیست، و تنها میانجیگری در بخشش بعضی از گناهان است که در صورت مصلحت و اذن و رضای الهی تحقق می‌یابد، و "له ملک السموات و الارض" اضافه بر سلب دو شفاعت نخست از غیر خدا، شفاعت سوم را نیز منافی با فرماندهی کل ربانی نمی‌داند، زیرا این هم به فرمان اوست.

وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا
 ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ
 وَالْأَرْضِ عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا
 فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ
 مَعَهُ لَا فُتَدُوا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ
 يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾ وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا
 بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤٨﴾

هنگامی که خدا به تنهایی یاد شود دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، مُشَمِّز (چندش) می‌گردد، و چون کسانی که غیر از اویند یاد شوند، ناگهان ایشان از یکدیگر نوید می‌خواهند. ﴿۴۵﴾ بگو: «بارالها! ای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین [بر فطرت] (توحیدی)! دانای نهان و آشکارا! تو (خود) در میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کرده‌اند، داوری می‌کنی.» ﴿۴۶﴾ و اگر آنچه در زمین است، (یکسره) برای کسانی که ظلم کرده‌اند و نظیرش (نیز) با آن باشد، قطعاً (همه‌ی) آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت فدیة خواهند داد، و آنچه (هرگز) حسابش را نمی‌کرده‌اند (و گمان هم نداشتند) از (جانب) خدا برایشان آشکار می‌گردد. ﴿۴۷﴾ و (پیامدهای) بد کارهای آنچه که مرتکب شدند، برایشان آشکار شد، و آنچه را که بدان ریشخند می‌زده‌اند آنان را فرو گرفت. ﴿۴۸﴾

آیه ۴۸ - "سوء العذاب" تنها بدی عذاب است نسبت به معذبان و نه در بعد عدالت ربانی که هرگز بدی ندارد، بلکه بر حسب آیاتی چند رحمت عامه ربانی شامل معذبان نیز می شود، که عذابشان کمتر از استحقاقشان است، البته جائیکه در این تخفیف ستمی بر دیگران نباشد چنانکه در جاهای مناسبتر مشروحاً بیان کرده ایم.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ
 عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۴۹﴾ قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ
 قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۵۰﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا
 وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ
 بِمُعْجِزِينَ ﴿۵۱﴾ أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي
 ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ قُلْ يَعْبَادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
 لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ
 الرَّحِيمُ ﴿۵۳﴾

پس چون انسان را آسیبی در رسد ما را می خواند. سپس چون نعمتی از جانب خود به او عطا کنیم گوید: «تنها آن را به دانش و بینش خویش یافته ام.» (نه چنان است) بلکه آن آزمایشی آتشین است ولی بیشترشان نمی دانند. ﴿۴۹﴾ بی گمان کسانی که پیش از آنان بودند (نیز) این (سخن) را گفتند، پس آنچه به دست می آورده اند بی نیازشان نکرد. ﴿۵۰﴾ پس (پی آمدهای) بدی های آنچه مرتکب شده اند بدیشان در رسید. و کسانی از این گروه که ستم کردند به زودی (پی آمد) آنچه مرتکب شده اند، بدیشان خواهد رسید، و آنان در مانده کننده (ی ما) نیستند. ﴿۵۱﴾ آیا و ندانستند که خدا بی چون روزی را برای هرکس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند؟ قطعاً در این (اندازه گیری) برای مردمی که ایمان می آورند نشانه هایی (ربانی) است. ﴿۵۲﴾ بگو: «ای بندگان من که بر زیان خودهاشان زیاده روی کردند! از رحمت خدا نومید مشوید.

بی‌گمان خدا همه‌ی گناهان کوچک را می‌پوشاند. به‌راستی او، (هم) او پوشاننده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿۵۴﴾

آیه ۵۳ - این آیه امیدوارکننده‌ترین آیات قرآنی درباره‌ی پوشش ربانی نسبت به کل گناهان است درباره‌ی کسانی‌که به زیان خودشان در گناهان اسراف کرده‌اند، که اینجا نخست از اینان با لطفی افزون تعبیر به عبادی کرده، و سپس آنان را از رحمت بی‌دریغش به گونه‌ای لبریز و سرشار وعده داده که هرگز ناامید نشوید، زیرا خدا پوشنده‌ی تمامی گناهان است.

و آیا این تمام گناهان افزون بر گناهان عملی از بزرگ و کوچکشان شامل گناهان عقیدتی در کل ابعاد کفر نیز می‌شود؟

نسبت به پیش از مرگ و توبه‌ی حقیقی مثبت است و نسبت به پس از آن آیاتی دیگر مانند آیه: (۴: ۴۸) تنها شرک را استثنا زده و نسبت به بقیه‌ی گناهان در موارد مصلحت این غفران را شامل دانسته، و در هر صورت چنانکه در آیه بعدی است لازمه‌ی این بخشش و پوشش پس از مرگ انابه به سوی خدا و تسلیم در برابر او است که در جمع شرط اصلی این پوشش کلی افزون بر توبه‌ی حقیقی اصلاح خود است که نخست بازگشت به سوی خدا و سپس تسلیم در برابر او است، و نیز چنانکه در آیه ۵۵ آمده پیروی از کتاب و حیانی ربانی است که در شریعت آخرین همان قرآن است، و این خود برحسب آیه ۵۷ هدایتی است ربانی پس از توبه و پیش از مرگ و علامات آن محقق است.

وَ أَنْبِئُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿۵۴﴾ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۵۵﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتِيٰ عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿۵۶﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۵۷﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ

لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَ تَنكِهَٰتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا
وَأَسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ تَرَىٰ الَّذِينَ كَذَبُوا
عَلَىٰ اَللّٰهِ وَجُوهُهُمْ مُّسْوَدَّةٌ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾
وَيُنَجِّي اَللّٰهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمِقَاتِ تِهِمْ لَا يَمْسُهُمُ السُّوْءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾
اَللّٰهُ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿٦٢﴾

«و پیش از آنکه شما را عذاب در رسد و سپس یاری نشوید، سوی پروردگارتان نوبه نوبه (خود و دیگران را از گناه) باز گردانید، و برایش تسلیم شوید.» ﴿٥٤﴾ «و پیش از آنکه ناگهان و در حالی که حدس نمی‌زنید شما را عذاب در رسد، نیکوترین (کتابی) را که از جانب پروردگارتان سویتان فرود آمده است پیروی کنید.» ﴿٥٥﴾ تا آنکه (مبادا) کسی بگوید: «دریغاً بر آنچه در نزد خدا کوتاهی ورزیدم، وگرچه من همواره از مسخره‌کنندگان بوده‌ام.» ﴿٥٦﴾ یا بگوید: «اگر خدا به‌راستی هدایت‌م می‌کرد، همواره از پرهیزگاران بوده‌ام.» ﴿٥٧﴾ یا چون عذاب را ببیند، گوید: «کاش مرا برگشتی بود تا از نیکوکاران باشم.» ﴿٥٨﴾ آری، نشانه‌های من همواره برایت آمد. پس با آنها (حق را) تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران بوده‌ای. ﴿٥٩﴾ و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند روسیاه می‌بینی. آیا برای متکبران پناهگاه و پایگاهی در جهنم نیست؟ ﴿٦٠﴾ و خدا کسانی را که تقوا پیشه کرده‌اند، نجات می‌دهد. بدی به آنان نمی‌رسد و غمگین (هم) نخواهند گردید. ﴿٦١﴾ خدا آفریدگار هر چیزی است، و او بر هر چیزی (بسیار) پاسدار (و) کاردار است. ﴿٦٢﴾

آیه ۶۲ - اینجا خدا را آفریدگار کل آفریدگان و وکیل و کارساز آنان دانسته که هرگز احدی خالق و آفریدگار نیست و وکالت و خلافتی هم نسبت به خدا ندارد، و درست است که ما نسبت به یکدیگر وکالتها و کارسازیه‌ها داریم ولی نخست اینها مطلق نیست، و در ثانی وکیل خدا نسبت به کارهای خدایی نیستیم. اینجا هر چیز - چنانکه اشاره شد - تنها آفریدگانند و خود آفریدگار از این جریان برون است، زیرا خدا خود خالق خود نیست که در تمامی موازین این جریان محال

است، پس این سخن که اگر خدا همگان را آفریده پس که خودش را به وجود آورده بی جا است زیرا وجود و هستی دو قسم است، وجود بی آغاز که ویژه خدا است، و وجود آغازین که کل آفریدگان را شامل است، و به عبارتی دیگر خود هستی به عنوان هستی نیازمند به آفریدگار نیست بلکه این هستی حادث و آغازگر است که نیازمند به آفریدگار می باشد.

و چون "کل شی" همه آفریدگان را - اعم از جسمانی و روحانی - در بر دارد، خلقت - بر خلاف نظر فلسفه - ویژه ماده و مادیات معمولی نیست، بلکه ارواح را نیز در بر دارد که همچنان مادی می باشند و بر حسب آیه "ثم انشأناه خلقاً آخر" (۱۴:۲۳) برخاسته از بدنهای مادی است که "انشأناه" نیست. بلکه «انشأناه» است که خود بدن را بعضاً - تبدیل به خلقی دیگر - که روح است - کردیم.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ

هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿۶۳﴾

دربهای بسته و پیوسته‌ی آسمانها و زمین تنها از اوست. و کسانی که به نشانه‌های

خدا کفر ورزیدند ایشان خودشان زیانکارانند. ﴿۶۳﴾

آیه ۶۳ - اینجا مقالید یعنی کلیدهای درهای بسته آسمانها و زمین را ویژه خدا دانسته که هم بستنشان با او است و هم گسستنشان و این خود معنی ولایت مطلقه ربانی است و آیاتی از قبیل آیه (۵۹:۶۷) کلیدهای پنهان را در انحصار حضرتش دانسته و نیز خزینه‌ها و کل اموال پیدا و پنهان آسمانها و زمین را چنانکه در آیه (۲۱:۱۵) آمده ویژه حضرتش می داند.

قُلْ أَفَعَيِّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونَنِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ﴿۶۴﴾ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَبِئْسَ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ

الْخٰسِرِينَ ﴿۶۵﴾

بگو: «هان ای نادانان! آیا پس مرا وادار می‌کنید که غیر خدا را بپرستم؟» ﴿۶۴﴾ و به‌راستی و درستی به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگر شرک بوزی همانا کردارت به‌راستی تباه است، و بی‌امان و بی‌گمان از زیانکاران خواهی بود.» ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - این آیه شرک را از هر کس و ناکس موجب سقوط کل اعمال شایسته دانسته بدین معنا که هیچکس حتی رسول خاتم به خودی خود مطلق نیست تا گمان گردد که مقام والا و مطلق او ضامن سعادت او است گرچه مشرک شود!

بَلِ اللَّهِ فاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ
وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾ وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي
السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ
قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾

«بلکه تنها خدا را بپرست و از سپاسگزاران باش.» ﴿۶۶﴾ و خدا را آنچنان که شایسته‌ی قدر و منزلتش می‌باشد قدر ندانستند. حال آنکه روز قیامت زمین یکسره در قبضه‌ی (علم و قدرت و حکمت) اوست، و آسمان‌ها در هم پیچیده به دست توانای اوست. او منزّه و برتر است از آنچه (با وی) شریک می‌گردانند. ﴿۶۷﴾ و در صور: شیپور [جهان‌شمول با صدای رعد آسای جانکاه] دمیده شد. پس هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است بیهوش در افتاد، مگر کسی که خدا خواسته. سپس بار دیگر در آن (شیپور روح‌افزا) دمیده شد. پس به‌ناگاه آنان ایستاده می‌نگرند. ﴿۶۸﴾

آیه ۶۸ - اینجا بیهوشی کل مکلفان را پس از نفخ صور مرگی فراتر از مرگ نخستین دانسته زیرا در مرگ پیشین تنها این روح است که از این بدن برون می‌رود و سپس پیوند با بدن برزخی زندگی می‌کند، در برزخ همان روح زندگیش تنها با بدن برزخی

است و در رستاخیز که پس از مرگ دومین و بی هوشی خواهد بود روح از بدن و حالت برزخی به بدن اخروی انتقال می یابد که همان ذرات اصلی بدنهای انسانها است که در جای جای قرآن از آن سخن به میان آمده است.

اینجا "الآن شاء الله" گروهی از شایستگان را از این مرگ فراتر و بیهوشی کلی که شامل همگان است مستثنی دانسته زیرا این خود بر حسب آیه (۸۷:۳۷) فزع و نگرانی شدیدی است و بر حسب آیه (۱:۲۲) زلزله ساعت رستاخیز بسی با عظمت است که همگان را بیهوش می کند، ولی این بزرگواران در این میان دچار این صعقه و فزع نخواهند شد و نمونه ای از اینان که مادون معصومن محمدی می باشند حضرت: عیسی و یحیی علیهما السلام می باشند که نسبت به هر دو انگیختن از حالت برزخی با همان حالت زندگی به روز رستاخیز است که مثلاً "یبعث حیاً" این انگیختگی را در حال زندگی خوانده که از زندگی برزخی مستقیماً به زندگی رستاخیز انتقال می یابند و نه مانند دیگران که در این میان مرگی فراتر شامل حالشان می شود چه در دنیا باشند و چه در برزخ.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِئَتْ بِالنَّبِيِّينَ
وَالشَّهَادَاتِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۶۹﴾

و زمین به نور پروردگارش روشن شد، و کتاب (وحی و اعمال در میان) نهاده گشت، و پیامبران و گواهان آورده شدند، و میانشان بحق داوری شد، در حالی که ایشان مورد ستم قرار نگیرند. ﴿۶۹﴾

آیه ۶۹ - در این هنگامه زمین و زمینه زندگی به نور پروردگار روشن می شود و کتاب شریعت به همراه پیامبران بزرگ و سایر گواهان برای حساب و جزا مقرر می گردد، و بر مبنای قضاوت حق بی پایان بودن گروهی از جهنمیان در جهنم خود ظلمی است بی نهایت و بر حسب آیاتی چند تمامی معدبان بر مبنای رحمت کلی پروردگار کمتر از استحقاقشان عذاب می شوند، مگر در ستم های نابخشودنیشان به دیگران.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧٠﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلِّمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾

و به هر کسی آنچه انجام داده است بی‌کم و کاست داده شد. و او به آنچه می‌کند داناتر است. ﴿۷۰﴾ و کسانی که کافر شدند گروه گروه سوی جهنم رانده شدند، تا هنگامی که بدان در آمدند، درهای آن (به رویشان) گشوده شد، و نگهبانانش به آنان گفتند: «مگر فرستادگانی از خودتان برایتان نیامدند، حال آنکه آیات پروردگارتان را بر شما می‌خوانند، و به دیدار چنین روزی شما را هشدار می‌دهند؟» گفتند: «چرا» ولی فرمان عذاب بر کافران بحق فرود آمد. ﴿۷۱﴾ و گفته شد: «از درهای دوزخ درآید، حال آنکه جاودانه در آن بمانید. پس چه بد (جایی) است پایگاه و پناهگاه سرکشان!» ﴿۷۲﴾ و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه گروه سوی بهشت سوق داده شدند، تا هنگامی که بدان رسند و درهای آن (به رویشان) گشوده گردد، و نگهبانان آن به ایشان گویند: «سلام بر شما، خوش آمدید، پس در آن جاودانه درآید.» ﴿۷۳﴾

آیات ۷۱ تا ۷۳- این جا بازگوی روان شدن جهنمیان گروه گروه در جهنم است که در آن به همان معنا که گفتیم ماندنی می‌باشند و نیز روان گشتن پرهیزکاران به بهشت است با فرقهائی از قبیل اینکه ورود در جهنم برای جهنمیان بدون هیچ فاصله‌ای است که بین (جاءها - فتحت ابوابها) و او عطفی وجود ندارد، و لکن برای بهشتیان همین و او موجود است که " و فتحت ابوابها" و این عطف خود موجب انعطاف به

همین حقیقت است که ورود بهشتیان برخلاف ورود جهنمیان پس از مدتی کم یا زیاد است که در این فاصله احیاناً پرسشهای توییحی دارند گرچه کلاً یا بعضاً مورد بخشش قرار می‌گیرند و گهگاهی هم پس از عذابی کم یا زیاد روانه بهشت می‌شوند، و اینجا (زمر) به معنی گروه گروه شاید اشاره به همین معناست که این گروههای بهشتی از پی یکدیگر روانه بهشت می‌شوند، بعضی بدون هیچ فاصله‌ای مانند معصومان، یا با فاصله‌ای اندک یا زیاد مانند دیگران، ولی جهنمیان که در حال رانده شدن به جهنم هستند کلاً به حسابشان رسیدگی شده و دیگر چرا برای آنها فاصله‌ای در کار باشد. فاصله تنها برای تطهیر است و اینها هم با توبه یا عذاب پیش از جهنم تطهیرپذیر نیستند ولی بهشتیان که در هر صورت تطهیر پذیرند احیاناً این فاصله نیز برای آنان هست.

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ، وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ
 حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ ﴿٧٤﴾ وَ تَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ
 الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾

و گفتند: «سپاس خدایی را که وعده‌اش را برایمان راست گردانید. و سرزمین (بهشت) را به ما به میراث داد. از هر جای آن که بخواهیم جای می‌گیریم.» پس چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان. ﴿۷۴﴾ و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش در گردشند، و با سپاس پروردگارشان او را تنزیه می‌کنند، و در میانشان [مؤمنان] حکم به تمامی حق شده و گفته شود: «تمام سپاس برای خدا پروردگار جهانیان است.» ﴿۷۵﴾

سوره غافر

این سوره دارای دو نام (غافر و مؤمن) است، اصالت و رسمیت با (غافر) است، چنانکه در کل قرآنها اینگونه آمده و فرعش (مؤمن) است، چنانکه در سنت قطعیه آمده و رمزش این است که غافر الله است و فرعش مؤمن بالله. اینجا مراد از مؤمن، مؤمن آل فرعون است، در حالی که هیچ سوره‌ای بنام مؤمنی غیر معصوم در قرآن نیامده اینجا "رجل مؤمن" است بدون نام و سایر خصوصیاتش، و این خود اشاره‌ای است بس لطیف که تنها رجولت و مردانگی ایمان اصالت دارد، گرچه از آل فرعون باشد، و برای کافر گرچه مانند ابولهب از خویشان نزدیک پیامبر ﷺ باشد هیچ موقعیتی بجز لعنت نیست.

در آغاز این سوره هشت صفت از اوصاف جمال و جلال ربانی به میان آمده که مرجع کل مطالب سراسری این سوره است، و این هشت صفت همچون درهای هشتگانه بهشت ابواب بهشتی را به روی مؤمنان می‌گشاید.

نخست عزت و علم ربانی که خود سر رشته تمامی ربانیت‌های الهی است، سپس دو رحمت پوشش ذنب و پذیرش توبه و سپس شدت عقوبت، و نیز «طول» که مهربانی و کرم و در پایان احدیت و مرجعیت پایانی و همیشگی حضرت اقدس ربوبیت است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَمْ ۱ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۲ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ
 التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهُ الْمَصِيرِ ۳ مَا
 يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَعْرُوكُ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ۴
 كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ
 لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَطْلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ
 عِقَابِ ۵ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ
 النَّارِ ۶ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ
 وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً
 وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ۷ رَبَّنَا
 وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ
 وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۸ وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ
 وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۹

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان

حم. ۱. فرو فرستادن تدریجی این کتاب، از جانب خدای عزیز بسیار داناست، ۲. (که) گناه بخیش توبه‌پذیر سخت کیفر فراخ نعمت است. خدایی جز او نیست (و) بازگشت (همه‌گان) تنها سوی اوست. ۳. جز آنهایی که کفر ورزیدند، (کسی) در آیات خدا ستیزه نمی‌کند. پس جابه‌جا شدن و رفت و آمدشان در شهرها تورا هرگز نفریبند. ۴. پیش از اینان قوم نوح و بعد از آنان حزب‌های کافر) به تکذیب

پرداختند. و هر امتی آهنگ پیامبر خود را کردند، تا او را درگیرند. و به (وسیله‌ی) باطل جدال نمودند تا حقیقت را با آن پایمال کنند. پس آنان را فرو گرفتیم. پس آیا کیفر من چگونه بود؟ ﴿۵﴾ و بدین سان فرمان پروردگارت درباره‌ی کسانی که کفر ورزیده بودند، به حقیقت پیوست، که ایشان همواره همدمان آتشند. ﴿۶﴾ کسانی که عرش (آفریده‌ی ربانی) را حمل می‌کنند، و نیز آنها را که پیرامون آنند (هر دو گروه) با سپاس پروردگارشان (او را) تسبیح می‌گویند، و به او ایمان می‌آورند، و برای کسانی که گرویده‌اند پوشش می‌خواهند که: «پروردگاران! تو از (جهت) علم و رحمت (خود) بر هر چیز احاطه داری، پس برای کسانی که (بسویت) بازگشته و راه راهوار تو را دنبال کرده‌اند پوشش بده، و آنها را از عذاب آتش شعله‌ور نگهدار.» ﴿۷﴾ «پروردگاران! و آنان را در باغ‌هایی (با درختان) سر درهم جاوید که وعده‌شان داده‌ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندان و پیروانشان که شایسته‌اند، داخل گردان، به راستی تو خود پروار از عزت و حکمتی.» ﴿۸﴾ «و آنان را از بدی‌ها نگهدار، و هر که را در آن روز از بدی‌ها نگهداری، همانا رحمتش کرده‌ای، و آن (بزرگ رحمت، هم) آن کامیابی بزرگ است.» ﴿۹﴾

آیات ۷ تا ۹ - در این آیات جریان عرشیان و اطرافیان عرش و استغفارشان برای مؤمنان به میان آمده، که کسانی که عرش ربانی را بر دوش دارند با اطرافیان‌شان همواره برای مؤمنان استغفار می‌کنند، و چون اینجا «العرش» مطلق است عرشهای دنیا و آخرت را در بر دارد، البته مقصود در اینجا عرش اختصاصی فرماندهی ربانی در علم، قدرت و تدبیر الهی نیست، که تنها حاملش خداست، چنانکه در سایر آیات عرش است، بلکه مقصود عرشهای کارگزاری به فرمان خداست، و «من حوله» همچون «من حولها» بعد از «ام‌القری» است، که شامل کل کارگزاران جهان هستی از طرف خداست، و در آیه‌ی مربوطه «یؤمنون و یستغفرون» خود دلیلی بر این حقیقت است که این کارگزاران با ایمان که در حد اعلای تقرب الی الله می‌باشند، برای سایر مؤمنان در ابعاد سه‌گانه استغفار و طلب پوشش و پوزش می‌کنند: ۱- پوشش گناهانشان ۲- پوششی که مانع از گناهانشان گردد، که اولی رفع است و دومی دفع و بازداری و ۳- پوشش کمالاتی متداوم که پیوسته مورد رحمت‌های الهی قرار گیرند،

مانند عادلان و حتی معصومان، و در آخر کار برای مورد نخست که توبه کنندگانند، و پس از دوری از گناه به سوی خدا بازگشته و راه او را همواره می‌پیمایند، و این هر سه گونه استغفار در اختصاص مؤمنان در تمامی درجات ایمان است، زیرا چنانکه در آیاتی چند هم تصریح شده کافران و معاندان هرگز شایسته استغفار نیستند، که "فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ" (۱۱۴:۹) چون برای ابراهیم عليه السلام روشن شد که آزر با خدا دشمن است دیگر برای او هیچ استغفاری نکرد، بنابراین معاندان شایسته استغفار نیستند، و دیگران بر حسب مراتبشان همچنان مورد استغفارند، چه با ایمان فعلی شان و چه آنان که در راه ایمانند، و چه بالاخره کسانی که معاند نیستند - چنانکه «المتقين» در آیه دوم بقره - دارای همین عمومیت می‌باشند.

در آیه (۸) مراد از «ازواجهم» همسران شایسته‌اند، چه زنان برای شوهرانشان، و چه شوهران برای زنانشان، زیرا احیاناً اینان و گاه آنان محور ایمانند، و سپس همسرانشان در حاشیه آنان دارای ایمانند، و نیز همسانانشان که پیروانشان می‌باشند، که از لحاظ جنسی ازواج آنها نیستند، بلکه از نظر ایمانی ازواجند که اینجا در کل مقصود از «ازواجهم» همپایه‌ها و پیروان ایمانی‌اند.

«ذریاتهم» هم به معنی پیروان دیگر ایمانی آنان است، چه از بستگان آنها و چه از دیگران، زیرا ایمان در کل ابعادش حسب و نسب نمی‌شناسد، بلکه خودش بهترین حسب و نسب است، در هر صورت در این آیات سه دسته مورد نظرند: ۱- حاملان عرش کارگزاری ۲- اطرافیان عرش که کل معصومان، و شایستگی همچون معصومانند، که کلاً کارگزاران فرعی ربانی می‌باشند، چنانکه آیاتی مانند "و یرسل علیکم حفطه..." (۶۱:۶) و "یحفظونه من امرالله" (۱۱:۱۳) که خدای جهان نگهدارنده برای نگهداشت مکلفان گسیل داشته، و هم اینانند که در آیه مورد بحث و (۷۵:۳۹)، چنانکه گذشت، "الذین یحملون العرش" شامل تمامی کارگزاران اصلی و فرعی ربانی اعم از آدمیان، فرشتگان و جنیان می‌باشند، ولی در (۱۷:۶۹) حاملان عرش را هشت تن معین فرموده: "و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة" که بر حسب روایاتی چند (اربعه من الاولین و اربعة من الاخرین) هستند، «اولین»: حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی عليه السلام هستند و «آخرین»: پیامبر اسلام، امیر المؤمنین علی و

حسنین علیهم السلام می باشند و ائمه نه گانه دیگر از این حاملین دوم عرش اند، که همگان وحدت دارند و ۳- "الذین آمنوا" که مورد استغفارند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ
إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴿۱۰﴾ قَالُوا رَبَّنَا أَمَتِنَا أَنتَ بِنَا وَأَحْيَيْتَنَا أَنتَ بِنَا
فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ ﴿۱۱﴾

همانا کسانی که کافر شدند دورادور صدا زده می شوند که: «به راستی غضب شدید خدا از غضب شدید شما نسبت به خودتان سخت تر است، چون سوی ایمان فراخوانده می شوید، پس کفر می ورزید.» ﴿۱۰﴾ گفتند: «پروردگاران! دوبار ما را میراندی و دوبار ما را زنده کردی، پس به گناهانمان اعتراف کردیم. پس آیا راهی راهوار (برای) بیرون شدنی (از آتش) هست؟» ﴿۱۱﴾

آیه ۱۱ - در این آیه کافران در پاسخ تهدید مقت و غضب ربانی گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دوبار هم زنده کردی، که بار نخستن مرگ دنیوی و بار دومین مرگ برزخی است که در دو آیه از آن به "صعقه و فزع" تعبیر شده است، و بمعنای بیهوشی مطلق و کلی است، که فراتر از مرگ دنیوی می باشد، و دو مرتبه زنده کردن هم نخست زنده کردن در رحم و سپس زنده کردن از این مرگ برزخی است که در آیه صعقه "ثم نفخ فيه اخري فاذا هم قيام ينظرون" (۶۸:۳۹) آمده است.

اینجا که این دو موت و احیاء الهی مورد اعتراف کافران به روز رستاخیز است، که نخست مورد تکذیب الهی واقع نگشته و در ثانی آیاتی چند بر آن گواه است، این جریان عمومی است و همگان را شامل است، گرچه مورد این آیه جهنمیانشد، و نیز - در کل - کسانی هم مستثنی هستند، مانند گروههایی که بر حسب آیاتی از قرآن مردند و سپس زنده شدند مانند عزیز و هفتاد تن اسرائیلی که پس از تقاضای رؤیت

خدا مردند، و آنگاه زنده شدند و نیز هزاران تن که از ترس مرگ فرار کردند و سپس زنده گشتند و... همچنین کسانی هم که در رجعت زنده می شوند و سپس می میرند، که سه یا چهار مرگ و حیات دارند، ولی آیه مورد بحث قاعده کلی مرگ و حیات را دوبار می داند، مثلاً "الْأَمْنَ شَاءَ اللَّهُ" در معصومان بحای مرگ دوم - که صعقه و بیهوشی مطلق است - مرگی پیش از رجعت دارند، ولی فرشتگان هم که در جمع "الا من شاء الله" هستند تنها یک مرگ شاملشان می شود، چنانکه "کل نفس ذائقة الموت" آنرا ثابت می کند، و دیگر مرگی نخواهند داشت، زیرا در زمان رجعت هم مرده نیستند که پس از زنده شدن بمیرند، بنابراین مرگ و زندگی استثنائی حداقل یک مرتبه و حداکثر سه یا چهار مرتبه است.

در پاسخ این پرسش که جنین قبل از زنده شدنش مرده است، پس مرگ دو بار نیست، بلکه حداقل سه بار است، باید گفت: اینجا اماته است و نه موت، و حالت جنین پیش از میلاد اماته نیست، بلکه تنها موت است.

و در پاسخ اینکه «أُمَّتَنَا» و «أَحْيَتِنَا» را جهنمیان می گویند در حالیکه برخی از آنها در رجعت هم زنده می شوند و باز می میرند، و در آخر کار پس از عذاب در جهنم هم خواهند مرد، پس این چهار اماته و سه احیاء است باید گفت: مقصود از «نا» تمامی جهنمیانند که برخی از آنان اهل نجاتند، علاوه بر اینکه در رجعت هم زنده نمی شوند، زیرا رجعت کنندگان معذب (مَنْ مَحَّضُ الْكُفْرِ مَحْضًا) می باشند، و این دو اماته و دو احیاء چنانکه گفتیم قاعده ای کلی است که طبعاً استثناءاتی هم دارد.

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرِكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ
لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿۱۲﴾ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾ فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿۱۴﴾ رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ
عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿۱۵﴾

این (کیفر از آن جهت است) که چون خدا به راستی به تنهایی اش خوانده شود، کفر می‌ورزید؛ و چون به او شرک آورده شود، ایمان می‌آورد. پس (امروز) فرمان از آن خدای بسی والای بزرگ است. ﴿۱۱﴾ او کسی است که نشانه‌های خود را به شما می‌نمایاند، و برای شما از آسمان روزی‌ای می‌فرستد، و جز آن کس که همواره سوی خدا رهسپار است (کسی) پند نمی‌گیرد. ﴿۱۲﴾ پس خدا را (برای طاعتش) پاکدلانه فراخوانید، هر چند کافران بسی (آن را) ناخوش دارند. ﴿۱۳﴾ (خدا) بالا برنده‌ی درجات، خدای عرش (فرماندهی) به هر کس از بندگانش که خواهد روح (وحی) را به فرمان خویش می‌فرستد، تا (مردم را) از روز ملاقات (با خدا) هشدار دهد. ﴿۱۵﴾

آیه ۱۵ - در این آیه "رفیع الدرجات" بمعنای رفعت درجات گام به گام ربانی نیست، زیرا الوهیت را که دارای وحدت حقیقی از جمیع جهات و کمال مطلق است تنها یک درجه بی‌نهایت می‌باشد و آن هم الوهیت است، و از کمالات الهی هم به درجات تعبیر نمی‌شود، زیرا خود بمعنای تدرج در کمال است، و خدا را هرگز تدرجی نیست، بلکه "رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ" یعنی بالا برنده‌ی درجات کائناتی است که شایسته‌ی بالا رفتن در کمالاتند، چنانکه آیات (۸۳:۶)، (۱۶۳:۳)، (۱۳۲:۶)، (۷۵:۱۲) بر این حقیقت گواهند، و آیه (۱۱:۵۸) بالا بردن درجات را در اختصاص ویژگی‌هایی از آفریدگان می‌داند، و دیگر هیچگونه اشاره‌ای هم در قرآن نسبت به درجات الهی! وجود ندارد، اینجا هم خود «ذوالعرش» دلیل بر این است که خود درجاتی ندارد، بلکه بر عرش فرماندهی مسلط است، و از جمله روح عصمت و وحی و حامل وحی را بر هر که از بندگانش بخواهد فرود می‌آورد که خود مقتضای عرش رحیمیت و درجات رحمت است "مِنْ أَمْرِ" هم روح را از امر و فرمان الهی دانسته، و نه از ذاتش، و هم فرو افکندنش را به امر او می‌داند، در هر صورت امر تکوین و تشریح روح تنها در اختصاص اوست، و هرگز کسی را دخالت در امر الهی نیست، که روح عصمت، روح وحی و روح القدس و سایر ارواح از نظر آفرینش و کارگزاری تنها ویژه‌ی اوست، چنانکه در آیات مربوطه از این ارواح سخن رفته است.

«الروح» در اینجا چنانکه شامل کل وحی‌های ربانی است، شامل فرشتگان حامل وحی، و همچنین (روح) که بزرگ ملائکه است - و از آنان نیست - می‌باشد،

چنانکه در "تنزل الملائكة و الروح" (۴:۹۷) خواهد آمد، در هر صورت مقصود از روح معرفت و حیانی ربانی با درجالتش می‌باشد که الهامات ایمانی را نیز شامل است.

يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

آن روز که آنان آشکارند (و چیزی از آنها بر خدا پوشیده نیست. امروز فرمانروایی از آن کیست؟ از خدای یکتای قهار. ﴿۱۶﴾

آیه ۱۶ - این آیه مکلفان را به روز رستاخیز بگونه‌ای آشکار دانسته که هرگز بر خدا مخفی نیستند، و آیا پیش از آن بر او مخفی بوده‌اند؟ هرگز! بلکه پیش از مرگشان بر دیگران در برخی امور پنهان بودند، بگونه‌ای که احیاناً گمان می‌شده که بر خدا هم پنهانند، چنانکه آیاتی چند بر این جریان گواه است، ولی روز رستاخیز بر همگان بویژه بر خدا آشکارند و این پندار جاهلانه گذشته آنان ناچیز خواهد شد، و خواهند دانست که خدا پیدا و نهانشان را یکسان می‌دانسته است.

این "لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ" - که استفهامی انکاری است - در سلطه ربانی به روز رستاخیز همچون «بَارِزُونَ» بدین معناست که مالکیت مطلقه در آن روز ویژه حضرت اقدس الوهیت است، بر خلاف عالم تکلیف که نیروها و اختیاراتی به مکلفان داده شده بود، و احیاناً هم گمان می‌کرده‌اند که یا دارای نیروی مطلق‌اند، و یا در این جریان با خدا شریکند.

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ
الْحِسَابِ ﴿١٧﴾

امروز هر کسی به (موجب) آنچه به دست آورده است کیفر می‌یابد. امروز هرگز ستمی نیست. همانا خدا زودشمار است. ﴿۱۷﴾

آیه ۱۷ - "لَا ظَلَمَ الْيَوْمَ" در این آیه که بگونه‌ای مستغرق در رستاخیز هرگونه ظلمی را سلب کرده، ظلم خلود بی‌نهایت را نسبت به جهنمیان ابدی به طریق اولی سلب می‌کند، که خود ظلمی بی‌نهایت است، بلکه بر حسب آیاتی چند مستحقان عذاب هم مورد رحمتی ربانی می‌باشند که "رحمتی وسعت کلّ شیء".

"سریع الحساب" در عین بیانگری سرعت حساب هر قصور یا تقصیری را در حساب مکلفان نفی کرده است، بر خلاف حساب دیگران که حتی در غیر سریع‌العش نیز قصورها و تقصراتی دارند، آری، حساب ربانی در عین سرعتش چون بر مبنای علم مطلق و قدرت و رحمت مطلقه است شائبه هیچگونه ظلمی هرگز در آن نیست، و این "لاظلم الیوم" چنانکه هرگونه ظلمی را از ساحت اقدس الهی سلب می‌کند، ظلم‌های دیگران را هم در آن جهان مسلوب داشته است.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِينَ مَا لِلظَّالِمِينَ
مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

و آنان را از (آن) روز (رستاخیز) - بس نزدیک - بترسان. چون (که) جان‌ها(شان) نزدیک گلوگاه‌ها(شان) است، در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورند، برای ستمگران نه هیچ یاری است، و نه (هیچ) شفاعتگری که شفاعتش پذیرفته شود. ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - این دل‌هایی که از شدت خوف به گلو می‌رسند و گویی خفقان ایجاد می‌کنند، دل‌های ستمکاران و بی‌دلان است، برخلاف عالم تکلیف که این ستمکاران دل‌های مؤمنان را بسی متزلزل می‌سازند و «آزفة» - که تغییر دهنده است - مانند آیاتی همچون "خافضة رافعة" اشاره به همین دگرگونی است که حق مطلق در آن هنگامه برای همگان نمودار می‌گردد.

يَعْلَمُ خَائِبَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾

(خدا) نگاه‌های دزدانه و آنچه را که در سینه‌ها(شان) نهان می‌دارند، می‌داند. ﴿١٩﴾

آیه ۱۹ - "خائنة الاعین" در این آیه اشاره خائنانه چشمهاست که از خفایای ظاهری است، و "وما تخفی الصدور" پنهانهای باطنی است، که در هر صورت همه چیز در برابر حضرت اقدس الهی آشکار است.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۲۰﴾ أَوْ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءِثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿۲۱﴾

و خدا به حق داوری می‌کند. و کسانی که فروتر از او را می‌خوانند (عاجزند و کلاً) به چیزی (درست) داوری نمی‌کنند. همانا خدا (هم) او بسیار شنوای بس بیناست. ﴿۲۰﴾ آیا و در زمین سیر (تاریخی و جغرافیایی) نکردند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از ایشان بودند چگونه بوده است؟ آنان از ایشان نیرومندتر (بوده) و آثاری (پایدارتر) در روی زمین از خود باقی گذاشتند. با این همه، خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، و در برابر خدا هیچ نگهبانی نبوده است. ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - "اشد منهم قوه وءاثاراً فی الارض" که درباره برخی گذشتگان آمده است دلیلی است بر برتری آنان از مشرکان زمان و حی قرآنی، و این خود نفی نیروها و آثاری برتر و برازنده‌تر در تمدنهایی فراتر نسبت به آینده‌هایی نیست، و بالاخره تمدنهای انسانی در طول تاریخ نشیب و فرازهایی داشته و خواهد داشت، مثلاً از جمله آثار ممتاز گذشته قلعه بعلبک - در لبنان - است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۲۲﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿۲۳﴾

این [گرفتاری بزرگ] از آن روی بود، که پیامبرانشان همواره دلایل آشکار برایشان می‌آورده‌اند، ولی (آنها) انکار (و انکار) می‌کردند. پس خدا (گریبان) آنان را برگرفت. همانا او نیرومند سخت‌پیگرد است. ﴿۲۳﴾ و به راستی موسی را با آیات خود و سلطه‌ای آشکارگر فرستادیم، ﴿۲۳﴾

آیه ۲۳ - «آیاتنا» گرچه جمع مضاف و دلیل بر استغراق است، لکن استغراق نسبی است، و همه گونه نشانه‌های ربانی رسالتی را در حدود رسالت موسوی در بر دارد که نشانه‌هایی محسوس و ملموس بوده است.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿۲۴﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ ﴿۲۵﴾

سوی فرعون و هامان و قارون. پس گفتند: (او) «افسونگری (شیتاد و) بسی دروغگوست». ﴿۲۴﴾ پس چون (موسی) حقیقت را از جانب ما برایشان آورد، گفتند: «پسران کسانی را که با او (به خدا) ایمان آورده‌اند بکشید، و زنانشان را زنده بگذارید، و حیا را از آنان سلب کنید.» و (اما) نیرنگ کافران جز در (ژرفای) گمراهی نیست. ﴿۲۵﴾

آیه ۲۵ - اینجا که موسی با تمام حق شایسته به رسالت برانگیخته شد، فرعون دستور داد که فرزندان مؤمنان به حضرتش را با کشتاری جمعی نابود سازند، و این همان عادت دیرینه فرعون بود که بهنگام ولادت حضرت موسی ﷺ دستور کشتار تمامی نوزادان پسر را صادر کرد، و اکنون هم که موسی ﷺ آمده این جریان تکرار می‌شود زیرا دستیابی چندانی به خود مؤمنان موسوی ندارد، ولی به زنان و فرزندانشان دسترسی بیشتری دارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ۗ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ

دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴿۲۶﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي
وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿۲۷﴾ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ
مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ
جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا
يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿۲۸﴾

و فرعون گفت: «مرا واگذارید تا موسی را بکشم، و (در این حال) پروردگارش را باید بخواند. من به راستی می ترسم آیین شما را تغییر دهد، یا در (این) سرزمین فساد را آشکار کند.» ﴿۲۶﴾ و موسی گفت: «همانا من از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام.» ﴿۲۷﴾ و مردی مؤمن از خاندان و یزهی فرعون - در حالی که ایمان خود را (از آنان) نهان می داشت - گفت: «آیا مردی را می کشید (تنها به این جرم) که می گوید پروردگار من خداست؟ و به راستی برایتان از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده، و اگر دروغگو باشد دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد (دست کم) برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید. همانا خدا کسی را که زیاده روی بسیار دروغزن است هدایت نمی کند.» ﴿۲۸﴾

آیه ۲۸ - در این آیه دلیلی روشن بر حقیقت حضرت موسی علیه السلام آورده که از جمله: اگر دروغ گوید به زیان خود اوست، حال جای این سؤال است که دروغ مدعی رسالت تنها علیه خود او نیست، بلکه به زیان کسانی هم که او را تصدیق می کنند هست که آزادیشان را در حدود دعوی رسالتش بر خلاف حقیقت سلب می کند؟ پاسخ این است که اگر هم برخلاف دعوی او رسالتی در کار نباشد، در این زمینه زیان و خطری با حجت به دیگران نمی رساند، زیرا بر حسب آیاتی چند پذیرش این مدعی دروغین رسالت - که هیچگونه دلیلی بر رسالتش ندارد - بعنوان رسول هرگز قابل قبول نیست، بنابراین زیان دعوی دروغین رسالت نخست علیه خود مدعی است و نسبت به دیگران نیز چون بر خلاف حجت ربانی است زیان ربانی در کار

نیست، بلکه پیروان پیامبر دروغین اند که بدون هیچ دلیلی رسالتش را پذیرفته‌اند. و اما اگر رسالتی در کار باشد - که هست - و موسی علیه السلام - معاذ الله - به دروغ مطلبی را به خدا نسبت دهد، قطعاً از جانب حضرت حق تعالی رسوا خواهد شد، چنانکه در آیه (۴۶:۶۹) چنین جریانی در مورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مطرح شده، که بحث آن قبلاً آمده و در جای خود نیز خواهد آمد.

اینجا روایتی از حضرت امام رضا علیه السلام همچون ادعای مؤمن آل فرعون آمده که به زندیقی که منکر خدا و آخرت بود، فرمود: اگر حسابی در کار نباشد ما و شما یکسانیم، و پرستش‌های ما هم زیبایی به ما نمیرساند، ولی اگر خبری باشد شما زیانکارید و ما همواره سود برده‌ایم.

در جمع مدعی رسالت از دو حال خارج نیست: یا دروغگو است و یا راستگو، در صورت نخست این دعوی به خودی خود فضااحت بار است، زیرا سخنانی غیرو حیانی دچار تناقض و تضاد بسیار است، و این دعوی به زیان خود مدعی خواهد بود، و در صورت دوم که راستگو باشد چنانکه "و قد جاء کم بالبينات من ربکم" درباره موسی علیه السلام و "لو تقول" (۴۶:۶۹) در مورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آمده، اینجا هم اگر بر فرض محال سخنی به دروغ از خدا نقل کند افزون بر جریان گذشته به طریق اولی بر خداست که او را رسوا کند، چون این بیانات رسالت که امانت رسالتی را در وی تثبیت کرده، اگر از آن تخلفی شود مقتضای عدالت و رحمت الهی این است که او را دو چندان رسوا کند، روی این اصل هنگامی که در بینات رسالتی کاوش و نگرشی عمیق گردد، نخست رسالت ساقط است، و در ثانی این رسالت باید تمامی رفتارها و گفتارهای رسول را و حیانی سازد، پس "فعلیه کذب" ابتدا زیان رسالت دروغین را متوجه خود مدعی رسالت می‌داند - و نه مکلفان - زیرا حق و باطل برای آنان همچنان روشن است، و اگر کسانی هم زیر بار رسالت‌های دروغین روند یا معاند و یا تقصیر کارند، و زیانشان مربوط به رسالت ربانی نیست.

در آیه مورد بحث "من آل فرعون" دارای دو بُعد است: نخست آنکه خود او از آل فرعون بوده، و دوم اینکه از همان فرعونیان ایمانش را پنهان می‌ساخته است، و اکنون نقاب تقیه را از چهره برگرفته و با تصریح به ایمانش در برابر موسویان حقایقی

را بازگو می‌کند. و این امتیازی برای این مؤمن بوده که در عین فرعون‌نی بودنش یک تنه در برابر جمع فرعونیان این‌گونه حقیقت رسالت موسوی را آشکار می‌کند، مانند همسر فرعون، آسیه بنت مزاحم، که موسی علیه السلام را از غرق شدن نجات داده، و بلای فرعون نمود.

آری این خود ارزشی بسیار والا و فوق ارزشهاست که کسی از نسل کافران و در جو حکومت آنان این‌گونه قیام کند، و تنها به ایمانی راستین اکتفا نکند، بلکه بالاتر بهترین یار و یاور رسول الهی باشد، بگونه‌ای که خدا همراه پیامبرانش این چنین از او یاد کند، و سوره‌ای به نام او نهد.

يَقَوْمِ لَكُمْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ ظَهْرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ
 إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ
 الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنَ يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ
 الْأَخْزَابِ ﴿٣٠﴾ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا
 اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾ وَيَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾
 يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ
 مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا
 جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ
 يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾

«ای قوم من! امروز فرمانروایی از شماست، حال آنکه در (این) سرزمین چیره‌اید. پس چه کسی ما را از بلای خدا - اگر ما را در رسد - حمایت خواهد کرد؟» فرعون گفت: «جز آنچه (من) می‌بینم، به شما نمی‌نمایانم، و شما را جز به راه سراشیب رشد رهنمایی نمی‌کنم.» ﴿۲۹﴾ و کسی که ایمان آورده بود گفت: «ای قوم من! همانا من از

(روزی) مانند روز احزاب (منکر خدا) بر شما می‌ترسم. ﴿۳۰﴾ (از عادت دیرینه‌ی) همانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنهایند. و (گرنه) خدا هرگز برای بندگان (ش) ستمی نمی‌خواهد. ﴿۳۱﴾ «و ای قوم من! من همواره بر شما از روز ندا دادن به یکدیگر بیم دارم (که میان خدا و دوزخیان و هم میان آنان و بهشتیان سخنانی در پی است).» ﴿۳۲﴾ «روزی که پشت‌کنان (از دنیا سوی آخرت به عنف) باز می‌گردید. برای شما در برابر خدا هیچ نگهبانی نیست.» و هر که را خدا گمراه کند او را هیچ راهبری نیست. ﴿۳۳﴾ و به‌راستی و درستی، یوسف پیش از این نزد شما با [دلایل] آشکار آمد. پس از آنچه برای شما آورد همواره (غرق) در تردید بودید، تا وقتی که رحلت کرد. گفتید: «خدا بعد از او هرگز فرستاده‌ای را بر نخواهد انگیزد.» این‌گونه خدا هر که را زیاده‌رو شکاک بی‌مستند است، بی‌راه می‌گذارد. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - "فی شک" به معنی شک در رسالت یوسف علیه السلام است، با اینکه بیّنات آن حضرت دو نوع بود: بیّنات رسالتی، و بیّنات سلطنتی، با این حال همچنان عده‌ای از این رسالت در ژرفای شک بوده‌اند، تا چه رسد به رسولانی پس از یوسف، و «لن» که رسالت پس از حضرتش را محال می‌دانسته‌اند، این خود نتیجه‌ی اضلال ربانی نسبت به این نابکاران است، که اسراف‌گران و شکاکان بودند، آری شک در رسالتی مانند رسالت یوسف علیه السلام با وجود دو نوع بیّنه، پیامدی بدتر یعنی انکار کردن و محال دانستن کل رسالت‌های بعد از او را دارد که ضلالتی فوق ضلالت نخست است، و خدا هم این معاندان را هرگز هدایت نمی‌کند، بلکه آنان را به خودشان واگذار می‌کند، بلکه راه شیطنتها را به سوی آنان باز می‌کند، چنانکه آیاتی مانند "إنا أرسلنا الشیاطین علی الکافرین توڑهم ازاً": (۸۳:۱۹) بیانگر این حقیقت است.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ
وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿۳۵﴾

کسانی که درباره‌ی آیات خدا - بدون هیچ حجتی (روشنگر) که برای آنان آمده باشد - مجادله می‌کنند (این ستیزه) در نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند (ماهیهی) خشمی بسی بزرگ است. این گونه، خدا بر تمامی دل (هر) متکبری بسی زورگو مُهر می‌نهد. ﴿۳۵﴾

آیه ۳۵ - اینجا "کل قلب متکبر جبار" کل دل‌های متکبران و جباران را صددرصد مورد طبع و مهر ضلالت از طرف حضرت اقدس الهی نهاده دانسته، که این خود نتیجه عناد آنان است، اگر انسان با قلب و شعور خود - که هدیه‌ای الهی است - از روی عناد و تقصیر بی شعوری کند، در همین دنیا مورد عذاب الهی واقع شده، و قلبش مقهور گشته و در ضلالت خویش وانهاده می‌شود، و بر حسب آیه‌ای دیگر چنین افرادی "لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون" (۱۷۹:۷) که در نتیجه دریافتهای انسانی بکلی از آنها مسلوب است.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمَنُ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أبلغُ الأَسْبَابِ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابِ
 السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰ إِلَهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَكَذَلِكَ زُينَ
 لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي
 تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

و فرعون گفت: «ای هامان! برای من آسمان خراشی بلند بساز، شاید من به وسیله‌ها برسیم!»: ﴿۳۶﴾ (به) «وسایل (دست‌یابی به) آسمان‌ها. پس سوی خدای موسی راه یابم، و من او را سخت دروغ‌پرداز می‌پندارم.» و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته گشت، و از راه (راست) بازمانده شد، و نیرنگ فرعون جز در (ژرفای) تباهی نیست. ﴿۳۷﴾

آیات ۳۶ و ۳۷ - در این دو آیه سخن از اسباب و وسائل آسمانی است که فرعون به امید رسیدن به آنها از هامان بنیان برجی بلند را می‌طلبید، که از فراز آن بسوی اسبابی

آسمانی پرواز کند، شاید از خدای موسی آگاه شود، به گمان اینکه خدا در آسمان است، ولی اسباب آسمان پیماکلاً بگونه‌ای عادی در اختیار انسانها نیست، گرچه در پرتو علم به برخی از آنها دست می‌یابد.

اسباب فضائی غیبی هم مانند اسباب ذوالقرنین (۱۸: ۸۵-۹۲) در اختیار احدی حتی در پرتو علم نیست، چنانکه اسباب زمینی هم گرچه بعضاً و احياناً در دسترس علم بشری است، ولی کلاً چنان نیست، مانند سببی که تخت بلقیس را پیش از چشم برهم نهادنی از یک ماه راه نزد سلیمان علیه السلام حاضر کرد.

وَقَالَ الَّذِينَ آمَنَ يَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٣٨﴾ يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾ وَيَقَوْمِ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْغَزِيرِ ﴿٤٢﴾ لَا جَرَمَ لَنَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَّرَدَّنَا إِلَى اللَّهِ وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

و آن کس که ایمان آورد گفت: «ای قوم من! مرا پیروی کنید تا شما را (از بی‌راهه) به راه راهوار (شایسته‌ی) رشد یافته هدایت کنم.» ﴿٣٨﴾ «ای قوم من! این زندگی دنیا تنها کالایی (ناچیز) است، و همانا آخرت است که سرای پُر قرار پایدار است.» ﴿٣٩﴾ «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نیابد؛ و هر که کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد، پس ایشان داخل بهشت می‌گردند، و در آنجا بی حساب روزی داده می‌شوند.» ﴿٤٠﴾ «و ای قوم من! مرا چیست که شما را به نجات فرا می‌خوانم، و (شما) مرا به آتش فرا می‌خوانید؟» ﴿٤١﴾ «مرا می‌خوانید تا به خدا

کافر شوم، و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم. و من شما را سوی (آن) عزیز بسی پوشنده (ی نقصان‌ها) دعوت می‌کنم.» ﴿۴۳﴾ «آنچه مرا سوی آن دعوت می‌کنید، به ناچار نه در دنیا و نه در آخرت هیچ‌گونه دعوتی (راستا برای الوهیت) ندارد، و برگشت ما همانا سوی خداست. و اینکه زیاده‌روها بی‌چون (در پرستش غیر خدا، هم) آنان همدمان آتشند.» ﴿۴۳﴾

آیه ۴۳ - این نفی دعوت در دنیا و آخرت نسبت به بتها و طاغوتها به چه معناست؟ درست است که بت‌های بی‌جان نه در دنیا و نه در آخرت هرگز دعوتی ندارند، ولیکن طاغوتان در دنیا مستضعفان را به سوی خود همواره دعوت می‌کنند، که همین دعوت‌های شیطانی و طاغوتی آنان را به شرک می‌کشاند، البته این دعوتشان هرگز نقش درستی ندارد زیرا هیچ‌گونه دلیلی جز بر علیه خود در الوهیت یا شرکت در آن ندارند، بنابراین نفی دعوت آنان اصل دعوت را نفی نمی‌کند، بلکه دعوتی با برهان را از آنان سلب کرده، ولی در آخرت این دعوت باطل را هم ندارند، که در توانشان هم نیست، و نظرشان هم - در آن هنگام «حدید» و تیز است، که ناخواسته حقایقی را می‌نگرند.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَؤُضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ
بِالْعِبَادِ ﴿۴۴﴾ فَوَقَّعَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ
الْعَذَابِ ﴿۴۵﴾ النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يُؤْمَتُونَ السَّاعَةَ
أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿۴۶﴾

«پس به زودی آنچه را به شما می‌گویم به یاد خواهید آورد، و کارم را به خدا می‌سپارم؛ بی‌گمان خداست که به (حال) بندگان (خود) بسی بیناست.» ﴿۴۴﴾ پس خدا او را از پیامدهای بد آنچه نیرنگ می‌کردند نگه‌داشت، و فرعونیان را بدی عذاب [بر سر و شادمانشان] فرا گرفت. ﴿۴۵﴾ (اینک هر) صبح و شام بر آتش نمایش داده می‌شوند. و روزی که رستاخیز بر پا شود (فریاد می‌رسد که:) «فرعونیان را در

سخت‌ترین (انواع) عذاب در آورید. ﴿٤٤﴾

آیات ٤٥ و ٤٦ - بیانگر زندگی و آتش برزخی برای فرعونیان است، که «حاق» احاطه فعلی عذابشان بهنگام غرق است، و «يعرضون علیها...» عذاب برزخی است که میانگین عذاب دنیا و آخرت است، زیرا در آخرت گیراندن آتش و دخول در آن است که پیوسته در آن می‌سوزند، ولی اینجا عرض بر آتش را در اختصاص صبح و شام دانسته، چنانکه آیات بهشت برزخ هم نسبت به اهل بهشت این مطلب را بیان می‌کند، دلیل دیگر هم بر این زندگی و عذاب برزخی «عُدْوًا و عِشَاءً» است زیرا در قیامت چنانکه اشاره شد - هرگز برای عذاب و رحمت وقت معینی نیست و - چنانکه در آیه (٥٢:٣٦) نیز آمده - در عالم برزخ برزخیان در اکثر اوقات خوابند بجز ویژگیان که به مقتضای رحمت ربانی بیداریهای رحمت افزای آنان افزون است. و آخرین برهان بر این زندگی برزخی «يوم القيامة» است که ال فرعون را پس از این عذاب در «اشد العذاب» قرار می‌دهد.

اینجا «قَوَّاهُ اللهُ» - بر خلاف روایتی جعلی - مؤمن ال فرعون را در برابر هلاکت فرعونیان نجات یافته خوانده، که از تمامی مکرهایشان در امان شد، و فرعونیان کلاً بهلاکت رسیدند، چنانکه در آیاتی دیگر هم مانند (٢١:٧١) به آن تصریح شده است.

وَإِذْ يَتَحَاكَّمُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾ وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخِزْنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾ قَالُوا أَوْ لَمْ تُك تَأْتِكُمْ رُسُلُكُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فادْعُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿۵۱﴾

و آن‌گاه که در آتش با یکدیگر محاجه و نزاع می‌کنند، مستضعفان به مستکبران می‌گویند: «ما همواره پیرو شما بوده‌ایم، پس آیا می‌توانید بخشی از این آتش را از ما بی‌نیاز کنید؟ (برگیرید؟)». ﴿۴۷﴾ کسانی که گردنکشی کردند، گفتند: «(اکنون) همه‌ی ما در آن (آتش) می‌باشیم. خدا بی‌گمان میان بندگان (خود) داوری کرده است.» ﴿۴۸﴾ و کسانی که در آتش‌اند، به نگهبانان جهنم گفتند: «پروردگارتان را بخوانید تا زمانی اندک از این عذاب را از ما تخفیف دهد.» ﴿۴۹﴾ گفتند: «و مگر پیامبرانتان با نشانه‌های روشن) سویتان نمی‌آمدند؟» گفتند: «چرا.» گفتند: «پس (از این طاغوتان و بتان) بخواهید. و درخواست کافران جز در (ژرفای) گمراهی نیست.» ﴿۵۰﴾ همانا ما فرستادگان خود و کسانی را که گرویده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان بر پای می‌ایستند - به راستی یاری می‌کنیم. ﴿۵۱﴾

آیه ۵۱ - این آیه مشتمل بر وعده نصرت حتمی رسولان الهی و مؤمنان است، که حتی در همین زندگی دنیا هم بر کافران پیروزند، و این خود مانند آیاتی دیگر نویدی برای رجعت است که دولت جهانشمول ربانی به فرماندهی کل قوای مهدوی علیه السلام آغازگر آن است.

پنج تأکید در «إِنَّا لَنصُرُ رُسُلَنَا» نشانگر حتمیت این وعده ربانی است که این شایستگان پس از شکست ظاهریشان در آخر کار پیروز خواهند شد، و در آیاتی مشابه مانند آیه (۱۷۳:۳۷) این حقیقت نوید داده شده است.

این «فی الحیاة الدنیا» دارای دو تعلق است، نخست «أمنوا» که مقصود ایمان در زندگی دنیاست، زیرا پس از آن ایمان هرگز نقشی ندارد، سپس «لننصر» که این نصرت ربانی در انحصار رستاخیز نیست، بلکه در همین زندگی تکلیف هم رسولان و مؤمنان در پرتو این پنج تأکید ربانی مورد نصرت حتمی الهی خواهند بود، و چنانکه این نصرت در روز بازپسین ظاهر و باطن این بزرگواران را در بر دارد، در دنیا نیز چنان است که مقصود از این نصرت در دنیا تنها نصرت واقعی و باطنی نیست، بلکه در آینده‌ای بسیار فزاینده و فروزان این بزرگواران که در طول تاریخ رسالتها همچنان

مظلوم می‌زیسته‌اند، در دولت آخرین مهدوی (عج) اضافه بر سلطه معنوی دارای سلطه ظاهری نیز خواهند بود.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿۵۲﴾ وَ لَقَدْ
ءَاتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿۵۳﴾

(همان) روزی که ستمگران را پوزششان سودی ندهد، و برای آنان تنها لعنت است، و
برایشان بدی آن سراسر است. ﴿۵۲﴾ همانا موسی را هدایت (رسالتی) دادیم، و به فرزندان
اسرائیل تورات را به میراث نهادیم. ﴿۵۳﴾

آیه ۵۳ - این میراث کتاب برای بنی اسرائیل دلیل بر اختصاص آن به آنان نیست،
بلکه چنانکه آیاتی هم درباره رسالت اسلامی احیاناً ویژه مکیان یا اعراب وارد شده
است، و هرگز دلیل بر اختصاص این رسالت به اینان نیست، بلکه مقصود محور
نخستین دعوت رسالتی است که در قرآن "قوماً لدا" و در تورات «بنی اسرائیل»
می‌باشند، گرچه کل رسالت‌های جهانشمول موسوی در انحصار رسولان اسرائیلی
بوده است.

هُدًى وَ ذِكْرٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿۵۴﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ
لِذَنبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَرِ ﴿۵۵﴾

حال آنکه رهنمود و یادواره‌ای برای خردمندان (ویژه): صاحبان مغز (و اندیشه)
است. ﴿۵۴﴾ پس صبر کن که به راستی وعده‌ی خدا حق (و) پای برجا است، و برای کار
دنباله‌دار (رسالت) خود (علیه دشمنانت) پوشش بخواه، و به سپاس پروردگارت،
شامگاهان و بامدادان ستایشگر باش. ﴿۵۵﴾

آیه ۵۵ - «ذنبک» در این آیه که پیامبر گرامی اسلام ﷺ مأمور به استغفار از آن شده،
همان ذنب آیه دوم سوره فتح است که: "ليغفرلك الله ما تقدم من ذنبك و ما تأخر" و
چنانکه خواهد آمد اولاً «ذنبک» تنها یک ذنب است، و ثانیاً از نظر لغت ذنب به

معنای گناه نیست، بلکه هر آنچه دارای عاقبتی خطرناک است می‌باشد، و رسالت قرآنی حضرتش بزرگترین و خطرناکترین عاقبت‌های دنیوی را در میان جُوکُفر و شرک داشته، که در عهد مکی همواره مظلوم و در حال فرار، و در آخر کار در شعب‌ابی طالب زندانی بود، و سپس بسوی مدینه هجرت کرد که در آنجا هم مشرکان مکی و منافقان و یهودیان مدنی از او دست برداشتند، و پیوسته به آزارش می‌پرداختند، تا بهنگام فتح مکه که کل جزیره العرب در برابر حضرتش تسلیم شد، ذنب گذشته خطرات مکی و مدنی بود که پیایی آنحضرت و مؤمنین را می‌آزرد، و طلب استغفار نسبت به این خطرات ناچیز گرفتن آنهاست که با پیروزی بزرگ فتح مکه و برگشت به مرکز فرماندهی رسالت آخرین تمام مصائب گذشته در بوتۀ فراموشی نهاده شد، که این (عَفْر) به معنای رفع است، و نسبت به زمان پس از فتح مکه تا رحلت آن حضرت این (عَفْر) به معنای دفع است - که دیگری خطری هم نبود - در هر صورت این معنای ذنب از خود قرائن آیات پیدا است، که یا مانند عاقبت وخیم دنیوی است چنانکه اینجا و در آیه فتح نمودار است، و این خود بزرگترین طاعات ربانی است، و یا عاقبت وخیم اخروی است که بدترین گناهان است، و در کل قرآن ذنب به یکی از این دو معناست، مثلاً در (۱۹:۴۷) "و استغفر لذنبک و للمؤمنین"، «ذنبک» همان است که بیان شد، و «للمؤمنین» اعم از هر دو معنی است که یا بی‌گناه گرفتارند و یا گرفتاری گنهکارند.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي
 صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
 الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾

بی‌گمان آنان که درباره‌ی نشانه‌های خدا - بی آنکه حجّتی برایشان آمده باشد - به مجادله بر می‌خیزند، در دل‌هایشان به جز خودبزرگ‌بینی (خیالی) چیزی نیست (که) هرگز به آن رسنده نیستند. پس به خدا پناه جوی (که) همانا (هم) او بسی شنوای بسیار بیناست. ﴿۵۶﴾

آیه ۵۶ - اینجا "ما هم بیالغیه" رسائی این نابکاران را نسبت به خود بزرگ بینی آنان بیان کرده، که آن بزرگی و عظمتی را که در برابر الله و آیات الله گمان می‌کردند، هرگز بدان نخواهند رسید، مگر اینکه خود الله شوند!

سپس "فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ" تنها امر به استعاذه لفظی نیست، بلکه در اصل استعاذه و پناه بردن علمی، عقیدتی، اخلاقی، عملی، فردی و اجتماعی است، و زبان هم تنها بلندگوی این استعاذه‌های حقیقی است، و اینجا از «السمیع» شنوایی ربانی را نسبت به استعاذه‌های لفظی و سپس «البصیر» کل استعاذه‌های حقیقی را در بر دارد، که این خود کمال استعاذه است که قال و حال و اعمال انسان مثلی از استعاذه انسانیت را تشکیل دهد.

لَخَلَقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿۵۷﴾

همواره آفرینش آسمان‌ها و زمین بزرگتر از آفرینش مردم است، ولی بیشتر مردم

نمی‌دانند. ﴿۵۷﴾

آیه ۵۷ - این بزرگتر بودن آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسان منافاتی با "انا خلقنا الانسان في أحسن تقويم" ندارد، زیرا اکبر تنها به معنای بزرگتر است که برای این آفرینش قدرت بیشتری مصرف می‌شود، لیکن "احسن تقويم" نسبت به انسان نیکوتر است، یعنی در عین حالی که برای آفرینش انسان قدرت و زمان کمتری مصرف گشته، ولی خود نیکوترین و شایسته‌ترین آفریدگان است، و این آیه سرزندی نسبت به منحرفان و مشرکانی است که آفرینش خود را بزرگتر از آفرینش آسمانها و زمین می‌دانند، که نسبت به این نابکاران نه آفرینش بزرگتری است و نه از نظر فعلیت زیباتر، بلکه مضمول "ثم رددناه اسفل سافلين" هستند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

وَلَا الْمَسِيءُ قَلِيلاً مَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾

و نابینایان و بینایان یکسان نیستند، و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند و نه بزه کاران (یکسان نمی‌باشند) چه اندک (خدای را) یاد می‌کنید. ﴿۵۸﴾

آیه ۵۸ - چنانکه در مشابه این آیه گذشت «وَلَا الْمَسِيءُ» نابرابری بدکاران را با یکدیگر تبیین کرده، که به طریق اولی کلاً با مؤمنان و شایستگان نابرابرند، چنانکه بینایان نیز در بینائی نابرابرند، و به طریق اولی تمامی نابینایان با تمامی بینایان نابرابری کلی دارند.

إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۵۹﴾ وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿۶۰﴾

بی‌چون ساعت (: قیامت) به‌راستی آمدنی است (و) در آن شکی مستند نیست، ولی بیشتر مردمان ایمان نمی‌آورند. ﴿۵۹﴾ و پروردگارتان فرمود: «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. در حقیقت کسانی که از پرستش کبر می‌ورزند، به زودی به خواری در دوزخ در آیند.» ﴿۶۰﴾

آیه ۶۰ - این آیه دعوتی عمومی نسبت به دعوت ربانی است که او را همواره بخوانند و پیوسته از او بخواهند.

اینجا "أستجب لكم" وعده کلی استجابت است نسبت به تمامی درخواستها، البته باشرایطی که در جای جای قرآن بیان شده، اگر هم تمامی این شرایط مقرر گردد، وقت و کیفیتی برای اجابت تعیین نشده است، و تنها اصل اجابت برحسب مصلحت ربانی از نظر وقت و کم و کیفش مورد وعده است و بس.

گاه می‌شود که مصلحت درخواست کننده در تأخیر اجابت است چه در دنیا چه در برزخ و چه آخرت، گاهی هم مورد درخواست مصلحتی ندارد که خدا هم آن را تبدیل به خواسته‌ای شایسته می‌کند، و احیاناً بخشی از همان درخواست شایسته

است که در جمع استجابات هم شایسته مصلحت ربانی است. "استجب لکم" بدین معناست که در پرتو کل رحمت‌های رحیمی و ویژه شما را اجابت می‌کنم، و نه بگونه‌ای سطحی و عادی، و لفظ «عبادتی» هم در اینجا - که مقصود دعای خالص است - بیانگر این حقیقت است، که "الدعاءُ مُحُّ العبادۃ"، زیرا در سایر عبادات احیاناً قلب و فکر انسان دارای ارتباطی خالصانه با خدا نیست، بلکه تنها انجام وظیفه‌ای است سطحی، اما دعای واقعی به هنگامه‌ای است که دست درخواست کننده از همه جا کوتاه و ضرورت نیازش او را وادار کرده که تنها از حضرت اقدس الهی درخواست کند، و روی همین اصل هم دعا عبادتی انحصاری و سرلوحه سایر عبادتهاست.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَدُو
فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ
خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآئِي تَوْفُكُونَ ﴿٦٢﴾

خداست که شب را برایتان پدید آورد، تا در آن آرام گیرید، و روز را بینایی‌بخش (قرار داد) همانا خدا بر (سر و سامان) مردمان، بسیار صاحب فضیلت است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌دارند. ﴿٦١﴾ این [بزرگ منزلت] است خدا، پروردگار شما (که) آفریننده‌ی هر چیزی است. خدایی جز او نیست. پس چگونه و چه زمانی (از او) به دروغ باز گردانیده می‌شوید؟ ﴿٦٢﴾

آیه ۶۲ - "کلّ شیء" که در این آیه مخلوق خدا دانسته شده، شیء روح را بطریق اولی شامل است، چون شیئیت انسان در اصل به روح اوست، بنابراین روح هم مانند جسم مخلوق خداست، و بر خلاف آنچه فلاسفه گمان کرده‌اند این گونه نیست که خلق در اختصاص ماده و مادیات، و امر مخصوص مجردات باشد، در جای خود هم به تفصیل تبیین شده که امر در معانی گوناگونش هرگز بمعنای ایجاد مجردات نیست، بلکه پس از خلقت آسمانها و زمین "أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ" (۵۴:۷)

تدبیر آفریدگان را افزون بر آنان ویژه حضرت رحیم رحمان دانسته است.

كَذَلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ
 لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ
 وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

کسانی که نشانه‌های خدا را انکار (و انکار) می‌کرده‌اند، این‌گونه (از خدا) رویگردان می‌شوند. ﴿۶۳﴾ خدایی که زمین را برای ما قرارگاه (شایسته‌ی سکونت) نهاد، و آسمان را (بر فرازش) بنیانی قرار داد، و شما را صورتگری کرد، و صورت‌های شما را نیکو نمود، و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. این است خدا پروردگارتان. پس (بلندمرتبه و بزرگ و) مبارک است خدا، پروردگار جهانیان. ﴿۶۴﴾

آیه ۶۴ - «قراراً» در این آیه از (قرّ) بمعنای سردی است، که خود مقتضی سکونتی نسبی است، زیرا هر اندازه حرارت جسم بیشتر باشد، حرکتش نیز بیشتر است، و این قرار دادن قرار زمین خود این حقیقت را تبیین می‌کند که نخست زمین بسیار داغ و پُر حرکت بوده، سپس به سردی و حرکتی آرام گرائیده، بگونه‌ای که ما هرگز آنرا احساس نمی‌کنیم و «لکم» بین «جعل» و «قرراً» اشاره به نسبی بودن این سردی و حرکت هنجار زمین است، پس از داغی و حرکات ناهنجارش، چنانکه آیاتی مانند آیه ذلول بر این حقیقت گواه است.

حرکات زمین چنانکه در جای جای قرآن تبیین گردیده در روایاتی هم مشاهده می‌گردد مانند فرمایشی از علی علیه السلام در این باره که بر حسب نقل نهج البلاغه روایت شده که: زمین در عین حرکتش سکون و آرامش یافت که سرنشینانش را سرنگون نکند، و نیز در روایتی دیگر از حضرتش که: خدا حرکات زمین را با کوههایی سر به فلک کشیده‌اش و در زمین همچون میخهایی فرو رفته‌اش، همانند سکانی کشتی فضا نورد زمین را معتدل ساخت که از انحراف آنرا نجات بخشید.

در هر صورت سرعت و حرارت زمین طوری معتدل شد که برای زندگی نباتات و جانداران مناسب گشت، و این «قراراً» نه سردی مطلق است و نه سکون مطلق، زیرا سکون مطلق ماده از نظر فیزیکی سکون از هستی است، و چنانکه هر موجود متحرکی به اندازه حرکتش حرارت دارد زمین نیز اینگونه است.

”فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ“ شامل تمامی صورتها و چهره های مادی و معنوی انسانها از آغاز تا انجام وجود آنان است.

”و السَّمَاءُ بِنَاءٌ“ مرحله دومین از مسکنهای آرام انسانهاست، و چنانکه زمین از نظر سکونت آرامشگاه است آسمان نیز با تمامی ستارگانش آنچنان ساخته و پرداخته و افراشته گشته که زمینیان را در امان قرار داده، و اگر این سقف بلند آسمان با میلیاردها ستارگان، و نیزه های آتشین نسبت به زمین و زمینیان امنی نداشت کلاً زمین و ساکنانش شبانه روز تیر باران می شدند.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
 الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

اوست تنها زنده‌ی پاینده، معبودی جز او نیست. پس او را - در حالی که دین (خود) را برای وی بی‌آلایش گردانیده‌اید - بخوانید. همه ی سپاس (ها) و ویژه ی خدا، پروردگار جهانیان است. ﴿٦٥﴾

آیه ٦٥ - اینجا "هو الحی" است و نه (هو حی)، و حال آنکه قاعده ادبی خبر این است که نکره باشد، ولی در صورت معرفه بودن - مانند "هو الحی" - بمعنای انحصار خبر است در مبتدا بدین معنی که حیات و زندگی در انحصار حضرت اقدس الهی است، (هو حی) یعنی او زنده است، ولی "هو الحی" یعنی تنها او زنده است، و در برابر او همگان مرده‌اند، در حال مرگشان که معلوم، در حال زندگیشان نیز - از نظر محدود بودن آن و فقر مطلق الی الله - مرده‌اند، که "كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ" همه زندگان - چنانکه پیش از وجودشان و پس از آن در حال زندگیشان و سپس در حالت مرگشان در این مثلث - مرده‌اند، فقیر و فقر الی الله هستند، خودی

ندارند تا از خود چیزی داشته باشند، خودشان و آنچه متعلق به آنهاست تنها از آن خداست، و به همین جهت "هُوَ الْحَيُّ" تنها او زنده است.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ
مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾

بگو: «من همواره نهی شده‌ام از اینکه جز خدا کسانی را که (شما) می‌خوانید پرستش کنم. هنگامی که از جانب پروردگارم مرا دلایل روشن رسیده، امر شده‌ام که تنها تسلیم و فرمانبردار پروردگار جهانیان باشم.» ﴿۶۶﴾

آیه ۶۶- اینجا در "لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ" این پرسش مطرح است که اگر مقصود از بینات، بینات رسالتی است، پس آیا آغاز زمانی که پیامبر بزرگوار صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مورد نهی از عبادت غیر خدا و امر به عبادت و تسلیم در برابر خدا شده آغاز رسالت است، و پیش از آن - معاذالله - حضرتش مشرک بوده است؟.

پاسخ این است که نخست "من ربِّي" ربوبیت ویژه توحیدی رب العالمین را در اختصاص رسول گرامی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار داده، که در تمامی مراحل هفتگانه وجودیش نقش "لا اله الا الله" در عمق وجودش برتر از کل موحدان بوده و خواهد بود، آغازش پیش از ولادت آن حضرت بوده که "يراك حين تقوم و تقلبك في الساجدين": در أصلاب پدران و ارحام مادران موحد، جایجا می‌شده‌ای، و در این جایجایی خود محور توحید بوده‌ای، به همان معنی که ما بی معناها نمی‌فهمیم، این مرحله آغازین نقش والای توحید است برکیان حضرتش، سپس هنگامی که در رحم مادرش دارای روح شد، که فطرت زیربنای روحش بارزترین فطرت‌های توحیدی بود. و گام سومین پس از ولادت بویژه از سن دو سالگی تا هنگام بعثت آن حضرت بود، که دارای بارزترین مقامات توحیدی بوده است، سپس رسالت درخشانش که دارای روشنترین مراحل توحیدی است. پس از آن در برزخ و قیامت که این هفت شهر عشق توحیدی را در بالاترین قله معرفتی پیمود، و چنانکه آسمان هفت تاست و زمین هفت و مراحل حیاتی انسان هفت است، این پیامبر نازنین بر مبنای همین عدد مقدس مراحل

هفتگانه بی نظیر توحیدی را پیمود، روی این اصل «البينات» که جمع استغراقی است کل بینات ربانی را در کل این مراحل هفتگانه ویژه حضرتش دانسته، و «أَسْلَمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» هم که مرحله ای اثباتی کلمه طیبه توحید است بر حسب آیاتی چند همان «أول من أسلم» می باشد، که: (آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری) روی این اصل حضرتش در کل این جریانات «تَهَيَّتُ... لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ، مِنْ رَبِّي وَ أَمَرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ» بر کل موحدان در مثلث زمان برترند.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا
ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ
وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ فَإِذَا
قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ وُكُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

اوست کسی که شما را از خاکی آفرید، سپس از نطفه ای، آن گاه از علقه ای، و بعد شما را (به صورت) کودکی برمی آورد، و تا به نیروهایتان برسید (و برای اینکه پس از آن سالخورده باشید. و از میان شما کسی است که مرگ پیش رس می یابد. و برای اینکه به مدتی که مقرر است برسید، و شاید اندیشه کنید. ﴿٦٧﴾ او (همان کسی) است که زنده می کند و می میراند. پس چون به چیزی حکم کند، همین قدر به آن می گوید: «شو»، پس (بی درنگ) می شود. ﴿٦٨﴾

آیه ٦٨ - «قضى» اینجا به معنای حکم ایجاد یا تحول است. «أمرًا» هم یا ماده نخستین جهان پیش از وجود یافتن آن است، و یا پس از وجود، مخاطب «کن» نیز یا مرحله نخستینی است که آفرینش ماده نخستین می باشد که اینجا تنها خالق است و مخلوق و مخلوق منته وجود ندارد، و این «کن» به معنی تکوین و به وجود آوردن نخستین موجود آفرینش است که نه مخاطب تشریحی دارد و نه مخاطب تکوینی موجود بلکه این خود به معنی اراده ایجاد موجود نخستین است و مورد این اراده صورت علمی کائن می باشد.

سپس آفرینشهای پیوسته دیگر که از همین ماده اولیه می‌باشد مخاطب «کُن» همان ماده اولیه است، که با خطاب تکوین به آسمانها و زمینها تحول و تبدل یافته است، و اینجا مرحله سوم هم منظور است که هرگز امکان پذیرش نیست، بدین معنی که یا به ماده نخستینی پیش از وجودش خطاب تکوینی شود، یا پس از وجودش بعنوان تحصیل حاصل خطاب تکوینی ایجاد گردد، که هر دو محال است، محال نخستین مخاطب واقعی بودن ماده نخستین پیش از وجودش، و محال دوم ایجاد موجود یا تحول متحول، و بالاخره لفظ «کُن» لطیف‌ترین و دقیق‌ترین تعبیر ربانی است که بیانگر ایجاد و تحولاتی در موجود نخستین است، و بر حسب روایتی بس لطیف درباره تفسیر «کُن»: (قَوْلُهُ فِعْلُهُ): گفته‌اش هما تکوین است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنِّي يُضْرَفُونَ ﴿۶۹﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِالْكِتَابِ وَمَا أُرْسِلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۷۰﴾

آیا کسانی را که در (ابطال) آیات خدا مجادله می‌کنند ندیدی (که) تا کجا و تا کی (از حقیقت آیات الهی) منحرف می‌شوند. ﴿۶۹﴾ کسانی که کتاب (خدا) و آنچه را که فرستادگان خود را بدان گسیل داشته‌ایم، تکذیب کردند. پس در آینده‌ای دور خواهند دانست؛ ﴿۷۰﴾

آیه ۷۰ - "كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ" و نه (كَذَّبُوا الْكِتَابَ) در عین متعددی بودن تکذیب خود دلیل است که (باء) در «بالکتاب» برای تعدیه نیست بلکه بمعنای سببیت و معیت و مانند آن از معانی مناسب با غیر تعدیه است، بدین معنی که با در دست داشتن کتاب و مصاحبت با آن بوسیله همان کتاب آن را تکذیب کردند، که این کفری مضاعف است، آری کسانی هستند که بدون آگاهی از کتاب و حیانی آن را تکذیب می‌کنند، که تکذیبشان کمتر است، ولی اینان در کفری عنادی با آگاهی به کتاب و بوسیله آن آنرا تکذیب می‌نمایند.

إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿۷۱﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ

يُسْجَرُونَ ﴿۷۲﴾ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿۷۳﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿۷۴﴾ ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿۷۵﴾ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۷۶﴾

هنگامی که غل‌ها در گردن‌هایشان است، و (نیز) زنجیرها، حال آنکه (با آن‌ها) کشانیده می‌شوند؛ ﴿۷۱﴾ در میان جوشاب، سپس در آتش (پرهیجان) بریان می‌گردند. ﴿۷۲﴾ سپس به آنان گفته شد: «آنچه را در برابر خدا شریک می‌ساختید کجایند؟» - ﴿۷۳﴾ «از مادون خدا؟!»، گفتند: «گمشان کردیم، بلکه بیشتر (هم) ما چیزی را (جز خدا به خدایی) نمی‌خواندیم.» این‌گونه خدا کافران را بی‌راه می‌گذارد. ﴿۷۴﴾ این (عقوبت) بدین جهت است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید، و اینکه در خوشحالی زیاد می‌نازیدید. ﴿۷۵﴾ از درهای دوزخ جاودانه در آید، پس چه بد است اقامتگاه سرکشان. ﴿۷۶﴾

آیه ۷۶ - دخول ابواب جهنم که مورد امر است ظاهراً طبقات هفتگانه جهنم است، زیرا اگر مراد تنها در بهای جهنم بوده (ادخلوا من ابواب) بود، و در جمع ابواب جایگاه‌های گوناگون جهنم است که "خالدین فیها" نیز حال است از برای دخول در آنها.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَالِئِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿۷۷﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۷۸﴾

پس صبر کن که همانا وعدهی خدا حق است. پس اگر به راستی پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم به تو بنمایانیم، و یا تو را از دنیا بی چون به خوبی بیرون ببریم، پس آنان سوی ما بازگردانیده می‌شوند. ﴿۷۸﴾ و همانا به راستی پیش از تو فرستادگانی را فرستادیم (و ماجرای) برخی از آنان را بر تو حکایت کردیم، و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکردیم. و هیچ فرستاده‌ای را (چنان) نبوده است که نشانه‌ای آورد جز به اذن خدا. پس هنگامی که فرمان خدا در رسد بحق داوری شود، و آنجاست که باطل‌کنندگان (حق) زیان می‌کنند. ﴿۷۸﴾

آیه ۷۸ - در اینجا "رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ" دو بخش شده‌اند: گروهی در قرآن یاد شده‌اند که باستثنای پیامبر آخرین ﷺ بیست و پنج نفرند، اعم از اولوالعزم که کلاً یاد شده‌اند، و یا غیر اولوالعزم، حتی از رسولان جزئی که حامل نخستین اشارات وحی بوده‌اند مانند آدم ﷺ و یا فوق رسالت که در بُعد نبوت مانند سلیمان و داود ﷺ می‌باشند، بالاخره رسولانی که با حالات و خصوصیات و دعوت‌هایی در جای جای قرآن یاد شده‌اند، یادواره این بزرگان افزون بر آیاتی کلی نسبت به کل رسالتها بیانگر کل رسالتها با شرایط و دعوت‌های آنهاست، و یادواره رسولان چه آنان که برای ختم رسول خاتم گزارش داده شده و یا آنکه نشده این گزارش و حیانی و قرآن و سنت قطعیه را در بر دارد، و در جانب سلبی که خدا یادواره‌ای برای بعضی از این پیامبران برای حضرتش تبیین نکرده است، طبعاً ویژگیهای اینان جزو مجهولات رسول گرامی ﷺ است و چون در کل خصوصیات پیامبران در کتاب و سنت یاد شده است، و نسبت به تعدادی از آنان هم قرآن و سنت تصریحاتی کافی دارد این یاد نکردن ویژگی‌هایی برای بعضی از پیامبران هرگز نقصانی در دعوت رسالتی آخرین وارد نمی‌کند.

همچنین هیچ رسولی هرگز نمی‌تواند آیتی رسالتی - چه و حیانی و چه دلیل بر رسالتش - بیاورد، مگر به اذن الله، و این اذن هم بعنوان توکیل نیست، بلکه مقارن با دعوی رسالت تنها کار خداست.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۷۹﴾ وَ لَكُمْ فِيهَا

مَنْفَعٌ وَتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفُلْكِ
تُحْمَلُونَ ﴿۸۰﴾

(همان) خدایی که چهارپایان نعمت‌وار را برایتان نهاد، تا از برخی از آنها سواری
گیرید و از برخی از آنها می‌خورید. ﴿۷۹﴾ و در آنها برای شما سودهایی است. و برای
اینکه بر آنها به نیازی که در سینه‌هایتان است برسید، و بر آنها و بر کشتی‌ها حمل
می‌شوید. ﴿۸۰﴾

آیات ۷۹ و ۸۰ - انعام بر خلاف آنچه گمان شده در انحصار گاو، شتر، بز و گوسفند
نیست، زیرا «لترکبوها» اسب و الاغ را نیز شامل است، که اینها هم در زمره انعام
هستند، اضافه بر حیواناتی دیگر اعم از زمینی دریایی و هوایی که نعمتهایی برای
انسان می‌باشند، اینها کلاً از انعام می‌باشند، چنانکه در سوره انعام و مائده مفصلاً
تبیین گشته است.

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿۸۱﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ
فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً
وَءَاتَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۸۲﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ
يَسْتَهْزِءُونَ ﴿۸۳﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا ءَأَمَّنَّا بِاللَّهِ وَحُدُودَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا
بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿۸۴﴾

و نشانه‌های خویش را به شما می‌نمایاند، پس کدام یک از نشانه‌های خدا را انکار (و
انگار) می‌کنید؟ ﴿۸۱﴾ آیا پس در (تاریخ و جغرافیای) زمین نگشته‌اند، تا ببینند فرجام
کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بوده است؟ (آنان) بیشتر از اینان بوده و در
نیروی و آثاری در زمین، استوارتر بودند، و (اما) آنچه به دست می‌آورده‌اند، به

حالشان سودی نبخشید. ﴿۸۴﴾ پس چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، به آن چیز (مختصری) از دانش که نزدشان بود خرسند شدند، و (سرانجام) آنچه به مسخره می‌گرفتند آنان را فرو گرفت. ﴿۸۴﴾ پس چون سختی (عذاب) ما را دیدند گفتند: «فقط به خدا ایمان آوردیم، و بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم کافریم.» ﴿۸۴﴾

آیه ۸۴ - این آیه ایمان از روی ترس را مانند هنگام نزول عذاب ناچیز دانسته، زیرا این خود ترس است و نه ایمان، آری اگر مانند قوم یونس در عین ترس در برابر عذاب ایمانشان واقعی باشد، تا اندازه‌ای مقبول است چنانکه در (۹۸:۱۰) تبیین شده.

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ
وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكٰفِرُونَ ﴿۸۵﴾

پس هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر ایمانشان برایشان سودی نداشت. سنت خدا را - که از (دیر باز) درباره‌ی بندگانش چنین جاری شده - (پروا بدار) و آنجاست که کافران زیان کرده‌اند. ﴿۸۵﴾

سورة فصلت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم ﴿١﴾

به نام خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگان

حم ﴿١﴾

آیه ۱ - این آیه مبارکه از آیات رمزی است که نخست بر رسول گرامی ﷺ وحی گشته و سپس سایر معصومان محمدی ﷺ تعلیم یافتگان معنایش از حضرت می‌باشند و این مبتدأ هر چه باشد، خبرش "تنزیل من الرحمن الرحیم" و آیات بعدی است.

تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ كَتَبْنَا فُصَّلَاتٍ لِّعِبَادِنَا نُقَرَأُهَا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ﴿٢﴾ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣﴾ وَقَالُوا
قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَمِن بَيْنِنَا وَبَيْنَكَ
حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّا نَعْمَلُونَ ﴿٤﴾ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا

إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾

(این وحی) فرو فرستاده‌ای است تدریجی از (جانب) خدای رحمت‌گر بر آفریدگان، رحمت‌گر بر ویژگیان. ﴿۲﴾ کتابی است (که) آیات آن (با همه‌ی فشرده‌گیش) با کمال روشنی تبیین شده. قرآنی است روشن‌زبان برای مردمی که (زبان روشن را) می‌دانند. ﴿۳﴾ حال آنکه بشارت‌گر و هشدار دهنده است، و (اما) بیشتر آنان (از آن) روگردانند. پس آنان (این شنیدنی‌ها را) نمی‌شنوند. ﴿۴﴾ و گفتند: «دل‌های مان از آنچه ما را سوی آن می‌خوانی (و می‌خواهی) سخت در پوشش‌هایی است، و در گوشه‌ایمان سنگینی و میان ما و تو پرده‌ای است؛ پس تو کار خود را انجام بده، (که) ما (نیز) همواره (کار خود را) انجام دهنده‌ایم.» ﴿۵﴾ بگو: «من تنها بشری چون شمایم (جز اینکه) به من (افزون بر وحی فطرت و عقلانیت) وحی (ربانی) می‌شود که خدای شما خدایی است یگانه. پس (بعد از هر گونه کژی) سوی او پایداری - پربها و راستا و پای برجا - بجویند، و از او پوشش بخواهید. و او بر مشرکان!» ﴿۶﴾

آیه ۶ - آیه با «أنا» همانندی رسول‌گرامی را با تمامی انسان‌ها در بعد بشریت اثبات کرده و تنها امتیاز ایشان را وحی ربّانی خوانده است و بر این مبنا مکلفان را امر به استقامت و پایداری بر این رسالت و حیانی فرموده است.

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾ قُلْ أَبْغَضْتُ كَثْرَةَ دِينِكُمْ وَاللَّذَى خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَتَّبِعُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا رَواسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَامًا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَفَضَّلَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا

بِمَصْصِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۱۲﴾

کسانی که زکات نمی‌دهند و ایشان به آخرت کافراند. ﴿۷﴾ کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی (ایمان) کرده‌اند، بی‌گمان برایشان پاداشی بی‌منت و ناگسستنی است. ﴿۸﴾ بگو: «آیا (این) شما میدانید، که بی‌گمان به آن کسی که زمین را در دو روز [زمان] آفرید، همی کفر می‌ورزید، و برای او همتایانی قرار می‌دهید؟ این (بزرگ) پروردگار جهانیان است.» ﴿۹﴾ و در (سفینه‌ی) زمین، از فراز آن (لنگر آسا) کوه‌ها (بی‌همچون میخ در بن زمین) و در آن برکتی فراوان پدید آورد، و خوراکی‌های آن را در چهار روز [زمان دیگر] اندازه‌گیری کرد (که) برای خوانندگان (به گونه‌ای) برابر (با یکدیگر و با نیازشان) است. ﴿۱۰﴾ سپس آهنگ (آفرینش) آسمان را کرد، در حالی که بخاری (گازین) بود. پس به آن و به زمین (با سخنی تکوینی) فرمود: «خواه یا ناخواه بیاید.» آن دو گفتند: «فرمان‌پذیر آمدیم.» ﴿۱۱﴾ پس آنها را (به صورت) هفت آسمان، در دو روز [زمان] مقرر داشت، و در هر آسمان کار (مربوط به) آن را وحی فرمود. و آسمان نزدیکتر را به چراغ‌هایی (از ستارگان) بیاراستیم و (نیز) برای نگهبانی (از دزدان آسمانی). این است اندازه‌گیری آن عزیز بسیار دانا. ﴿۱۲﴾

آیات ۹ تا ۱۲ - در این آیات چهارگانه خدا زمان‌های آفرینش زمین و آسمان را تعیین فرموده که خود تبیین‌کننده آیات آفرینش کلی است در شش زمان. زیرا «یوم» در این آیات و نظایر آن به معنی مطلق زمان است و نه بیست و چهار ساعت و مانند آن. زیرا پیش از آفرینش جهان هرگز چیزی همچون زمان و غیر آن وجود نداشته است. برای مثال آیه مبارکه «کل یوم هو فی شأن» به هر واحدی از زمان اشاره می‌کند که واحد نخستین آن می‌باشد و چنانکه ما آشنایی هرگز به ماده نخستین جهان نداریم و نخواهیم داشت زمان هم که نتیجه حرکات ماده است، نخستین مرحله‌اش برای کسی معلوم نیست. مثلاً زمان اتمی که الکترون به دور خورشید پروتونی‌اش می‌گردد، بر حسب آنچه تاکنون دانسته‌ایم، سالش $۱۰^{۱۵}$ ثانیه است تا چه رسد به یوم قیامت که هرگز پایانی هم ندارد و نیز ایام نجومی جهانی یک روزش ۴۳۲۰۰ سال ماست. در هر صورت این شش روز در آیاتش و چهار روز و دو روز در این

آیات، مقصود روزهای ما نیست بلکه یوم و روز ربّانی است. اکنون ایام خلقت نه مانند ایام ما تقریباً مانند یکدیگرند و نه یکسان با یکدیگر. بلکه این ایام با یکدیگر نیز تفاوت‌هایی دارند. برای مثال ما می‌گوئیم روز جوانی و روز پیری که این دو روز و دو زمان از نظر مدّت با یکدیگر متفاوت‌اند. پس آفرینش زمین در دو روز دلیل بر یکسان بودن دو روز نیست بلکه مقصود دو مرحله است که هر دو مرحله نیز اصلی‌اند. هم‌چنین کارهایی که در چهار روز (پس از این دو روز) بر روی زمین انجام گرفته نیز، چهار مرحله مقصود است که علم جهان‌شناسی و زمین‌شناسی تا اندازه‌ای بسیار اندک از آن دو مرحله و این چهار مرحله آگاهی یافته است. بنابراین آفرینش آسمان و زمین تنها دو روز از این شش روز را به خود اختصاص داده است، پس در هر صورت آفرینش زمین از ماده نخستین پیش از آفرینش آسمان‌ها معرفی شده است. بر این مبنا، بسیاری از نظرات دانشمندان مردود است. برای مثال نظریه و فریضه لاپلاس و بوفون که بر این نظراند که زمین جرقه‌ای از خورشید است. این نظریه بر این مبنا که زمین در اصل آفرینش و تکاملش، مراحلی چند پیش از خورشید آفریده شده است. خورشید که بخش ناچیزی از میلیاردها ستارگانی آسمان است، پس از آفرینش دو بعدی زمین بوجود آمده است، ردّ می‌شود. درست است که بر مبنای آیه "والارض بعد ذلک دحاهما" دوران منظم زمین پس از خلقت آسمان‌ها و ستارگان می‌باشد، ولی این منافات با آفرینش اصل زمین و آبادانی در آن ندارد، که گردش منظم زمین پس از آفرینش آسمان‌ها و ستارگان بوده است.

آیه ۱۰ - در این آیه "وهی دخان" آسمان را پس از زمین به عنوان دودی معرفی کرده و این دود، دود عادی نیست؛ بلکه گازی است برخواسته از ماده نخستین جهان و در آیه دوازدهم آفرینش آسمان‌های هفت‌گانه را از این گاز در دو یوم معرفی کرده، که در هر آسمانی کار ویژه‌ای را وحی فرموده و این خود اشاره‌ای است به این که مکلفان در انحصار این زمین نیستند بلکه در آسمان‌ها نیز - چنانکه در این آیه آمده - مکلفانی وجود دارند. تا این جا چهار یوم از برای آفرینش زمین و آسمان‌ها مقرر شده و دو یوم دیگر مربوط به تتمه آیه دوازدهم است که "وزینا الدنيا بمصاییح" یعنی

ستارگان را که در آسمان نخستین (نزدیکترین آسمان به زمین) می‌باشند، در دو یوم دیگر آفرید که در جمع همان شش یوم است که در آیات مربوطه اش آمده است.^۱

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَأِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾

پس اگر روی برتافتند بگو: «شما را از خروشی آتشین - چون آذرخش عاد و ثمود - بر حذر داشتم.» ﴿۱۳﴾ چون فرستادگان (ما) از پیش رویشان و از پشت (سر)شان سویشان آمدند (و گفتند): «جز خدا را نپرستید»، گفتند: «اگر پروردگاران می‌خواست، همانا (برایمان) فرشتگانی فرو می‌فرستاد. پس بی‌گمان ما به آنچه بدان فرستاده شده‌اید کافریم.» ﴿۱۴﴾

آیه ۱۴ - در این آیه جایگاه فرستادن وحی را "من بین ایدیهم و من خلفهم" معرفی کرده است بدین معنا که رسالت‌های ربانی از قبل و بعد این مکلفان را مورد دعوت قرار داده‌اند که اینان نقطه مرکزی رسالت‌های الهی در دعوت‌های ربانی بوده‌اند. بنابراین هیچ‌گاه مکلفان از دعوت رسالتی محروم نبودند.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِّقَهُمْ عَذَابَ الْحِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابُ الْأَخِرَةُ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٦﴾ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ

۱. تفصیل جریان خلقت در کتاب ستارگان و تفسیر الفرقان آمده است و این جا فقط به ریشه بحث اشاره شد.

فَأَخَذْتَهُمْ صَاعِقَةً الْعَذَابِ آهُونَ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۱۷﴾ وَنَحْنُ الَّذِينَ
 ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿۱۸﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ
 يُوزَعُونَ ﴿۱۹﴾ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ
 وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۰﴾ وَقَالُوا لَوْلَا دِهِم لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا
 أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ
 تُرْجَعُونَ ﴿۲۱﴾

پس اما عادیان، بناحق در زمین سر تکبر برافراشتند و گفتند: «از ما نیرومندتر کیست؟» آیا و ندیدند که آن خدایی که خلقشان کرده (هم) او از ایشان نیرومندتر است؟ حال آنکه آنان آیات ما را انکار (و انکار) می کرده اند. ﴿۱۵﴾ پس بر آنان تندبادی توفنده و زبان بار و بسی سرد - در روزهایی شوم - فرستادیم، تا در زندگی دنیا عذاب رسوایی را به آنان بچشانیم، و عذاب آخرت بی گمان رسوا کننده تر است؛ حال آنکه آنان یاری نشوند. ﴿۱۶﴾ و اما ثمودیان؛ پس آنان را راه نمودیم؛ پس کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت ترجیح دادند. پس به (کیفر) آنچه مرتکب می شده اند، خروش آتش زبانه دار عذاب خفت بار آنان را برگرفت. ﴿۱۷﴾ و کسانی را که ایمان آوردند و پروا می داشته اند رهانیدیم. ﴿۱۸﴾ و (یاد کن) روزی را که دشمنان خدا سوی آتش گرد آورده شده اند. پس (ناگزیر) و ناگزیر (در آن) جمع می گردند. ﴿۱۹﴾ تا چون بدان رسند، گوش هاشان و دیدگان شان و پوست ها [: بدن ها] شان به آنچه می کرده اند گواهی می دهند. ﴿۲۰﴾ و به پوست ها [: بدن ها] شان گفتند: «چرا بر ضد ما شهادت دادید؟» (در پاسخ) گفتند: «همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده، ما را (نیز) گویا گردانیده است، حال آنکه او نخستین بار شما را آفرید، و تنها سوی او برگردانیده می شوید.» ﴿۲۱﴾

آیه ۲۱ - این آیه سخن مکلفان را با جلود آنها - که منحصرأ پوست هایشان نیست بلکه کل بدن هایشان بوده که ظرفی است از برای ارواحشان که به فرمان ارواحشان از

روی اختیار کارهایی انجام داده‌اند مطرح فرموده که اینان جلود را مورد گسلیه و پرسش قرار داده‌اند که چرا علیه ما گواهی دادید و در پاسخ اجزاء گویند: «خدایی که همه چیز را به سخن آورد، ما را به سخن آورده است.» این سخن در انحصار الفاظی نیست بلکه مقصود گویایی اجزاء اختیاری بدن‌های مکلفان است چنان که در آیه بیست و دوم از آن تعبیر به شهادت کرده است که این اجزاء علیه مکلفان در کارهای ناشایسته‌شان گواهی می‌دهند. و بر حسب آیاتی چند از جمله این گواهی‌ها صداها و سیماهای مکلفان است که با اراده ربانی، هم در اعضایش و هم در زمان و زمینه وجودشان ثبت و ضبط گشته است. چنان که در آیاتی چند مانند آیه زلزال که می‌فرماید "یوم اذِ تَحَدَّثُ اَخْبَارُهَا. بَانَ رَبِّكَ اَوْحَى لَهَا" مشاهده می‌شود و آن بدین معناست که زمین (در میان گواهان) اخبار گذشته خود را نسبت به این مکلفان در محضر حضرت رحیم رحمان ﷺ بازگو می‌کند. و این ضبط صدا و سیما در آیاتی چند مورد تصریح و اشاره قرار گرفته که زمین و زمینی‌ها دستگاه‌های گیرنده و فرستنده صداها و سیماهای مکلفان در روز آخرین حساب می‌باشند.

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَرُكُمْ وَلَا
 جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۲﴾ وَذَلِكُمْ
 ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَنْ ذَلِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾ فَإِنْ
 يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا لَهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿۲۴﴾ وَقَيِّضْنَا
 لَهُمْ قُرْنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي
 أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿۲۵﴾
 وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ
 تَعْلَبُونَ ﴿۲۶﴾ فَلَنْذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَتَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي
 كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءُ

بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۲۸﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذِينَ
أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُم تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ
الْأَسْفَلِينَ ﴿۲۹﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾

و (شما) از اینکه مبادا گوش هاتان و دیدگانتان و پوست‌ها(بدن‌ها)یتان بر ضدّ شما گواهی دهند تاب و توان پوششی (از آن‌ها) نمی‌داشتید. لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را عمل می‌کنید نمی‌داند. ﴿۲۲﴾ و همین است گمانتان که درباره‌ی پروردگارتان بردید؛ شما را با نکوهش هلاک کرد و از زیانکاران شدید. ﴿۲۳﴾ پس اگر شکیبایی نمایند، جایگاهشان (همان) آتش است، و اگر (هم) از در سرزنش (خود) در آیند (این هم) از آنان پذیرفتنی نیست. ﴿۲۴﴾ و برای آنان دمسازانی (همچون خودشان) برگماشتیم. پس آنچه را پیش رویشان و آنچه در پی آنان بود در نظرشان زیبا جلوه دادند، و فرمان (عذاب) در میان امت‌هایی از جن و انس - که پیش از آنان همچنان درگذشتند - برایشان حق و ثابت آمد؛ چرا که آنان بی‌امان (از زیانکاران) بوده‌اند. ﴿۲۵﴾ و کسانی که کافر شدند گفتند: «برای این قرآن (و پیشبرد آن) گوش فرا مدهید، و در آن لغو و سخنان بیجا بیفکنید، شاید شما پیروز شوید.» ﴿۲۶﴾ پس کسانی را که کافر شدند همانا بی‌گمان عذابی سخت می‌چشانیم، و آنان را بی‌چون و بی‌امان به بدترین اعمالشان که می‌کرده‌اند جزا می‌دهیم. ﴿۲۷﴾ این است سزای دشمنان خدا: آتش، که در آن برایشان خانه‌ی ماندنی است. حال آنکه جزایی به کیفر آن است که نشانه‌های ما را (دانسته) انکار (و انکار) می‌کرده‌اند. ﴿۲۸﴾ و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: «پروردگارمان! آن دو - از جن و انس - که ما را گمراه کردند به ما نشان ده، تا آنها را زیر قدم‌هایمان بگذاریم، تا از پست‌ترین (کسان) باشند.» ﴿۲۹﴾ به راستی کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» سپس (در گفتارشان) ایستادگی کردند، فرشتگان دمام بر آنان فرود می‌آیند (و می‌گویند): «بیم مدارید و غمگین نباشید و یکدیگر را به بهشتی که وعده یافته بودید شادباش گویند.» ﴿۳۰﴾

آیه ۳۰ - این آیه کسانی را که با تمام وجود حساس و آگاهشان و نه فقط با زبان‌هایشان بلکه با فطرت‌ها و عقل‌ها و تدبیرها و مغزهای آگاهشان و با سینه‌ها و قلب‌ها و فوآدهایشان (که مراتب چندگانه وجود عالمانه و عاقلانه آنهاست) گفته‌اند: "ربنا الله" مورد خطاب قرار داده است. سپس نه تنها این گفتن‌ها و اقرارهاست بلکه به آن استقامت و پایداری ورزیدن نیز می‌باشد.

در این جاست که ملائکه غیر رسالتی بر آنان صبح و شام فرود می‌آیند و به آنان می‌فرمایند که هرگز شما را ترس و حزنی نیست بلکه بشارتی به بهشت جاودان است. در آیات (۳۱) و (۳۲) از جمله سخنان این فرشتگان به این مؤمنان موجبات پایداری‌تان در این بیان هستیم و ما تنها، فرستادگان خدای پوشنده رحمتگر بر ویژگیان هستیم.

نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى
 أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ
 أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ
 فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾

«در زندگی دنیا و در آخرت ما دوستان و یاوران شمایم، و در آن (بهشت) هر چه میل داشته باشید برای شماست، و هر چه خواستار (آن) باشید در آنجا خواهید داشت؛» ﴿۳۱﴾ «میهمان‌سرای آماده‌ای که از سوی (خدای) پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿۳۲﴾ و کیست خوش‌گفتارتر از آن کس که سوی خدا دعوت کرد، و کاری شایسته نمود و گفت: «من همواره (در برابر خدا) از تسلیم‌کنندگان (خود و دیگران) می‌باشم.» ﴿۳۳﴾ و (هرگز) نه نیکی و نه بدی (با یکدیگر) برابر نیستند. بدی را بدان‌گونه که بهتر است دفع کن؛ آن‌گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی بسی (خون) گرم (و هم‌جوش) است. ﴿۳۴﴾

آیه ۳۴ - این نابرابری حسنه و سیئه به معنای نابرابری این دو نیست بلکه این «و» که بین این دو آمده است، دلیل بر عدم تساوی حسنات با یکدیگر و همچنین سیئات با یکدیگر می‌باشند و به طریق اولی، حسنات و سیئات با یکدیگر هرگز برابر نیستند و سپس دفاع برای تحقق حق و ابطال باطل، به صرف حسن بودن نیست بلکه "بالتی هی احسن" است یعنی با بهترین شیوه و چهره بایستی نابکاران را به کارهای درست دعوت کرد و از کارهای نادرست بازداشت. بر این مبنا چنانکه در آیاتی دیگر با الحانی گوناگون آمده است دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر بایستی با بهترین چهره برونی و درونی و زیباترین برخورد باشد همانند پزشک معالج که بهترین علاجش برخورد بسیار زیبا و زینده است.

وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِنَّمَا يَنزَعَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾
 وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا
 لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِن
 اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ
 لَا يَسْأَمُونَ ﴿٣٨﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا
 عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقِ
 فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا
 تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ
 عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ

حکیم حمید ﴿۴۲﴾

و این (خصلت) را جز کسانی که شکلیا بودند درنیابند، و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ در نخواهد یافت. ﴿۳۵﴾ و اگر بی‌گمان کششی (: دمدمه‌ای) از شیطان تو را از جای برگند، پس به خدا پناه ببر همانا او (هم) او بسیار شنوای بسی داناست. ﴿۳۶﴾ و از نشانه‌های او شب و روز و خورشید و ماه است؛ نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه. و اگر تنها او را می‌پرستید، تنها برای خدایی سجده کنید که آنها را آفریده است. ﴿۳۷﴾ پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که (در عبودیت و معرفت) نزد پروردگارشانند برایش شباروز تسبیح می‌گویند، حال آنکه آنان رنجور (و خسته) نمی‌شوند. ﴿۳۸﴾ و از نشانه‌های اوست، که تو زمین را به راستی افسرده می‌نگری. پس چون باران بر آن فرو ریزیم به جنبش در آید و بر دمد. (آری) همان کسی که آن را زندگی بخشید، همانا زنده کننده‌ی مردگان است. به راستی او بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿۳۹﴾ بی‌امان کسانی که آیات ما را (از آشکاری) در (خاک عناد و جهالت) پوشیده می‌دارند بر ما پوشیده نیستند. آیا پس آنکه در آتش افکنده می‌شود بهتر است، یا کسی که در روز قیامت آسوده خاطر و با آرامش می‌آید؟ هر چه خواهید بکنید (که) به راستی او به آنچه انجام می‌دهید بسی بیناست. ﴿۴۰﴾ کسانی که به این یادواره [قرآن] - چون بدیشان رسید - کفر ورزیدند (به کفر خود می‌رسند) و به راستی و درستی آن کتابی است عزیز: چیره (علیه معارضان). ﴿۴۱﴾ از پیش رویش و از پشت (سر)ش باطل سوبش نیاید؛ فرو فرستاده‌ای پیاپی از حکیمی بسی ستوده است. ﴿۴۲﴾

آیات ۴۱ و ۴۲ - این دو آیه مبارکه از ادله صریح بر عدم تحریف قرآن است که "انّه لکتاب عزیز" با تأکیدی چند عزّت و چیرگی قرآن را در بعد ثبوتی، اثبات کرده است. یعنی چنان که خدا عزیز و چیره بر کل کائنات است قرآن نیز که مهترین و آخرین کتاب وحی است، دارای عزّتی ربّانی است، و در بعد سلبی هیچ‌گونه باطلی از پس و پیش نسبت به او هرگز نمی‌آید بلکه کتاب‌های و حیانی پیشین تصریحاتی به عظمت و عزّت فوق‌العاده قرآن داشته‌اند و پس از قرآن نیز هیچ کتابی به باطل

سویش هرگز نیاید که تمامی کتاب‌های آسمانی پیشین و کتاب‌های غیر وحیانی بر محور فطرت و عقل شایسته، به این عزت و عظمت تصریح کرده‌اند.

در این جا "لا یأتیه الباطل" آمده است و نه «مبطل» زیرا مبطل به معنی باطل کننده بسیار آمده و می‌آید ولیکن هرگز ایجاد بطلان در قرآن نکرده است و نخواهد کرد. و نیز این "لا یأتیه الباطل" اعم است از بطلان درونی و برونی که درونی‌اش تحریف است و برونی‌اش از میان بردن آن است. بنابراین چنانکه هیچ نفی و اثبات ناروایی نسبت به عزت ربّانی زیانی وارد نمی‌کند، نسبت به قرآن هم که ممتازترین وحی ابدی ربّانی است هرگز در هیچ جهتی از قرآن خللی وارد نمی‌کند و چنان که ملحدان و مشرکان و مانندشان از مؤمنان بیشترند ولی توان ایجاد خلل در ساحت مقدّس ربوبیت را ندارند، به همین وجه این نابخردان هرگز نیرویی برای وارد کردن خللی در قرآن ندارند.

مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ وَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاحْتَلَفَ فِيهِ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَبِى شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَآئِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی‌شود. به‌راستی پروردگارت همواره صاحب پوشش و دارنده‌ی عقاب: پیگیری پرورد است. ﴿۴۳﴾ و اگر این (کتاب) را قرآنی (غیر عربی): عجمی گردانیده بودیم بی‌چون می‌گفتند: «چرا آیه‌های آن جداسازی و تبیین نشده؟ آیا (کتابی) عجمی و (مخاطب آن) عرب زبان؟» بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورنده‌اند رهنمود و درمانی است. و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است، و قرآن برایشان کوری (و ره‌گم‌کردگی) است. ایشان از مکانی دور (از رحمت با اهانت) ندا داده می‌شوند. ﴿۴۴﴾ و به‌راستی و درستی موسی را کتاب [تورات] دادیم؛ پس در آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت فرمانی [مهلتی] سبقت نگرفته بود، بی‌گمان میانشان داوری شده بود، و اما آنان در (باره‌ی) آن در (ژرفای) شکی مستندند! ﴿۴۵﴾ هر که کار شایسته‌ای کند، به سود (خود) اوست؛ و هر که بدی کند، به زیان (خود) اوست. و پروردگار تو به بندگان (خود) بسیار ستمکار نیست. ﴿۴۶﴾ علم ساعت: رستاخیز، تنها سوی او برگشت می‌شود. و میوه‌ها از غلاف‌هایشان بیرون نمی‌آیند، و هیچ ماده‌ای باری بر نمی‌گیرد و باری نمی‌گذارد، مگر در (پرتو) علم او. و روزی که (خدا) آنان را ندا در دهد: «شریکان من کجایند؟» گویند: «با بانگ رسا به تو اعلام می‌کنیم (که) هیچ گواهی (بر شریکان) از (میان) ما نیست.» ﴿۴۷﴾

آیه ۴۷ - این آیه تمامیت قطعی انحصار علم ربانی خدا را در بارگیری و بارگذاری هر مؤمنش بیان می‌فرماید. اگر گفته شود که برخی مردمان هم چنان علمی دارند پاسخ این است که نخست دانش تنها زنان از نوع انسان نیستند بلکه شامل کل انسان‌ها و جنیان و حیوانات و حتی نباتات و جمادات نیز هست که همگان موالیدی گوناگون دارند. وانگهی تعداد این موالید و چگونگی اینها و اندازه‌ی درونی و برونی آنها کلاً در انحصار خداست و ماجز اندکی آن هم از افرادی اندک سراغ نداریم.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يُدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ ﴿۴۸﴾

لَّا يَسْمُؤُاْ الْاِنْسَانُ مِنْ دُعَاِ الْخَيْرِ وَاِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسُوْاْ فَنُوْطُ ﴿۴۹﴾

وَلَيْسَ أَذَقْتُهُ رَحْمَةً مِّمَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتُهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا
 أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَيْسَ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِلَّا لِي عِنْدَهُ وَلِحُسْنِي
 فَلَنْتَبِتَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنْذِيْقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾ وَإِذَا
 أَنْعَمْنَا عَلَىٰ الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَسَا بِنِعْمَتِنَا إِذْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ
 عَرِيضٍ ﴿٥١﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ
 هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ
 يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوْ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾

و آنچه از پیش می‌خواندند از (نظر) آنان گم و ناپدید شد، و گمان (درستی) کردند
 (که) آنان را هرگز راه‌گریزی نیست. ﴿۴۸﴾ انسان از درخواست خیر خسته نمی‌شود، و
 چون آسیبی بدو در رسد کانون یأس و نومیدی است. ﴿۴۹﴾ و اگر به‌راستی از جانب
 خود بدو رحمتی - پس از زبانی که به او رسیده است - بچشانیم، (هم) او همانا
 بی‌چون خواهد گفت: «این برای من است و گمان ندارم که رستاخیز بر پا شونده
 است، و اگر بی‌چون سوی پروردگارم بازگردانیده شوم بی‌گمان نزد او برایم (زندگی)
 بسی بهتر خواهد بود.» پس همواره کسانی را که کافر شدند (یا) کفران کردند، به
 آنچه انجام داده‌اند همانا به خوبی آگاه خواهیم کرد، و بی‌گمان از عذابی سخت
 بی‌امان به آنان خواهیم چشانید. ﴿۵۰﴾ و چون انسان را نعمتی دادیم، روی برتابد و
 خود را (از روی تکبر) به پهلوی خرامان کنار کشد، و چون آسیبی بدو در رسد
 دارای درخواستی بسی وسیع است. ﴿۵۱﴾ بگو: «آیا دیدید اگر (قرآن) از نزد خدا باشد،
 سپس به آن کافر شدید، چه کسی گمراه‌تر از آن کس خواهد بود که در جداسازی و
 مخالفتی دور و دراز (دچار شده) است؟» ﴿۵۲﴾ به زودی نشانه‌های خود را در تمامی
 افق‌ها (: دیدگاه‌ها) و در خودشان بدیشان می‌نمایانیم، تا برایشان به‌راستی روشن
 گردد که او تمامی حق است. آیا و کافی نیست که پروردگارت خود همواره بر هر
 چیزی بسی گواه است؟ ﴿۵۳﴾

آیه ۵۳- این آیات و نشانه‌ای آفاقی و انفسی که برونی و درونی می‌باشند، بر حسب وعده ربّانی «سنریم» از آغاز زمان تکلیف تا پایان جهان استمرار دارند. این ارائه و نشان دادن هم در بعد عدد می‌باشند و هم در بعد کیفیت که هر اندازه زمان و زمانه علم، بیشتر و بیشتر رود آیات و نشانه‌های آفاقی و انفسی ربّانی بیشتر می‌شود. گرچه در هر زمان و زمینه‌ای برای همه مکلفان به هنگام وجودشان این دو گونه آیات به اندازه کفایت ارائه داده شده است ولی در اثر پیشرفت عقل و علم و کاوش و کوشش این آیات به فزونی می‌گراید. بر خلاف مطالبی باطل و یا مخلوط از حق و باطل که مورد ادعاست بدین نحو که با پیشرفت عقل و علم، قرآن رو به نابودی و ناچیزی می‌گذارد، این کتاب که مرحله پایانی و حیانی حضرت حق ﷺ است در اثر پیشرفت علم و عقل و انصاف مکلفان، حقانیت‌اش بیشتر روشن می‌گردد و اگر قرآن بر مبنای اصلی علم الهی نبود مانند علوم بشری با پیشرفت علم، باید مورد نقض قرار می‌گرفت و این خود دلیلی است بر حقانیت ابدی قرآن.

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ﴿۵۴﴾

هان! (که) آنان در لقای پروردگارشان در (زرفای) شکی بی‌مستند فرو رفته‌اند. هان!

که او بی‌گمان بر هر چیزی احاطه (ی علمی و قدرت و حکمت) دارد. ﴿۵۴﴾